

فصلنامه بهاشتی

فصلنامه تخصصی، فرهنگی، اجتماعی در نقد بهائیت

سال اول شماره دوم و سوم / پاییز و زمستان ۹۵ / قیمت ۲۰۰۰۰ تومان

مصاحبه با دکتر رسول جعفریان در مورد تاریخ بهائیت

برگی از تاریخ: اسنادی درباره جایگاه صبح ازل در نگاه باب

حالتش‌های معنای نوین قیامت در آیین بهائی

پاسخ به نقد تورج امینی

نسبت به دیدگاه‌های بهائی‌شناسی

درباره "فرانچسکو فیچیکیا"

تشکیلات بهائی و سونامی استعفا

(نگاهی به نظرات و دیدگاه‌های

ویلیام گارلینگتن)

وحدت عالم انسانی یا وحدت بهائی؟

گوشه‌ای از رنج نامه احمد یزدانی، مبلغ شهیر بهائی

نقد لزوم تجدید بعثت پیامبران بر اساس مقتضیات زمان

بررسی تطبیقی عقیده مسلمانان و بهائیان در مورد امام غائب

روی خط خبر؛ نگاهی به گفتگوی مرتضی اسماعیل پور با

آرمین اشراقی در خصوص «دیدگاه بهائیان در خصوص مهدی موعود شیعیان»

نامه به محسن مخملباف به خاطر فیلم باغبان

بررسی تضادهای درونی میان گفتارها و رفتارهای سید باب در مسأله‌ی امام زمان (عج)





مهدویت عقیده‌ای است بس شور آفرین و شوق برانگیز؛ از این رو همواره برخی سودجویان از این انگیزهٔ مردمی بهره گرفته و با سوء استفاده از نادانی عوام، خود یا کسان دیگری را به جای منجی موعود به مردم معرفی کرده و آنان را از مسیر درست به بی‌راهه کشانیده‌اند. بر همین اساس، گروه‌ها و فرقه‌های فراوانی چون کیسانیه، واقفیه، احمدیه (قادیانیه)، بابیه و بهائیه پدید آمده‌اند...

آشنایی با تاریخ این مدعیان و فتنه‌هایشان روشن می‌سازد که آگاهی از آیندهٔ موعود به تنهایی برای سعادت انسان کافی نیست؛ بلکه آشنایی با ویژگی‌ها و علائم مشخص‌کنندهٔ شخص موعود نیز ضروری است؛ زیرا انگیزهٔ بدون قوهٔ تشخیص، بیش از این که مفید باشد، مضر است.



شماره دوم و سوم، سال اول
پاییز و زمستان ۱۳۹۵
قیمت: ۲۰۰۰ تومان

فصلنامه بهائی‌شناسی، از مقالات، تحقیقات و نظرات اساتید و محققان در موضوعات تخصصی مرتبط با بهائیت استقبال نموده و به انعکاس آنها با نام و مسئولیت نویسندگان خواهد پرداخت. دیدگاه‌های خود را با ما در میان بگذارید:

www.bahamag.com
editor@bahamag.ir

بهاشتی

فصلنامه فرهنگی، اجتماعی

مدیر مسئول: عبدالحسین فخاری

سردبیر: محمد گوگانی

عکس روی جلد: دکتر رسول جعفریان



به جای سر مقاله / سخن مدیر مسئول / مهدی نامه

۴



۲۰

مصاحبه ۱۹

گفتگو با دکتر رسول جعفریان در مورد تاریخ بهائیت

انعکاس ۲۷

پاسخ به نقد تورج امینی نسبت به دیدگاه های بهائی شناسی درباره «فرانچسکو فیچیکیا»



۲۸

روی خط خبر ۵۱

از مهر مهرنامه تا مهرنامه امری / نمایشگاه مطبوعات، دستاوردها و پیامدها / نامه دکتر حسین پژوهش به مخملباف / نگاهی به گفتگوی مرتضی اسماعیل پور با آرمین اشراقی



۵۴

برگی از تاریخ ۶۳

اسنادی درباره جایگاه صبح ازل در نگاه باب سونامی سانسور در آیین بهائی



۶۴



۱۴۰

تشکیلات بهائی و منتقدان ۱۳۹

بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی

پژوهش ها ۱۵۷

بررسی تضادهای درونی میان گفتارها و رفتارهای سید باب در مسئله امام زمان (عج) / پاسخ به شبهات بهائی، نقد و بررسی لزوم تجدید بحث پیامبران براساس مقتضیات زمان / وحدت عالم انسانی یا وحدت بهائی؟ / بررسی تطبیقی عقیده مسلمانان و بهائیان در مورد امام غائب



۲۲۲

ابر رحمت

وقتی قدم به خاک زدی خاک جان گرفت
چشمت که باز شد به خدا جز خدا ندید
گلزار وحی با تو نه تنها بهشت شد
کعبه ز یمن آمدنت غرق شور شد
یک فاطمه به خلقت خود داشت کردگار
بانوی بانوان بهشتی تو و ز تو
خوا به پاس دیدن رخسارت از بهشت
جبریل آن پرستوی قدسی، به پاس تو
فضه ز فیض خدمت این آستان نور
با دیدن جلال تو هرگز عجیب نیست
قرآن کتاب نور خدا در مدیح توست
از سیر زندگانی غرق شکوه تو
ای آفتاب عصمت کبرای حق، دلم
چون خط نور می گذرد از پل صراط
هر دل که شمع محفل زهرا و آل شد
دیگر چه می توان به مدیحت نوشت و گفت
امشب شبی خوش است «وفائی» که می توان
آئینه ای ز نور تو هفت آسمان گرفت
هفت آسمان ز نور تو رنگین کمان گرفت
عطر بهشت از تو تمام جهان گرفت
بطحا ز شوق، رونق باغ جنان گرفت
اورا ز حق، خدیجه کنون ارمغان گرفت
مریم نشان خدمت این آستان گرفت
دردست خویش دسته گل ارغوان گرفت
بر بام بوستان نبوت مکان گرفت
از ابر رحمت تو به سر سایبان گرفت
انگشت حیرتی که فلک بردهان گرفت
باید تو را ز مصحف قرآن نشان گرفت
درس وفا و عشق و فضیلت توان گرفت
در سایه محبت تو آشیان گرفت
هر کس که از ولای تو خط امان گرفت
پروانه بهشت از این خاندان گرفت
وقتی قلم ز دست فتاد و زبان گرفت
حاجت ز آستان امام زمان گرفت

به جای سر مقاله

فاطمه، مدافع حریم ولایت علوی

حسن طالعی

چکیده

در مورد شخصیت نورانی و مقام والای بانوی بی‌بدیل آفرینش، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) مقالات فراوان و کتب متعددی نگاشته شده است. در برخی کتب، فصول یا ابوابی از کل کتاب به این موضوع مهم اختصاص یافته و برخی نیز مستقلاً به آن پرداخته‌اند. با این همه شاید کمتر مقاله یا کتابی باشد که به موضوع حضرت زهرا و مهدویت پرداخته‌باشد. این مقاله با هدف پرداختن به این موضوع مهم نگاشته شده است.

کلیدواژه

امامت، ولایت، مهدویت، حضرت فاطمه‌زهرا، امام دوازدهم، لوح جابر

مقدمه:

یکی از موضوعات مهم زندگانی حضرت زهرا (علیها السلام)، خیر و برکت فراوان این بانوی ملکوتی و مینوی است. برکتی بی‌نظیر که نسل امامت بعد از همسر گرامی آن حضرت، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، از فرزندان و نسل پاک آن بانوی آسمانی است. این فضیلت منحصر به فرد در عالم؛ یعنی مقام والای امامت ائمه اطهار (علیهم السلام)، به امام دوازدهم حضرت حجت بن الحسن العسکری ارواحنا فدا شده است. از آنجا که اینک زمان امامت این امام همام است، در ایام فرخنده میلاد مبارک مادر بزرگوارشان حضرت زهرا (علیها السلام) به بررسی ارتباط این دو موضوع مهم می‌پردازیم.

بسیاری زوایای زندگی حوراء انسیه، فاطمه زهرا (علیها السلام) محل تأمل و تدقیق است؛ از جمله خانه‌داری، همسر داری، تربیت فرزندان، کار در خانه و اشتغال به اموری ضروری که مربوط به بیرون از منزل بود، احترام والدین و غیره؛ اما در این مختصر، فقط به مواردی اندک از زندگانی کوتاه ایشان به‌خصوص دفاع ایشان از حریم مقدس امامت و نصرت و یاری ولی خدا پرداخته‌ایم.

الف: خیر کثیر

إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكَوْثَرَ

یکی از مصادیق کوثر خیر کثیر است. وقتی به زندگی دختر پیامبر می‌نگریم، می‌بینیم یازده امام معصوم از نسل این بانوی مطهره، مقدر شده است. حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) از همین سلسله نورانی است:

المهدی من ولد فاطمه

این روایت نبوی که از محدثان سنی نیز نقل شده (سنن ابن ماجه: ۲: ۱۳۶۸ ح ۴۰۸۶؛ سنن ابی داود: ۴: کتاب المهدی، ح ۴۲۸۴)، و روایات

فراوانی که ائمه را ۱۲ تن اعلام کرده‌اند (همچون محدث نعمانی در کتاب الغیبه که باب خاصی را تحت عنوان «ما روی فی أن الأئمة اثني عشر إماماً» اختصاص داده است. در کتاب تقریب المعارف نیز با براهین عقلی و نقلی وجود ائمه را اثبات می‌کند. مولف در عنوان برهان السمع علی امامته از ص ۴۱۶ تا ۴۲۶ احادیث متعددی را در این زمینه نقل می‌کند.) و احادیثی که ائمه (علیهم السلام) را تک به تک با نام و مشخصات ذکر کرده‌اند (مثل لوح جابر: تقریب المعارف: ۴۲۱)؛ همگی حاکی از اعجاز الهی است.

از موضوعات مهم زندگانی حضرت زهرا (علیها السلام) ماجرای اهدای لوح آسمانی است که به برکت میلاد مسعود کشتی نجات و چراغ هدایت، حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) به این مادر نمونه در خلقت، اهدا شد. گزارش این هدیه آسمانی را امام باقر (علیه السلام) از زبان جابر بن عبدالله انصاری شنیده و با آن‌چه نزد خویش داشته، تطبیق داده که کاملاً منطبق بوده است؛ یعنی آن بخش از جهت تحدّث برای اتمام حجت بر همه آنها که حدیث‌شناسند، و این بخش برای آنها که به امامت امامان دوازده گانه ایمان دارند؛ و این لوح آسمانی شاهد صدق دیگری بر امامت این هادیان الهی (علیهم السلام) است. (کمال الدین: ۳۰۹؛ غیبت شیخ طوسی: ۹۳؛ کافی: ۱: ۵۲۷؛ تقریب المعارف: ۴۲۱) در این تحفه آسمانی، اسامی ائمه نسل به نسل همراه با برخی حوادث و آزمایش‌های سخت امت، ذکر شده و در پایان آن به نام نامی امام عصر ارواحنا فداه فرزند امام



بانوی با وفا، علیا مخدره نرجس خاتون زاده شود. در اینجا جا دارد باز هم تأمل کنیم: به راستی کدام یک از ما می‌داند که به فرض تقدیر الهی بر ازدواج، خدا بعد از آن، فرزند می‌دهد؟ و چندان؟ و فرزندان فرزندان، پسرنده یا دختر یا هردو؟ و آیا این فرزندان بعد از ازدواج، فرزند خواهند داشت یا خیر؟ اگر آری، هر کدام چند تا؟ و جنسیت نسل بعدی چیست؟ و...

پس خبر دادن از نسل حضرت زهرا تنها به اعجاز پیامبری است که متصل به وحی آسمانی است و تعجب است از کسانی که این ارتباط را منکرند و گاهی با اطمینان تمام، منکر علم غیب پیامبر می‌شوند؟! مگر قرآن نخوانده‌اند که بر اساس آن خود را مخاطب سازند: «چگونه ممکن است برای پیامبر منکر علم غیب شوم در حالی که در قرآن می‌خوانم حضرت مسیح از آن چه مردم در خانه‌هایشان پنهان کرده بودند، خبر می‌داد؟ مگر پیامبر خاتم از فرزند مریم علی نبینا و آله و علیهما السلام چه کم دارد؟ حتی آنها که داستان احزاب را هم خوانده باشند در علم غیب پیامبر شک ندارند.» (تفسیر نمونه ۱۷: ۲۲۶)

ب. محور رضا و سخط الهی از بندگان

پیامبر خاتم بارها فرمودند: فاطمه پاره تن من است؛ هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است (صحیح بخاری ۵: ۲۶) فاطمه پاره تن من است؛ هر که او را آزار دهد، مرا می‌آزارد (صحیح مسلم ۴: ۱۹۳)

شایسته است به این احادیث با دیده اولویت پیامبر نسبت به خود بنگریم و آیه ۶ سوره احزاب را یک بار دیگر با دقت بیشتر و تدبر عمیق تر تلاوت کنیم: «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم» و یاد آوریم که حاضران در غدیر - که ما نیز خود را از آنان می‌دانیم - به حق و به طوع و رغبت اقرار کردند که پیامبر بر آنان ولایت دارد و اولی به نفس آنان است. (۱) باید توجه داشته باشیم که اولویت نه تنها در دعوت است؛ بلکه در سعه معنای اولویت، بر اساس تفسیر المیزان، این آیه عام است و همه موارد دین و دنیا را شامل می‌شود.

به این نکته نیز توجه داریم که این مقاله در صدد جستجوی مصداقی تاریخی برای آزاردهندگان حضرت زهرا نیست؛ بلکه در پی بیان عظمت آن یگانه بانوی عالم هستی و محوری است که از سوی حضرت رسول به همگان اعلام شده است. بانوی بی‌بدیلی که رضای او رضای رسول خدا و بالتبع رضایت خدای متعال است! و همین کافی است که قدر و منزلت ویژه این تک‌بانوی آفرینش را نزد خدای متعال بدانیم. آری خداوند این بانوی بزرگوار را محور رضا و سخط خویش از بندگان قرار داده است. محوریّت این بانوی برگزیده الهی تا بدان حد است که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه که خود حجت بر عالمیان است، می‌فرماید: در دختر رسول خدا برای من اسوه‌ای حسنه است. (عوامل العلوم و المعارف ۱۱: ۴۱۱)

ارزش و اهمیت شأن والای صدیقه کبری حضرت زهرا نزد ائمه عجل الله تعالی فرجه تا بدان حد است که وقتی شخصی به نام موسی بن قاسم خدمت امام جواد عجل الله تعالی فرجه می‌رسد و می‌گوید: مکه بودم از طرف شما و پدرتان و تک‌تک امامان عجل الله تعالی فرجه طواف کردم گاهی هم نیت می‌کردم و از طرف مادران حضرت زهرا عجل الله تعالی فرجه طواف می‌کردم،

حضرتش فرمودند: «استكثر من هذا» این کار را زیاد انجام بده! (الکافی ۴: ۳۱۴) حضرت پیش از آن فرمودند «زیاد انجام بده» با این که می‌دانیم هر طواف خانه خدا چه پاداش بزرگی دارد. اما وقتی راوی سخن از حضرت زهرا به میان آورد با ناباوری تمام، تأکید و تأیید امام زمانش را در مورد آن بانوی مجلله دریافت!

شاید بتوان از این تصریح و تأکید امام عجل الله تعالی فرجه به نتایجی دست یافت؛ از جمله:

۱) هر چند می‌دانیم که اهدای پاداش هر گونه عمل مستحبی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه ارواحنا فداه ارزش ویژه‌ای دارد؛ اما عمل به نیابت، را نیز دست کم نگیریم. این کار همان گونه که دل ولی خدا را در آن زمان شاد کرد در این زمان نیز امام زمان را دلشاد می‌کند.

۲) هیچ عمل خیری را کوچک نشماریم. راوی با این عمل آن چنان برخوردی دارد که گویا منتظر است امام آن را چندان اهمیت ندهد؛ غافل از آنکه تشویق و تأکید امام عجل الله تعالی فرجه او را دلدار می‌دهد.

۳) به نیت دلشاد کردن امام عصر ارواحنا فداه، نه تنها طواف بلکه بهتر است هر عمل مستحبی دیگری را نیز به نیابت از حضرت زهرا عجل الله تعالی فرجه به جا آوریم.

۴) کلام امام را دست کم نگیریم، امام حجت خداست و کلامش مرضی خداوند است.

ج. اهمیت امامت و وفاداری به امام زمان

دین اسلام دین جهانی است. شخصیت‌های برگزیده الهی که دین، حول محور آنها



می‌چرخد و به وجودشان شکل می‌گیرد، نیز جهانی‌اند.

اوج بندگی این بانوی آسمانی را در طول زندگانی کوتاهش می‌توان در دفاع از حریم ولایت امام‌زمانش به‌عیان مشاهده کرد. او به‌راستی به «ولایت امام معصوم» به‌معنای واقعی «اولی به تصرف از خود» ایمان داشت و کلام همراه با سوگند نبوی را خطاب به شوهر خویش به عمق جان دریافته بود که:

«علی جان!... اگر بنده‌ای خدای را هزار سال عبادت کند، خداوند عبادت او را جز با پذیرش ولایت تو و ولایت پیشوایانی از نسل تو نخواهد پذیرفت... جبرئیل مرا از این خبر آگاه کرده، هر که بخواید ایمان بیاورد و هر که خواست کفر ورزد. (بحار ۲۷: ۱۹۹ ح ۶۶)»

و این چنین است که در دفاع از حریم ولایت امام‌زمانش با تمام وجود و توان به میدان می‌آید و می‌خروشد و سختی‌ها و اذیت‌ها را به‌جان می‌خرد، صبر می‌کند اما دینش را که پاسداری از امام‌زمان خویش است از دست نمی‌دهد و او به‌خوبی این را به عمق جانش یافته که آنچه مهم است دین است نه دنیا!

دین‌داری این بانوی مینوی درحالی است که همه مردم از مرد و زن (جز تعدادی انگشت‌شمار از بانوان عیادت‌کننده آن حضرت و اندکی از مردان مدینه همچون سلمان و مقداد و ابوذر و عمار) به علی (علیه السلام) پشت کردند و او را تنها گذاشتند!

و چه نیک است کلام شوی باوفایش امیر مؤمنان که فرمودند: «در مسیر حق از کمی اهلش نهراس» همان‌گونه که در راه باطل از

زیادی جمعیت نباید ترسی به دل راه دهیم. اینک جا دارد هر موحد در هر کجای عالم بر این سخن حضرت زهرا (علیها السلام) تأمل نماید و به خود بنگرد که آیا به‌واقع به امامت امام‌زمانش معتقد است؟ و آیا این اعتقاد آثاری نیز در زندگی وی به‌جای گذاشته‌است؟ آیا آن‌چنان تمرین «یاری» کرده که همچون یاران سیدالشهداء (علیهم السلام) در رکاب مولایش آماده جانفشانی باشد؟ آیا نه فقط بانوان ما که همه عقلای عالم که هدایت را در پیروی از اهل بیت یافته‌اند، خود را همچون حضرت زهرا برای یاری امام‌زمان شان مهیا کرده‌اند؟

د- صبر در هدایت

اگر فضیلت هدایت به امام‌زمان را یافته‌ایم، آن را دست کم نگیریم. در این راه پر خیر و اساسی - که دین ما وامدار آن است و اگر آن نباشد از دین و دین‌داری خبری نخواهد بود - کوتاهی نکنیم.

امام سجاد (علیه السلام) ما را از مکالمه خداوند با موسای کلیم با خبر می‌کند:

«هر که بنده‌ای گم‌شده یا فراری را به درگاه من بازگرداند، فضیلتی برتر از روزه‌داری روزها و عبادت شب‌ها در طول صدها سال دارد.» (بحار الانوار ۲: ۴)

در روایات جایگاه هدایت به دین خدا را بارها دیده‌ایم؛ از جمله در نبرد خیبر رسول خاتم به خطاب به جانشین خویش فرمودند:

«همانا هدایت خداوند به دست تو برای یک نفر، از آن‌چه خورشید بر آن بتابد، برای تو بهتر است.» (منهاج البراعة ۵: ۳۱).

خاتمه:

جایگاه رفیع صدیقه کبری حضرت زهرا و نقش او در عالم هستی را هیچکس نمی‌داند و به

راستی مقام والای او ناشناخته است و همچون قبرش، قدرش نیز مخفی است؛ آنچه ما در این مقال دنبال کردیم درس‌آموزی از این یگانه بانوی بی‌بدیل آفرینش دختر رسول خدا بود و در رأس همه درس‌ها درس دین‌داری و دفاع از حریم امامت امام‌زمانش.

در پایان دست به دعا بر می‌داریم و از خدای سبحان ظهور موفور السرور فرزندان حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشرف) را طلب می‌کنیم.

پی‌نوشت:

۱. پیامبر اکرم در خطبه غدیر از مردم سؤال می‌کند آیا من از شما به خودتان اولی نیستم؟ پاسخ همگی مثبت است و انگاه نسبت به ولایت امیرالمؤمنین که تمام دین است مردم را آگاه می‌کند و از آنها بیعت می‌گیرد. ر.ک. الغدیر ۱: ۶۰۹.

منابع

قرآن کریم

۱. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی
۳. تقریب المعارف، ابوالصلاح حلبی، تحقیق: فارس حسون، الهادی، قم، ۱۴۰۴ق.

۴. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآیات و الاخبار و الاقوال، عبدالله بحرانی، تحقیق: محمدباقر موحد ابطحی اصفهانی، مؤسسه الامام المهدی عج، قم، ۱۴۱۳ق.

۵. الغدیر، امینی نجفی، تحقیق: سیدعبدالعزیز طباطبایی، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، قم.

۶. قادتنا کیف نعرفهم، سیدمحمدهادی میلانی، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، قم.

۷. قرۃ العین زندگی عقیده و مرگ، مهدی نورمحمدی، نشر علمی، تهران، ۱۳۹۴ش.

۸. الکافی، محمدبن یعقوب کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.

۹. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه، میرزا حبیب الله خویی، ترجمه: حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، تحقیق: ابراهیم میانجی، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۰ق.



نخستین شماره بهائی‌شناسی که در تابستان ۹۵ به جامعه علمی و پژوهشی کشور عرضه شد، بازتاب‌های زیادی برای دست‌اندرکاران تهیه آن داشت. ظهور نشریه‌ای تخصصی در موضوع بهائیت با مقالات متنوع از پژوهشگران حوزه دین باعث شد استقبال کم‌نظیری از این حرکت فرهنگی انجام شود که در گام نخست برای تهیه‌کنندگان نشریه، بسیار امیدوارکننده و تا حدودی غافلگیرکننده بود. در کنار تشویق‌های مکرر، پیشنهادهای بسیاری از سوی فرهیختگان، ارباب جراید و مخاطبان برای گسترش مطالب و بهبود کمی و کیفی آن در اختیارمان قرار گرفت که بی‌گمان اعمال تمامی آنها در شماره بعدی میسر نبود. در عین حال نمی‌توانستیم بی‌تفاوت از کنار این نقدهای سازنده و دلسوزانه عبور کنیم و بدون رفع برخی اشکالات، شماره دوم را منتشر کنیم. از سوی دیگر، عرضه مطالب مختلف تبلیغی بهائیت در فضای مجازی به گونه‌ای است که نمی‌توان به مدت طولانی و برای رفع معایب نشریه، از انتشار آن صرف‌نظر کرد. لذا چاره

کار را در آن دیدیم که با وقفه‌ای سه چهار ماهه، دومین شماره را با شرایط مطلوب‌تر و با اعمال آن نظراتی که در توانمان بود و مقدور می‌نمود، به اندیشمندان و صاحب نظران این عرصه تقدیم کنیم.

در این فاصله بهائی‌شناسی ضمن حضور در نمایشگاه مطبوعات، موفق شد با بسیاری از منتقدان بهائی خود نیز ارتباط برقرار کند و گفتگوی علمی و منطقی با بهائیان را در حاشیه نمایشگاه مطبوعات، به‌عنوان گفتمان مطلوب و مورد نظر خود، در دستور کار قرار دهد.

گفتمانی که با استقبال برخی بهائیان مواجه شد و بعد از نمایشگاه مطبوعات نیز ادامه یافت و گوشه‌هایی از آن در همین شماره از منظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت. باین‌حال متأسفانه و برخلاف رفتار عموم بهائیان در نمایشگاه، سایت‌ها و کانال‌های اطلاع رسانی بهائی - شاید با دستوری تشکیلاتی و البته به‌طور هماهنگ - به تخریب این حضور و این گفتمان پرداختند و با انتساب تهمت‌هایی ناروا،

سعی کردند که موضوع اصلی، یعنی «گفتگوی عقلانی، منطقی و با تکیه بر نصوص، بر سر حقانیت دیانت بهائی» را به حاشیه برانند و از وابستگی بهائی‌شناسی به سازمان‌های مختلف و نهادهای دولتی یا عمومی سخن به‌میان آورند.

بهائی‌شناسی ضمن رد تمامی این انتساب‌ها اعلام می‌کند که به‌طور مستقل و بدون وابستگی به هر جریان سیاسی و نهاد عمومی و دولتی، پا به این عرصه گذاشته است و تا آنجا که در توان دارد، در شناساندن واقعیت‌های دیانت بهائی به عموم جامعه و به‌ویژه فرهیختگان، تلاش خواهد کرد. بدیهی است که لازمه این شناسایی و گفتگوی علمی، ترک

تعصبات و پایبندی به اخلاق پژوهش و ارائه مستند مطالب است. مسئله‌ای که بهائی‌شناسی خود را ملزم به رعایت آن کرده است.

از سوی دیگر لازم دیدیم که برای رفع برخی شبهات در مورد دستور کار این نشریه و چینش مطالب آن،

توضیح بیشتری در اختیار خوانندگان فهیم بهائی‌شناسی قرار گیرد. لذا توجه به نکات ذیل کاملاً ضروری به نظر می‌رسد:

۱) وجود مطالب اثباتی به‌ویژه در موضوعات اسلامی و دینی که مورد حمله تبلیغی بهائیان قرار می‌گیرد و ارائه پاسخ‌های حلی و نقضی روشن، از رسالت‌های اصلی این نشریه به‌شمار می‌رود. لذا هم در شماره قبلی و هم در این شماره، مقالاتی در نقد «جزوه رفع شبهات»

در این فاصله بهائی‌شناسی ضمن حضور در نمایشگاه مطبوعات، موفق شد با بسیاری از منتقدان بهائی خود نیز ارتباط برقرار کند و گفتگوی علمی و منطقی با بهائیان را در حاشیه نمایشگاه مطبوعات، به‌عنوان گفتمان مطلوب و مورد نظر خود، در دستور کار قرار دهد.

منتشر گردیده که امیدواریم به‌صورت تدریجی و از طریق این فصلنامه و به‌صورت علمی و مستند، به اشکالات بی‌جواب مانده از آن جزوه، پاسخ دهیم. توضیح آنکه در سال ۸۷، نوشته‌ای از سوی تشکیلات بهائی با نام «جزوه رفع شبهات» منتشر شد که هدف آن پاسخ‌گویی به ابهامات و سؤالات اساسی در مورد بهائیت بود. در سال بعد، ویرایش دوم همان جزوه با نظمی

جدید در فضای مجازی منتشر شد که آخرین ویرایش آن نیز هست. هرچند که در خلال این جزوه، مؤلفان سعی کرده‌اند تا با پاسخ‌هایی، اشکالات و سؤالات اساسی درباره بهائیت را پاسخ دهند - و این رویکردی ستودنی و نیکو است - اما از دو جهت مطالب این جزوه قابل نقد است. اول آنکه برای رفع

شبهه از بهائیت، بعضاً به مطالبی اشاره شده که از اتقان کافی برخوردار نیست و خود قابل نقد است. دوم آنکه در خلال آن، شبهات گسترده‌ای نسبت به دیانت مقدس اسلام و مکتب تشیع مطرح شده که لازم است به آنها پاسخ داده شود. مقاله «پیامبران درس‌ناخوانده» در شماره نخست بهائی‌شناسی، پاسخی به بیست‌مین شبهه از همین مجموعه بود. در این شماره نیز پاسخ به برخی دیگر از شبهات همین مجموعه از منظر خوانندگان عزیز خواهد گذشت.

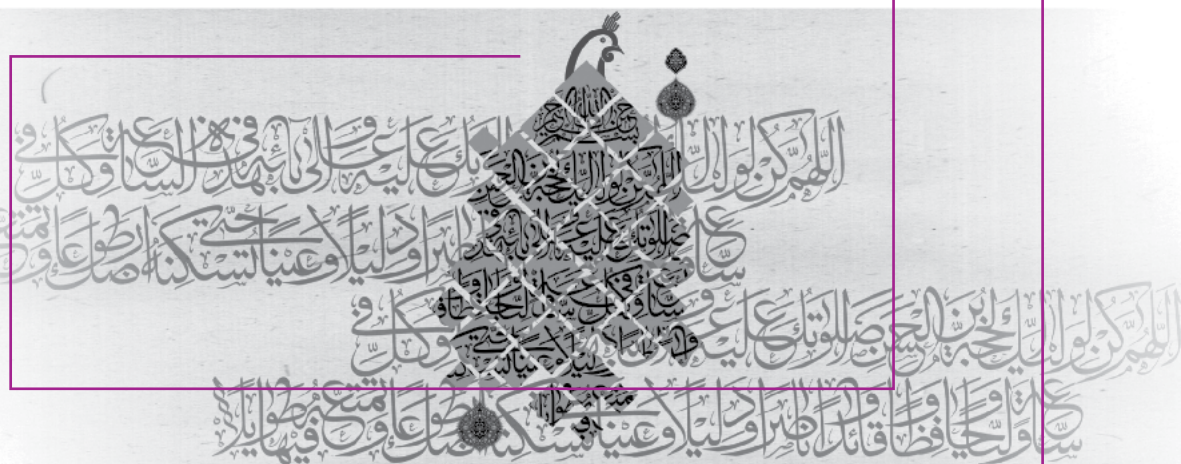
۲) از آنجا که مخاطب نشریه بهائی‌شناسی، عموم کسانی هستند که به نوعی با این مسئله درگیری ذهنی و فکری دارند و این گروه طیف وسیعی از فرهیختگان و اندیشمندان را دربرمی‌گیرد، لازم است از منظر علوم مختلف به مسئله بهائیت نگریسته شود. لذا مقالات این نشریه همگی در یک سطح نیست و وزن علمی برخی مقالات، به جهت اقناع مخاطبان پژوهشگر، اندکی بالاتر از دیگر مقالات این مجموعه است. نوع مصاحبه‌های انجام شده نیز، از مناظر مختلفی است که می‌توان به این پدیده پرداخت و ممکن است هر مصاحبه یا هر مقاله، برای ذائقه تمام مخاطبان بهائی‌شناسی، مطلوب نباشد.

۳) در شماره پیشین بهائی‌شناسی به معرفی شخصیت فرانچسکو فیچیکیا و چالش‌های او با تشکیلات بهائی پرداختیم. این معرفی و بیان چالش‌های موجود، هرگز به معنی تأیید تمام دیدگاه‌های فیچیکیا در مسائل الهی و حتی در نقد بهائیت نیست. بلکه گزارشی از وضعیت تعاملات این تشکیلات با پیروان منتقد خویش است که در شماره‌های بعدی بهائی‌شناسی نیز به لطف الهی ادامه خواهد یافت. در این شماره نیز به ارائه گزارشی از چالش‌های احمد یزدانی، از مبلغان و نویسندگان مطرح بهائی با تشکیلات جهانی آن و بیت‌العدل خواهیم پرداخت. همچنین مقاله‌ای در مورد دیدگاه‌های ویلیام گارلینگتن از بهائیان منتقد تقدیم خوانندگان خواهد شد که به امید و یاری خداوند در

شماره‌های بعدی نیز این مطلب ادامه خواهد یافت. چالشی که به دلیل دست بردن در تألیف او پدیدار شده است. ارائه این گزارش، همچنان که بیان شد، به منزله تأیید سایر دیدگاه‌های یزدانی نیست و سایر نظریات وی، باید در مجالی دیگر مورد بررسی قرار گیرد. مصاحبه با آقای پورمرور در شماره قبلی، بازتاب بهائی نیز از سوی شخصیت‌های تاریخ‌پژوه بهائی داشته است که در یکی از مقالات، پاسخی به نقد آقای تورج امینی نسبت به آن مصاحبه، ارائه شده است.

۴) بهائی‌شناسی همچنان آمادگی خود را برای درج مطالب ارزشمند سایر پژوهشگران و مخاطبان اعلام می‌دارد و از تمامی منتقدانی که با دیده لطف، ما را در این ایام مورد نوازش و محبت خود قرار دادند و نظراتی کاربردی و تأثیرگذار برای بهبود سطح کمی و کیفی این فصلنامه ارائه کردند، تشکر می‌کند. امیدواریم که با استمرار این نقدهای مشفقانه، گام‌های بلندتری در جهت بهبود فضای این فصلنامه برداشته شود و سهمی هرچند اندک، در تعالی و پیشرفت فرهنگی و اسلامی نصیبمان گردد.

در پایان ضمن آرزوی توفیق برای تمامی مخاطبان بهائی‌شناسی در سال جدید پیش رو، دست نیاز به سوی خالق بی‌نیاز بلند می‌کنیم و برای خود و تمام مخاطبان خوبمان، سالی سرشار از موفقیت، بالندگی و حال خوش مسئلت می‌نماییم و دعا می‌کنیم که این سال، آخرین سال دوران غیبت ولی زمان و نخستین سال ظهور پر خیر و برکت آن موعود راستین باشد. ان شاء الله



مهدی نامه عبدالحسین فخاری

گفتگو از «سبک زندگی» این روزها، بسیار رایج شده و انبوهی کلاس‌ها و آموزش‌ها برای آن براساس فرهنگ‌های بومی یا ملی یا دینی یا حزبی در گوشه و کنار جهان برگزار می‌شود و کتاب‌ها و نوارهای زیادی هم در این موضوع عرضه شده و می‌شود. سخن همه این آموزش‌ها این است که چگونه زندگی کنیم تا منطبق بر الگوهای فکری خاصی که پذیرفته‌ایم باشیم؟ این آموزش‌ها و بحث‌ها، هم جنبه‌های تئوریک را دربر می‌گیرد، هم جنبه‌های عملی را. مثلاً سبک زندگی اسلامی بر همه جنبه‌های زندگی تأثیر می‌گذارد و از پوشیدن لباس تا نحوه ارتباط با دیگران و شیوه ازدواج و کسب و کار و تربیت فرزند و سیاست و اقتصاد و خلاصه همه چیز را در بر می‌گیرد که یک مسلمان باید با آن آشنا شود.

آیا اعتقاد به مهدویت، برای سبک یک زندگی، الزامات یا نگرش‌ها یا رفتارهای خاصی را به همراه می‌آورد؟ آیا می‌توان با این دید برای

زندگی منتظران موعود جهانی، الگوهای فکری و عملی ارائه داد؟

نویسنده کتاب «زندگی مهدوی»، بر اساس این موضوع، یکصد و پنجاه نکته کوتاه (در حد یک صفحه) را با نگرشی نو به واژه‌های زندگی امروزی ارائه داده است. موضوعاتی همچون: هوای پاک، قهر و آشتی، هوش اجتماعی، وعده، حیران، گرد و غبار، سایه روشن، یلدا، وحدت، هیاهو، وطن، لبخند، فرصت، برند، امنیت، ویزا، نمایشگاه، قطب، افلاس، مهاجرت، انقلاب ناتمام، پایداری، ریسک، آزادراه، وقف، رسانه، دوستی، قرض، نیایش، سورت‌مه، انتخابات، رنج و شکنج، تحویل سال، مشارکت، بازیچه، آبرومندی، شادی و غم، قهر و آشتی، جامعه سبز، اقلیت و اکثریت، آراستگی، قسمت و تقدیر، آخر خط، انرژی مثبت، غرب نشینان، غبار رویی،...

سه نمونه از این نکته‌ها را برای آشنایی با کتاب ملاحظه فرمایید:

یلدا

بزرگ‌ترین شب سال برای ایرانیان خوش‌ذوق که چشم به راه خورشید مهدوی هستند، بهانه‌ای شده است برای یادکرد دوران طولانی غیبت و نیز انتظار برآمدن سپیده، پس از این شب دیرپای هجران برای برآمدن آن آفتاب تابان! آری هوش و ذوق ایرانیان شب چله و یلدا را هم مهدوی می‌کند! ابتدا پل می‌زنند از یلدا به هجران یوسف و می‌خوانند: یک بار دگر آمد یلدای زمستانی/ یلداست ولی چشمم دلواپس و بارانی/ هرشب سحری دارد حتی شب طولانی/ یلدای تو ما را کشت ای یوسف کنعانی!

سپس در راستای این تشبیه خواستار آمدن آن عزیز به مهمانی شب یلدای خود می‌شوند و می‌گویند: امشب که دلم غرق تماشاست بیا/ بی‌تو دل من همیشه تنهاست بیا/ من هستم و شعر و شمع و فال‌حافظ/ مهمان دلم شو «شب یلداست» بیا! گاهی هم به فردای یلدا که صبح ظهور باشد اشاره می‌کنند و برای تحقق آن دست به دعا برمی‌دارند: ما منتظر صبح شب یلداییم/ دستی به دعا تا فرج فرداییم و آنگاه با هم قرار می‌گذارند که در یک ساعت مشخص از شب یلدا همگی دست به دعا بردارند و از خدا تعجیل ظهورش را بخواهند...

گاهی هم از غفلت‌ها سخن می‌گویند: یک ثانیه از عمر همین یک شب یلدا/ باعث شده تا صبح به یادش بنشینیم/ ده قرن ز عمر پسر فاطمه طی شد/ یک شب نشد از داغ فراقش بنشینیم... و بلافاصله نتیجه می‌گیرند که انتظار دیرپا سرانجام به پایان می‌رسد: دلم گرفته از این انتظار یلدایی/ دقایقم همه غرق "چه وقت می‌آیی؟"/ بهارمن، گل نرگس، تویی که می‌آیی/ تمام می‌شود این انتظار یلدایی...

۱

اما یادآوری می‌کنند که فردای یلدا خوب است به جای آغاز زمستان، آغاز بهارن باشد با آمدن آن بهار دل‌ها: شب فراق تو هر شب که هست، یلدائی است/ در انتظار طلوعت که روز نوروزی است...

این نشان می‌دهد که روح اعتقادات دینی ما می‌تواند در سنت‌های ملی، ظرفیت‌های جدیدی را اضافه نماید و ضمن استفاده از جنبه‌های مفید آن سنت‌ها، به ابزاری برای فرهنگ‌آفرینی و بالندگی‌های ذوقی و هنری در آحاد مردم تبدیل شود...

مهاجرت

دل کندن از وطن و دوری از خانواده و خویشان و دوستان، چندان آسان نیست. اگر مجبور باشیم هرگز جلای وطن نکرده و زندگی در غربت را انتخاب نمی‌کنیم. اما گاهی عواملی پیش می‌آید که چاره‌ای جز کوچ از شهر و دیار و حتی کشور نیست. عواملی چون ادامه تحصیل، توفیق در کسب و کار، قفل شدن کارها و رسیدن به بن‌بست در محل، مزاحمت‌های دشمن و فشارهای اجتماعی و عدم آزادی از جمله آنهاست.

انسان باید جایی باشد که با آرامش و با نشاط زندگی کند و اهداف خود را دنبال نماید. چنانچه در آنجا به بن‌بست رسید، عقل او را به مهاجرت فرا می‌خواند. یعنی آن مکان را ترک کند و به جایی برود که این محدودیت‌ها برای او وجود نداشته باشد. خداوند کریم نیز

قحطی معنا و در جهل نسبت به صاحبشان و محروم از شناخت امامشان باشند؟ از هم اکنون به مهاجرت بیندیشیم و به عنوان یک وظیفه مهدوی برایش برنامه ریزی کنیم...

انسان و آرزوهایش!

انسان است و آرزوهایش، وقتی کودک است آرزوهایی دارد، در نوجوانی و جوانی و سالمندی هم آرزوهایی دیگر. انسانی که آرزو ندارد، نداریم زیرا زندگی بدون آرزو، یکنواخت و سرد و پوچ است.

موضوع آرزوهای انسانها، تغییر و تحول در رابطه با وضعیت خود و خانواده و بستگان و دوستان است. کمی بالاتر، آرزوها رنگ ملی و گاهی هم رنگ بین‌المللی می‌گیرد. در این صورت است که انسان علاوه بر خود برای همه انسانهای کشورش یا هم آئینش و یا انسانهای هم‌نوعش آرزوی بهبود و خوشبختی می‌نماید. این درجه بالای شعور و فهم و اندیشه انسانی است که همه هم‌نوعانش را در نظر بگیرد و برای همه بیماران شفا و برای قرض داران، ادا و برای همه گرسنگان، غذا و همه دربندان را رها و حاجت همه حاجتمندان را روا بخواند. در واقع می‌توان به انسانها از روی آرزوهایشان نمره داد: بگو آرزویت چیست تا بگویم چیستی و کیستی!

تا وقتی آرزوها کوچک است، برآوردن آنها از دیگر انسانها مثل والدین و دوستان و اهل مکتب و دولت ساخته است اما وقتی آرزوها بزرگ می‌شود باید روا شدنش را از منابع بالاتر مثل خدا یا اولیای خدا درخواست نمود. درخواست آرزوها از خدا یا اولیای او - در قالب نیایش و دعا - قدمتی چند هزار ساله - به

در قرآن می‌فرماید: (أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا؟! آیا زمین خدا گسترده نبود که به جایی دیگر مهاجرت کنید؟!

گاهی مهاجرت یک نفر، سرنوشت بسیاری را دگرگون می‌کند. مهاجرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، آن چنان سرنوشت‌ساز شد که منشأ تاریخ گشت و اسلام میلیاردها انسان در این چهارده قرن مدیون آن مهاجرت است. اندونزی پرجمعیت‌ترین کشور اسلامی، اسلامش را مدیون بعضی مهاجران ایرانی در کسوت تجارت به آنجا است.

بسیاری از نقاط جهان امروز تشنه وجود مبلغانی است که اگر به آن نقاط کوچ کنند فوج فوج افراد به دین خدا مشرف می‌شوند اما ما راحت‌طلبی پیشه می‌کنیم و از مهاجرت سرباز می‌زنیم. در جایی می‌مانیم که تراکم نیروهاست و به جایی نمی‌رویم که قحطی نیرو و مبلغ است. امروز با همین استدلال دشمنان ما با مهاجرت به اقصی نقاط جهان خود را دائماً تکثیر می‌کنند و ما متأسفانه درجا می‌زنیم و میدان را به آنها واگذار می‌کنیم...

اینجا کلام در مهدویت و تبلیغ مهدوی است که این زمان بسیار نیازمند هجرت مبلغان - حتی کوتاه‌مدت و پروازی - است. وقتی پیام امید و رهایی در سایه ظهور موعود جهانی به آنها می‌رسد، بی‌درنگ استقبال کرده و خواهان اطلاعات بیشتر می‌شوند و چون پیام خوب فهمیده می‌شود، ایمان می‌آورند و همراه می‌گردند. حیف نیست ما در تنعم باشیم و انبوه فراوانی در نقاط دیگر در گرسنگی و



قدمت عمر آدمیان - دارد و نمونه‌های فراوانش ش را از دیر هنگام تا کنون در فرهنگ هر قوم و ملتی می‌توان نشان داد. اتصال به منبع لایزال الهی، که کائنات و آسمانها و کوهها و دریاها و جانداران و موجودات زمینی و ملکوتی و خلاصه همه

صلاح، نیاز به تلاشی در خور این آرزو برای تنظیم زندگی صلاح محور دارد.

آرزوی بیان شده یا نشده بسیاری از مردم جهان، زیستن در سایه حکومت عدل موعود است. اگرچه نام آن موعود را متفاوت می گویند ولی ویژگی هایش عدل و پاکی و صلاح است. تار و پود این آرزو، با فطرت انسانی آمیخته است و این مریبان جوامع هستند که باید از این سرمایه در جهت بسامان کردن اندیشه و رفتار نسل ها استفاده و برای آن برنامه ریزی نمایند. در این صورت است که آرزوهای کوچک و حقیر و محدود انسان جای خود را به آرزوی تغییر کلی جهان با ظهور آن موعود عدالت گستر می دهد و می توان تأثیر این آرزو را در منش و روش او مشاهده کرد به ویژه که آمدن آن موعود را دور نداند و صبح و شام منتظر آمدنش باشد.

مرا در این زمینه تجربیات و مشاهدات و نمونه های بسیاری در نقاط مختلف جهان است که طرح آنها کتاب ها می طلبد و دریغا که ابلیس های دشمن بشریت نیز در طول تاریخ تلاش کرده اند همین امید و آرزو را با طرح مدعیان دروغین از انسان ها بگیرند تا این شور و حماسه و سازندگی را خاموش کنند که فرهیختگان باید نقشه های اینان را با روشنگری برای نسل ها نقش بر آب کنند و آنها را با صاحبان پیوند دهند و دست او را در دست آن موعود حقیقی و الهی گذارند که پدر مهربان بشریت است و غمخوارشان و فریادرسشان در سیاهی های این زمانه...

خدایا سلام ما را به محضرش برسان و ما را از یاران حقیقی اش گردان...

آفرینش در قبضه قدرت اوست، این اطمینان را به انسان ها می دهد که آرزوهایش را هرچقدر هم بزرگ باشد، نشدنی نپندارد و تحققش را از این خدای مهربان مسئلت کند. پشت این آرزوها و خواست ها، امید قرار دارد و شور زندگی و اطمینان از وجود فردایی بهتر و فاصله گرفتن از یأس و رکود و مردگی که پایان زندگی است. پیامبر ﷺ فرمودند: "امید و آرزو، برای امت من رحمت است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری طفل خویش را شیر نمی داد و باغبان هم نهالی نمی کاشت."

آنچه نکوهیده است آرزوهای طولانی دنیوی است که قرآن می فرماید: "آرزوها آنان را غافل می سازد ولی به زودی خواهند فهمید" امیرمؤمنان (علیه السلام) هم فرمود: «من اطال الامل أساء العمل» زیرا برای رسیدن به آنها ممکن است از هر وسیله ای حتی غیرمشروع استفاده کند که کاری ناپسند است.

اما آرزوی عقلانی، آن است که انسان موجبات تحققش را فراهم کند، همچون باغبانی که برای رسیدن به محصول تلاش می کند. قرآن می فرماید: "هر کس آرزوی لقای پروردگارش را دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند!"

سال ها قبل نویسنده ای این جمله را در آغاز کتابش نوشت:

"خلقی که در انتظار مصلح است خود باید صالح باشد". یعنی آرزوی زیستن در حکومت عدل و





اشاره

دکتر رسول جعفریان متولد ۱۳۴۳ در خوراسگان اصفهان است. شاید بتوان آقای جعفریان را پرکارترین نویسنده معاصر دانست. بیش از ۸۰ عنوان کتاب و بالغ بر ۹۰ مقاله پژوهشی از ایشان منتشر شده است. ایشان دو بار جایزه کتاب سال ایران را دریافت کرده است؛ یک بار برای کتاب تاریخ سیاسی اسلام (سیره نبوی) و یک بار برای کتاب اطلس شیعه. او دو بار نیز برای کتاب جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی مذهبی و کتاب اطلس شیعه، جایزه فارابی را دریافت کرده است. وی که سابقه ریاست بر کتابخانه مجلس شورای اسلامی را نیز در کارنامه اجرایی خود دارد، این روزها با درجه استادی سرگرم تدریس و تألیف و بررسی نسخ خطی تاریخی ایران در دانشگاه تهران است. بهائی‌شناسی از ایشان به جهت قبول دعوت این فصلنامه تخصصی تشکر و از خوانندگان برای مطالعه این مصاحبه خواندنی دعوت می‌کند.

(۱) جناب آقای دکتر جعفریان، ضمن سلام و عرض ادب و تشکر از جنابعالی برای شرکت در این مصاحبه، اجازه بدهید که اولین سؤال را با عنایت به یکی از تألیفات شما در مورد مهدی نمایان آغاز کنیم. در کتاب «مهدیان دروغین» تألیف حضرت عالی، بخشی به ادعاهای سید باب تعلق دارد. یکی از مهم‌ترین مسائل در مورد باب، زمینه‌های تاریخی ادعای اوست. چه بسترهای تاریخی در عصر قاجاریه وجود داشت که باعث می‌شد، چنین ادعاهایی علی‌رغم مخالفت عمومی مردم و علما و حکومت، در میان گروه‌هایی از مردم رونق یابد؟

اطلاعات تاریخی ما می‌گوید که به دلیل آشفتگی‌های اقتصادی و سیاسی در اوضاع ایران که ناشی از سقوط صفویه و جنگ‌های ملوک‌الطوایفی تا روی کار آمدن قاجار بود، نوعی بحران در جامعه ایرانی پدید آمده بود. وضع مالی بسیار بد، و نیز آشفتگی فرهنگی، دو رویه این بحران به‌شمار می‌آمد. در این قبیل وضعیت، همیشه زمینه اجتماعی برای وعده بهتر شدن اوضاع وجود دارد و این موجی است که بسیاری دوست دارند بر آن سوار شوند. طبعاً برای مدعیان مهدویت یا قائمیت هم زمینه بروز و ظهور مناسب می‌شود. البته بحران فرهنگی، در این مسئله خلاصه نمی‌شود، ظهور ایدئولوژی‌های اصلاحی به شکل‌های مختلف، با ضعیف‌ترین شکل و حتی صور خرافاتی، در این شرایط مطرح است.

البته درباره بحث‌های ظهور هم به‌نوعی باید گفت، به خصوص در آن شرایط تاریخی، نوعی نگاه اصلاحی وجود دارد. این معنایش درست بودن آنها یا حتی خوب بودن و نبودن نیست، بلکه مقصود این است که شرایط برای تغییر

مناسب می‌شود و کسانی به فکر استفاده از این مسئله می‌افتند، چون اوضاع پذیرش را مناسب می‌بینند. حال به اسم اصلاح یا هر نوع تغییر و بر اساس افکاری که در جامعه وجود دارد، باورها و عادات و رسوم و بسیاری از چیزهای دیگر، افکاری را مطرح می‌کنند. مواد آنها هرچه هست، صورتش تغییر و بهبود بخشیدن به اوضاع مردم است. در مهدویت، رکن اصلی، همین است که پس از ظهور همه چیز درست می‌شود. طبعاً جامعه‌ای که ویران است، دلش می‌خواهد همه چیز درست شود، پس چرا افرادی از این فرصت استفاده نکنند؟ ما در شرایط پس از جنگ‌های ایران و روس، این معضل و یا بحران را داشتیم. البته در خصوص بحث مهدویت و ادعای آن، در حوالی سال ۱۲۶۰، مسئله هزاره غیبت هم بود. این که هزار سال پس از غیبت، امکان ظهور وجود دارد، حرفی بود که امکان پذیرش مهدی جدید را داشت. روشن است که این توضیحات، در اینجا همه چیز را روشن نمی‌کند، اما به‌هرحال، زمینه یک بحث جدی را می‌تواند فراهم سازد.

(۲) در همین کتاب اشاره کرده‌اید که ادعاهای اولیه باب، حدود سال ۱۲۵۸ تا ۱۲۶۰ بوده، اما ادعای او در این سال‌ها، تنها جانشینی سید کاظم رشتی و مقام رکن رابع ایمان بوده است. حتی در سندی که مربوط به سال ۱۲۶۴ قمری در همین کتاب اشاره کرده‌اید، ادعای او همچنان بابت است. اما در سال ۱۲۶۴، به

ناگهان ادعای او به قائمیت تغییر یافته است. چه اتفاقاتی باعث شد تا باب ادعای خود را تغییر و ارتقا دهد؟

حقیقتاً بنده تغییرات فکری - روحی این حرکت را از نظر جزئیات واقف نیستم، اما می‌دانم که این قبیل مسیرها، به‌طور معمول، از آغاز شروع تا مرحله پایانی، همیشه مرحله‌ای دارد که مرحله به مرحله، رو به تزاید می‌رود. زمانی که بحث بابت یا نیابت مطرح می‌شود، باید امکان آن را طرح و احتمال آن را داد که به ادعاهای بعدی مانند ادعای امامت یا نبوت و یا حتی الوهیت هم برسد. به‌ویژه وقتی این حرکت اساسی ندارد، خیلی روشن است که برای ادامه مراحل بعدی، فکر تازه‌ای داشته باشد تا همه را سرگرم و مشغول کند. نکته مهم در این قبیل جریان‌ها، این است که اگر پای ادعای ساده‌ای در میان باشد که دیگران هم داشته باشند، مثل باور به رکن رابع، چیزی که مشایخ نخست شیخیه هم همین ادعاها

را داشتند، کاری از پیش نخواهد رفت. برای رسیدن به مرحله اصلی، شما باید مردم حامی خود را از بقیه جدا کنید، این جدا کردن، با دست و پا کردن حصارهایی میان هوادارن خود و دیگران، ممکن است. حصارهای جدید حتی می‌تواند تا پیدایش دین جدید و پیامبر تازه هم پیش برود، حتی ممکن است ادعای الوهیت هم داشته باشید. این مسیری بود که در این واقعه پیش آمد. مهم در این حرکت این بود که شماری از نخبگان هم به آن پیوستند که



شما باید دائماً آنها را تغذیه فکری کرده و مرحله به مرحله پیش ببرید. طبعاً آنها هم که به تدریج منافعشان به این جریان گره خورده بود، به این مسئله کمک کردند. در جریان ادعاهای غالیان در زمان امامان علیهم‌السلام هم همین بود. آنها اول مدعی بابت می‌شدند، اما به تدریج تا ادعای خدایی هم پیش می‌رفتند. به‌طور کلی جنبش‌هایی که زمینه‌های غلوگرایی دارد، این نوع تحول در آنها امری ناگزیر است و جریان بابت هم بر همین اساس پیش رفت تا به یک آیین مستقل رسید.

۳) یکی از مهم‌ترین فرازهای تاریخ ایران، بحث مشروطیت است. بهائیان خود را در این فراز تاریخی، صاحب تأثیر می‌دانند و از بی‌توجهی به نقش آنان در شکل‌گیری مشروطیت گلایه دارند. میزان تأثیرگذاری بهائیان در این فرایند را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا این اثرگذاری، با تأثیر ازلی‌ها و روشنفکران قابل مقایسه است؟

به نظرم در این زمینه خیلی بحث شده و متخصصان تاریخ معاصر درباره آن مقالاتی هم نوشته‌اند. اما آنچه برداشت کلی من از مسائل است این است که توجه داشته باشیم، پس از گذشت از مرحله اول تاریخ بابیه و حتی مرحله دوم، به اوائل قرن چهاردهم که می‌رسیم، ما با دو جریان متفاوت روبرو هستیم. یکی جریان بهائیت که جریان غالب در این حرکت شد و تنها بخش اندکی از آن، منبعث از مدعیات باب، و بیش از هر چیز، متکی به افکار میرزا حسینعلی بهاء بود. درواقع، او بود که جریان بهائیت را درست کرد و به مثابه یک آیین مستقل، برای آن آداب و رسوم تدارک دید.

البته جانشینان وی نیز در این زمینه سهم داشتند. بهائیت، جریانی است که ارتباطی با اسلام ندارد، چنان‌که از افکار اولیه باب و رهبران نخست آن هم عبور کرده و وارد فضای تازه‌ای شده است. مهم‌ترین مشخصه آن، دور شدن از جامعه ایرانی، کنار گذاشتن کامل آموزه‌های اسلام و تشیع و اتکاء به بافته‌های تازه‌ای است که رهبران بهائیت آنها را ایجاد کردند و در این مرحله از حمایت دیگران هم برخوردار بودند.

اما بابت هم، جدای از مراحل اولیه، جریانی بود که با بهائیت درآمیخته نشد. شاید تلاش می‌کرد، به آموزه‌های نخست که به اسلام نزدیک بود، بیشتر وفادار بماند. باین‌حال، یک تحول دیگر هم در آن رخ داد و این بود که تلاش کرد تا در میان روشنفکران نوگرا جای پای پیدا کند. بابت، یعنی آنچه مقابل بهائیت است، یک جریان عمومی نبود، بلکه خاص بود. برای این روشنفکران، پدید آمدن یک ایدئولوژی جدید که با اسلام در نیفتند، مطالب خرافی مانند بهائیت نداشته باشد و ادعاهای کذایی نکند، می‌توانست جالب باشد. آن هم ایدئولوژی که با تجدد بیشتر سازگار باشد و بتواند در شرایط سخت تغییر فکری در دوره قاجار، به آنها کمک کند. در اینجا بود که بابت، یک جریان روشنفکری شد و حتی در مراحل، به هیچ روی، نمای مذهبی نداشت. برای همین هم از بین رفت و چیزی از آن جز کتاب و جزوه نماند.

است که آن‌طور تصور می‌کرد و فکر می‌کرد که بابت نوعی تجددگرایی است که حالا مثلاً رهبری دینی هم داشته است.

آن افراد، معمولاً کسانی بودند که سخت با خرافه بد بودند و روشن بود که آن‌قدر شعور داشتند که طرف آموزه‌های میرزا حسینعلی و روش‌های آنها نروند. نمونه این روشنفکرها، کسروی بود که با نوشتن بهائی‌گری و جنبه‌های خرافی آن، موضع خود را با آن مسئله روشن کرد. ظاهراً جریانی که ناصرالدین شاه را کشت و در استانبول استقرار داشت، تاحدودی مربوط به این تشکل بود، هرچند دقیق در این‌باره چیزی نمی‌دانم. شاید لازم باشد اشاره کنم که بنده دارم تصورات آنها را بیان می‌کنم، نه این‌که از لحاظ صحت و سقم در حال قضاوت نسبت به آنها هستم.

۴) در کتاب جریان‌ها و جنبش‌های سیاسی مذهبی ایران از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی، فصلی را به مبارزه با بهائی‌گری اختصاص داده‌اید. در واقع، چه نوع مباحثی را شما در این کتاب در این زمینه مطرح کرده‌اید؟

هدف من در کتاب «جریان‌ها و سازمان‌ها» مرور بر جریان‌های فکری و سیاسی مهم دوره پهلوی دوم بود. طبعاً این سؤال برای من مطرح بود که جریان بهائی‌گری، چه جایگاهی در مباحث و مجادلات فکری و سیاسی این دوره داشته است. خوب، هرکسی که مباحث این دوره را مرور می‌کند، احساس می‌کند کسانی که سر رشته دار جریان مبارزه علیه شاه بودند، همیشه روی بحث «بهائیت» به‌عنوان یک نقطه منفی تکیه داشتند. آن زمان، گفته می‌شد که در

بالین‌حال، همان وفاداری صوری به برخی از جنبه‌های آموزه‌های باب و اموری مشابه آن، نام بابت را برای آنها حفظ کرد. آن‌چه در مشروطه خود را نشان داد، این وجه از قضایا و بروز این جریان در شماری از مشروطه خواهان روشنفکر بود.

حتی در همین وجه هم گاهی افراط می‌شد و افرادی بی‌دلیل متهم به بابت می‌شدند، چون تبدیل به یک فحش هم شده بود. علت آن هم صرفاً قرین شدن جریان روشنفکری با تجدد و از آن سوی، نزدیک شدن بایه روشنفکر به روشنفکری از سوی دیگر بود که زمینه آن حرف‌ها را در مشروطه مطرح کرد. به نظر محققان نشان داده‌اند که آموزه‌های اصلی باب، بیش از آنکه به سمت روشنفکری باشد، به سمت خرافه‌گرایی بود. دستورات سختگیرانه و گاه عوامی - فقهی و مشابه آن، هیچ ارتباطی با علائق تجددمآبانه نداشت. حالا آنها را حتی بهائیان هم به روی خود نمی‌آورند.

ما امروزه، از جریان بایه روشنفکر که در تهران و یا استانبول بودند، زیاد نمی‌دانیم، زیرا میراث آنها زیر فشار بهائیان نابود شده است. در میان جریان روشنفکری بایه، حتی می‌توان افرادی را یافت که مدعی بودند هنوز مسلمان هستند و میان اسلام و آن جریان تنافری وجود دارد. در اینجا مقصودم ادعاهای جدید بهائیان که هر جا میان مسلمانان می‌روند خود را مسلمان معرفی می‌کنند، نیست. این‌که شیادی است، بلکه مقصودم واقعا جریانی روشنفکری

دوره پهلوی دوم، بهائیان قدرت زیادی یافته و بسیاری از آنان در مشاغل مهم به کار گمارده شده‌اند. از نظر مخالفان، این مسئله قابل قبول نبود، زیرا با توجه به حساسیت بهائیان روی مسئله تبلیغ، آنها به جنبه‌های توسعه بهائیت در میان مردم توجه می‌کردند.

گویا در زمان نخست وزیری قوام، آیت‌الله بروجردی، هم با شاه و هم قوام، تماس گرفته و نماینده‌ای را برای تأکید بر کنار گذاشتن بهائیان از مشاغل مهم، نزد آنان فرستاد. آیت‌الله محقق داماد می‌فرمودند که امام خمینی این مسئله را با هر دو در میان گذاشتند و حتی به شاه گفته بودند، پدرتان، بهائیان را کنار گذاشتند، شما هم این کار را بکنید، اما شاه گفته بود، پدرم قدرت



در هر شهری بود، یکی از وظایفش مبارزه با بهائیان بود. البته نوع مبارزه متفاوت بود، برخی ملایم‌تر و برخی تندتر بودند.

مقصود این‌که، هدف بنده در آن کتاب، این بود که نشان دهم، جریانی که بعدها در سال ۱۳۵۷ بروز یافت، یکی از مهم‌ترین تأکیداتش این بود که بهائیان را کنار بگذارد، امری که پس از انقلاب هم به‌طور جدی دنبال شد. البته، تأکید خود بهائیان بر امر تبلیغ، یکی از اموری بود که می‌توانست این حساسیت را بیشتر کند. آنها از تمام فرصت‌ها برای توسعه کارهای خود بهره می‌بردند و می‌برند و همین مخالفانشان را تحریک می‌کند، اما به‌هرحال، در جامعه ایران، همواره با این مشکل مواجه بودند چنان‌که تا به امروز هم ادامه یافته است. بنابراین آنچه بنده در آن کتاب نوشته‌ام، نشان دادن دامنه مبارزه با بهائیت است که در شکل‌های مختلف خود را نشان داد و بخشی از

داشت و من آن قدرت را ندارم. در مقابل، قوام، توصیه آیت الله بروجردی را پذیرفته و آنها را از مشاغل حساس کنار گذاشت. اگر ما دوره پهلوی دوم را به دو دوره تقسیم کنیم، باید بگوییم که در دوره دوم، مخالفان می‌گفتند که قدرت بهائیان زیاد شده است. این مسئله به‌خصوص به پس از سال چهل باز می‌گردد.

اما پیش از آن، آیت الله بروجردی مانع این توسعه بود. علمایی مانند سید نورالدین شیرازی هم در شیراز سخت مقابل این مسئله ایستادند که مسائل آن در تواریخ آمده است. حتی فارغ از شرح این دوره، من باید بگویم از حوالی سال‌های ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ ق،

طبیعی است که از نظر افکار عمومی جامعه ایرانی، بهائیت همواره یک معضل به حساب می‌آید. در آن دوره، جدای از مراجع، یا منبرهای معروف، تقریباً هر روحانی در هر شهری بود، یکی از وظایفش مبارزه با بهائیان بود.

همواره در بطن جامعه ایران که به‌هرحال مرکز تشیع بود، نوعی مبارزه فکری و سیاسی با بهائیت وجود داشت. تصور کنید، تقریباً ۱۵۰ سال، این مسئله یعنی خطر بهائیان و منفی بودن چهره آنها در جامعه‌ای نهادینه شده باشد و چنان‌که اشاره کردیم، در دوره سی و هفت ساله پهلوی، تبدیل به یک مسئله مهم در ذهن مخالفان شده باشد، در چنین شرایطی، طبیعی است که از نظر افکار عمومی جامعه ایرانی، بهائیت همواره یک معضل به حساب می‌آید. در آن دوره، جدای از مراجع، یا منبرهای معروف، تقریباً هر روحانی

آن هم در چارچوب فعالیت‌های انجمن حجتیه بود که با توجه به دیدگاه‌های خاص خود، و این که وظیفه اصلی اش را مبارزه فکری و اجتماعی با این مسئله می‌دید، این مسیر را دنبال می‌کرد. جالب است که به‌رغم مخالفتی که پس از انقلاب، میان مبارزان و انجمن پدید آمد، اما هیچ‌کدام، اصل مبارزه با بهائیت را که به‌صورت یک ایده اصلی در ذهنیت اکثریت جامعه ایرانی درآمده بود، کنار نگذاشتند.



پاسخ به نقد تورج امینی نسبت به دیدگاه‌های بهائی‌شناسی درباره‌ی «فرانچسکو فیکچیا»

هدی تفضلی^۱

آقای تورج امینی در آستانه انتشار دومین شماره بهائی‌شناسی، در نقد مصاحبه آقای احمد پورمرور، مقاله‌ای منتشر کردند. هرچند که فرصت بررسی و پاسخ به این مقاله اندک بود، اما تصمیم گرفتم نوشته‌ای را در این زمینه به خوانندگان بهائی‌شناسی تقدیم کنم. با توجه به آنکه آقای امینی وعده کرده‌اند به دو یا سه مقاله از شماره نخست بهائی‌شناسی پاسخ دهند و نکاتی در مورد آن گوشزد کنند، بررسی مقاله‌های بعدی احتمالی ایشان را به شماره‌های آتی واگذار می‌کنیم. توجه به نکات ذیل در نقد نقد ایشان قابل توجه است:

۱- جناب آقای تورج امینی، هرچند که قاعداً از جانب خود و نه تشکیلات بهائی به این

۱. دانشجوی مقطع دکتری رشته الهیات دانشگاه مذاهب اسلامی

یابد. هرچند که به قول معروف: «ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است».

بهائی‌شناسی از شخصیتی مانند ایشان - که ظاهراً جایگاه علمی مقبولی در نظر بهائیان دارد و رسالت خود در ورود به بحث و گفت و شنود علمی در مورد بهائیت را به نیکی درک کرده است و احتمالاً جامعه بهائی به نوشته‌های ایشان توجه می‌کند- توقع دارد که با ادبیات مناسب و به دور از ترور شخصیت و جملات تند و تیز، مسیر گفتگوی مسالمت آمیز، منطقی و علمی را طی کند و به دور از انتساب اتهامات مکرر و نیت‌خوانی نویسندگان، تلاش کند به دفاع از باور خود پردازد و در این میان، خوانندگان و علاقه‌مندان به بحث، در مورد مقبولیت استدلال‌های طرفین، در دادگاه عقل و وجدان خود قضاوت خواهند کرد.

بهائی‌شناسی به ایشان و سایر اعضای جامعه بهائی اطمینان می‌دهد که بنا بر رسالت علمی خود، تلاش خواهد کرد تا هرگز در مسیر مقابله به مثل و هجو کردن طرف مقابل و ترور شخصیت قدم نگذارد و ادبیات علمی خود را حفظ کند.

۲- هرچند که فاصله انتشار مقاله آقای امینی با انتشار نخستین شماره بهائی‌شناسی بیشتر از ۴ ماه است، اما ظاهراً فایل فصلنامه در اواخر دی ماه به دست ایشان رسیده و احتمالاً تعجیل ایشان در پاسخ‌گویی، باعث شده است نتوانند



فهمید که سروصداهای مشار الیه چه زمینه و محتوایی داشته است».

اشکال فرمایش آقای امینی آن است که از قضا، نکته مهمی که آقای پورمرور - به عنوان کسی که برخلاف جناب امینی، هم اصل کتاب‌های فیچیکیا را خوانده است و هم پاسخ ادو شفر به او را دیده است - در مصاحبه خود به آن پرداخته‌اند و احتمالاً از دید آقای امینی جا مانده، آن است که پاسخ‌های ادو شفر، تکافوی پاسخ‌گویی به اعتراض‌ها و استدلال‌های فیچیکیا را نمی‌کند. (بهائی‌شناسی، شماره ۱، صفحه ۱۵)

به همین دلیل است که فیچیکیا کتاب دوم خود را به رشته تحریر در می‌آورد و به برخی نقدهای ادو شفر پاسخ می‌دهد و مطالبی را به مطالب قبلی می‌افزاید. لذا ادعای آقای امینی در مورد بی‌اعتباری کتاب نخست فیچیکیا به دلیل رد کلیسای حامی فیچیکیا، قابل پذیرش نیست. چراکه فیچیکیا به عنوان نویسنده اصلی، بر همان دیدگاه‌های قبلی اصرار دارد و به پاسخ‌های ارائه شده به او، واکنش نشان داده و حرف‌های قبلی را پس نگرفته است.

اشکال مهمی که متأسفانه در نگاه آقای امینی و احتمالاً در جامعه بهائی وجود دارد و اینجا لازم است در کنار پاسخ به آقای امینی تذکر داده شود، آن است که برخی بهائیان گمان می‌کنند به صرف پاسخ دادن به یک نوشته یا اشکال، فارغ از موجه بودن یا نبودن پاسخ، آن نوشته یا اشکال از درجه اعتبار ساقط می‌شود. حال آنکه این گونه نیست و باید میزان ارزش علمی این

به اصل کتاب‌های فیچیکیا مراجعه کنند. شاید هم ندانستن زبان آلمانی، ایشان را از مراجعه به اصل کتاب منصرف کرده است. ایشان در نوشته خود مرقوم کرده‌اند که «فیچیکیا» کسی بود که در اوایل دهه هفتاد میلادی بهائی شد و سه چهار سال بعد، اسم خود را از فهرست بهائیان خط زد و شروع کرد به مبارزه با آیین و جامعه بهائی. او دو

کتاب علیه آیین بهائی نوشت که الحمدلله چشم ما به جمال هیچ کدام روشن نگشته و به نظر می‌رسد که پورمرور به ترجمه کتاب یا جزوه دوم [دوم] ایشان اشتغال دارد».

هرچند شکرگزاری ایشان از ندیدن هیچ یک

از کتاب‌های فیچیکیا به جهت باورمندی عمیق ایشان به دیانت بهائی قابل درک است، اما نقد کردن مطالب کتابی که ایشان، آن را ندیده‌اند و سپس نسبت دادن مکرر جهل و نابخردی به نویسنده آن، محل تأمل است. چگونه ممکن است کسی را نقد کنیم که هیچ‌گاه خودش و کتابش را ندیده‌ایم و فقط سخنانش را با واسطه از دیگران شنیده‌ایم و آنگاه این گونه بر او بتازیم؟ آقای امینی در مقاله خود تصریح می‌کنند که با نگاه به کتاب ادو شفر و همکارانش با عنوان «راست را کژ انگاشته‌اند» که در پاسخ فیچیکیا تهیه شده است «می‌توان

هرچند شکرگزاری ایشان از ندیدن هیچ یک از کتاب‌های فیچیکیا به جهت باورمندی عمیق ایشان به دیانت بهائی قابل درک است، اما نقد کردن مطالب کتابی که ایشان، آن را ندیده‌اند و بعد نسبت دادن مکرر جهل و نابخردی به نویسنده آن، محل تأمل است.

پاسخ بررسی شود. بهائی‌شناسی امیدوار است که این گفتگوی دینی با آقای امینی به همین سرنوشت دچار نشود. یعنی آقای امینی گمان نکنند که آن پاسخ اولیه ایشان به مصاحبه آقای پورمرور، پایان ماجرا است و با این پاسخ، پرونده مصاحبه آقای پورمرور بسته می‌شود و می‌توانند به جامعه به‌طور عام و جامعه بهائیان به‌طور خاص، چنین القا کنند که «نشریه‌ای مقالات و مصاحبه‌ای نوشت و ما هم پاسخ دادیم و ماجرا تمام شد».

۳- آقای امینی در مقاله خود، ضمن اشاره به این واقعیت که فرانچسکو فیچیکیا بعد از بازگشت از بهائیت، مسیحی شده است، سؤالات متعددی را در مورد چرایی مسلمان نشدن فیچیکیا و ارتباط آقای پورمرور با نامبرده مطرح کرده‌اند. ایشان می‌نویسد: «سؤال اینجا است که فیچیکیا که از مسیحیت به آیین بهائی روی آورد و در زمان بهائی بودنش، آیین اسلام را نیز تبعاً قبول کرد، چرا پس از خروج از آیین بهائی، اعلام نکرد که مسلمان است و به جایگاه پیش از اسلام برگشت؟»

اشکال استنتاج آقای امینی اتفاقاً نکته‌ای است که آقای پورمرور در مصاحبه خود روی آن دست گذاشته‌اند و آقای امینی به جای پاسخ دادن به اصل مشکل، به نتایج تبعی آن پرداخته‌اند. مشکل اصلی اینجا است که تشکیلات بهائی - که به گفته آقای امینی وجهه همت خود را تبلیغ گسترده مرام خود در جهان قرار داده است - در نقاط مختلف جهان، بهائیت را به گونه‌ای تبلیغ می‌کند که مردم آن نقطه می‌پسندند، نه آن‌طور که واقعاً وجود دارد. بهائیت هرگز به هنگام تبلیغ خود در غرب، از

تبلیغ‌شدگان نمی‌خواهد که پیش از بهائی شدن مسلمان شوند و سپس بایی و نهایتاً بهائی شوند. بلکه آنان را مستقیماً به بهائیت دعوت می‌کند و خود را ادامه آیینی می‌داند که فرد تبلیغ‌شده در حال حاضر بدان گرایش دارد. جناب آقای پورمرور در مصاحبه خود، به‌طور مفصل این مطلب را توضیح داده‌اند (بهائی‌شناسی، شماره ۱، صفحه ۲۵ و ۲۶).

باید دانست که بهائیت اگر هم اسلام را به یک فرد غربی معرفی کند، آن را آیینی تاریخ مصرف گذشته، منسوخ و دارای اشکالات فراوان معرفی می‌کند تا بتواند مدعی شود که لازم است پس از اسلام، آیین جدیدی برای رشد و تعالی بشر ظهور کند و آن آیین، لاجرم آیین بهائی است. لذا بدیهی است که فردی مثل فیچیکیا، هنگامی که از بهائیت دست می‌شوی، ترجیح می‌دهد به همان دین آباء و اجدادی خود بازگردد و چون همان تبلیغات منفی بهائیت علیه اسلام در ذهن او نقش بسته است، اتفاقاً احتمال پذیرش اسلام توسط او در مقایسه با همکیشانش - که سابقه بهائی شدن نداشته‌اند - به شدت کاهش می‌یابد. لذا این گونه نیست که هر بهائی به‌ویژه در جوامع غربی، به حقانیت و الهی بودن اسلام ایمان داشته باشد و آیین بهائی را در ادامه اسلام و آیین پس از بابیت و اسلام بشناسد. این دوگانه آزاردهنده تبلیغی تشکیلات بهائی است که باعث شده است، افرادی نظیر فیچیکیا، پس از بازگشت از بهائیت، نسبت به اسلام هم موضع داشته باشند. اتفاقاً آقای پورمرور متوجه همین مطلب در

مصاحبه خود بوده است و برخلاف تصور آقای امینی، از این موضع خود نه «قافیه مذهبی و اعتقاد خود را به سختی از دست داده» و نه از همین موضع «اعتقاد خودش گزیده می‌شود».

یادآوری این نکته بدیهی برای خوانندگان بهائی‌شناسی و آقای امینی ضروری است که نقل برخی دستاوردهای علمی پژوهشگران غربی در مورد بهائیت، به منزله تأیید نتایج سایر پژوهش‌های ایشان به‌ویژه در مورد اسلام نیست. بالاین‌وجود آقای پورمرور در مصاحبه خود توضیح داده‌اند که تمام کتاب آقای فیچیکیا را ترجمه کرده‌اند و قصد سانسور کردن یا تحریف آن را ندارند. اما هر جا که به‌نظرشان اعتقادات فیچیکیا با الهام از تعالیم بهائی علیه اسلام و به‌ویژه

بحث مهدویت در اسلام بوده است، در پاورقی به اشتباهات او اشاره کرده‌اند. باید صبر کرد و دید که انتقادات فیچیکیا به اسلام و مهدویت در آن کتاب چیست و آیا این اشکالات با واقعیت دینی و اسلامی آن سازگار است یا آنکه رسوب همان القائات بهائی علیه اسلام در ذهن فیچیکیا است.

قاعدتاً اگر آقای پورمرور لازم دانستند، می‌توانند در مورد مکاتبات خود با فیچیکیا و مباحث اسلامی خود با وی، مطالبشان را مطرح کنند که احتمالاً فصلنامه‌هایی که در موضع تبلیغ آیین اسلام و ارتباطات فرهنگی آن با مسیحیت، کار تخصصی می‌کنند، عهده‌دار انتشار مطالبی از این دست خواهند بود.

۴- آقای امینی در بخش دیگری از مقاله خود به نقد سخنان فیچیکیا درباره معنوی و روحانی بودن آیین بهائی پرداخته و معتقد

چند هفته قبل، مقالات فصل‌نامه‌ای اینترنتی به نام بهائی‌شناسی را خواندم. مانند همه کارهایی که در این سال‌ها علیه آیین و جامعه بهائی منتشر شده است، این فصل‌نامه سعی نموده که وجهه‌ای علمی به خود بگیرد و در این تلبیس، سخنان نادرستی را به بهائیان منتسب سازد. داعیه «علمی بودن» این مجموعه، چندین بار در مقدمه فصل‌نامه به خواننده وانمود شده، که البته ماهیت چنین ادعاهایی بر اهل فن روشن است. به نظرم آمد نقدی کوتاه در باره هر مقاله، بتواند راهگشای کشف حقیقت باشد. در ابتدا بر این قصد نبودم که طول و تفصیل به کار بدهم، اما چون به نظرم، دو یا سه مقاله آن مجموعه نیاز به توضیحات بیشتری دارد، در چند مقاله، مندرجات فصل‌نامه مزبور را بررسی می‌کنم.

تورج امینی

است اعتراض او به تمامیت‌خواهی شوقی افندی و بیت‌العدل وارد نیست، چرا که اگر واقعاً او معنویت در کلام بهاء‌الله و عبدالبهاء دیده بود، لازم بود که به ترویج و تبلیغ همان باور بپردازد و در عین حال با بیت‌العدل مخالفت ورزد. آقای امینی می‌نویسد: «فیچیکیا اگر معتقد بود که آیین بهائی یک آیین روحانی است و به زعم او، شوقی ربّانی آن را خراب نمود و به بی‌راهه برد و به دست بیت‌العدل سپرد، چرا کلاً به مسیحیت بازگشت؟ او می‌توانست بهائی باشد، ولی تا ولایت شوقی ربّانی! این که او به مسیحیت بازگشته، بدین معنا است که آیین بهائی، نه تنها بدون سازوکار موجودش معنا ندارد، بلکه نمی‌توان آن را به صورت دیگر تفسیر کرد و یا توضیح داد.

اگر بهاء‌الله و عبدالبهاء به دنبال تنفیذ معنویت به اجتماع انسانی بودند، درواقع در پی همان کاری بودند که مسیح انجام داد و در این شباهت،

چگونه می‌توان مسیحی بود، ولی بهائی نبود؟ فیچیکیا اگر حقیقتی را در گفتار بهاء‌الله دید و آن را معنوی و روحانی انگاشت، می‌توانست خود را بهائی بداند و آیینی را که خود تصور نموده بود، تبلیغ کند و اگر بیت‌العدل و جامعه بهائی او را و سخنانش را قبول نمی‌کردند، چه باک؟ حقیقت مهم‌تر است یا چیز دیگر؟ اصل ماجرا این است که در زمان ما، نمی‌توان بهائی بود و در عین حال بیت‌العدل را قبول نداشت».

در مورد این بخش از سخنان آقای امینی، مطالب ذیل قابل توجه است:

۴-۱) در حال حاضر گروهی از بهائیان خود را طرفداران میسون ریمی معرفی می‌کنند و به بهائیان ارتدوکس یا بهائیان ریمی مشهورند. این گروه به‌هیچ‌عنوان بیت‌العدل را مشروع نمی‌دانند؛ چرا که معتقدند بر اساس نصوص بهائی، رئیس دائمی و لاینعزل بیت‌العدل، ولی امرالله است که در حال حاضر جایگاهش در این نهاد قانون‌گذاری خالی است. خوانندگان بهائی‌شناسی برای اطلاع از تفصیل ماجرا می‌توانند به کتاب‌های مسأله مشروعیت نوشته مهدی‌هادیان و نشیب و فراز نوشته یدالله ثابت راسخ مراجعه کنند. غرض آنکه برخلاف فرمایش آقای امینی، گروهی از بهائیان در همین دوران، کاملاً با بیت‌العدل موجود مخالفند و آن را تقلبی معرفی می‌کنند، هرچند که الواح وصایا



شرح تصویر: بازتابی از انتشار بهائی‌شناسی در سایت‌های بهائی و وعده پاسخ به مقالات آن

را به عنوان وصیت نامه عبدالبهاء پذیرفته اند و شوقی را جانشین او می دانند. لذا در زمان ما می توان بهائی بود و در عین حال بیت العدل را به عنوان سازوکار رهبری بهائیت قبول نداشت.

۴-۲) آقای امینی در همین بخش از مقاله خود، به آشنا نبودن فیچیکیا به زبان های عربی و فارسی اشاره کرده اند و آن را دستمایه برخی اهانت ها به او قرار داده اند. ایشان نوشته اند:

«کسی که تنها سه چهار سال بهائی بود و «ترجمه» آثار بهاء الله و عبدالبهاء را هم اگر خواند، درست نخواند و بدتر از همه، به قول «دنيس مكايون»، زبان عربی را هم نمی دانست و به طریقه اولی زبان فارسی را، از کجا فهمید که مندرجات آن وصیت نامه با ادبیات عبدالبهاء سازگاری ندارد؟! یعنی یک نفر چقدر باید پرت و پلاگو باشد که چنین حرف بی منطق و بی اساسی را مبداء و سرآغاز مبارزه خود قرار دهد؟»

در پاسخ به نقد ایشان باید دانست که در دنیای امروز، هرچند که ندانستن یک زبان، می تواند به مسیر تحقیق و مطالعه آسیب هایی وارد کند، اما وجود مترجمانی که بتوانند آثار بهائی را ترجمه کنند و در اختیار ایشان قرار دهند، کار را بسیار ساده کرده است. فیچیکیا و دیگر منتقدان بهائی، برای در اختیار گرفتن نوشته های رهبران بهائی لزوماً نباید منتظر تصمیم تشکیلات بهائی برای ترجمه آثار بهائی باشند. این البته با فرار تشکیلات بهائی از ترجمه آثار مسئله دار این آیین متفاوت است.

سخن در اینجا است که بهائیت آنجا که پای تبلیغ آثارش به میان می آید، به سرعت وارد ترجمه آثار بهائی می شود و آن را در اختیار تبلیغ شدگان قرار می دهد. اما آنجا که پای نقد و بررسی الهیات، احکام، تاریخ و آموزه های بهائی به میان می آید، ممکن است برای ترجمه کتابی مانند اقدس، بیش از ۱۰۰ سال زمان نیاز داشته باشد و یا اصلاً برخی کتاب ها را - مانند اصل تاریخ نبیل - در اولویت انتشار قرار ندهد. (در مورد این دو کتاب به تفصیل در ادامه مقاله سخن خواهم گفت).

چیزی که ذهن من را نه به عنوان یک مسلمان معتقد و یا منتقد بهائیت، بلکه به عنوان یک ناظر بیرونی به خود مشغول می کند آن است که اگر استدلال آقای امینی در مورد عدم امکان فهم سبک و سیاق یک نوشته در صورت ندانستن اصل آن زبان را بپذیریم، درباره اعضای بیت العدل اعظم که اکثراً با زبان های فارسی و عربی آشنایی ندارند و سال های سال است مسئول رسیدگی به امور تشریع و اداره بهائیان جهان هستند، باید چگونه بیندیشیم؟ اعضای بیت العدل که با زبان نصوص آشنا نیستند، چگونه می توانند بفهمند که مراد سید باب، بهاء الله و عبدالبهاء از نوشته های ایشان چیست؟ آقای امینی که از یک سو، ندانستن زبان عربی و فارسی را برای فیچیکیا، نقطه ای تاریک معرفی می کند و معتقد است او آثار اصلی بهائی را نخوانده و نفهمیده، چطور متوجه نیست که دارد هم زمان، تیشه به ریشه بهائیت می زند؟ چگونه است که او نمی داند از همان روزنی که فیچیکیا را نیش می زند، خودش و رهبری تشکیلاتش گزیده می شوند؟ آیا توجه ندارد که اگر این گونه باشد، لاجرم باید بپذیرد که اعضای بیت العدل نیز با ندانستن زبان های

فارسی و عربی، دچار همین مشکل می شوند و صلاحیت تصمیم گیری در مورد قوانین جدید را ندارند و نمی توانند جامعه بهائی را درست اداره کنند؟ این مطلب وقتی حائز اهمیت بیشتری می شود که بدانیم هر زبان در تک تک واژه های خود بار فرهنگی خاصی دارد که در ترجمه به زبان دیگر نمی توان تمام آن مفاهیم را به درستی منتقل کرد. در نتیجه حتی ترجمه تمام الواح و نصوص بهائی نیز برای راه افتادن کار ایشان کافی نخواهد بود. این مسئله در مورد آقای ادوشفر و همکارانشان که پاسخ فیچیکیا را نوشته اند نیز وجود دارد. چنان که دنيس مك اوئن می نویسد: «وقتی شفر و گلمر به

بحث و بررسی درباره موضوعات اسلامی و یا احکام بابی و بهائی می پردازند، این طور وانمود می کنند که مطالعات کافی در آن موارد دارند و از این بابت به آنها تبریک می گوئیم. ولی آنها گزافه گویی می کنند... و وارد مباحثی می شوند که علم و اطلاع کافی

از زبان های فارسی و عربی لازم دارد».

اما در مورد ناهمگونی ادبیات عبدالبهاء در الواح و صایا با سایر آثار او، بحث بسیار روشن است. عبدالبهاء در عمده نوشته های خود، انسان ها را به صلح، آشتی و دوستی فرا می خواند و وحدت عالم انسانی و صلح عمومی را اصلی ترین تعلیم بهائیت معرفی می کند، اما در الواح و صایا، نویسنده - هرکس که هست - به سختی به برادر عبدالبهاء، یعنی محمدعلی و اتباع او حمله

الواح وصایا، نه تنها به محمدعلی می تازد، بلکه سخن از جانشینی شوقی افندی پس از عبدالبهاء به میان می آورد و همه بهائیان را با عبارات شدید، به پیروی کامل از او فرا می خواند؛ مطلبی که در آثار دیگر عبدالبهاء قابل مشاهده نیست.

می کند و با عبارت های غلیظ و شدید، از ایشان یاد می کند. عبدالبهاء در نوشته های خود، کمتر از جانشینش سخن می گوید؛ چرا که می داند برادر و رقیب قدرتمندی به نام محمدعلی افندی دارد که براساس وصیت بهاء الله، جانشین عباس افندی است. برادری که خانه بهاء الله در عکا را در اختیار گرفته و بسیاری از آثار نوشتاری بهاء الله را چاپ کرده است و از نظر علمی، دست بالاتر را در اختیار دارد؛ برادری که از تحویل

دادن برخی دست نوشته های بهاء الله به عباس افندی خودداری می کند و حتی صورت نماز نه رکعتی در دیانت بهائی را در اختیار عباس افندی و نزدیکانش قرار نمی دهد (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۳). اما نویسنده الواح وصایا، نه تنها به محمدعلی می تازد، بلکه سخن از جانشینی شوقی

افندی پس از عبدالبهاء به میان می آورد و همه بهائیان را با عبارات شدید، به پیروی کامل از او فرا می خواند؛ مطلبی که در آثار دیگر عبدالبهاء قابل مشاهده نیست.

۴-۳) انشعابات در بهائیت تنها به ریمی ها خلاصه نمی شود و گروه های بهائی دیگری هستند که مخالف بیت العدل اند ولی خود را بهائی می دانند. بازماندگان و نوادگان محمدعلی افندی از جمله این گروه ها هستند. برخلاف نظر آقای امینی که فرموده اند: «میلیون ها بهائی

ایرانی در طول تاریخ که با آثار عبدالبهاء آشنا بودند، نفهمیدند که این نوشته با ادبیات عبدالبهاء سازگار نیست، ولی ناگهان یک نفر از پشت کوه‌های سویس بیرون آمد و چنین تشخیصی داد!! من مانده‌ام در این حیص و بیص، پورمرور چرا خود را نخود آش فیچیکیا کرده و طناب پوسیده او را بوسیده؟

در پاسخ ایشان باید گفت از جمله کسانی که وصیت‌نامه عبدالبهاء را جعلی خواندند، همین دسته از بهائیان بودند که از قضا از پشت کوه‌های سویس هم نیامده بودند و در حیفا و عکا زندگی می‌کردند. همان شهری که عباس

افندی نیز در آن زیست می‌کرد. از خانواده و نزدیکان او بودند و البته بعدها همگی توسط شوقی طرد شدند؛ چرا که زعامت او بر بهائیت را نپذیرفتند. خوانندگان بهائی‌شناسی و آقای امینی را به مطالعه نوشته‌های اینان در همین زمینه ارجاع می‌دهم.

جعلی خواندن وصیت‌نامه عبدالبهاء به همین اظهارات نیز ختم نشد و برخی بهائیان آمریکا مانند خانم روت وایت، با انجام کارشناسی‌های دقیق خطی بر روی الواح وصایا و سایر نوشته‌های عبدالبهاء، مدعی شدند که هیچ‌یک

از ویژگی‌های خط‌شناسانه وصیت‌نامه منتسب به عبدالبهاء، با ویژگی‌های خطی موجود در نمونه‌های قطعی خط ارائه شده از عبدالبهاء، مطابقت ندارد. ضمن آنکه خود وصیت‌نامه عبدالبهاء، حاوی حداقل دو دستخط متفاوت است و از ابتدا تا انتهای آن توسط یک نفر و در یک زمان نوشته نشده است. صرف‌نظر از صحت و سقم این ادعا که موضوع این نوشتار نیست، خواستم به خوانندگان بهائی‌شناسی و آقای امینی یادآوری کنم که ادعای جعلی بودن وصیت‌نامه عبدالبهاء، ادعایی نیست که تنها توسط فیچیکیا و از

مشکل اصلی اینجا است که تشکیلات بهائی - که به گفته آقای امینی وجهه همت خود را تبلیغ گسترده مرام خود در جهان قرار داده است - در نقاط مختلف جهان، بهائیت را به گونه‌ای تبلیغ می‌کند که مردم آن نقطه می‌پسندند، نه آن طور که واقعاً وجود دارد.

پشت کوه‌های سویس مطرح شده باشد و رد پای آن را در گفتار دیگر بهائیان معترض به زعامت شوقی افندی بر بهائیت می‌توان دید.

۴-۴) مهم‌تر از دو نکته قبلی آن است که برخلاف نظر آقای امینی، وجود معنویت در یک نظام فکری، دلیل حقانیت آن نیست. چرا که معنویت یک نیاز فطری انسانی است

که ادیان الهی مختلف، در صدد برآورده کردن آن بوده‌اند. بدیهی است که مکاتب دست‌ساخته بشری نیز که می‌خواهند خود را الهی جلوه دهند، ملزم به گنجاندن برخی تعبیر، رفتارها و منش‌های فردی و اجتماعی «معنوی‌نما» در خود می‌شوند تا بتوانند افراد را جلب کنند و لاقلاً خلاءهای معنوی ایشان را پر نمایند. این که چه مقدار از این تعالیم، معنویت واقعی را به انسان‌ها ارزانی می‌کند، سخن دیگری است.

در تعالیم بهائی نیز برخی عبادات و مناجات‌ها، برای تأمین نیاز معنوی پیروان این آیین ایجاد

شده است، اما باید دانست معنویت واقعی، معنویت است که ریشه در آسمان و تعالیم الهی داشته باشد. تقابل علمی و فکری با مکاتب بشری که خود را الهی جا می‌زنند نیز از همین رهگذر قابل درک است، چرا که درواقع، نوعی روشنگری در قبال این معنویت خود ساخته و غیر واقعی است.

۴-۵) فیچیکیا بعد از تحقیق و بررسی در مورد بهائیت، به این نتیجه رسیده است که بهائیت، از مسیری که رهبران اولیه برای آن ترسیم کرده‌اند، خارج شده است و به‌جای پرداختن به معنویت و تعالیم اخلاقی و روحانی، به سمت و سوی تشکیلاتی کردن دین و سازمان‌دهی اداری آن رفته است. در نتیجه آیین بهائی، توسط رهبران بهائی تحریف شده است و چنین تحریفی، غیرقابل باور است.

این که چرا فیچیکیا بهائی ریمی یا مشابه بازماندگان محمدعلی افندی نشده است تا «خود را برای شماتت سایر بهائیان و مجازات طرد و آزار و اذیت شدن توسط همکیشان سابق مهیا کند، اما بتواند حقیقتی که در کلام بهاء‌الله یافته است را ترویج نماید؟ سؤال عجیبی است که از سوی آقای امینی مطرح می‌شود. گویی تنها دلیل بازگشت فیچیکیا ملاحظه همین تضاد درونی و تناقض در بهائیت بوده است و سایر مسائل، همگی در جای خود حل شده‌اند! حال آنکه این گونه نیست و علت بازگشت او از بهائیت، تنها به وجود همین مسئله ختم نمی‌شود که با راهکار آقای امینی، مشکل حل شود. البته برای فهم کامل چرایی فیچیکیا از بهائیت بهتر است صبر کنیم تا ترجمه جناب آقای پورمرور از کتاب او به زیور طبع آراسته شود.

۴-۶) آقای امینی با انکار وجود جریان روشنفکری در بهائیت نوشته است: «در جامعه بهائی روشن‌فکر وجود ندارد. متدینینی که چنین صفتی را به خودشان می‌چسبانند، معلوم می‌سازند که نه دین را فهمیده‌اند و نه روشن‌فکری را. اگر گوینده از لغت «روشن‌فکر»، انسان خلاق و پویا را مراد نموده است، به ایشان عرض می‌کنم که در این معنا، در جامعه بهائی کسی روشن‌فکر است که بیشتر از بقیه مشغول فعالیت باشد. سیستم جامعه بهائی این‌طور نیست که یک عده‌ای فقط فکر کنند و دیگران هم دنبال آنها بدونند... خلاصه آنکه [روشنفکر] عضو فعال جامعه و در کنار و همراه دیگران است، نه مانند روشن‌فکرهای مسیحی و مسلمان، نقشه‌کش برای دیگران. در آیین بهائی، هرکس برای خود «مقام تئوریسینی» قائل شد و خواست که دیگران پشت سرش بایستند و سینه بزنند، خود به خود حذف می‌شود. این میدان، میدان «محویت» است، نه محوریت».

البته ایشان چند صفحه بعد، گویا نوشته خودشان را فراموش کرده‌اند و در بحث عصمت بیت‌العدل نوشته‌اند: «برای بهائیان بحث‌های الهیاتی هیچ منعی ندارد، گو این که مطبوعات بهائی حاکی از این است که گروه قابل توجهی از اندیشمندان و تحصیل‌کرده‌های بهائی بدین مباحث اشتغال دارند، اما این موضوعات اولویت‌های جامعه جهانی بهائی نیستند».

بالاخره معلوم نیست که از نگاه ایشان، در جامعه بهائی روشنفکری که بخواهد وارد مباحث علمی شود و فارغ از اولویت‌های جامعه بهائی، برای پیشبرد دامنه کلام بهائی تلاش کند و نقشه بکشد، وجود دارد یا نه؟ اگر وجود ندارد چنان که ابتدا گفته‌اند، پس طبقه‌ای که به این مباحث الهیاتی پرداخته‌اند از کدام قماش‌اند که برخلاف نظر جناب امینی، به جای محو شدن در حال محور شدن هستند تا در آینده بتوانند از الهیات بهائی دفاع کنند؟ اگر وجود دارد، چرا وجودش را انکار می‌کنند؟ هرچند که جناب ایشان، روشنفکران بهائی را افرادی ولنکار معرفی می‌کند که سیستم آیین بهائی را مغل آسایش خود می‌بینند. بیان چنین جملاتی، یادآور همان نظام توتالیتری است که آقای پورمرور در مصاحبه خود به آن اشاره کرده‌اند. یعنی با کوچک‌ترین مخالفتی با نظام تشکیلاتی بهائی که امروزه جزئی از باورهای دینی بهائیان شده است، بدترین اتهامات نصیب فرد مخالفت‌کننده می‌شود.

بگذریم از این که آقای امینی در نوشتار خود مشخص نکردند که نتایج به دست آمده از فعالیت این گروه‌ها و اندیشمندان بهائی توسط چه مرجعی باید تأیید و تصویب شود و از کجا معلوم که تئوری‌های این جریان به حقیقت اصابت می‌کند؟ بیت‌العدل که بنابر نصوص تنها وظیفه قانون‌گذاری دارد و مسئله تبیین نصوص، بر عهده ولی امرالله است. ولی امرالله نیز در جامعه بهائیان بیت‌العدلی وجود ندارد که

بخواهد در مورد صحت و سقم کوشش‌های کلامی انجام شده، اظهار نظر کند. بنابراین به نظر می‌رسد حتی در صورت به نتیجه رسیدن این تلاش‌ها برای تبیین الهیات بهائی، نتیجه نهایی را نمی‌توان با قطعیت به رهبران بهائی نسبت داد.

۴-۷) هرچند که آقای امینی وارد بحث عصمت بیت‌العدل نشده است، اما فیچکیا و به تبع او آقای پورمرور را متهم می‌کند که مسئله اعتراضات ادوشفر در مورد عصمت بیت‌العدل را نفهمیده‌اند. سپس این مسئله را نسبت به مسائل اساسی دیانت بهائی کم اهمیت شمرده و بحث تبلیغ را اولویت اساسی تشکیلات بهائی در سراسر جهان معرفی می‌کند و پرداختن به این مسائل را حاشیه‌ای و فرعی می‌داند. سؤال اینجا است که آیینی که در اصول اساسی و مهم اعتقادی و کلامی تکلیفش را با خودش مشخص نکرده، به چه حقی خود را تبلیغ می‌کند و دیگران را دعوت به پذیرش چه چیزی می‌نماید؟ اگر فردی از افراد تبلیغ‌شده از مبلغان بهائی بپرسد که از کجا معلوم که تمام تصمیم‌های بیت‌العدل، تصمیم‌های صحیحی است - چه در حوزه تشریع و چه در حوزه مدیریت جامعه بهائی - پاسخ مبلغان بهائی کدام است؟ چگونه یک تازه وارد را قانع می‌کنند تا از تمام تصمیم‌های یک گروه تبعیت کنند؟ تنها با وعده حلاوت اتحاد و یا حربه تهدید به اخراج؟ آیا هر مبلغ بهائی هرچه صلاح دانست می‌گوید یا وضعیت طرف مقابل را می‌سنجد و مطلب را به گونه‌ای ابراز می‌کند که او را خوش بیايد؟ اگر هم خلاف واقع بود، چه باک! مهم افزوده شدن هواداران و تبلیغ امر مبارک است...

سؤال اساسی اینجا است که مگر می‌شود اصول بنیادین تفکری معلوم نباشد و در عوض، تبلیغ همان تفکر، سرلوحه رفتار و گفتار پیروان آن در آید؟

در مورد برخورد نرم بیت‌العدل با آقای ادوشفر نیز توضیح کوتاهی لازم است. بیت‌العدل در شرایط کنونی - برخلاف دوران شوقی و اوایل تشکیل بیت‌العدل - تلاش می‌کند تا از هرگونه درگیری با افراد شاخص جریان بهائی خودداری کند. در عین حال با افرادی که در رده‌های پایین‌تر هستند

و اعتراضاتی به بیت‌العدل و تشکیلات جهانی بهائی دارند، همچنان همان برخورد‌های خشن و تند را ادامه می‌دهد. اولی بدان جهت است که با کنار رفتن افراد شاخص جریان بهائی در طول تاریخ، همواره لطمات جبران‌ناپذیری به بهائیت وارد شده است. در مقابل

اگر برخورد خشن و تحکم‌گونه بیت‌العدل با زيردستان و افرادی که از جایگاه ویژه‌ای در تشکیلات بهائی برخوردار نیستند نباشد، اقتدار آن زیر سؤال می‌رود و بهائیان دیگر از آن حساب نخواهند برد. به عنوان نمونه امروزه، برخی از بهائیان ایران - که نگارنده این سطور با برخی از ایشان گفتگوهای نیز داشته است - معتقدند که بیت‌العدل در زمینه اصرار به تبلیغ بهائیت در ایران سخت در اشتباه است و تاوان این اشتباه را بهائیان ایران می‌پردازند؛ اما بهره آن را حیفا نشینان بیت‌العدل به حساب خود منظور می‌کنند و فرصت می‌یابند تا با صدور

بیانیه‌های متعدد، جایگاه خود را به عنوان مدافع و حامی بهائیان ایران ارتقا دهند. در صورتی که این بیانیه‌ها و توصیه‌های مکرر به تبلیغ - برخلاف قانون جاری کشور - دستاوردی جز تضییق بیشتر برای بهائیان ایران نداشته است. با این وجود ملاحظه می‌شود که بهائیان معترض، تنها در قالب اسامی مستعار، جرأت می‌کنند به این تصمیم‌ها اعتراض کنند؛ چرا که از عاقبت انتقاد از بیت‌العدل، هراس دارند و نمی‌توانند مجازات‌های احتمالی بعدی را تحمل کنند.

شدت برخورد بیت‌العدل علاوه بر جایگاه فرد منتقد - به ویژه اگر در جایگاه سرپرستی محفل ملی یک کشور بزرگ اروپایی هم باشد - به نوع انتقاد او نیز بستگی دارد. از آنجا که انتقاد ادو شفر تنها در زمینه چرایی عصمت بیت‌العدل در مسائل غیر تشریعی است و او مصون از خطا بودن تصمیم‌های بیت‌العدل در حوزه قانون‌گذاری را پذیرفته است، برخورد بیت‌العدل با او برخوردی نرم است. مضافاً بر آنکه باید سن و سال ادو شفر را نیز در نظر گرفت. راندن پیرمردی که روزهای آخر عمر خود را سپری می‌کند، دستاوردی برای بیت‌العدل جز بدبینی بهائیان آلمان به تشکیلات بهائی، نخواهد داشت.

نتیجه آنکه به نظر می‌رسد، شوقی افندی خواسته است تاریخ را آن‌طور که دوست دارد، به بهائیان معرفی کند؛ نه آن‌طور که اتفاق افتاده است و در این میان، از نام نبیل زرنندی وام گرفته است.

۵- اما در مورد کتاب تلخیص تاریخ نبیل و انتقاداتی که جناب آقای پورمرور نسبت به عملکرد تشکیلات بهائی در عدم انتشار اصل این کتاب مطرح کردند، نکات ذیل قابل تأمل است:

۱-۵) اصل صحبت آقای پورمرور آن است که چرا باید کتابی به نام «تاریخ نبیل زرنندی» توسط شوقی افندی از فارسی به انگلیسی ترجمه شود و نام آن را بگذارند: «The dawn breakers» سپس همین کتاب با نام «مطالع الانوار» از انگلیسی به عربی ترجمه شود و بعد از آن، «کتاب مطالع الانوار» با عنوان «تلخیص تاریخ نبیل» به فارسی ترجمه شود. آیا نمی‌شد اصل کتاب نبیل از ابتدا با همان زبان فارسی منتشر گردد؟ آقای امینی به‌درستی منظور آقای پورمرور از طرح این سؤال را درک کرده‌اند و پاسخ‌های قابل توجهی به آن داده‌اند. در ادامه به بررسی این پاسخ‌ها می‌پردازیم:

۱-۱-۵) مهم‌ترین پاسخ ایشان آن است که منتقدان بهائی به‌دنبال پیدا کردن تناقض‌هایی میان اصل کتاب تاریخ نبیل زرنندی و خلاصه‌شده آن هستند تا بدین وسیله، بهائیت را زیر سؤال ببرند و تفاوت‌ها را نشانه‌ی بطلان دعوت بهاءالله معرفی کنند. درواقع آقای امینی اصل انتقاد را به‌عنوان جواب مطرح کرده‌اند و از پاسخ‌گویی به آن طفره رفته‌اند. سؤال اصلی اینجا است که واقعاً اگر تفاوت‌های مهمی میان اصل تاریخ نبیل و نسخه خلاصه‌شده آن توسط شوقی افندی وجود دارد - که مطلب همین گونه است - این تفاوت‌ها در کجا است و چرا

شوقی، در کتاب نبیل دست برده و مطالبی را که او نوشته است به او منتسب می‌کند؟ پاسخ ساده اما برای جناب امینی و بهائیان باورمند تلخ است. به جهت وجود انشعابات متعدد در دیانت بهائی و حذف منتقدان و بیرون راندن ایشان «از کشتی بهائیت»، امروزه هیچ‌یک از طرفداران این آیین، نباید فکر کند که منتقدان نیز، روزگاری در شکل‌گیری و پیشرفت این باور سهم داشته‌اند و توسط رهبران پیشین، از زحمات ایشان قدردانی شده است. به باور شوقی و تشکیلات بهائی، نقش این منتقدان و فداکاری‌هایشان، نباید در تاریخ بهائی باقی بماند و بهائیان همه باید نسبت به صبح ازل، محمد علی افندی، میسن ریمی و.... بدبین باشند و همواره آنان را به‌عنوان خائنان به امر مبارک بشناسند. این در شرایطی است که کتاب‌های اولیه و نخستین، مملو از ستایش از این منتقدان است و دستگاه سانسور تشکیلات بهائی، تلاش کرده است تا حد امکان با دستکاری تاریخ، تمام این ردپاهای به‌جامانده از قبل را پاک کند.

منتهی مشکل اینجا است که تاریخ‌های دیگر بهائی که قبل از شوقی نگارش شده و به تأیید عبداله‌بهاء رسیده‌اند، به اصل تاریخ نبیل زرنندی دسترسی داشته‌اند و مطالب متعددی از آن نقل کرده‌اند. یکی از این کتاب‌ها تاریخ ظهور الحق نوشته فاضل مازندرانی است. با مطالعه این کتاب، نمونه‌های مکرری از تاریخ نبیل به‌دست می‌آید که در نسخه ارائه شده توسط شوقی افندی وجود ندارد. این مسئله آنگاه اهمیت بیشتری می‌یابد که بدانیم نبیل زرنندی، تا مدت‌ها میرزا یحیی صبح ازل را تکریم و تعظیم می‌کرده است (فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴ ص ۲۸) هرچند که بعدها از او

فاصله گرفته است. از قضا شوقی افندی، تمام وقایع تاریخ نبیل مربوط به دوران بغداد و پس از آن را حذف کرده است. ایامی که میرزا یحیی صبح ازل، رهبری بابیه را بر عهده دارد و جناب بهاءالله در زمره یاران و مریدان وی است. حذف این برهه از تاریخ از کتاب تاریخ نبیل نمی‌تواند تصادفی باشد، چرا که همان‌طور که آقای امینی پیش‌بینی کرده‌اند، در صورت پذیرش مفاد آن، ادعای «من یظهره‌اللهی» بهاءالله، به‌شدت زیر سؤال خواهد رفت.

نتیجه آنکه به‌نظر می‌رسد، شوقی افندی خواسته است تاریخ را آن‌طور که دوست دارد، به بهائیان معرفی کند؛ نه آن‌طور که اتفاق افتاده است و در این میان، از نام نبیل زرنندی وام گرفته تا به تاریخ دستکاری‌شده خود و جاهت دهد و آن را نوشته‌شده در دوران تکوین ادعای باب معرفی نماید. از آقای امینی به‌عنوان پژوهشگری که در مطالعات تاریخی نیز دست دارند و تألیفاتی در این زمینه از ایشان منتشر شده است، توقع می‌رود که اصول مطالعات تاریخی را فدای باورهای دینی و تعصبات مذهبی خود نکنند و با ترک تقلید و تعصب، از تاریخ استانداردشده شوقی افندی برای بهائیان دست بشویند و برای معرفی بهائیت، به تمام تاریخ و نه گزیده یا نمونه استانداردشده آن توجه کنند. یاد نکته‌ای از مقاله دنیس مک اوئن در همین زمینه افتادم. آنجا که می‌گوید: «در حقیقت این یکی از موارد اختلاف من و هر مورخ دیگر با بهائیان است که آنها سعی دارند همه روایت‌ها و نقل‌های تاریخی را، که متفاوت از قرن بدیع، یا تلخیص تاریخ نبیل، یا سایر منابع تأییدشده رسمی بهائی باشد، «تصحیح» کنند. حال آنکه تاریخ این‌گونه نیست. من با اطمینان خاطر اعلام می‌کنم که هیچ حوزه مطالعات تاریخی

وجود ندارد که نویسندگان مدرن بیان رویدادها و اتفاقات را براساس یک مأخذ و منبع ثانویه که در دهه ۱۹۴۰ نوشته شده، تنظیم نمایند».

۱-۲) نکته دیگری که در پاسخ ایشان به چشم می‌آید آن است که مصلحت سازمانی و تشکیلاتی بهائیت را دلیل عدم انتشار اصل کتاب تاریخ نبیل زرنندی معرفی کرده‌اند. ایشان مرقوم کرده‌اند: «تشکیلات بهائی و جامعه بهائی آن‌طور رفتار می‌کنند که به نفع آیینشان است و نه آن‌طور که امثال فیچیکیا و پورمرور و محیط طباطبایی دلشان می‌خواهد. در میان این‌همه کار و گرفتاری که بهائیان جهان بر سر بیت‌العدل می‌ریزند، انتشار تاریخ نبیل اصل، هیچ اولویتی ندارد. اولویتهای هر سیستم را مدیران آن سیستم تعیین می‌کنند، نه آدم‌های حاشیه‌ای. تاریخ نبیل مهم‌تر از کتاب اقدس نبوده است و وقتی انتشار کتاب اقدس، زمان خودش را نیاز داشته، حتماً این حکم درباره تاریخ نبیل هم صادق است».

قابل کتمان نیست که از این پاسخ جناب آقای امینی غرق در حیرت شدم! چگونه ممکن است تشکیلاتی زحمت سه بار ترجمه کتابی را به جان بخرد تا آن را به زبان اولیه برگرداند و این کار را در اولویتهای خود قرار دهد، اما انتشار اصل آن کتاب در اولویتهایش نباشد؟! وانگهی اگر انتشار این کتاب در اولویتهای بیت‌العدل قرار نداشت، آیا نمی‌توانست نسخه اسکن‌شده یا میکروفیلم آن را در اختیار پژوهشگران تاریخی مستقل قرار دهد؟ از این‌ها

اگر اسم این اتفاقات کتمان وقایع و حقایق تاریخی و سانسور تاریخ توسط تشکیلات بهائی نیست، چه نامی روی آن می‌توان گذاشت؟

۵-۲) درباره ادعای تشکیلات بهائی در مورد عدم سانسور و کاستن از مطالب تاریخ نبیل در ترجمه شوقی نیز جناب آقای امینی مطالبی مرقوم فرموده‌اند. از جمله نوشته‌اند: «اولاً چنان‌که خود پورمرور گفته، اسم کتابی که به فارسی چاپ شده، «تلخیص تاریخ نبیل» است و لغت «تلخیص»، یعنی خلاصه کردن و مختصر نمودن! یعنی همه بهائیان از همان ابتدا می‌دانستند که ترجمه کتاب مزبور از متن انگلیسی، خلاصه‌ای از کتاب اصلی نبیل زرنندی بوده است.

ثانیاً: این‌که تشکیلات بهائی گفته باشد که شوقی ربّانی چیزی از کتاب اصلی حذف نموده، حرفی است که یا فیچیکیا از خودش درآورده و یا پورمرور آجر لای سیمان فیچیکیا نهاده است. تا جایی که من خبر دارم، چنین حرف و ادعایی مطرح نبوده و هر کس این‌چنین گفته، بی‌ربط به هم بافته است، می‌خواهد بهائی باشد یا مسلمان و یا مسیحی». در پاسخ توجه جناب آقای امینی را به مطالب ذیل جلب می‌کنیم:

۵-۲-۱) ای کاش جناب آقای امینی پیش از آنکه در نوشته خود به مقاله صدری نواب زاده اردکانی ارجاع دهند، زحمت می‌کشیدند و یک بار این مقاله را با دقت می‌خواندند تا دریابند که منظور از تلخیص در عبارت اشراق خاوری چیست؟ و ارزش این تاریخ در نظر رهبران بهائی تا چه میزان بوده است؟ ما برای آنکه بار زحمت این مطالعه را از دوش خوانندگان بهائی‌شناسی برداریم، عیناً مطالب اردکانی را نقل می‌کنیم. مطالبی که قاعدتاً آقای امینی به

جهت ارجاع در مقاله خود به این مقاله، نباید به آن معترض باشند.

اردکانی می‌نویسد: «در توقیع ۱۶ نوامبر ۱۹۳۱ میلادی... چنین مرقوم است: ...ترجمه انگلیسی کتاب تاریخ نبیل در امریک [آمریکا] به زیور طبع آراسته شده است... و در همان توقیع مذکور است که دو ثلث آن تقریباً مأخوذ از کتاب تاریخ نبیل است و یک ثلث آن منتخباتی است از تألیفات مورخین مشهور که به عبارات مختلفه، مدح و ستایش و تمجید از محاسن امر

و بزرگواری و عظمت این آئین جلیل نموده‌اند و متجاوز از هفتصد صفحه است.

بعد از این جناب عبدالجلیل بک سعد، از فضلا و ادبای مصر، این کتاب را با همه حواشی آن به عربی ترجمه نمود و آن‌چه به نام تلخیص تاریخ نبیل در میان جامعه بهائیان ایران منتشر است،

ترجمه فارسی این متن عربی می‌باشد که به وسیله جناب عبدالحمید اشراق خاوری طیب الله مرقد، انجام گردیده است و مراد از تلخیص این است که در این ترجمه فارسی از ذکر حواشی که همان منتخباتی از تألیفات مورخین است، صرف نظر شده است.» (اردکانی، مطالعه معارف بهائی، جزوه هجدهم، مطالبی درباره تاریخ نبیل زرنندی، صص ۷۲ و ۷۳).

ملاحظه می‌شود که این تلخیص بنابر ادعای اردکانی توسط اشراق خاوری صورت پذیرفته و نه شوقی افندی و منظور آن بوده که تعلیقات

یکی از موانع و مشکلات در مطالعه و بررسی تاریخ اولیه بابی و بهائی آن است که متن اصلی تاریخ نبیل، که ادعا می‌شود کتاب دان بریکرز شوقی افندی براساس آن نوشته شده، در دسترس هیچ پژوهشگری نیست؛ تنها در اختیار اعضای دارالاثار بهائی، در مرکز جهانی بهائی است و آن را به شخص دیگری نشان نداده‌اند.

و حواشی اضافه شده بر اصل تاریخ نبیل، از این کتاب حذف شده است و معنی دیگرش آن است که از اصل کتاب نبیل، چیزی حذف نشده است.

اردکانی در همین مقاله و چند سطر قبل‌تر می‌نویسد: «نبیل مراقبت تامه داشته که در نقل قضایا آن‌چه مقرون حقیقت و منزله از هر گونه شبهت است مرقوم دارد، و آن‌چه می‌نوشته در محضر جمال ابهی [= بهاءالله] قرائت می‌شده است. نظر به مراتب مذکوره، باید یقین داشت که آن‌چه در کلیات امور مذکور در آن کتاب است، همه صحیح و مقرون به صواب می‌باشد و

در جزئیات آن... این جزئیات که در مسائل تاریخی مؤثر نمی‌تواند باشد، ملحوظ نظر آن حضرت نبوده است.» (همان، ۷۱).

سؤال از تاریخ‌نگاری مانند آقای امینی، که دلبستگی خود به آئین بهائی را نیز پنهان نمی‌کند، آن است که چطور می‌شود انتشار چنین منبع مهم تاریخی که به تصویب بهاءالله نیز رسیده است، از اولویت‌های جامعه بهائی خارج شود و به‌جای آن، به انتشار کتاب‌های دست‌چندم اکتفا شود؟ آیا پژوهشگران حق ندارند پرسند که تشکیلات بهائی با چنین سند مهم تاریخی چه کرده است؟

هم بگذریم... این اعتراض آقای مک اوئن را کجای دلمان بگذاریم که به ایشان به‌عنوان یک مورخ بهائی هم، اجازه نداده‌اند که به اصل کتاب دسترسی داشته باشد. ایشان می‌نویسد:

«بهاءالله در سال ۱۸۸۸ یکی از نزدیکان خود را، که محمد زرنندی نام داشت، و به نبیل اعظم معروف بود؛ مأمور کرد تا کتاب تاریخی بنویسد که بعداً به‌نام «تاریخ نبیل» معروف شد. این نویسنده در سال ۴۹-۱۸۴۸ بابی شده بود و کتاب را براساس «یافته‌های خود، و دست‌نوشته‌ها و مصاحبه‌های خود با شاهدان زنده حوادث دوران بابی» نوشت.

نیمه اول کتاب تاریخ نبیل، که حوادث و رویدادهای تا سال ۱۸۵۲ را پوشش می‌دهد، توسط شوقی افندی اصلاح، تعدیل، تلخیص و به انگلیسی ترجمه شعر و نام «دان بریکرز» [=شب‌شکنان] بر آن نهاده شد. تاریخ نبیل جامع‌ترین و مفصل‌ترین تاریخ و روایت بهائیان از دوران بابی است، اگرچه آن هم، به نوعی حزبی و جانبدارانه، و شرح زندگانی قدیسین و شهدای آنها است. یکی از موانع و مشکلات در مطالعه و بررسی تاریخ اولیه بابی و بهائی آن است که متن اصلی تاریخ نبیل، که ادعا می‌شود کتاب دان بریکرز شوقی افندی بر اساس آن نوشته شده، در دسترس هیچ پژوهشگری نیست؛ تنها در اختیار اعضای دارالاثار بهائی، در مرکز جهانی بهائی است و آن را به شخص دیگری نشان نداده‌اند. (MacEoin, *The Sources for Early Babi Doctrine and History*, pp. 166-169).

در محضر حضرت بهاءالله خوانده‌اند و برخی از صفحات را حضرت عبدالبهاء مطالعه و تصحیح فرموده‌اند.» (همان، ۲۶۱)

ملاحظه می‌شود که شوقی افندی در اینجا مدعی است که کتاب تاریخ نبیل را ترجمه کرده است و مطالبی به آن افزوده است که معنی کلمهٔ edited در ابتدای این کتاب را مشخص می‌سازد. طبیعتاً افزودن برخی مطالب به‌ویژه در پاورقی‌های این کتاب را می‌توان به‌عنوان ویرایش پذیرفت. و انگهی همان‌طور که ذکر شد، اگر شوقی برخی مطالب را تغییر داده، به تعبیر آقای اردکانی باید در جزئیاتی مانند نام افراد یا تاریخ دقیق روزهای بروز حوادث باشد و نه اصل مطالب. زیرا اصل مطالب، قبلاً به تأیید بهاءالله و عبدالبهاء رسیده بود.

در همین کتاب و چند خط بعدتر، باز از قول شوقی می‌خوانیم: «جمع ناطقین به زبان انگلیزی را توصیه می‌نمایم که با کمال دقت تاریخ جاودان نبیل را مطالعه نمایند و آن را مقدمه‌ای از برای تجدید حیات روحانی خود بدانند.» (همان)

در اینجا نیز شوقی افندی بر ترجمهٔ کتاب تاریخ نبیل تأکید کرده و سخنی از خلاصه کردن آن نگفته است و کتاب ترجمه‌شده توسط خود را همان کتاب تاریخ نبیل زرنندی معرفی کرده است.

۲-۲-۵) سند دومی که تصریح به ترجمهٔ کتاب تاریخ نبیل توسط شوقی افندی دارد، نوشته‌های روحیه ماکسول در کتاب گوهر یکتا است. او می‌نویسد: «حضرت ولی امرالله دربارهٔ مقام حضرت اعلی و شریعت بیان با چه توقیر و احترامی ذکر فرمودند و کتاب نبیل را که فی الحقیقه تاریخ حیات طلعت اعلی است، طبع و نشر فرمودند.» (ماکسول، گوهر یکتا، ۲۴۵) ملاحظه می‌شود که خانم ماکسول نیز اشاره‌ای به خلاصه شدن کتاب تاریخ نبیل ندارند و معتقدند که شوقی افندی، کتاب نبیل را ترجمه و منتشر کرده است.

روحیه ماکسول در جای دیگری از همین کتاب، به نقل قول از شوقی پرداخته است و از قول او می‌نویسد: «پس از هشت ماه کار مداوم و مستمر، ترجمه تاریخ ایام اولیهٔ امر را تمام کرده آن را برای محفل ملی آمریکا فرستادم. این کتاب دارای ۶۰۰ صفحه است و ۲۰۰ صفحه اضافی، حاوی یادداشت‌هایی است که در تابستان از کتب مختلفه جمع کرده بودم... این تاریخ موثق است و بیشتر دربارهٔ حضرت باب است. قسمت‌هایی از این کتاب را

نکتهٔ دیگری که دوست دارم قبل از جمع‌بندی این بخش خطاب به بهائیان هم‌زبان و آقای امینی عرض کنم آن است که لطفاً جای متهم و شاکی را در پنهان کاری و سانسور کتاب‌های امری عوض نکنید و توقع عذرخواهی از سوی منتقدان را نداشته باشید.

اعتراض منتقدان این است که چرا کتاب‌های اصیل بهائی از دسترس پژوهشگران دور مانده است؟ چرا کتاب اقدس که مدعی هدایت تمام انسان‌ها است، باید ۱۰۰ سال پس از تألیف، به زبان‌های اروپایی ترجمه شود؟ چرا کتاب تاریخ نبیل باید سه بار از زبان‌های مختلف ترجمه شود تا دوباره متن فارسی آن منتشر شود ولی انتشار اصل آن - ولو به شکل میکروفیلم و اسکن - در دستور کار تشکیلات بهائی قرار نمی‌گیرد. اگر بعد از ۱۰۰ سال و تحت فشار افکار عمومی و روشنفکرانی نظیر فرانچسکو فیچیکیا، بالاخره بیت‌العدل تصمیم گرفت تا کتاب اقدس را منتشر کند، نباید منتظر عذرخواهی منتقدان باشد؛ بلکه این بیت‌العدل و تشکیلات بهائی است که باید توضیح دهد چرا ۱۰۰ سال، محققان و پژوهشگران غربی را از دسترسی به منابع اصلی محروم کرده است؟ و باید بابت این تقصیر، عذرخواهی کند. لذا لازم است تذکر داده شود که حتی بعد از انتشار اصل کتاب تاریخ نبیل، این بیت‌العدل است که باید بابت پنهان کردن تاریخ نبیل زرنندی در طول این سال‌ها، از پژوهشگران تاریخی عذرخواهی کند؛ نه آنکه منتظر عذرخواهی پژوهشگران باشیم؛ انتشاری که به دلیل مسائل پیش گفته، بعید می‌دانم به طرز سالم و صحیحی صورت پذیرد.

۶ - اما در مورد توجیه احکام اقدس در مقاله آقای تورج امینی، باید بگویم که بسیار موجب

خوشحالی است که فردی مثل آقای امینی شجاعت کرده و وارد کارزار دفاع از احکام کتاب اقدس شده است. کتابی که مدعی است جای قرآن را گرفته و پس از نسخ اسلام، قرار است کتاب راهنمای زندگی انسان امروزی باشد. فراموش نکنید جناب بهاءالله و بالتبع بهائیان، تاریخ مصرف اسلام را تمام‌شده انگاشته و تعلیمی ارائه داده‌اند که مطابق با مقتضیات زمان باشد. احکام خشونت آمیزی مثل سوزاندن سوزاننده خانه و انگ زدن بر پیشانی دزد و امثال آن مثل حرمت اعتراض به حاکمان و حرمت تراشیدن موی سر و... چالشی است که کمتر بهائی حتی بیت‌العدل وارد کارزار دفاع از آن پس از ادعای نسخ اسلام شده است. خوشحالیم ایشان دامن همت به کمر زده، حداقل از این دو حکم دفاع کند. توجیهات ایشان برای این دو حکم هرچه باشد ایجاد فرصت گفتگو در مورد احکام بهائی مغتنم است.

آقای امینی ابتدا موضوع غیر قابل اجرا بودن این احکام را حتی از نظر پاسخ‌دهندگان به فیچیکیا در جامعهٔ غربی قبول کرده است. او می‌نویسد: «این بدیهی است که قوانین بهاءالله فعلاً در میان فرهنگ و قوانین حاکم بر غرب، قابل اجرا نیست، زیرا غربیان، هم مبانی فکری‌شان و هم ساختارهای اجتماعی‌شان با آنچه بهاءالله پیشنهاد می‌کند، متفاوت است. وقتی مردمان به آیین بهائی بگروند و بهائیان رشتهٔ امور حقوقی را به‌دست بگیرند، احکام بهاءالله را جاری خواهند نمود. قرار نیست که قوانین بهاءالله با قواعدی دیگر سنجیده شود، گو این که در تمام

ادیان وحیانی، گفتار و نوشتار «پیامبر»، میزان و ملاک و معیار عدالت است. مفهوم اجرای قوانین بهاءالله این است که حاکمیت باید با بهائیان باشد و وقتی چنین است، به‌ویژه که بهائیان هیچ کوشش قهرآمیزی برای کسب قدرت نمی‌کنند، بنابراین اقبال و پذیرش به طوع و رغبت عموم، باید چنین قدرتی را به آنها داده باشد و این ممکن نیست مگر نظر عموم معطوف به تعالیم بهائی شود.

در پاسخ به آقای امینی یادآوری نکات ذیل خالی از لطف نیست:

۶-۱) به نظر می‌رسد این توجیه، تکافوی اشکال را نمی‌کند و بلکه اشکالات و ابهامات بیشتری نیز بر ماجرا می‌افزاید. دیانت اسلام برای سعادت انسان‌ها، برنامه‌های دینی فردی و اجتماعی تدوین کرده است. این برنامه‌ها به دلیل شکل‌گیری جامعه اسلامی در دوران حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و در رأس قدرت قرار گرفتن پیامبری الهی در جامعه آن روز، اجرایی شده و در سال‌های بعد از رحلت پیامبر اکرم، در جامعه اسلامی جریان داشته است. شکل تشریع بسیاری از احکام نیز آن گونه بوده که به فراخور حوادث پیش آمده در جامعه، پیامبر اکرم از جانب خداوند، حکم موضوعات مختلف را برای امت خویش بیان کرده و آن احکام را اجرایی فرموده است.

تذکر این نکته لازم است که این بحث، فارغ از این سؤال «آیا در تمام مصادیق، این احکام پس از رحلت آن حضرت به درستی رعایت شده است یا نه؟» طرح شده است؛ چرا که رهبری

ظاهری جامعه اسلامی پس از رسول اکرم، به جز دورانی کوتاه در اختیار امام معصوم نبوده است و قطعاً در مسیر اجراء اشتباهات و سوء نیت‌هایی نیز بروز کرده است. با این وجود احکامی که در قرآن کریم به آنها اشاره شده و جنبه اجتماعی دارد یا برای اجرای آن لازم است قدرت سیاسی و رهبری جامعه در اختیار مسلمانان باشد، همگی در برهه‌هایی از زمان اجرا شده است.

اما در مورد بهائیت داستان متفاوت است. باب، بهاءالله، عبدالبهاء و شوقی افندی هیچ کدام در دوران حیات خود (که مجموعاً بیش از ۱۰۰ سال به طول انجامید) نتوانستند رهبری یک جامعه متمرکز بهائی را در دست بگیرند و هیچ‌گاه در رأس یک قدرت اجتماعی و سیاسی با حضور افراد بهائی نبوده‌اند. هرچند تا اینجا هم مسئله، خواه‌ناخواه ضعف عمده‌ای محسوب می‌شود اما مشکل اصلی اینجا نیست؛ مشکل اینجا است که برای جامعه‌ای که هیچ‌گاه شکل نگرفته، برخی احکام کلی را بدون اشاره به جزئیات وضع کرده‌اند و تدوین جزئیات آن را به آینده موکول کرده‌اند. در بسیاری از مسائل اجتماعی نیز، کلیات را هم ذکر نکرده‌اند و تشریع آن را به بیت‌العدل و آینده موکول کرده‌اند.

از دو زاویه مختلف می‌توان به این موضوع نگاه کرد:

نخست آنکه چگونه می‌توان به دیانتی ایمان آورد و آن را درست پذیرفت، بدون آنکه از احکام اساسی اجتماعی آن مطلع بود؟ بهائیت که به ادعای آقای امینی وجهه همت خود را تبلیغ دیانت خویش قرار داده است، مردم دنیا را به چیزی دعوت می‌کند که هنوز خودش از

آن بی‌اطلاع است. اینجا از مصادره به مطلوب آقای امینی نیز نباید غافل بود. ایشان جناب بهاءالله را در گیرودار این کشمکش، وارد در جمع پیامبران الهی کرده و سخن او را معیار قلمداد کرده است. حال آنکه موضع اصلی دعوا همین جا است. یعنی اجرایی نبودن و همه جانبه نبودن تعالیم اجتماعی بهاءالله و مطابق نبودن آن با فطرت و وجدان آدمی، مهم‌ترین دلیل پیامبر نبودن اوست. برخلاف نظر آقای امینی، لااقل مغایرت نداشتن احکام یک مدعی پیامبری با روح و جان انسان‌ها و فطرت خداجوی ایشان،

از مهم‌ترین لوازم نبوت است. امروزه مردم دنیا حق دارند بپرسند که اگر همه ما بهائی شدیم، بر اساس چه ملاک و میزانی، جامعه ما اداره خواهد شد؟ احکام اجتماعی چیست؟ حقوق افراد از دیدگاه دیانت بهائی چیست و با چه ضمانتی در جامعه بهائی تأمین خواهد شد؟ روش تأمین نیازهای اساسی یک

جامعه نظیر امنیت در یک جامعه بهائی چیست؟ اگر جامعه بهائی از طرف جامعه‌ای دیگر مورد تهاجم نظامی قرار گرفت، با توجه به منسوخ شدن حکم جهاد و جنگ، روش این جامعه برای حفظ جان و مال و ناموس افراد خود چیست؟ چگونه می‌توان گفت بهائیت دیانتی است که برای رساندن تمامی انسان‌ها به سعادت و شکل دادن نظم جدید و بدیع به وجود آمده است، اما پاسخی برای این پرسش‌های اساسی ندارد و این مطالب در آینده مشخص خواهد شد؟ من به‌عنوان یک انسان، وقتی از بیرون به این

عدم انطباق تعالیم بهائی در کتاب اقدس با دنیای امروز آن است که اگر این نظم با قوانین دنیای امروز نمی‌خواند، پس داعیه این دین که می‌گوید من برای این عصر آمده‌ام و قرار است دینی مطابق با مقتضیات این زمان باشم چه می‌شود؟

مجموعه نگاه می‌کنم، با تمام وجود از آیینی که جزئیات احکامش برایم مشخص و قابل قضاوت نیست، پرهیز می‌کنم. بهائیان هم‌وطن و جناب آقای امینی به یاد داشته باشند که شاید نتوان سخنان یک مدعی پیامبری را با اقوال دیگران بررسی کرد، اما آوردگاه عقل و وجدان، بهترین جا برای قضاوت کردن در مورد آن و

تصمیم‌گیری برای انتخاب کردن و یا انتخاب نکردن تعالیم یک دین است. در جایی که هنوز بسیاری از کلیات و جزئیات این نظم جدید مشخص نشده است، قضاوت عقل و وجدان، احراز پیامبری بهاءالله نخواهد بود.

۶-۲) از این‌ها که بگذریم، به نظر می‌رسد ادعای آقای امینی مطابق واقع نباشد و این گونه نباشد که اجرای احکام اجتماعی دیانت بهائی، مستلزم تشکیل جامعه بهائی کامل و در اختیار گرفتن رشته حقوقی جامعه به دست بهائیت باشد. همین امروز بسیاری از احکام اجتماعی بهائی در حال اجرا است. یک نمونه از آن طرد است که آقای امینی در قسمتی دیگر از مقاله خود بدان پرداخته‌اند و از شوقی افندی بابت اجرای آن، تمام قد دفاع کرده‌اند.

ایشان می‌نویسند: «شوقی ربّانی به‌عنوان هدایت‌کننده کشتی آیین بهائی به سوی

ساحل «وحدت عالم انسانی»، قرار نبود که درخواست‌های هر کس را که از هر جا می‌رسید، قبول کند. هر سیستم و نظمی برای اداره خود به محور اتحاد نیازمند است و در آیین بهائی این محور را «عهد و میثاق» نام گذاشته‌اند. این که هر کسی خود را حق بینگارد و بخواهد هر جور که دلش خواست رفتار کند، نظم و سیستم جامعه بهائی را ناکارآمد می‌کند. بهائیان با اعتقادی که به عبدالبهاء داشتند، سکان کشتی آیین بهائی را در دستان شوقی ربّانی پذیرفتند و بسیار طبیعی و منطقی بود که اگر هر کس در هر گوشه‌ای از این کشتی می‌خواست برای خودش سکان و دکان درست نماید، شوقی ربّانی او را از کشتی بیرون کند. این لازمه اتحاد و حفظ نظم بود، خصوصاً برای آیینی که داعیه‌اش «وحدت عالم انسانی» است.

در اینجا بنا ندارم که بحث پرده‌های انجام شده و علل آن توسط شوقی افندی را بررسی کنم. زیرا در مقاله‌ای دیگر انشاءالله به این بحث مهم خواهم پرداخت و پرده‌های انجام شده توسط او را بررسی خواهم کرد تا اشتباه آقای امینی در این زمینه واکاوی شود. آنچه اینجا شاهد بحث است، آن است که حکم طرد که شامل قطع رابطه تمام بهائیان حتی نزدیک‌ترین خویشاوندان با فرد طرد شده است، در میان بهائیان کاملاً اجرا می‌شود. بر اساس این مجازات، فرد طرد شده از طبیعی ترین حقوق خود مانند ارث نیز محروم می‌شود. چگونه است که در مورد اجرای حکم اجتماعی طرد، آقای

امینی تشکیل یک جامعه بهائی و در دست گرفتن اختیارات حقوقی را شرط نمی‌دانند و از قضا از اجرای این حکم پشتیبانی نیز می‌کنند، اما هنگامی که کار به مجازات دزد یا سوزاننده خانه می‌رسد، اجرای این احکام را منوط به تشکیل جامعه بهائی می‌کنند؟ مگر نه این است که دو فرد بهائی که هر دو احکام بهاءالله را با عمق جان پذیرفته‌اند، در چنین مواردی برای کسب رضایت الهی، باید دست به کار شوند و شاکی و مجرم، هر دو تلاش کنند تا حدود به اصطلاح الهی جاری شود؟ مگر نه این است که بهائیان در اختلافات داخلی خود، از مراجعه به محاکم منع شده‌اند و لازم است مشکل را توسط محافل محلی و ملی حل و فصل کنند؟ حالا چه باک، که زمام امور حقوقی کشوری در اختیار بهائیت نباشد. این وظیفه تشکیلات است که فرد خاطی را محاکمه کند و اگر فردی محکوم شد، باید با جان و دل مجازات خود را بپذیرد و جامعه بهائی نیز باید با افتخار، اجرای این حکم را اعلام کند تا به قول آقای امینی، برای دیگران درس عبرتی باشد و خاصیت بازدارندگی آن نمایان شود. اما مشکل اینجا است که بهائیان از بیان و اجرای چنین احکامی در جامعه امروزی شرمگین خواهند شد و نمی‌توانند پاسخگوی اعتراضات و وجدان‌های انسانی به چنین احکام بدوی و غیر قابل اجرا باشند. لذا تلاش می‌کنند با وعده اجرای آن در جامعه بهائی، فعلاً از شر آن خلاصی یابند.

حالا که بحث به اینجا رسید، نمی‌توانم حسرت خود را از این موضوع پنهان کنم که چرا آقای امینی، در مورد اجرای این حکم در جامعه آرمانی بهائی در قبال اقلیت‌ها سکوت کرده‌اند؟ ای کاش آقای امینی در مورد این موضوع نیز توضیح می‌دادند که اگر فرضاً در کشوری زمام

امور حقوقی به دست بهائیان افتاد و فردی از دیانتی دیگر از یک فرد بهائی یا غیر بهائی دزدی کرد، آیا با توجه به عدم اعتقاد او به بهائیت همین مجازات‌ها علیه او اعمال می‌شود؟ یا آنکه او را بر اساس دیانت خود مجازات خواهند کرد؟ به نظر می‌رسد تشکیلات بهائی تا قبل از آنکه به این پرسش‌ها پاسخ دقیقی ارائه کند، از نظر اخلاقی حق ندارد انسان‌ها را به بهائی شدن و تشکیل یک جامعه بهائی و اداره آن بر مبنای کتاب اقدس تشویق و تبلیغ کنند.

۳-۶) نکته دیگر در مورد عدم انطباق تعالیم بهائی در کتاب اقدس با دنیای امروز آن است که اگر این نظم با قوانین دنیای امروز نمی‌خواند، پس داعیه این دین که می‌گوید من برای این عصر آمده‌ام و قرار است دینی مطابق با مقتضیات این زمان باشم چه می‌شود؟ آیا می‌توان مطابق حکم کتاب اقدس، مراسم آدم سوزی سر یک چهار راه یا میدان شهر راه انداخت و خبرنگاران را دعوت کرد تا از مراسم



شرح تصویر: آقای تورج امینی، منبع: سایت سرای اهل قلم

سوزاندن یک سوزاننده خانه، فیلم و رپر تاژ تهیه نمایند؟ آیا چنین تصویری، مشابه با سوزاندن زنده زنده آن خلبان اردنی توسط گروه تکفیری داعش نیست؟

۴-۶) آقای امینی در ادامه مقاله خود می‌گوید که تخفیف این حکم و تعیین شرایط و انواع آن به عهده بیت‌العدل است. اما نکته اینجا است که بیت‌العدل برای این حکمی که قرار است جای احکام اسلامی را بگیرد، هنوز آن حدود و تفصیل را تعیین نکرده است. مراسم علامت‌زنی و انگ‌زنی بر پیشانی دزد (که البته به نوعی باشد که با حمام رفتن و شستن پاک نشود) با بحث‌های حقوق بشری و امثال آن، که مقتضای جامعه غربی امروز است، قابل جمع نیست. این قابل پذیرش نیست که بهائیان برای خارج شدن از تضییقات موجود در ایران و سایر کشورهای جهان، به حقوق بشر متمسک شوند، اما هنگامی که بحث به بررسی احکام دیانتشان در فضای حقوق بشری فرا می‌رسد، از چنین نقدی بگریزند و آن را به نظم بی‌نظیر جناب بهاءالله مرتبط سازند که قرار است در آینده فراگیر شود!

۵-۶) نکته آخری که دوست دارم در مورد احکام خشونت‌آمیز کتاب اقدس به آن بپردازم آن است که گفتن این نکته که «مجازات‌ها برای بازدارندگی است و خشونت آن مانعی ندارد» هم تکافوی پاسخ به این دو حکم را نمی‌کند. زیرا دلیلی ندارد که حکم مجازات دزد در آیین الهی اسلام به بهانه خشونت یا

متناسب نبودن با مقتضیات زمان منسوخ شود و حکم خشن تری جای آن را بگیرد و سپس ادعا شود که این احکام خشن تر، مطابق مقتضیات این عصر هم هست! جالب است که هروقت پاسخ دهندگان جامعه بهائی در این معضلات گیر می کنند، زود پای اسلام را پیش می کشند

که چنین احکامی در اسلام هم هست و یادشان می رود که خودشان به دلیل وجود چنین احکامی مدعی نسخ اسلام شده بودند و مدعی دین جدید با احکام منطبق با زمان بودند؛ اما حالا خودشان در همان اتهام قرار گرفته اند و در مقابل این سؤال که چرا چنین حکمی مطابق با مقتضیات زمان نیست، پاسخی ندارند.

ای کاش آقای امینی در مورد این موضوع نیز توضیح می دادند که اگر فرضاً در کشوری زمام امور حقوقی به دست بهائیان افتاد و فردی از دیانتی دیگر از یک فرد بهائی یا غیر بهائی دزدی کرد، آیا با توجه به عدم اعتقاد او به بهائیت همین مجازات ها علیه او اعمال می شود؟ یا آنکه او را بر اساس دیانت خود مجازات خواهند کرد؟

۷- از آنجا که آقای امینی نوشته خود را برای نشریه بهائی شناسی ارسال نکرده بودند و دسترسی به ایشان برای کسب اجازه جهت انتشار مقاله شان در این مدت کوتاه مقدور نبود، متأسفانه نتوانستیم تمام مقاله ایشان را در اینجا درج کنیم تا خوانندگان بهائی شناسی بتوانند با مقایسه استدلال ها، قضاوت کافی داشته باشند. درعین حال لینک مقاله ایشان در ذیل همین مقاله در سایت بهائی پژوهی منتشر می شود تا

خوانندگان بتوانند در کمال آزادی مطالب ایشان را مطالعه کنند. همچنین در نگارش همین پاسخ سعی شد تا جای ممکن با نقل قول از مکتوب ایشان، منظورشان از پاسخ ها را منتقل کنیم و آنگاه به نقد آن بپردازیم. به بهائیان هم وطن و آقای امینی اطمینان می دهیم که بهائی شناسی آمادگی دارد تا مقالات رسیده از سوی بهائیان در پاسخ مقالات بهائی شناسی را منتشر سازد و البته به فراخور، در صورت نیاز به نقد آن نیز بپردازد. چرا که بهائی شناسی وامدار تشکیلاتی مانند بیت العدل نیست تا از آن بترسد و به

خودسانسوری روی بیاورد، مسئله ای که بعضاً باعث انتقاد بهائیان نیز شده است. این جمله را از مقاله خود توسط خود ایشان با عنوان کتاب رستاخیز پنهان و بوتۀ اجمال را یادآوری می کنیم که: «درعین حال، من همیشه با سانسور فکر مخالف بوده ام، چه از جانب بهائیان اعمال شود، چه از جانب دیگران. وقتی فکر سانسور شود، معنای آن این است که سانسورکننده، توانایی برای رفع و رجوع فکر جدید ندارد. من اگر حرفی داشته باشم که مورد توجه برخی قرار گرفته، این حرف حاصل مطالعات دینی و تاریخی توأمان بوده است و سانسور یک بهائی که در کتابش مدافع حضرت بهاء الله است، آن هم از جانب بهائیان، نه توجیه فرهنگی دارد، نه توجیه مذهبی و هیچ توجیه دیگر».





۱) از مهر مهرنامه تا مهرنامه امری

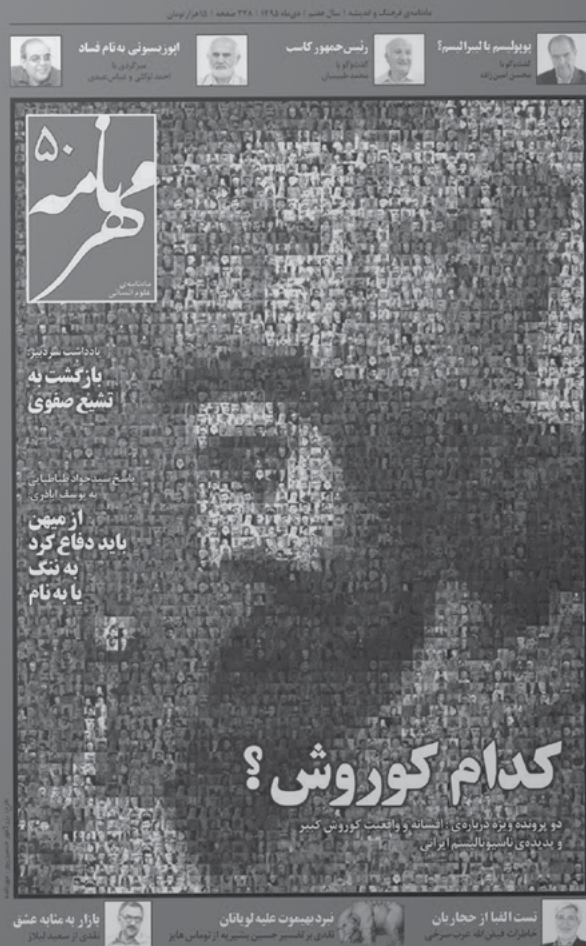
به انتشار گاهنامه‌ای با عنوان «مهرنامه امری» پرداخته‌اند که تا کنون ۶ شماره از آن منتشر شده است.

ماهنامه وزین مهرنامه، در پنجاهمین شماره خود، ضمن معرفی فصلنامه بهائی‌شناسی، به نقد و بررسی شکلی و محتوایی آن پرداخته است. بهائی‌شناسی ضمن تشکر از این معرفی و حمایت معنوی، از نقدهای انجام شده استقبال کرده و تلاش می‌کند تا با بهبود برخی اشکالات گرافیکی، و تدوین و همچنین معرفی بیشتر اعلام، بر غنای مطالب خود بیفزاید.

هرچند که یکی از علل تعجیل در انتشار نخستین شماره، جلوگیری از ابطال مجوز نشریه بود، اما شاید علت مهم‌تر اصرار مدیران بهائی‌شناسی بر انتشار فصلنامه را بتوان در فعالیت‌های تبلیغی بهائیان به‌ویژه در انتشار گاهنامه‌ها و فصلنامه‌های تبلیغی جستجو کرد. فعالیت‌هایی که متأسفانه با بی‌اخلاقی‌های حرفه‌ای نیز همراه است. از قضا در طول دو سال گذشته، بهائیان با وام گرفتن از نام نشریه وزین مهرنامه و با الهام گرفتن از نوع انتشار مطالب و صفحه‌آرایی آن،

در این گاهنامه، مقالاتی علیه باورهای اسلامی و در تبلیغ بهائیت منتشر می‌شود و اخبار جامعه بهائی، به شکلی یکسویه و تماماً به نفع این جریان، مورد تحلیل و ارزیابی قرار می‌گیرد. صرف‌نظر از آنکه این انتخاب نام، بهره بردن از زحمات مسئولان مهرنامه، بدون اجازه گرفتن از ایشان برای این مهم است، نوع اخبار، مقالات و تحلیل‌های این گاهنامه نیز سؤال برانگیز است. چرا که تمامی اخبار آن به گونه‌ای است که انگار، بهائیان همچون فرشتگان آسمانی، دائماً در حال خدمت به جامعه بشری هستند و هیچ‌گونه برخورد، نزاع، کشمکش، اختلاف نظر و یا برخورد تشکیلاتی در این دیانت سازمانی وجود ندارد و هرچه هست، ظلم و بدی جامعه مسلمان، به بهائیان و بهائیت است!

حال آنکه منتقدان بسیاری از درون جامعه بهائی به نقد روش اداره جامعه بهائی در ایران و نوع تصمیم‌گیری‌های بیت‌العدل اعظم پرداخته‌اند و



شایسته است قبل از طرح اختلافات بهائیت با دیگر ادیان الهی، ابتدا اخلافت اعضای همین آیین در محیطی سالم و آزاد، برطرف گردد و آنگاه نسخه شفاف‌بخش بهائیت برای سایر ملت‌ها و ادیان، تجویز شود.

اعتراضاتی که به نحوه اداره جامعه بهائیان ایران، اصرار به تبلیغ بهائیت در ایران، نحوه انتخابات در بیت‌العدل اعظم و مرد بودن تمامی اعضای آن و.... در میان نواندیشان جامعه بهائی مطرح است، هرگز در «مهرنامه امری» جایگاهی

ندارد و به نظر می‌رسد، بی‌اخلاقی ناشی از سوءاستفاده از نام وزین مهرنامه، با سانسور اختلافات و انتقادهای جامعه بهائی از تشکیلات و مبلغان سرشناس آن، تکمیل شده است.



۲) نمایشگاه مطبوعات، دستاوردها و پیامدها

بیست و دومین نمایشگاه مطبوعات، امسال با حضور رئیس جمهور افتتاح شد. هرچند استعفای وزیر سابق فرهنگ و ارشاد اسلامی تنها چند روز مانده به افتتاح آن، برگزاری شایسته آن را درهاله‌ای از ابهام فرو برده بود، اما خوشبختانه امسال نیز این نمایشگاه با استقبال ارباب جرّاید، روزنامه‌نگاران، فرهیختگان، سیاستمداران و عموم مردم، به شکلی مطلوب و آبرومند، در مصلی تهران برگزار گردید.

بهائی‌شناسی نیز به لطف انتشار نخستین شماره خود قبل از این نمایشگاه، برای نخستین بار، در این نمایشگاه در غرفه پایگاه خبری بهائی‌پژوهی توفیق حضور داشت و موفق شد با برخی از هموطنان بهائی، تعاملی سازنده برقرار کند. به اعتقاد بهائی‌شناسی، نقدهای این فصلنامه، نسبت به بهائیت است و نه بهائیان. بهائیان هم‌وطنان ما هستند که به باور ما، اسیر تشکیلات بهائی شده‌اند و گفتگوی منطقی و خردمدارانه با ایشان، بهترین راه نجات است.

در این نمایشگاه که به مدت یک هفته در جریان بود، مخاطبانی از طیف‌های مختلف از غرفه بهائی‌شناسی بازدید کردند. در این میان برخوردهای متفاوت بهائیان در قبال این نشریه قابل توجه بود. متأسفانه برخی از ایشان که البته درصد کمی از بهائیان بودند، با درشت‌گویی و ناسزا، قصد داشتند فضای غرفه را متشنج کنند و زمینه‌ای برای تبلیغ مرام خود در بین سایر بازدیدکنندگان پدید آورند. گروه دیگری از بهائیان‌ها، دقایقی در غرفه بهائی‌شناسی حضور یافتند و با کارشناسان فصلنامه به گفتگو نشستند. نام این افراد به تقاضای خودشان و به جهت ترس ایشان از تشکیلات بهائی، نزد بهائی‌شناسی محفوظ است. نکته مهم در این میان، امتداد این گفتگوها پس از ایام نمایشگاه مطبوعات است که بارقه‌ای از امید در دل همکاران نشریه ایجاد کرده است. امید به نتیجه‌بخشی گفتگوی علمی و منطقی بر سر مسائل اساسی، بدون توهین و تحقیر طرف مقابل.

در این میان اما، کانال‌های بهائی در شبکه‌های مجازی با انتشار خبر حضور بهائی‌شناسی در نمایشگاه، بار دیگر حربه نخ‌نمای بهائی‌ستیز خواندن این فصلنامه و هر صدای منتقد دیگری را به یاری فراخواندند. حربه‌ای که به‌نظر می‌رسد برخی از ناسزاهای پیش‌گفته‌ای که نثار همکاران ما در غرفه شد، تحت‌تأثیر همان جوسازی مذکور باشد.

به غیر از بهائیان، چندین نفر از افرادی که در محیط کار، از طرف همسایگان و یا آشنایان خود مورد تبلیغ بهائیت قرار گرفته بودند نیز به غرفه بهائی‌شناسی مراجعه کردند و گفتگوهای

قابل توجهی در این غرفه ردوبدل گردید. مهم‌ترین حاصل این گفتگوها پس از بیان برخی نقدها در مورد تعارضات داخلی میان تعالیم بهائی، آن بود که نشان می‌داد، تبلیغ تهاجمی، برخلاف ادعای بهائیان همچنان در جریان است.

برخی از همفکران و همکاران بهائی‌شناسی نیز از مخاطبان غرفه در ایام نمایشگاه بودند. دیدارهایی که زمینه‌های همکاری بعدی را فراهم کرد و امیدواریم در شماره‌های آتی، شاهد نوشته‌های این عزیزان در فصلنامه باشیم.

شرح تصویر: نمایشگاه مطبوعات، مهرماه ۱۳۹۵





(۳) نامه به مخملباف

چندی پیش که محسن مخملباف فیلم باغبان را ساخت، دکتر حسین پژوهش در صفحه فیس‌بوکش مطلبی برای او نوشت که عیناً نقل می‌شود:

نامه به محسن مخملباف به‌خاطر فیلم باغبان

جناب محسن مخملباف

ضمن سلام و ادب، مدتی است به لطف جناب نوری زاد در سایت ایشان در موضوع بهائیت، گپ و گفتی داریم.

به‌نظرم رسید در مورد فیلم «باغبان» - آخرین فیلم شما- که در همین موضوع است و در یکی دو ماه اخیر بسیار جنجال برانگیخت و موافقان و مخالفان در مورد آن بسیار نوشتند، مختصری با شما صحبت کنم.

ایمیل شما را به زحمت یافتم و این چند سطر را به‌طور خلاصه تقدیم می‌نمایم و اگر شما حوصله داشتید و صلاح دانستید بیشتر تصدیع فراهم می‌کنم.

شرح تصویر: محسن مخملباف، کارگردان فیلم باغبان



یادم نمی‌رود به یکی از هم بندهای خود پس از آزادی از زندان گفته بودید: خیلی دلم می‌خواهد فیلمی تاریخی از زندگی مولی الموحدین امیرالمؤمنین (ع) بسازم....

اولین باری که شما را دیدم وقتی بود که در حوزه هنری، به همراه یکی از بزرگ‌ترین نویسندگان جهان عرب دکتر احمد اسعد علی که میهمان من بود و برای همایش نهج‌البلاغه به ایران آمده بود به دعوت بچه‌های حوزه هنری، به آنجا آمده بودم و شما مشتاقانه با مرحوم دکتر سید حسن حسینی و دیگران، سؤالات خود را در مورد جریان‌های ادبی معاصر در جهان عرب با او مطرح می‌کردید تا ناگهان صدای موزن به اذان مغرب بلند شد. استاد با شنیدن بانگ زیبای اذان سکوت کرد و از دیگران هم خواست سکوت کنند و بعد از اذان برداشت خود را بگویند. یادم هست برداشت‌های زیبایی را بعد از اذان از زبان بچه‌های هنرمند حوزه هنری از جمله شما و مرحوم دکتر حسینی شنیدم. بگذریم از شما دو فیلم بیشتر ندیدم (یعنی درگیری‌های پژوهشی توفیق دیدن فیلم‌ها را از من سلب کرد) توبه نصوح و عروسی خوبان.

دومی را دو بار دیدم زیرا با زبان استعاری بعضی از قسمت‌ها را رقم زده بودید... آن سال‌ها گذشت تا با خبر شدم در ۵۶ سالگی به اسرائیل و محل باغ‌های بهائی و مقبره باب رفته‌اید و فیلم باغبان را ساخته‌اید و در مصاحبه‌ای در اسرائیل ادعا کرده‌اید:

«آئین بابی و بهائی منادی صلح و دوستی‌اند زیرا پرمداراتر هستند و به‌همین خاطر می‌توانند الگویی برای دیگر ادیان به حساب آیند...».

شگفت‌زده شدم با پشتوانه کدام تحقیق و پژوهشی چنین ادعایی کرده‌اید؟

آیا در این سال‌ها به مثابه یک محقق دانشگاهی به مطالعات تطبیقی ادیان مشغول بوده‌اید و در لابلائی متون دینی اعم از الهی و غیر الهی، شرقی و غربی، هندی و آسیای جنوب شرقی و عرفان‌های کهن و نوپدید تفحص دقیق کرده‌اید یا متون بابی و بهائی را با دقت کاویده و به این نتیجه رسیده‌اید (که می‌دانم هیچ‌کدام را نکرده‌اید چون برای ساخت فیلم‌های متعدد دائماً در سفر بوده یا در تردد به جشنواره‌ها و فعالیت‌های سیاسی بوده‌اید) یا صرفاً برای دریافت دستمزدی، این «رپرتاژ آگهی تبلیغی» را به سفارش تشکیلات بهائی مستقر در اسرائیل ساخته‌اید؟

آیا در همان باغ پر از گل که فیلم را در آنجا ساختید سرتان را بلند کردید تا گنبد مقبره باب را ببینید و از خود سؤال کنید این دینی که رهبرش ایشان است، کتابش چیست و تعالیمش کدام بوده است؟

آیا سری به کتاب «بیان» او زدید تا ببینید این فردی که شما آئین او و بهائیت برآمده از آن را «پرمداراترین» دین نامیده‌اید دستور کشتن همه غیر بابیان و انهدام همه بقاع و عبادتگاه‌ها و مصادره اموال غیر بابیان و مباح بودن نوامیس آنها بر بابیان و سوزاندن تمام کتاب‌های غیر بیان و عدم جواز تدریس کتابی جز بیان و... را داده است؟!

آیا می‌دانید پیروان او سه جنگ داخلی طبرسی و نیریز و زنجان را راه انداخته و این رهبران از جمله قدوس و عظیم و قره‌العین و بهاء‌الله (مؤسس دین بهائی) اقدام به کشتن شهید ثالث و سایر مخالفان و سپس ترور شاه نمودند. آنگاه به‌خاطر این ترور نافرجام دستگیر و زندانی شده و قرار بود اعدام شوند که با وساطت سفیر روس نجات یافته به عراق تبعید شدند پس از آن در عراق انشعاب پیدا کردند و عده‌ای ازلی و عده‌ای بهائی شدند و به جدال و کشتار یکدیگر پرداختند که به روایت خواهر حسینعلی، عزیه خانم در کتاب تاریخی تنبیه‌النائمین آنقدر جنایت و کشتار و ضرب و شتم و دزدی نمودند که مردم در مورد او (بهاء‌الله) به طنز این شعر را می‌خواندند:

اگر حسینعلی مظهر حسین علی است

هزار رحمت حق بر روان پاک یزید!

و به‌خاطر این جنایات و جدال‌های داخلی بین دو برادر (حسینعلی و ازل)، دولت عثمانی آنها را به دو شهر قبرس و عکا فرستاد تا غائله را ساکت کند؟

چطور ادعا کرده‌اید که این دین پرمدارترین است درحالی‌که برادر با برادر (بهاء با ازل) و پسران بهاء‌الله با یکدیگر (عبدالبهاء و محمد علی: غصن اکبر و غصن اعظم) بر سرجانشینی جدال کرده و یکدیگر را به انواع فحش‌ها

مفتخر نمودند و بهاء‌الله مخالفان خود را زن‌زاده نامیده و آنها را از نام انسانیت خارج و به شیعیان اهانت و دانشمندان را گرگ و دشمنان خویش را سنگریزه خوانده و فرزندش عبدالبهاء در کتابش (مکاتیب) سیاهان آفریقائی را موجودات گاوی (خلق الله البقر فی صورة البشر) معرفی نموده است و شوقی مخالفانش را حتی به جرم مسافرت بی‌اجازه به مجازات قرون وسطائی «طرده» نواخته به‌نوعی که اجازه سلام و کلام با آنها را به فرزند و خواهر و برادر و همسر و والدین شان نداده است....

جناب مخملباف، این آئین را پرمدارترین نامیده‌اید و تبلیغ کرده‌اید و برایش فیلم باغبان را ساخته‌اید؟!!

به رسم دوستی - اگرچه کوتاه - علاقه‌مندم کمی بخوانید و هرچه زودتر کار خود را تصحیح کنید و از مخاطبان فیلمتان عذرخواهی کنید. چون وقتی آنها در اینترنت کتاب بیان باب را پیدا کنند و بخوانند و بعضی متون متناقض با ادعاهای شما را در کتاب‌های بهائی ببینند احساس می‌کنند شما با یک رپر تاژ آگهی دروغین به شعور آنها اهانت کرده‌اید....

ممنون از توجه شما



۴) نگاهی به گفتگوی مرتضی اسماعیل پور با دکتر آرمین اشراقی درباره «دیدگاه بهائیان در خصوص مهدی موعود شیعیان»

مرتضی اسماعیل پور سردبیر کانال بهائی نیوز که تبلیغ بهائیت را در دستور کار خود قرار داده و البته بر استقلال خود از تشکیلات بهائی تأکید می‌کند، طی ماه گذشته، مصاحبه‌ای با دکتر آرمین اشراقی، ترتیب داد تا در مورد دیدگاه بهائیان در خصوص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پرسش کند. آرمین اشراقی در این گفتگو تلاش کرد تا ضمن مستقل نشان دادن بهائیت از شیخیه و باییه و قائل شدن شأن یک دیانت مستقل برای آن، اثبات کند که بهائیان هرگز در مقام تخریب اعتقاد به امام دوازدهم شیعیان نیستند. بلکه خود آیینی مستقل هستند که البته باورهای شیعه در مورد امام دوازدهم را نمی‌پذیرند. اشراقی در این گفتگو تأکید کرد که بهائیان، هرگز به امامی که سال‌ها قبل متولد شده و اکنون در پس پرده غیبت است، اعتقادی ندارند. او در عین حال، نام بردن مکرر باب از امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در نوشته‌های نخستین خود را صرفاً یک حرکت تدریجی دانست و مدعی شد که باب، خود بعدها در کتاب بیان، به این تدریج الزامی، اشاره کرده است. به اعتقاد اشراقی این رفتار باب در ادیان قبلی نیز سابقه داشت. به‌عنوان نمونه، در قرآن

کریم، شراب به یک‌باره تحریم نشده و حتی برخی آیات قرآن در مدح شراب نازل شده است. بعدها و به تدریج، حرمت آن اعلام شده است. باب نیز ابتدا تلاش کرده است تا خود را در قالب اعتقادی شیعیان هم‌عصر خود نشان دهد و پس از پیدا کردن پیروانی راستین، تغییرات مورد نظر خود در باورهای شیعی را آغاز کند.

اشراقی در این مصاحبه ادعا کرد که در آثار اولیه باب نظیر تفسیر سوره یوسف (قیوم الاسماء) و تفسیر سوره کوثر، نظریه امامت و نیابت و انتظار و ظهور نظریه‌ای محوری است. اما بعد از کتاب بیان که به ادعای اشراقی مهم‌ترین کتاب اوست، باب ادعا می‌کند که قائم آل محمد خود من هستم. باب سپس در آثار بعدی شریعت اسلام را منسوخ می‌داند و شریعت دیگری به جای آن وضع می‌کند. به گفته اشراقی، از سال ۱۸۴۷ نظریه امام غایب که منتظر اجازه خروج است، جایگاهی در آیین بایی ندارد. چون فردی که هزار سال پیش متولد شده است، نمی‌تواند سید تاج‌زاده شیرازی باشد. در تعالیم بعدی بهاء‌الله نیز، مسئله امام مهدی، مسئله‌ای خلاف واقع بیان شده است.

اشراقی در این گفتگو، مهم‌ترین ویژگی امام غایب را انجام قتل عامی گسترده در عالم دانست که بعد از آن، تغییرات گسترده‌ای در عالم پدیدار می‌شود. وی تأکید کرد که امام مهدی، با کشتن تمام دشمنان شیعیان، انتقام آنان بابت ظلم‌های انجام شده بر ایشان در طول تاریخ را خواهد گرفت. او همچنین مهم‌ترین شأن امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف پس از ظهور را حکومت کردن بر جهان و اصلاح امور آن معرفی کرد.

همین مطلب اذعان کرده است (قرن بدیع، ص ۴۵). علت اهمیت این کتاب آن است که عمده پیروان باب، با مطالعه آن دعوت او را پذیرفتند. کتابی که به گفته اشراقی، مسئله محوری آن، امامت امام مهدی و نیابت سید باب از جانب آن حضرت برای ابلاغ پیام ایشان است. ملاحظه می شود که اتفاقاً سید باب در کتاب هائی به وجود امام مهدی اعتراف کرده و خود را نایب آن حضرت معرفی کرده است که از دیدگاه رهبر بهائیان، مهم ترین کتاب های اوست.

۲- ادعای تدریجی بودن دعوت باب و ادعای نیابت، قائمیت و سپس نبوت او، در سال های اخیر مورد توجه مبلغان بهائی قرار گرفته است. مهم ترین دلیل این مبلغان - آن چنان که اشراقی نیز در مصاحبه خود بیان کرده - تدریجی بودن تغییر برخی احکام در ادیان الهی پیشین و مشابهت سازی میان این تدریج و تطور ادعای سید باب است. اما ادعای آنکه در قرآن، در برخی آیات از شراب تمجید شده و بعداً در آیات دیگری حرمت آن به تدریج اعلام شده است، علمی نیست. چراکه فقط در یک آیه از قرآن، به وجود برخی منافع در شراب اذعان شده، اما بلافاصله و در همان آیه، مضرات آن از منافعش بیشتر اعلام شده است که به معنی اعلام ناپسند بودن آن از ابتدا از سوی خداوند متعال است. (سوره بقره آیه ۲۱۹) ضمن آنکه بحث در مورد حرمت یا حلیت شراب، از مباحث محوری و اصلی قرآن کریم نیست. بلکه یک فرع فقهی است که در مبحث احکام به آن پرداخته می شود.

شاید لازم بود آقای اشراقی برای همانندسازی تدریج سید باب در پذیرش ابتدایی مهدویت و امام غایب و وکالت از سوی او و حرکت به سمت ادعای قائمیت و سپس نبوت و فسخ آیین

این سخنان اشراقی که با پوزخندهای خاصی - به معنی خرافاتی بودن و خیالی بودن این اعتقادات - به هنگام ارائه مطالب همراه بود، چنین ادامه یافت که ظهور باب و بهاءالله، نه به معنی حکومت آنان بر جهان و تغییر پادشاهان، بلکه به معنی اعمال اصلاحات و شروع یک روند تدریجی حرکتی به سمت صلح و آشتی در جهان خواهد بود.

وی مهم ترین دلایل اعتراض ردیه نویسان به بهائیت را عدم بروز همین صفات و ویژگی ها در سید باب دانست و مدعی شد کسانی که بهائیت را در ردیف دشمنان مهدی قرار می دهند، به دنبال نفرت پراکنی علیه بهائیت هستند و با این روش، گفتگو و تعامل میان ادیان شکل نخواهد گرفت.

هرچند که در دو مقاله «بررسی تطبیقی عقیده مسلمانان و بهائیان در مورد امام غائب» و «بررسی تضادهای درونی میان گفتارها و رفتارهای سید باب در مسئله امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف» به بخش مهمی از ادعاهای آقای اشراقی در همین شماره پاسخ خواهیم گفت، اما دانستن چند نکته در باب مطالب ایشان، خالی از لطف نیست.

۱- مهم ترین کتاب باب، به ادعای جناب بهاءالله مؤسس بهائیت، کتاب بیان وی نیست. به عبارت دیگر تأخر نگارش کتاب بیان، به هیچ عنوان دلیل بر این نیست که این کتاب، مهم ترین کتاب سید باب است. بهاءالله معتقد است که کتاب تفسیر سوره یوسف یا همان قیوم الاسماء «اول و اعظم و اکبر جمیع کتب» است (ایقان، ص ۱۵۳). شوقی افندی نیز به

اسلام، بحثی محوری در اسلام را مطرح می کردند که مربوط به اصل ادعای پیامبری پیامبران الهی پیشین باشد. به راستی چگونه می توان پذیرفت که فردی با ادعای نیابت از سوی مهدی موعود، دعوت خود را آغاز کند و پیروان بسیاری را در جنگ های داخلی علیه مردم هم وطن خویش به کشتن دهد، سپس ادعای خود را تغییر دهد و بگوید که این تغییر، به دلیل لزوم تدریج در اصل ادعا بوده است.

۳- سید باب در چند نقطه از کتاب بیان نیز مطالبی را مطرح کرده است که با دعوی بهائیان نسبت به او و مهدی موعود، فاصله بسیار دارد. نمونه های زیر از این حیث قابل توجه اند: ۱-۳) به عنوان نمونه او در کتاب بیان، بعد از آنکه مقام رسول خدا را بالاترین مقام در میان ابناء بشر معرفی می کند (ص ۵۷) ادامه سلسله امامت را ذکر می کند و از امیرمؤمنان علیه السلام، امام حسین علیه السلام، حضرت علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام یاد می کند و می نویسد: «و همین قسم مشاهده کن کل جنات را تا به حرف میم منتهی شود و بعد راجع می گردد به نقطه». مراد باب در نوشته هایش از نقطه، خود اوست و مقصودش از حرف میم، آن چنان که در انتهای کتاب بیان ذکر شده، امام دوازدهم، حضرت محمد بن الحسن العسكري علیه السلام است.

۲-۳) باب در بخش دیگری از کتاب بیان فارسی، به جلالت و عظمت از نواب اربعه یاد می کند. توضیح آنکه به اعتقاد امامیه، باب نیابت خاصه بعد از فوت نایب چهارم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برای همیشه بسته شد. سید باب نیز به همین حقیقت اشاره و نواب اربعه را از اصحاب جنت معرفی می کند (بیان فارسی، ۲۳۲) حال آنکه به گواهی تاریخ، نواب اربعه مدعی بودند که از سوی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، به عنوان واسطه ای

میان آن حضرت و شیعیان در دوران غیبت صغری مشغول به فعالیت بوده اند. لذا اعتراف به حقانیت و بهشتی بودن ایشان، به نوعی اعتراف به صدق ادعای ایشان، یعنی نیابت از سوی حضرت حجت بن الحسن العسكري علیه السلام نیز هست. مسئله ای که البته بعدها از سوی بهاءالله مورد انکار قرار گرفت. بهاءالله در مورد نواب اربعه گفت: «بوابشان یعنی ابواب اربعه سبب و علت گمراهی گشتند. اگر آن حرف های کذب از آن مطالع کذب ظاهر نمی شد نقطه وجود روح ماسواه فداه شهید نمی گشت.» (رحیق مختوم، ج ۱ ص ۴۵۰). ملاحظه می شود که تعارض اساسی میان اعتقاد سید باب در کتاب بیان فارسی به نواب اربعه با نظر بهاءالله وجود دارد. ضمن آنکه اعترافات باب به نواب اربعه در سایر آثار او نیز موجود است که در دو مقاله پیش گفته به آنها نیز اشاره خواهد شد. جا دارد جناب اشراقی به جای آنکه در پی نمایش غیر موجه عدم تقابل بهائیت با آرمان مهدویت و مهدی موعود باشد، به نوشته های بهاءالله توجه بیشتری کند تا معلوم شود که بهائیت، واقعا به دنبال زائل کردن باور به مهدویت و مهدی در میان جامعه تشیع است و کسی که به دنبال پاک کردن چنین اعتقاد با اهمیتی است، دشمن آن محسوب می شود.

۴- آقای اشراقی در گفتگوی خود فرمودند که تعداد روایاتی که ویژگی های مهدی موعود را شمارش می کند، زیاد است، اما به علت این زیادی اشاره ای نکردند. بی گمان یکی از مهم ترین دلایل ذکر ویژگی های مهدی موعود

و قیام شکوهمند او آن است که این ویژگی‌ها برای پیروان دیانت اسلام، چنان روشن باشد، که هیچ مدعی متقلبی نتواند به دروغ، آنجاگاه منیع را تصاحب کند و خود را واجد آن ویژگی‌ها معرفی نماید. متأسفانه چنین مسئله روشنی، از دیدگاه اشرافی مخفی مانده و وی ترجیح داده است به یک‌باره، تمام آن ویژگی‌ها را در دو ویژگی اصلی «قتل عام و انتقام‌جویی» و «حکمرانی و قیام به شمشیر» خلاصه کند. دو ویژگی که با هوشمندی و با بدترین الفاظ ممکن انتخاب شده و یادآور مهدی‌ستیزی بهائیان است. ذکر چند پاسخ به ایشان در این مقطع ضروری است:

۴-۱) نخست آنکه مهدی موعود پس از قیام خود، دست به شمشیر و قوه قهریه نمی‌برد. بلکه به معرفی خویش و تبلیغ می‌پردازد و از همین رهگذر، بسیاری از مردم زمین، به وی ایمان می‌آورند. او صاحب نشانه‌هایی از پیامبران گذشته است و پیروان انبیاء گذشته، با دیدن آن نشانه‌ها به او ایمان می‌آورند. عیسی مسیح علیه السلام در زمرهٔ یاران اوست و بسیاری از مسیحیان با دیدن اقتدای مسیح به مهدی موعود، به او می‌گروند. بنابراین قتل عام یعنی کشتار تمام مخالفان شیعه، آن‌گونه که آقای اشرافی مدعی شده است، در کار نخواهد بود. این البته بدان معنی نیست که امام مهدی علیه السلام، همچون پدران پاک خویش، در قبال ظلم ظالمان بی‌یاور بماند و قیامش، توسط جباران به شکست منتهی شود. بلکه بعد از معرفی کامل و ایمان آوردن اکثریت انسان‌ها به ایشان، با مخالفانی که قصد

جنگیدن دارند و نمی‌خواهند حقیقت را بپذیرند، جهاد خواهد کرد.

۴-۲) مأموریت اصلی امام مهدی علیه السلام، برقراری صلح و امنیت و آرامش در سراسر گیتی است؛ نه ایجاد حرکت به سمت صلح که بهائیان مدعی آن شده‌اند. جالب اینجا است که معلوم نیست چرا خونبارترین دوران بشریت از حیث جنگ و ظلم و کشتار، اتفاقاً بعد از ظهور باب و بهاءالله رخ داده است. آیا خونبارتر از دو جنگ جهانی اول و دوم در گیتی سراغ داریم؟ آیا جنگ‌های متعدد در خاور میانه و آمریکای لاتین و آفریقا در ۵۰ سال گذشته، نشانه‌ای از حرکت به سمت صلح در اثر ظهور جناب بهاءالله است؟

۵- متأسفانه در طول سال‌های اخیر، تشکیلات بهائی هرگونه نقد علمی از دیدگاه‌های بهائیت را به‌عنوان بهائی‌ستیزی و نفرت‌پراکنی معرفی کرده است. اما هنگامی که خود، مقدسات مسلمانان از جمله باور به ظهور مهدی و اعتقاد به غیبت آن بزرگوار را به باد تمسخر می‌گیرد، نوعی گفتگوی علمی است که باید از سوی مسلمانان تحمل شود؛ و الا حقوق اصلی و اساسی بهائیان پایمال شده است. چنین رویکردی ناشی از همان حس خودبرتربینی است که متأسفانه در تشکیلات بهائی وجود دارد و هیچ‌گاه حاضر نیست از موضع برابر وارد گفتگوی علمی شود. موهوم خواندن امام مهدی علیه السلام و دروغگو دانستن نواب اربعه را توهین به مقدسات شیعیان و مهدی‌ستیزی نمی‌دانند، اما نقد بهائیت با استناد به کتاب‌های منتشر شده از سوی تشکیلات بهائی را نفرت‌پراکنی و بهائی‌ستیزی معرفی می‌کنند. روشی که این شعر طنزگونه را در ذهن نگارنده این سطور به یاد می‌آورد:

بزنم تهمت و بهتان و چو گویند مزین
بکشم جیغ و زخم داد که آزادی نیست





اسنادی درباره جایگاه صبح ازل در نگاه باب

سید مقداد نبوی رضوی^۱

مقدمه: فراز و فرود ریاست میرزا یحیی صبح ازل بر بابیان

گذری بر زندگانی صبح ازل

میرزایحیی نوری فرزند میرزاعباس (میرزا بزرگ نوری) مشهور به «ازل»، «صبح ازل»، «وحید» و «ثمره» یکی از شخصیت‌های مشهور در میان بابیان و بهائیان است. وی در حدود سال ۱۲۴۶ ق. در تهران به دنیا آمد. در سال ۱۲۶۳ ق. به سبب تکاپوهای زیادی که برادرش، میرزاحسینعلی، در گسترش آیین باب داشت، با آن اعتقاد آشنا شد و به جمع پیروان باب پیوست.^۲

۱. کارشناسی ارشد رشته تاریخ از دانشگاه شهید بهشتی - پژوهشگر

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۲.

به باور ازلیان، میرزایحیی در سن ۱۹ سالگی و در سال ۱۲۶۵ ق. برای باب نوشته‌ای فرستاد و مورد توجه ویژه او قرار گرفت^۳ و سپس «طلوع صبح ازل» در سال ۱۲۶۶ ق. روی داد و او «مرآت» خوانده شد^۴ و از جانب باب دستور ۳. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۰۹. نوشته میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی در این رابطه چنین است: «نخستین عریضه‌ای که از آن جناب به توسط میرزا علی سیاح خدمت حضرت نقطه رسید، آن حضرت فوراً سجده شکر نموده، فرمودند: «تبارک الله من ذلك الشرق المشارق العظیم و الطلع المتطالع الکریم» و شهادت دادند در حق آن جناب به تکلم از فطرت و نور خویشتاب یعنی کلمه ذاتی و عقل فطری و روح قدسی و علم لدنی و نور مستکفی و بعبارة اخرى، وحی و تنزیل و فرداب و فرتاب.» (میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت، ص ۳۰۰)

۴. به نوشته ازلیان، «مرآت الله» یعنی «آیینة خدا» که «از نامه‌ای خود نقطه بیان [باب] و حافظین آیین او در هر زمان [است] که مرآت اول را میرزا یحیی صبح ازل مقرر فرموده و من یظهروه الله را هم به همین نام خوانده.» (سید علیمحمد باب، بیان فارسی، بخش لغات و اصطلاحات، ص ۲)

یافت تا کتاب بیان را کامل کرده و آیین او را حفظ کند.^۱

صبح ازل پس از کشته شدن باب بر بابیان ریاست یافت و این ریاست کلی را تا سال ۱۲۸۳ ق. در دست داشت. از آن سال به بعد، به سبب داعیه من یظهروه الله برادرش، میرزا حسینعلی مشهور به بهاء - که بعدها بهاء الله خوانده شد - ریاست کلی او افول کرد و گروه اقلیت بابیان بر پیرویش پایدار ماندند و ازلی نیز خوانده شدند درحالی که بیشتر بابیان آیین باب را ترک کرده و به اعتقاد جدید بهائی روی آوردند.^۲

ادعای بهاء الله در روزهای پایانی اقامت وی و صبح ازل در بغداد (ذی القعدة ۱۲۷۹ ق.) آشکار شد^۳ و در سال ۱۲۸۳ ق. بروز تمام یافت.^۴ اختلاف‌های دو برادر در تبعیدگاه‌های بعدی ایشان (اسلامبول و ادرنه) حالت جدیتری یافت و سرانجام در سال ۱۲۸۵ ق. به تبعید جداگانه آنان به فاماگوستا (ماغوسا) در قبرس و عکا در فلسطین انجامید.^۵ صبح ازل، حدود ۴۵ سال در شهر فاماگوستای قبرس اقامت داشت و از آنجا با پیروان خود در تماس بود. وی سرانجام در ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۳۰ ق. در آن شهر درگذشت و در بیرون آن به خاک سپرده شد.^۶

۱. عطیه روحی، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، ص ۴.
۲. من یظهروه الله: کسی که آشکار می کند او را خدا، موعود بیان. (سید علیمحمد باب، بیان فارسی، بخش لغات و اصطلاحات، ص ۱)
۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۲۶۴ تا ۲۶۸.
۴. سید مهدی دهجی، رساله، ص ۳۶.
۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۹.
۶. پیشین، ص ۵۰۰.

فراگیری ریاست صبح ازل بر بابیان

برخی گزارش‌های بهائیان گویای آن است که صبح ازل بعد از کشته شدن باب «چندسال محل توجه تقریباً عموم بابیان بود»^۷ و «حالت خلق بیان تقریباً چنان بود که عموماً نظر به اشارات منزله از حضرت رب اعلی جل و علا [باب] توجه به مرآت ازل داشتند».^۸

ازلیان نیز به فراگیر بودن ریاست صبح ازل اشاره دارند. ملا محمدجعفر نراقی - که بزرگ بابیان کاشان بود^۹ - در رساله‌ای که در رد دعوی من یظهروه الله بهاء الله نگاشت، بر آن بود که نوشته‌های فراوان باب موجب شد تا «حجیت و وصایت حضرت ازل محقق و مبرهن گردید [و] بعد از شهادت نقطه بیان امر بدون هیچ خلاف و بی‌هیچ منازعی به حضرت ازل مفوض شده، خاص و عام اهل بیان به آن وجه حضرت ملک علام رجوع نمودند».^{۱۰} ملا

۷. پیشین، ص ۳۱۰.
۸. محمدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، ص ۱۶۰. با توجه به گفتار سمندر - که پدرش (محمد قزوینی ملقب به نبیل) از بزرگان درجه اول بابیان بود و پیش از دعوی بهاء الله درگذشت - می‌توان دریافت که این گزارش به سال ۱۲۷۸ ق. بازمی‌گردد یعنی حدود یک‌سال پیش از بروز دعاوی جدید بهاء الله. (محمدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، صص ۱۵۹ و ۱۶۰).
۹. سید مهدی دهجی وی را ازسوی صبح ازل «شهید بیان» بر بابیان کاشان یاد کرده است. (سید مهدی دهجی، رساله، صص ۶۱ و ۷۲) بنابر آنچه خود نراقی نوشته، شهدای بیان نابیان صبح ازل و واسطه‌های میان او و بابیان بودند. (ملا محمدجعفر نراقی، تذکرة العاقلین، ص ۱۷۴).
۱۰. ملا محمدجعفر نراقی، تذکرة العاقلین، ص ۱۰۳. وی در جایی دیگر، از «رجوع همه اهل بیان به آن حضرت [صبح ازل] حتی خود مدعی که به اظهار عبودیت خود [نسبت به

رجبعلی قهیر نیز در پاسخ به دعوی بهاءالله به همین سیاق نوشته: «ریاست آن حضرت [صبح ازل] در میان طایفه در زمان خود حضرت اعلی مسلم و مقبول شد و [حضرت اعلی] بشارت ظهور آن طلعت الهیه را در کثیری از آیات مقدسه و بسیاری از کلمات مکرمه و کتب معظمه خود ثبت و ضبط فرمود و بسیاری از عباد خود را آگاهی داد».^۱

دیدگاه بهائیان درباره اصلت مقام صبح ازل

در این میان، بهائیان برآنند که شهرت صبح ازل به زمامداری، امری بدون اصل و از روی مصلحت بود. ایشان این دعوی را از پیشوایشان،

صبح ازل [کلاه فخر و مباحات به اوج سموات می‌رسانید] سخن گفته است (ملا محمدجعفر نراقی، تذکرة الغافلین، ص ۱۷۲).

۱. ملا رجبعلی قهیر، کتاب ملا رجبعلی قهیر، برگ ۲۴. ملا رجبعلی قهیر برادر همسر دوم باب بود. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۷) وی از مخالفان سخت بهاءالله به‌شمار می‌رفت و بنا به نقل ازلیان، به همین جهت، سرانجام توسط برخی بهائیان کشته شد. حاج میرزاهادی دولت‌آبادی نام او را در میان کشته‌شدگان بابی توسط بهائیان آورده و نوشته: «... و مرفوع عالم عامل قلیل‌النظیر، جناب قهیر - اعلی الله مقامه - که رساله شریفه ردیه - که لمیکتب مثله - تحریر فرموده و فیها الکفایه...» (حاج میرزاهادی دولت‌آبادی، فصل‌الکلام، ص ۶۶) به نظر می‌رسد قهیر نخستین کسی بود که به نگارش در رد دعوت بهاءالله پرداخت. داعی بهائی، سید مهدی گلپایگانی، در کتاب ردیه خود بر ازلیان، وی را «اول من رد علی الله فی البیان اعنی ملا رجبعلی قهیر» یاد کرده و رساله‌اش را «مؤتفکات» که «بر رد جمال رحمن نگاشته» خوانده است. (میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، ص ۲۶۶)

میرزا حسینعلی بهاءالله، گرفته‌اند. وی پس از ابراز دعوت جدید خویش گفت که نوشته صبح ازل به باب که به برگزیدگی‌اش انجامید به املائی او بود: «سبحان الله! الی حین معرضین و منکرین نمی‌دانند آنچه نزد مُبشّر یعنی نقطه [باب] رفت از که بود؟! العلم عندالله رب العالمین».^۲ عباس افندی (عبدالبهاء) نیز سخنی چون پدر خویش دارد:

... چون از برای بهاءالله در طهران شهرت عظیمه حاصل و قلوب ناس به او مایل، با ملا عبدالکریم در این خصوص مصلحت دیدند که با وجود هیجان علماء و تعرض حزب اعظم ایران و قوه ظاهره امیرنظام، باب و بهاءالله در مخاطره عظیمه و تحت سیاست شدیدانه، پس چاره باید نمود که افکار متوجه شخص غایبی شود و به‌این‌وسیله، بهاءالله محفوظ از تعرض ناس ماند و چون نظر به بعضی ملاحظات، شخص خارجی را مصلحت ندانستند، قرعه این فال را به نام برادر بهاءالله، میرزایحیی، زدند.

باری، به تأیید و تعلیم بهاءالله، او را مشهور و در لسان آشنا و بیگانه معروف نمودند و از لسان او نوشتجاتی به حسب ظاهر به باب مرقوم نمودند و چون مخابره سربیه در میان بود، این رأی را باب به نهایت پسند نمود.

باری، میرزایحیی مخفی و پنهان شد و اسمی از او در السن و افواه بود و این تدبیر عظیم تأثیر عجیب کرد که بهاءالله - با وجود آنکه معروف و مشهور بود - محفوظ و مصون ماند...^۳

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۴۷. فاضل مازندرانی در شرح این سخن بهاءالله نوشته: «مراد آنکه عریضه میرزا یحیی نزد نقطه به سجن ماکو - که موجب صدور توقیع مسطور گردید - به املاء آن حضرت بود.»

۳. [عباس عبدالبهاء] مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، صص ۶۷ تا ۶۹ در این کتاب از

محمدکاظم قزوینی - که از سوی بهاءالله «سمندر» خوانده می‌شد - نوشته که «حق - جل ذکره - نظر به مصالح امر، ذکر مرآت را مرتفع فرموده و اسمش را شهرت داده بودند».^۱ براساس گزارش این بهائی معروف، بهاءالله «حکمت اشتهار اسم ازل» را تنها با دو نفر از بایان در میان گذاشته بود.^۲ سید مهدی دهجی - که از سوی بهاءالله به لقب «اسم الله المهدی» مفتخر بود^۳ - نیز چنین نوشته است:

خواص را اعتقاد این‌که... همیشه امیرکبیر، میرزا تقی‌خان، - که آدمی سفاک و بی‌باک بود - چنانچه بر همه معلوم است درصدد بود لذا دو نفر از کبار احباب چنان مصلحت دیدند که اسم را بر سر میرزایحیی گذارند تا امیرکبیر از شرور خود ممنوع شود و حکمت انتخاب میرزایحیی آنکه با مردم معاشرت نمی‌نمودند و همیشه به حفظ خود مشغول بودند.^۴

مؤلف سخن نرفته اما نگارشش از سوی عبدالبهاء قطعی است و بهائیان آن را از او می‌دانند (نک: محمدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، ص ۳۵۵).

۱. محمدکاظم سمندر، تاریخ سمندر، ص ۱۳۸. ۲. پیشین، ص ۲۱۵. این دو نفر میرزا موسی (برادر بهاءالله) و ملا عبدالکریم قزوینی مشهور به میرزا احمد کاتب بودند. ۳. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۶، ص ۷۸۲.

۴. سید مهدی دهجی، رساله، ص ۶۲ البته این نویسنده بهائی در ادامه قدری تغییر رویه داشته و برای جانشینی صبح ازل احتمال حقیقت هم داده است: «میرزا یحیای ازل پس از آنکه ملقب به ازل شدند و حکمه یا حقیقه یا به جهات آخری اسمشان در میان احباب نقطه بیان - روح ما سواه فداه - شهرت گرفت، خود در لباس خفا مخفی و ابدأ با نفسی از احباب معاشرت نمی‌نمودند...» (سید مهدی دهجی، رساله، ص ۷۱). لازم به ذکر است که دهجی این رساله را در رد کتاب نقطه‌الکاف و مقدمه براون بر آن نوشته و برایش فرستاد.

اسدالله فاضل مازندرانی هم نوشته که باب از ملا عبدالکریم قزوینی^۵ خواست تا آنچه را خداوند به او (قزوینی) الهام می‌کند بنویسد تا پس از او (باب) پیروانش تفرقه نیابند. ملا عبدالکریم موضوع را با بهاءالله در میان گذاشت و او نیز گفت: «امر را راجع به اخوی کهتر، میرزایحیی، نمایم و به اوصاف و القاب رفیع به‌ستائید چنان‌که همه طایف حول باشند تا وقت معلوم فرارسد». وی در ادامه نوشته که منظور بهاءالله این بود که بایان به خانواده بهاءالله توجه یابند در عین این‌که او - که اصل جنبش بود - از توجه ناصرالدین‌شاه و امیرکبیر خارج باشد.^۶ ازلیان نیز این سخن را از قول وی آورده‌اند:

۵. این شخص به‌دستور باب و برای مصون ماندن از دشمنان به میرزا احمد کاتب معروف بود و در میان کاتبان باب جای داشت. وی ابتدا شیخی بود و در همان سال نخست دعوت باب به او گروید و سرانجام، به سال ۱۲۶۸ ق، در کشتار بایان پس از سوء قصد نافرجام گروهی از ایشان به ناصرالدین‌شاه در تهران کشته شد. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۶۹ تا ۳۷۱) در ادامه همین مقاله اسنادی در ارتباط با او آورده شده‌اند.

۶. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۴۹۲. در یکی دیگر از منابع بهائی از قول نبیل زرنندی - که یکی از یاران نزدیک بهاءالله بود - نوشته شده که باب به ملا عبدالکریم قزوینی گفت تا با «جناب بهاء» مشورت کند و «برحسب میل ایشان هرکس را که انتخاب کردند به من بنویسید تا موقتاً اقدام کنم». این چنین بود که میرزا یحیی ازل توسط برادرش به باب شناسانده شد و به‌عنوان مرآت نصب گردید. (ابوالقاسم افغان، عهد اعلی زندگانی حضرت باب، ص ۴۹۰)

بعضی اوقات می‌گوید که: «با حضرت نقطه قرار داده بودیم به جهت حفظ مراتب و شؤون احکام الله که یک چندی احکام بیان در خفا بماند و زمام این امر را برحسب صورت به دست احقر و اصغر و اخس ناس بسپاریم که اعادی به طرف او متوجه شده، از قتل من صرف‌نظر نمایند تا دین بیان قوام و رواجی گیرد [و] آن وقت طلعت قدم از افق عدم بروز و ظهور نماید»^۱.

با وجود تدبیری این چنین، در نگاه بهائیان، این بهاءالله بود که نظر اولیای دولت و ملت را به خود دوخته بود:

اگرچه میرزایحیی برحسب مواضعه قبلی فیما بین حضرت باب و جناب بهاء مرجع بابیان معرفی شد، ولی در حقیقت این جناب بهاء بود که مورد توجه ائمه دولت و رجال مهمه عالم امر قرار داشت و بار سنگین امور دیانت بایی را به دوش می‌کشید.... در واقعه رمی شاه جناب بهاء بود که مسجون گشت و ثقل ثقیل زنجیر قره‌کهر و سلاسل را چهارماه به گردن خویش تحمل کرد و در دخمه‌ای که نه نور داشت و نه هوا و مملو از کثافات و حشرات بود در قید سلاسل و اغلال ماند نه میرزایحیی^۲.

کرنش ظاهری بهاءالله به صبح ازل

با این حال، بهاءالله تا پیش از آشکار کردن دعوت استقلالی خود - که برای آن زمینه‌چینی می‌کرد - در ظاهر به اطاعت محض از صبح ازل نظر داشت:

۱. عزیه خانم نوری و همکاران، تنبیه‌النائمین، ۲۱۹.
۲. ابوالقاسم افغان، عهد اعلی، ص ۴۹۱.

[حضرت بهاءالله] خصوصاً در سنین عراق [میرزایحیی را] محافظت و حمایت کرد و در الواح و آثارش به وی دلالت و اشارت می‌نمود و امر بایی را متمرکز و گردنکشان و مدعیان باییه را متحد ساخته، از تشعب و جدال و زوال رهایی داد و در باطن بذور هدف و مقصود اقصای خود - که امر بایی [را] مقدمه و طریق آن گرفت - در اراضی قلوب می‌افشاند.^۳

همان‌گونه که در این متن بهائی آمده، بهاءالله به ظاهر در ترویج صبح ازل به‌عنوان مرآت باب و کسی که امر بیا به او سپرده شده سعی داشت. بنا به نقل بهائیان، وی در برخی آثار خود «رضای ایشان» را «محبوب» می‌دانست و می‌نوشت که: «کل در قبضه قدرت [ایشان] اسیرند». همچنین، پاسخ مؤمنان را که «از بحر فیوضات ازلی نازل» می‌شد به آنان می‌رساند و بر آن بود که: «چون این ایام زمان خفاست و شمس ازلی در افق جان مستور، باید همه را به حب جمع نمود»^۴.

با وجود تمام تلاش‌های ظاهری بهاءالله در رعایت مقام صبح ازل، کوشش‌های نهانی او گاه نظر بزرگان بایی را به خود جلب می‌کرد و ایشان را به اعتراض وامی‌داشت. بهائیان برآنند که «آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت» برخی بزرگان بایی را به «تعصب کشی» و اعتراض به او وامی‌داشت.^۵ روشن است که این کسان، زمزمه‌های دعاوی ویژه‌ای را از بهاءالله شنیده بودند که چنین واکنش نشان می‌دادند.

۳. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ۳۱۰.

۴. پیشین، صص ۳۱۱ و ۳۱۲.

۵. پیشین، ص ۳۱۲.

البته باید دانست که بهاءالله تا زمانی که پایه دعوت خود را محکم نکرده بود، گاه که با پرسش بزرگان بایی روبرو می‌شد، بر زعامت الهی صبح ازل دست می‌گذاشت. به‌عنوان نمونه، زمانی که او مورد سوءظن ملا محمدجعفر نراقی (بزرگ بابیان کاشان) درباره وضعیت وفاداری‌اش به صبح ازل قرار گرفت، چنین واکنشی داشت. وی در نامه‌ای، نظر به نراقی نوشت:

«اگر نفسی از اهل بیان ذکر نسخ کتاب نماید، خدا بشکند دهان گوینده و افتراکننده را!»^۱ در جایی دیگر، هرگونه نسبت این سخن به خود را نفی کرده و آن را «مزخرف» خوانده است. همچنین، به جمع‌آوری نوشته‌های باب اشاره داشته و نوشته: «همه به خط مبارک نوشته شد و جلد شد».

روشن است که منظور

او از «خط مبارک»، خط صبح ازل بود که به استنساخ آثار باب پرداخته بود. وی سپس انجام آن نسخه‌برداری‌ها در بغداد را «شرافت کبری و منزلت عظمی» خوانده و یکی از ویژگی‌های بزرگ آن شهر دانسته است.^۲ در عبارات پایانی هم به ظهور من یظهره‌الله در «سال مستغاث» شهادت داده است: «و نشهد فی آخرالکتاب بأن من یظهره‌الله حق لاریب فیه و یظهره‌الله فی المستغاث»^۳ بر آشنایان با تاریخ بابیان و بهائیان دانسته است که باب موعود آیین خود

۱. پیشین، ص ۳۳۳.

۲. پیشین، صص ۳۴۰ و ۳۴۱.

۳. پیشین، ص ۳۴۳.

با وجود تمام تلاش‌های ظاهری بهاءالله در رعایت مقام صبح ازل، کوشش‌های نهانی او گاه نظر بزرگان بایی را به خود جلب می‌کرد و ایشان را به اعتراض وامی‌داشت. بهائیان برآنند که «آثار فضل و افضال و زمامداری و نمایش ارتفاع و استقلال در نشریات و اعمال آن حضرت» برخی بزرگان بایی را به «تعصب کشی» و اعتراض به او وامی‌داشت.

را - که نسخ تعالیمش را انجام خواهد داد - با عنوان «من یظهره‌الله» یاد می‌کرد. وی در بخشی از کتاب بیان فارسی آخرین زمان ممکن برای ظهور من یظهره‌الله را در ۲۰۰۱ سال پس از نزول بیان دانسته که از نظر حساب ابجدی با کلمه «مستغاث» برابر است.^۴

دیده می‌شود که بهاءالله در همان زمانی که به تکاپوهای مخفی برای زمینه‌چینی جهت دعوت استقلالی خود به‌عنوان من یظهره‌الله و موعود بیان مشغول بود، در نامه‌ای که در واکنش به بدبینی ملا محمدجعفر نراقی نگاشت، کتمان عقیده کرد و ظهور من یظهره‌الله را در

۴. سید علیمحمد باب، بیان فارسی، باب شانزدهم از واحد دوم، ص ۶۲ ازلیان براساس همین گفتارهای باب در کتاب بیان فارسی زمان ظهور من یظهره‌الله را بین سال‌های ۱۵۱۱ و ۲۰۰۱ بیانی - که به ترتیب با «غیاث» و «مستغاث» مساوی هستند - دانسته و به بطلان دعوت بهاءالله می‌پرداختند. به‌عنوان نمونه، حاج میرزاهادی دولت‌آبادی پس از اشاره به باب هفدهم از واحد دوم کتاب بیان فارسی نوشته: «اگر در این مقام اقرب از «غیاث» زمانی تصور می‌شد به جهت ظهور آن نیر اعظم - جل شأنه - هر آینه اشاره و ذکر می‌شد و با ملاحظه خصوصیت مقام، ظاهر می‌شود که اول ازمنه متصوره به جهت ظهور آن جلوه رانیه و حقیقت بهیه سبحانیه در عوالم ناسوتیه ظلمانیه - که اراضی تعینات انسانی به را به نور تجلی خود روشن فرماید که معنی «و اشرفت الارض بنور ربها» است - عدد غیاث خواهد بود.» (میرزاهادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، ص ۱۰)

سال مستغاث دانست؛^۱ این در حالی است که او دو سال بعد از نگارش این نامه، در آخر سال ۱۲۷۹ ق.، خود را من یظهره الله خواند!^۲

ویژگی مهم گفتارهای یادشده بهاءالله در بزرگداشت مقام صبح ازل آن است که در یکی از آثار مهم بهائی به طبع رسیده و همین موضوع زمینه ساز اطمینان به نقل‌هایی دیگر در همین زمینه است که در آثار ازلیان آمده است. به عنوان نمونه، میرزا مصطفی کاتب - که از فعالان کوشای بابی بود و سال‌های درازی از عمر خود را برای استنساخ آثار آن گروه صرف کرد^۳ - در پاسخی که بر یکی از گفتارهای عباس افندی نگاشت به این موضوع اشاره دارد:

[پس از بازگشت میرزا حسینعلی از کردستان، باز به طور کنایه و استعاره، زمزمه و اشاره به مقاصد منویۀ خود نموده و نوشتجات به اطراف با مبلغین روانه کردند و ادعای او را در بعضی

۱. فاضل مازندرانی در معرفی این نامه طولانی نوشته: «و به ثبت اثری دیگر از آن حضرت [بهاءالله] اکتفا می‌شود که در حدود سال ۱۲۷۷ نظر به ملا جعفر نراقی صدور یافت و لحن بیان با آثار مذکوره متفاوت و در مقدمات اظهار صریح دعوی و دعوت می‌باشد». (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۵، ص ۳۱۲) پیش از این آمد که بهاءالله در ماه‌های پایانی سال ۱۲۷۹ ق. دعوی من یظهره اللهی خود را آشکار کرد. لازم به ذکر است که این نامه خود یک رساله است و صفحات ۳۱۲ تا ۳۴۴ از جلد پنجم کتاب اسرار الآثار خصوصی را در بر گرفته است.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۴، صص ۲۶۴ تا ۲۶۸.

۳. برای آگاهی از زندگی این شخص، نک: سید مقداد نبوی رضوی، دیباچه‌ای بر تنبیه‌النائمین، صص ۷۶ تا ۸۰.

بلاد در پرده ابراز نمودند چنان که بعضی نوشتجات او که به اطراف رسید و از فقرات آنها بعضی از مدققین استشمام ادعا نموده و قال قال در میان اصحاب افتاد، چنانچه جناب ملا محمدجعفر نراقی شرحی به ایشان نوشتند که: «من از آن جناب استشمام رایحه بعضی ادعاها می‌نمایم و از سوق عبارات شما بعضی خیالات می‌فهمم سهل است، از زبان بعضی از اصحاب آن جناب بعضی کلمات می‌شنوم؛ نمی‌دانم به چه حمل نمایم؟! در جواب او و دیگران لوح بسیار طولانی - که سواد آن نزد اکثر بیانیین موجود است - در مقام تعرض و استیحا و عری و بری بودن از ادعا و عبودیت حضرت ثمره [صبح ازل] - که فوق آن متصور نمی‌شود و امکان ندارد - به همه آنها آن لوح را نوشت تا آنجا که می‌نویسد: «سبحان الله از این خیالات مفقوده معدومه و از این بیانات خبیثه مردوده!». تا آنجا که می‌نویسد: «از رضای مبارکشان غافل نشوید و از اوامر و نواهی ایشان بازنمائید! این عبد فانی دانی، قسم به خدا، که خائف و متزلزلم که چگونه از شرایط عبودیت برآیم و علم خدمت برافرازم! در کل آن بر کل ارض ساجدم طلعت مبارکشان را» تا آنجا که می‌نویسد: «نیستم مگر عبد ذیلی در ساحت قدسشان! چشم‌های غافلین در خواب است و چشم این بنده از خوف بیدار و پیوسته منتظر رحمت است و جمیع نفوس آرمیده‌اند و این جسد بر خاک ذلت افتاده، مترصد عنایت است! این که در عرایض به ساحت قدس ایشان [صبح ازل] عرض شده: «سبحانک اللهم یا الهی! تری بان کل العیون نائمون علی فراشهم و عین البهاء منتظرة لبدایع رحمتک و کل العباد مسترقدون علی بساط عزمهم و طلعة الرجاء علی وجه التراب مشتاقة بطرائر رفتک»، سبحان الله! مگر از برای عبد تلقاء ظهور وجودی است که

ذکر شود؟! چه شأن است از برای عدم تلقاء مظهر آیات القدم و چه ذکری است از فانی در عرش باقی و کجاست عبد مفقود در ساحت سلطان وجود و چه مقام است از برای مملوک نزد مالک یا از برای ذلیل نزد عزیز یا از برای دانی نزد عالی؟! بل استغفرالله از برای آن چه ذکر شده و می‌شود! کل مفقود صرفیم و مفقود بحت. الی آخر».

هرگاه بخواهم اظهار عبودیت در عریضه‌های او را بنویسم، باید یک کتاب بزرگ جداگانه بنویسم.... و همچنین، پیش از ادعا، [زمانی که] بعضی از مؤمنین از ایشان سؤال نموده بودند که: «سرکار در چه رتبه و در چه مقام می‌باشد؟»، مقام حضرت ثمره را شمع هدایت و مقام خودش را مقام فانوس که آن شمع هدایت را از تندباد حوادث حفظ نماید مذکور داشته...^۱

گذشته از این، زمانی که ازلیان به انتشار جدید کتاب تنبیه‌النائمین پرداختند، در بخش پایانی آن کتاب، تصویری از یکی از آثار بهاءالله را آوردند که در آن به ریاست صبح ازل اذعان داشت. این نوشته، یکی از وصیت‌نامه‌های بهاءالله است که به زبان عربی بوده و به خط خطاط مشهور او، میرزااحسین مشکین‌قلم، نوشته شده است. در پایان آن نیز دستخط خود بهاءالله دیده می‌شود که در آن به «عبودیت خود به وجه خدا» - که همان صبح ازل باشد - اشاره کرده است.^۲ نگارنده در جایی دیگر به تحلیل

۱. میرزا مصطفی کاتب، جواب لوحی از عباس افندی، صص ۴۴ تا ۴۷. با بررسی کتاب اسرار الآثار خصوصی دیده می‌شود که عبارات نامه بهاءالله که از سوی فاضل مازندرانی آورده شده، شباهت‌های بسیار زیادی به عبارات یادشده میرزا مصطفی کاتب دارند. (باید دانست این نسخه خطی بدون نام است و عنوان یادشده از طرف نگارنده است).

۲. نک: [ناصر دولت‌آبادی] مقدمه نسخه چاپی کتاب تنبیه‌النائمین، صص ۶ و ۷. تصویر صفحات این وصیت‌نامه در پایان کتاب گراور شده است. برای آگاهی از نگارش مقدمه آن کتاب از سوی ناصر دولت‌آبادی (نوه برادر

این مکتوب پرداخته و تصویرش را نیز آورده است.^۳

نمونه دیگر از بایبان ازلی ملا رجبعلی قهیر است که در بخشی از رساله ردیه خود بر بهاءالله نوشته: «کلام خود مدعی را ذکر نمایم که به اصحاب نوشته که: «نیستم در ساحت او مگر عبد ذلیل» و به خود آن حضرت نوشت: «اما کنت بقا فی بیتک و بعوضه فی دارک؟ فارحم ابن امتک!» و سایر کلماتی که بر ملا گفت و نوشت به کل اطراف و اکناف لیکن حجة الله علی العالمین جمیعاً».^۴

معرفی کتاب قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب

زمانی که فخرتاج و قمرتاج دولت‌آبادی (خواهران حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی: بزرگ‌ترین شخصیت ازلیان پس از درگذشت صبح ازل) به سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ ش. - که حدود ۳۸ سال از وفات صبح ازل و ۱۰ سال از درگذشت حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی می‌گذشت - به قبرس رفتند تا از بازماندگان صبح ازل آگاهی یابند، با برخی از ایشان از جمله میرزا عبدالعلی ازل (پسر صبح ازل)، جلال ازل (پسر میرزا عبدالعلی)، عالیه روحی

حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی و از محققان ازلیان، نک: عزیه خانم نوری و همکاران، تنبیه‌النائمین، بخش «تصاویر و اسناد»، سند شماره ۵۹.

۳. سید مقداد نبوی رضوی، نوشته‌هایی از میرزا حسینعلی بهاءالله در اطاعت از میرزا یحیی صبح ازل (به روایت بهائیان)، صص ۳۴۲ تا ۳۵۲.

۴. ملا رجبعلی قهیر، کتاب ملا رجبعلی قهیر، برگ ۲۴.



فخرتاج و قمرتاج دولت‌آبادی در میان بازماندگان میرزا یحیی صبح‌ازل در قبرس (حدود سال ۱۳۲۸ ش.)

در این تصویر میرزا عبدالعلی ازل (فرزند صبح‌ازل) و همسرش در وسط نشسته‌اند. در ردیف پشت، از سمت چپ، نفر نخست: فخرتاج دولت‌آبادی، نفر چهارم: جلال ازل (پسر میرزا عبدالعلی ازل)، نفر پنجم: عصمت‌خانم (دختر میرزا بدیع‌الله فرزند بهاء‌الله، و همسر جلال ازل)، نفر ششم: محمد رشاد: نوۀ شیخ احمد روحی و نفر هفتم: قمرتاج دولت‌آبادی ایستاده‌اند. این دو خواهر حدود ده سال پس از درگذشت برادرشان، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (جانشین صبح‌ازل در مقام شهید بیان)، به قبرس رفتند تا از بازماندگان صبح‌ازل آگاهی یابند. ایشان در آن مسافرت به بازسازی آرامگاه صبح‌ازل پرداختند و توانستند اسناد مهمی از مجموعه شخصی او (مانند «لوح وصایت» و «لوح مکتب‌خانه من یظهره‌الله») را به ایران بیاورند. برخی از آن اسناد حدود شش سال بعد در کتاب قسمتی از الواح خط نقطه‌اولی و آقا سید حسین کاتب آورده شد.

در مقدمه این کتاب، پس از اشاره به همراه بودن جنبش بایبان با حوادث خونباری چون جنگ‌های مازندران، زنجان، نیریز و نیز کشتار بایبان پس از سوءقصد نافرجام به ناصرالدین‌شاه آمده:

... حدوث این سوانح از یکطرف و بروز وقایع داخلی و انقسام آنان به ازلی و بهائی و کشتار بزرگان بابیه به‌دست بهائیان از طرف دیگر، موجب شد که نه تنها نفوس بی‌شماری از این طایفه از بین رفتند بلکه نوشتجات و آثار آنان نیز از دستبرد تلف مصون نماند و یک قسمت عمده از خطوط اصل و کتب و نوشتجات آنها در خلال حوادث به‌دست دشمنان ایشان افتاده و از بین رفت و قسمت دیگر، به خصوص خطوط اصل نقطه‌اولی [باب] که در دست پیروان بیان مانده و مندرجات آنها منافی با ادعای میرزا حسینعلی بهاء بود، قبل از افشاء ادعا، به‌دستور خود او - که آن وقت واسطه ارسال مکاتبات بابیه با صبح‌ازل در بغداد بود - به‌وسیله یادیش جمع‌آوری گردید و بالنتیجه، از خطوط بی‌شمار نقطه‌اولی جز معدودی در گوشه و کنار نزد مؤمنینی که با همه مشکلات به جان در حفاظت آنها کوشیدند نماند.... بعضی از توقیعات و یا به اصطلاح بابیه، الواح مهم تاریخی - که تا حال از تصاریف روزگار مصون مانده و اصول آنها در دست است^۱ - در این مجموعه گراور شد تا این آثار گران‌بها به‌صورت حقیقی خود محفوظ مانده و در دسترس عموم قرار گیرد...^۲

ظهور» بود. وی از سوی باب به «عزیز» (اسم الله العزیز) نامبردار شد و با عنوان «کاتب» و «کاتب‌البیان» شهرت پیدا کرد. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۴۵۹ و ۴۶۰)

۴. منظور از «اصول» همان نسخه‌های اصلی است.

۵. [قمرتاج دولت‌آبادی و محمدصادق ابراهیمی]. قسمتی از الواح نقطه‌اولی و آقا سید حسین کاتب، مقدمه ناشر، ص الف.

(دختر شیخ احمد روحی و نوۀ صبح‌ازل) و... آشنا شده و به تعمیر آرامگاه صبح‌ازل و بررسی آثار باقی‌مانده در منزل او پرداختند.^۱ در این میان، عالیه روحی جعبه‌ای از اسناد شخصی صبح‌ازل را - که از خاله‌اش (دختر صبح‌ازل و همسر میرزا آقاخان کرمانی) به او رسیده بود - به قمرتاج دولت‌آبادی داد تا با خود به ایران ببرد. در آن جعبه اسناد و نوشته‌های بسیار مهمی دیده شد.^۲

در حدود سال ۱۳۳۶ ش.، قمرتاج دولت‌آبادی با کمک محمدصادق ابراهیمی (آن زمان: برجسته‌ترین شخصیت ازلیان) - که به چاپ محدود آثاری از باب، صبح‌ازل و برخی بزرگان بابی مشغول بود - برخی از اسناد قبرس را همراه با برخی اسناد دیگر در کتابی به‌نام قسمتی از الواح خط نقطه‌اولی و آقا سید حسین کاتب به چاپ رساند. این مجموعه دربرگیرنده ۲۰ دست‌نوشته به خط سید علیمحمد باب و کاتب مشهور او، سید حسین یزدی، است که به تعبیر بهائیان «مطلع بر اسرار این ظهور» بود.^۳

۱. نک: قمرتاج دولت‌آبادی، حدیث نفس، بخش «مختصر شرح زندگانی ایمانی من»، صص ۳۷ تا ۴۱.

۲. شرح آن مسافرت و آن اسناد را قمرتاج دولت‌آبادی در مکتوبات خود آورده است. نگارنده در آینده به تحلیل آن مکتوبات خواهد پرداخت.

۳. سید حسین یزدی در زمان اقامت باب در اصفهان کاتب آثار او شد و این منصب را در ماکو و چهریق نیز برعهده داشت. در زمان اعدام باب، از روی مصلحت رفتار کرده و «مصون و محفوظ از قتل» گردید. وی سرانجام به سال ۱۲۶۸ ق. در واقعه کشتار بایبان پس از سوءقصد نافرجام به ناصرالدین‌شاه کشته شد. او در مجموع چهار سال آخر حیات باب را با او گذراند و به گفته بهائیان «مطلع بر اسرار این

بخشی دیگر از مقدمه ناشر توضیح درباره اهمیت بالای تاریخی این اسناد است: باید دانست که آنچه در این مجموعه گراور شده، از دو نظر واجد اهمیت و سود فراوان تاریخی است. یکی اصالت خطوط که قسمتی خط دست نقطه اولی و بعضی خط کاتب معروف او، آقا سید حسین یزدی، است که وی از حروف حی و مدت طولانی در محبس ماکو و چهریق در محضر نقطه اولی و کاتب وحی او بوده است و دیگر، عظمت موضوع این الواح و تاریخی بودن آنهاست که غالب آنها مربوط به اعلام وصایت و مرآتیت میرزا یحیی صبح ازل و دستوراتی است که نقطه اولی درباره او به پیروانش داده است.^۱

با بررسی اسناد این مجموعه، ارتباط ۱۰ عدد از آن نوشته‌ها با موضوع جایگاه صبح ازل در نگاه باب و کاتب او دانسته می‌شود. همچنین، یک دست‌نوشته از باب درباره من یظهره‌الله در آن آورده شده است. براساس آنکه دایره انتشار این مجموعه مهم بسیار محدود بود و پس از گذشت دهه‌هایی چند از انتشار آن هنوز مورد توجه عمومی پژوهشگران این حوزه از تاریخ ایران قرار نگرفته، نوشته پیش رو بر آن است تا آن اسناد ده‌گانه را شناسانده و در برخی موارد، علاوه بر نقل توضیح ناشر، به شرح برخی نکات تاریخی دیگر نیز بپردازد.

۱. پیشین، مقدمه ناشر، ص ب.



محمّدصادق ابراهیمی

او از نوادگان حاج محمدکریم‌خان کرمانی بود و مانند خویشان خود مذهب شیخی داشت اما به واسطه آمد و شد با ازلیان کرمان به ایشان پیوست و مورد توجه حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (جانشین صبح ازل در مقام شهید بیان) قرار گرفت. او پس از درگذشت حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی بزرگ‌ترین شخصیت ازلیان بود و در نگاه برخی از ایشان در میان شهداء بیان جای داشت. این پژوهش با گمان بر آن است که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی او را بدون آگاهی اغلب ازلیان شهید بیان دانسته و آیین باب را به او سپرده بود. دستخط او در زیر تصویر بالا نشان از آن دارد که این عکس در شهریور ۱۳۱۸ ش. (حدود سه ماه پیش از درگذشت حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی) برداشته شده است. قمرتاج دولت‌آبادی اسناد قبرس را در اختیار او قرار داد و بر همین اساس بود که کتاب قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب را آماده شد.

متن نوشته‌های باب و سید حسین کاتب درباره مقام صبح ازل

۱. نوشته باب مشهور به «لوح وصایت»

متن لوح:

الله اکبر تکبیراً کبیراً

هذا کتاب من عند الله المهيمن القيوم الى الله المهيمن القيوم.

قل كل من الله مبدؤون. قل كل الى الله يعودون.

هذا کتاب من على قبل نبیل ذکر الله للعالمین الى من يعدل اسمه اسم الوحيد ذکر الله للعالمین.

قل كل من نقطة البيان ليدؤون. ان يا اسم الوحيد! فاحفظ ما نزل في البيان و أمره فانك لصراط حق عظیم.

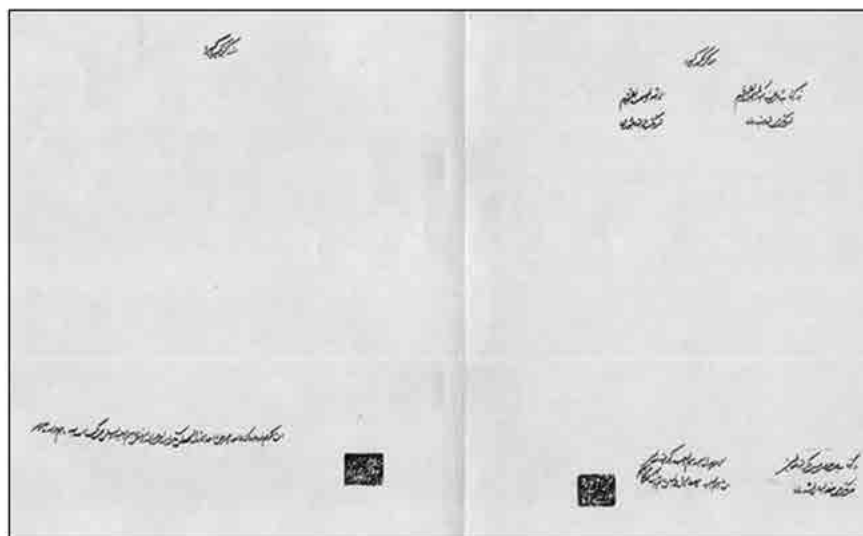
(مهر) اننی انا حجة الله ونوره.

الله اکبر تکبیراً کبیراً

ان يا کریم! قد وهبناک واحداً من حق واحد الاول لتحفظن کل ما نزل من عند الله وتبلغن الى اسم الوحيد وتستنلن عمّن یکتب آیات الله ما انتم مراد الله لتعلمون.

(مهر) شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب.^۱

۱. پیشین، صص ۱ و ۲.



لوح نخست: نوشته باب که پیروان صبح ازل از آن با عنوان «لوح وصایت» یاد کرده‌اند.

توضیح ناشر:

توقیع معروف نقطهٔ اولی در تنصیب به این که نگاه‌داری بیان و امرنمودن به آن با صبح ازل است. بعد از تکبیر می‌نویسد: «این کتابی است از جانب خداوند مهیم قیوم به‌سوی خداوند مهیم قیوم. همه از خداوند ابتدا شده و به‌سوی خداوند بازگشت می‌نمایند. این کتابی است از علی قبل نبیل^۱ به کسی که نامش معادل با اسم وحید است»^۲. و در پایان این لوح، ضمن بیان این که ابتدای همه از نقطهٔ اولی است، حفظ آن‌چه در بیان نازل شده و امر به آن را به صبح ازل دستور داده و او را صراط عظیم حق معرفی می‌نماید و ذیل لوح را هم با مهری که سجع آن «اننی انا حجة الله و نوره» می‌باشد مهر کرده و نکتهٔ شایان توجه در این توقیع تاریخی این است که به هر عنوانی خود را در آن وصف نموده، عیناً مرآت خویش را نیز توصیف کرده است.

صفحهٔ مقابل که به «ان یا کریم» خطاب نموده و در اصل خط نقطهٔ اولی با همان نخستین صفحهٔ خطاب به وحید، هردو متصل به یکدیگر می‌باشد، خطاب به کریم است^۳

۱. توضیح ناشر: نبیل عدداً با محمد برابر و مراد از علی قبل نبیل علیمحمد است.

۲. توضیح ناشر: وحید عدداً با یحیی برابر و از اسماء صبح ازل است و چنانکه ملاحظه می‌شود، در اصل لوح، در این موضع، خود و صبح ازل، هردو را ذکر الله للعالمین نامیده است.

۳. توضیح ناشر: کریم مراد ملا عبدالکریم قزوینی (کاتب معروف نقطهٔ اولی) و از شهدای سال ۱۲۶۸ قمری تهران است که به وضع فجیعی کشته شد و در آثار احمد هم نامیده شده.

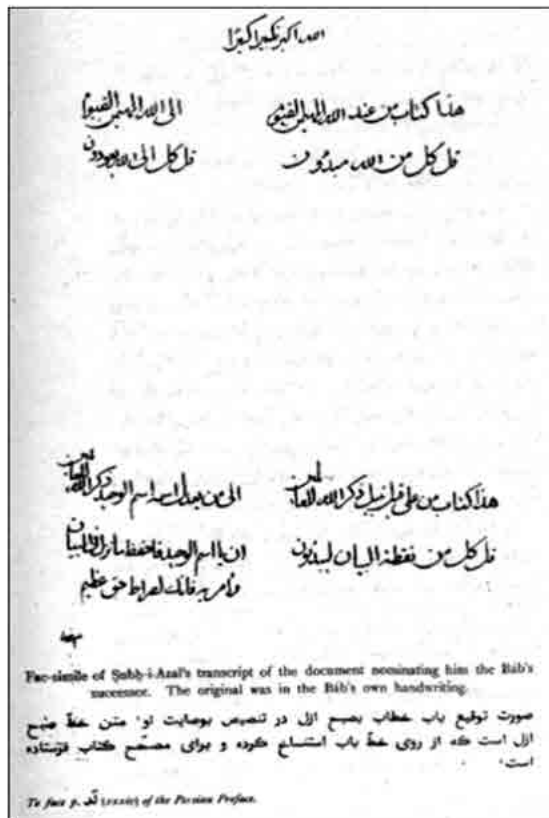
و پس از تکبیر می‌نویسد: «ای کریم! ما به تو یک واحد از حق واحد اول را بخشیدیم تا آن‌چه را که از نزد خداوند نازل شده، نگاه‌داری نموده و به اسم وحید برسانی و هرچه را از مراد خداوند نمی‌دانید، از کسی که آثار خداوند را می‌نویسد،^۴ بپرسید و سجع مهر ذیل آن: «شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب» می‌باشد.^۵

نکته‌ای که ناشر در شرح این لوح به آن پرداخته، نقش مهمی در بررسی جایگاه صبح ازل در نگاه باب دارد. باب خود را مظهر ظهورالله می‌داند. با توجه به این موضوع است که جملهٔ نخست این لوح (هذا کتاب من عند الله المهيمن القیوم) معنی‌دار می‌شود. به عبارت دیگر، در نگاه او، این خداوند است که از زبان او سخن می‌گوید. بر همین مناسبت که باید به جملهٔ دوم (الی الله المهيمن القیوم) پرداخت. این جمله دربارهٔ مخاطب است که صبح ازل باشد و نشان می‌دهد که او نیز در نگاه باب، مظهر ظهورالله بود.

نکتهٔ مهم دیگر این لوح این است که باب، هم خود و هم صبح ازل را «ذكر الله للعالمین» نامیده است. این خطاب نیز بیانگر همان شأن پیشگفتهٔ صبح ازل در نگاه باب است. وی سپس، حفظ آیات بیان و امر به آن را به صبح ازل دستور داده و پس از آن، او را «صراط حق عظیم» خوانده است.

۴. توضیح ناشر: مراد آقا سید حسین کاتب است که او نیز در واقعهٔ ۱۲۶۸ به شهادت رسید.

۵. [قمرتاج دولت‌آبادی و محمدصادق ابراهیمی]. قسمتی از الواح نقطهٔ اولی و آقا سید حسین کاتب، صص ب و پ.



مجموع مطالب این لوح نشان از آن دارد که صبح ازل در زمان صادر شدن آن مقامی بسیار والا در نگاه باب پیدا کرده بود. روشن است که بایان باید از چنین کسی پیروی می‌کردند. ازلیان آن نوشته را با عنوان «لوح وصایت» می‌شناختند.^۱

صبح ازل رونوشتی از این لوح را در کتاب مستقیظ آورد و در اختیار بایان قرار داد.^۲

حدود ۵۴ سال بعد از آن، زمانی که ادوارد براون نسخه‌ای از کتاب

نقطهٔ الکاف را – که قدیمی‌ترین تاریخ بایان می‌دانست – به طبع رساند، در مقدمه‌اش رونوشتی دیگر را – که به خط صبح ازل بود – آورد و در سطح عموم شناساند.^۳ واکنش بهائیان به کتاب **نقطهٔ الکاف** و مقدمهٔ آن بسیار سخت بود. آنان کوشش کردند تا آن کتاب را که آشکارا به بزرگی مقام صبح ازل نزد

۱. عطیهٔ روحی، شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، ص ۴.

۲. میرزا یحیی صبح ازل، مستقیظ، بی‌جا، بی‌تا، ص ۳۸۱.

۳. حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطهٔ الکاف، مقدمهٔ ناشر کتاب، ص لد.

باب اشارت داشت، بی‌اصالت و ساختهٔ دست ازلیان جلوه دهند.^۴ در همین مسیر بود که به سبب دستورهای پی‌درپی عبدالبهاء، کتاب **کشف الغطاء عن حیل الأعداء** ازسوی دو داعی مشهور بهائی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، به نگارش درآمد و با ادبیاتی سخت به نکوهش صبح ازل، پیروانش و براون

۴. به‌عنوان نمونه، روح‌الله مهرباخانی، نقطهٔ الکاف را «کتاب مجعول» خوانده و نامه‌ای از میرزا ابوالفضل گلپایگانی را آورده که در آن به دخالت میرزا مصطفی کاتب در نگارش «کتاب محرف نقطهٔ الکاف خبیث» اشاره دارد. (روح‌الله مهرباخانی، شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، صص ۴۴۸ و ۴۴۹)

پرداخت.^۱ سختی رویکرد نویسنده دوم نسبت به ازلیان تا آنجا بود که برای بزرگداشت مقام بهاءالله، به طعن غیرمستقیم باب نیز پرداخت!^۲ با توجه به اصل این لوح که به خط خود باب است - و از قبرس توسط قمر تاج دولت آبادی به ایران آورده شد - درستی و اصالت رونوشته صبح ازل که در کتابهای مستقیظ و نقطة الکاف آمده، نتیجه می شود.

۱. براون، نقطة الکاف را از روی نسخه خطی - که در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می شود - به طبع رساند. (حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، مقدمه ناشر کتاب، صص ید و یه) در کتابخانه دانشگاه پرینستون نسخه ای دیگر از این کتاب موجود است که زمان کتابت آن به یکسال پیش از کتابت نسخه براون بازمی گردد. لازم به ذکر است که پیش از این، مقاله ای در کتابشناسی نسخه دانشگاه پرینستون به طبع رسیده است: William Mc-Cants and Kavian Milani, The History and Provenance of an Early Manuscript of the (Nuqtat al-Kaf dated 1268 (1851-52

۲. سید مهدی گلپایگانی ابتدا صورت عریضه ناصرالدین میرزا ولیعهد به محمدشاه قاجار را - که درباره مجلس محاکمه باب در تبریز بود - آورده است. سپس، برای نشان دادن قهر و سطوت بهاءالله نسبت به پادشاهان، به ذکر توبه نامه باب و الواح قهرآمیز بهاءالله پرداخته و در عمل باب را خوار کرده است: «چون در این عریضه، انابه و استغفارکردن باب و التزام پا به مهر سپردن آن حضرت مذکور است، مناسب چنان به نظر می آید که صورت همان دستخط مبارک [توبه نامه] را نیز محض تکمیل فائده در این مقام مندرج سازیم و موازنه آن را با الواحی که از قلم جمال قدم [بهاءالله] در سجن اعظم [عکا] به جهت ملوک و سلاطین عالم نازل گردیده، به دقت اولی البصائر واگذاریم.» وی سپس متن کامل توبه نامه باب را آورده است (میرزا ابوالفضل گلپایگانی و سید مهدی گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الأعداء، ص ۲۰۴).

نکته مهم دیگر درباره این لوح، تأیید اصالت آن از سوی ابوالقاسم افغان است. این شخص که از خاندان معروف افغان به شمار می رفت،^۳ سالها سمت کلیدداری منزل باب در شیراز را - که یکی از دو مکان حج بهائیان است - برعهده داشت.^۴ وی در شرح این لوح نوشته:

میرزایحیی این لوح را به خط خود رونویسی کرده، برای پروفسور براون فرستاد.... علاوه بر این، ازلیها نیز در همین اواخر این لوح را در کتابی زیر عنوان قسمتی از الواح خط نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب چاپ و منتشر کرده اند.^۵

افغان در بخشی از گفتار خود بر آن است که در این لوح «هیچ اشاره صریحی به مسأله وصایت و انتخاب جانشین نشده است.»^۶ با توجه به آنچه پیش از این آمد، میزان درستی دیدگاه او روشن است اما نکته اینجاست که او با این که هیچ نظری به مقام صبح ازل ندارد، اصالت صدور این لوح را نفی نکرده است.

۳. معنی اصطلاحی «افغان» در ادبیات بهائیان بدین شرح است: «به موجب آثار نازله از قلم حضرت بهاءالله، این کلمه به منتسبین حضرت نقطه اولی اطلاق گشته و این سلسله جلیله غالباً از طریق انتساب به والدۀ ماجده و حرم مبارکه آن حضرت این افتخار را یافته و به نام افغان شهرت پیدا کرده اند» (محمدعلی فیضی، خاندان افغان سدره رحمان، ص ۱۰).

۴. بهاءالله در کتاب اقدس می گوید: «قد حکم الله لمن استطاع منکم حج البيت دون النساء...» (میرزا حسینعلی بهاءالله، کتاب اقدس، صص ۲۷ و ۲۸) و شوقی ربانی در شرح آن نوشته: «حج بیت که بر رجال است، بیت اعظم در بغداد و بیت نقطه در شیراز مقصود است. هریک را که حج نمایند کافی است. هرکدام نزدیک تر به هر بلد است، اهل آن بلد آن را حج کنند.» (شوقی ربانی، رساله سؤال و جواب، ص ۵۲)

۵. ابوالقاسم افغان، عهد اعلی، ص ۵۶۵.

۶. پیشین، ص ۵۰۲.

۲. لوحی طولانی از باب خطاب به صبح ازل

الله اقدس

بسم الله الاله ذی الاهین قل اللهم انک انت سبحان السموات و الارض و ما بینهما و الهان من فی جبروت الامر و الخلق و ما دونهما تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علی ما تشاء مقتدراً قل اللهم انک انت اقدس الاقدسین لیسبحنک من فی ملکوت السموات و الارض و ما بینهما و لیقدسک من فی ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما تبدع ما تشاء بامرک انک انت اعلم الاعلمین قل اللهم انک انت الوه السموات و الارض و ما بینهما و سبوح من فی ملکوت الامر و الخلق و ما دونهما و قدوس من فی جبروت البدء و الختم و ما بینهما و انک انت اسبح الاسبحین سبحانک اللهم انک انت اله الاله لنیعزب من علمک من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا بینهما و انک انت اقد الاقدین بسم الله القدس ذی القداسین.

هو هو بالله الله الاله الاله تبارک الله من ذالک الاله المثلث المثلث تبارک الله من ذالک الرب المترتب المترتب تبارک الله من ذالک الکون المتکون المتکون تبارک الله من ذالک الازل الممتزل الممتازل تبارک الله من ذالک القدم المقتدم المقتدم بسم الله السبح ذی السبحاء. الله الله بالله الله السلط السلط تعالی الله من ذالک الجوهر المتجاهر تعالی الله من ذالک الطرز المتطارز تعالی الله من ذالک الجرد



لوح دوم: نوشته ای طولانی از باب خطاب به صبح ازل.

المتجارد تعالى الله من ذالك السزج المتسازج تعالى الله من ذالك النقب المتناقب تعالى الله من ذالك الثمر المتثامر تعالى الله من ذالك الحكم المتحاكم تبارك الله رب العالمين تبارك الله محبوب العالمين تبارك الله مقصود العالمين تبارك الله محمود العالمين سبحان ذى العز الشامخ المنيع و سبحان ذى الجلال الباذخ الرفيع و سبحان ذى الملك الفاخر العظيم و سبحان ذى العز الباهر الكريم.

بسم الله الازل ذى الازلين انا انا بالله الله الوزر الوزر تباهى الله من ذالك الشرق الاشرق تباهى الله من ذالك البرق الابرق تباهى الله من ذالك الرقق الارقق تباهى الله من ذالك الحقق الاحقق تباهى الله من ذالك السبق الاسبق تباهى الله من ذالك الشفق الاشفق تباهى الله من ذالك السبق الاسبق تباهى الله من ذالك الحقق الاحقق.

بسم الله القدم ذى القدماء انت انت بالله الله القدر القدر ما شاء الله من ذالك الجلل المتجالل ما شاء الله من ذالك الجمل المتجامل ما شاء الله من ذالك العدل المتعال ما شاء الله من ذالك الفضل المتفاضل ما شاء الله من ذالك القبل المتقابل ما شاء الله من ذالك البلور المتعاكس تعالى الله عن كل ما خلق و يخلق قل كل عباد له و كل له عابدون.

قل اللهم انك انت الهان الثلاثين لتوتين الالوهية من تشاء و لتنزعن الالوهية عمن تشاء و لتعزن من تشاء و لتذل من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء في قبضتك ملكوت كل شىء تخلق ما تشاء بامرک انک کنت على کل شىء قديراً قل اللهم انک انت ربان السموات و الارض و ما بينهما لتوتين الربوبية من تشاء و لتنزعن الربوبية عمن تشاء و لتوتين الامر من تشاء و لتمنعن الامر عمن تشاء و لتقربن من تشاء و لتعبدن من تشاء و لتحين من تشاء و لتميتن من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتغنيين من تشاء و لتبعثن من تشاء عمن تشاء و لتقبين من تشاء في من تشاء لنيعزب من علمک من شىء لا في السموات و لا في الارض و لا ما بينهما و انک کنت بكل شىء عليماً قل اللهم انک انت ملک الملکاء لتوتين الملک من تشاء و لتنزعن الملک عمن تشاء و لتعلمن العلم و الحکمة من تشاء و لتمنعن العلم و الحکمة عمن تشاء و لتهدين من تشاء و لتحولن بين من تشاء و ما تشاء کيف تشاء لنيعجزک من شىء لا في السموات و لا في الارض و لا ما بينهما تبعد ما تشاء بامرک انک کنت على کل شىء مقيماً.

هو الله يا من له البهى و البهيو يا من له الجل و الجليو يا من له الجمل و الجملو يا من له الکمل و الکملو يا من له العظم و العظمو يا من له الکرم و الکرمو يا من له النصر و النصر و يا من له الفتح و الفتحو يا من له الملک و الملکو يا من له الجبر و الجبرو يا من له السلط و السلطو يا من له القهر و القهر و.

الله هو يا من له النورة و النورو يا من له الکبرية و الکبرو يا من له العزية و العززو يا من له العلية و العلمو يا من له القدريه و القدرو يا من له الحبية و الحبو يا من له الشرفية و الشرفو يا من له الغلبة و الغلبو يا من له القدمية و القدمو يا من له الازلية و الازلو يا من له الحکمية و الحکمو يا من له القربية و القربو يا من له الصبرية و الصبرو يا من له الرفعية و الرفعو.

هو انا يا من له الولاية و الاوتلاء يا من له القدرة و الاقتدار يا من له الحشامة و الاحتشام يا من له الشکواوة و الاشتواک يا من له الجلالة و الاجتلال يا من له الکماله و الاکتمال يا من له الفخارة و الافتخار يا من له النبالة و الانتبال يا من له الشرافة و الاشتراف يا من له اللطافة و الالتطاف يا من له السلاطة و الاستلاط يا من له الملاکة و الامتلاک يا من له طرازة و الاطرزاز يا من له الوزارة و الاوتزار.

انا هو يا من له العز و العزان يا من له الطرز و الطرزان يا من له القدر القدران يا من له العلم و العلمان يا من له الظهر و الظهران يا من له السلط و السلطان يا من له الطرز و الطرزان يا من له الفخر و الفخران يا من له السلط و السلطان يا من له الملك و الملكان يا من له السبح و السبحان يا من له القدس و القدسان يا من له الغنى و الغنيان يا من له البهى و البهيان يا من له النصر و النصران.

الله انا يا من له الباهين و البهياء يا من له الراضين و الرضياء يا من له العالين و العلياء يا من له الجالين و الجلاء يا من له الباقيين و البقاء يا من له الغانين و الغنياء يا من له الصافين و الصفياء يا من له القاضين و القضياء يا من له الحاكين و الحکياء يا من له الدالين و الدلياء يا من له البهائيين و البهياء.

سبحانک اللهم انک انت سبحان السموات و الارض و ما بينهما تصطفى من عبادک من تشاء انک انت ابصر الابصرين سبحانک اللهم انک انت قدسان السموات و الارض و ما بينهما ترتضى من عبادک من تشاء انک انت الطف اللطفين.

سبحانک اللهم انک انت ظهران السموات و الارض و ما بينهما تستخلص من عبادک من تشاء انک انت اجبر الاجبرين سبحانک اللهم انک انت علما السموات و الارض و ما بينهما تستنخب من عبادک من تشاء انک انت اعلم الاعلمين سبحانک اللهم انک انت حکمان السموات و الارض و ما بينهما ترتفع من تشاء من عبادک انک انت ارفع الارفعين.

سبحان الله ذى الملك و الملکو و سبحان الله ذى العز و الجبرو و سبحان الله ذى القدرة و اللاهو و سبحان الله ذى القوة و الياقوت و سبحان الله ذى السلطنة و الناسوت و سبحان الله ذى العزة و الجلال و سبحان الله ذى الطلعة

انک انت مظهر الظواهر و لاتثنی بالظاهرية و
انک انت مبطن البواطن و لاتذکر بالباطنية و
انک انت المهيم القيوم.

انا انت سبحانک اللهم انک انت المعروف
لاغيرک و انک انت الموصوف لا سواک
سبحانک انی کنت من المقدسين.

انت الله سبحانک اللهم یا الهی قدعرفتک بک
لا بدونک اذ انه هو خلقک و وحدتک بک لا
بسواک اذ انه هو اثنائک لا من شيء سبحانک
من ان اکونن من الموحدين.

انت هو بسم الله الملك ذی الملائکین
سبحانک اللهم لک ما خلقت و تخلق من کل
شيء تحي و تميت ثم تميت و تحي و انک
انت حی لاتموت و ملک لاتزول و عدل لاتجور
و سلطان لاتحول و فرد لايفوت عن قبضتک من
شيء لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بينهما
تخلق ما تشاء بامرک انک کنت على کل شيء
قديراً.

الله انت بسم الله السلط ذی السلاطين
سبحانک اللهم لک الاسماء الحسنی کلهن و
الامثال العليا باسرهن قدتعرفت نفسک کل
شيء و ما جهلک من شيء و تجليت بکينونيتک
بکل شيء فماعرفک من شيء تعرفک نفسک
جود و امتنان و کرم و التطف و لولا عرفت
نفسک شيئاً فمن عرفک فکل منک و بک و
عنک و اليک فسبحانک سبحانک الغيرک
من ظهور حتی تعرف به و الغيرک من بطون حتی
توصف به سبحانک سبحانک من ان اکونن
من العارفين.

و الجمال و سبحان الله ذی الوجهة و الکمال و
سبحان الله ذی الرحمة و الفضال و سبحان الله
ذی السطوة و العدل و سبحان الله ذی المثل و
الامثال و سبحان الله ذی المواقع و الاجلال و
سبحان الله ذی العظمة و الاستقلال و سبحان
الله ذی المناعة و الاستجلال و سبحان الله ذی
العزة و الامتناع و سبحان الله ذی القوة و الارتفاع
و سبحان الله ذی البهجة و الابتهاج و سبحان الله
ذی السلطنة و الاقتدار و سبحان الله ذی العطف
و الاعتطاف و سبحان الله ذی اللطف و الالتطاف
و سبحان الله ذی القدس و الاقداس و سبحان الله
ذی الفخر و الافتخار و سبحان الله ذی الغلبة و
الاقتهار و سبحان الله ذی التسلط و الاظتهار الله
اقدس و لله کل من خلق و يخلق من کل شيء
و الله سلطان مقتدر متعال و لله ما فی السموات و
الارض و ما بينهما و الله غناء غانی متغان.

انا الله بسم الله الملك المقتدر سبحانک اللهم
انک انت الاول و لمی کن قبلک من شيء و
انک انت الآخر و ليس بعدک من شيء و انک
انت الظاهر و لمی کن فوقک من شيء و انک
انت الباطن و ليس دونک من شيء و انک انت
العزیز المحبوب.

هو انت بسم الله السلط الممتنع سبحانک اللهم
انک انت مؤول الاوائل و لاتوصف بالاولية و
انک انت مؤخر الاواخر و لاتنعت بالآخريه و

انت انا سبحانک اللهم ليس دونک من معبود و
لا سواک من مسجود و لا غيرک من مقصود و لا
سواک من محمود و انک انت اله الالهين اياک
ايای سبحان من هو حی لايموت سبحان من هو
فرد لايفوت سبحان من هو ملک لايزول سبحان
من هو عدل لايجور سبحان من هو سلطان لايحول
سبحان من هو قادر لايعجز سبحان من هو قيوم
لاينام سبحان من هو قدوس لايضام سبحان من
هو عالم لاينسی سبحان من هو مقتدر لايضاد
سبحان من هو حاکم لايعادل سبحانک اللهم
انک انت اقدر الاقدرين.

ايای اياک سبحان من هو الهان الالهين سبحان من
هو ربان الرباين سبحان من هو کوان الکوانين
سبحان من هو ازلان الازالين سبحان من هو
قدمان القدامين سبحان من هو قدران القدارين
سبحان من هو حکمان الحکامين سبحان من هو
علمان العلمين سبحان من هو ملکان الملائکين
سبحان من هو سلطان السلاطين.

قل اللهم انک انت خلاق السموات و الارض و ما
بينهما قدخلقتنی و کل شيء و رزقتنی و کل
شيء و امتنی و کل شيء و احييتنی و کل شيء
و بعثتني و کل شيء و جعلتني مرآت نفسک
و بلورة ذاتک و مغرب قدوسيتک و مشرق
قيوميتک للعالمين.

قل کل من عندالله و کل اليه ليرجعون قل انا
کل بالله و آياته مؤمنون قل انا کل بالله ثم
بکلماته موقنون قل انا کل لله عابدون قل انا
کل لله ساجدون قل انا کل لله ذاکرون قل
انا کل لله شاکرون قل انا کل لله حامدون.

و لقد سمعنا ما سطر من هنالك و انا كنا به
عالمين و لقد سمعنا ما نزل من هنالك و انا كنا
عليه لحافظين و ان ما قد احببت هنالك ذالک
ما قد احب الله ربک رب العالمين ان لميحط
علمک بحزن على نفسک و لا من ادلائک
المؤمنين و انا قد استجبتک فيما دعوت و انا
کنا على کل شيء لمقتدرين و انا لننصرنک
بک فی العالمين و احفظ نفسک ان لا يحط
علمک حزناً ثم ما ننزلن عليك فی فؤادک فانا
کنا عليك ثم على ادلائک لحافظين و فسر آية
من ذالک الکتاب كيف يلقي الله على فؤادک
فانا كنا لمحبين و احفظ ذالک الکتاب و
ذکره حتی لاتشهد من حزن فی البهائين و من
يکن عندالله يذکرک ثم يقول انا کل بالله ثم
بکلماته مؤمنون.^۱

بخشی از توضیح ناشر:

[این لوح] که به «الله اقدس» آغاز شده،
خطاب به صبح ازل است. در آغاز هر قسمت
خطابهای از قبیل «هو هو»، «هو انا»، «انا هو»،
«انت هو»، «انت انا» به مخاطب نموده و «من
توأم» و «تومنی» به مرآت خود گفته است و
ضمن تجلیل و شکرگزاری فراوان از طلوع او،
در پایان می نویسد: آنچه تو دوست داشته ای،
همان است که پروردگار عالمیان دوست دارد
که به هیچ وجه حزنی بر خاطرت راه نیابد. ما

۱. [قمر تاج دولت آبادی و محمدصادق ابراهیمی]. قسمتی
از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، صص ۳ تا ۸.

ابتهاج آن داشته، که قدر ذکر امکافی هم خطوط حزن بر قلب سازجش وارد نشود، چگونه آنکه به تکون آید؟! و پنج لوح مطرّز از آثار اون به خط بھی با روح و ریحان فرستاده باش، و کمال حفظ در آثار الله داشته، چه ازلاً و چه بدیعاً، و شئونات ثمره بهیه را در الواح تذکار آورده، حتی ينصرکم الله به انه خير نصار قديم، و لتحفظن کل ما نزل من عند الله کعینیک فی کل حین و قبل حین و بعد حین و ان کان علیاً هنالک فاذکره بالثمر لینظرن من الله بامرہ الی مرآت الله و وجهه فانا کنا ناظرین و احضر بین یدی الله ما قدرع الی الله فی الکتاب انه هو خیر الذاکرین.^۳

بخشی از توضیح ناشر:

[این توقیع] خطاب به «کریم» است که به او می نویسد: «ای اسم من! به حقیقت تو مرا درباره مرآت ازلیه از آن جهت که از خداوند حکایت کرده و بر آفریننده اش دلالت نموده، خشنود ساختی» و پس از حمد خدا و توصیه درباره حفاظت از صبح ازل که محزون نشود و دستورات دیگری که به فارسی است، در پایان، تأکید می نماید که آنچه از نزد خداوند نازل شده [را] در همه حال مانند دو چشم خود حفظ کند و اگر علی در آنجاست، او را متوجه ثمر بنماید تا از طرف خدا و به امر او به مرآت الله و وجهش نظر کند، زیرا که ما نیز ناظریم و در این لوح، چنان که ملاحظه می شود، صبح ازل را «مرآت الازلیة»، «ثمره بهیه»، «ثمر»، «مرآت الله»، و «وجه الله» خوانده است.^۴

با توجه به آنکه مخاطب باب در این لوح با عبارت «یا اسمی» خطاب شده و نیز آنکه

۳. پیشین، صص ۹ و ۱۰.

۴. پیشین، مقدمه ناشر، ص پ.

آنچه خواسته بودی اجابت کردیم و تو را به خودت یاری می کنیم و تو نفس خود را حفظ کن که اندوهی احساس ننمایی و آنچه را در قلب تو نازل می کنیم نگاه داری نما، زیرا که ما نگاه دار تو و ادلاء تو می باشیم و یک آیه از این کتاب را هر طور که خداوند بر قلبت القاء فرماید، تفسیر کن که ما دوستدار آنیم و این کتاب را نگاه بدار و متذکر آن باش تا هیچ حزنی در بهائین مشاهده ننمایی و کسی که نزد خدا می باشد،^۱ تو را یاد می کند و می گوید که: ما همه به خدا و کلمات او مؤمنیم.^۲

۳. لوح باب درباره رساندن آثارش به صبح ازل

الله اکرم

بسم الله الکرم ذی الکرامین بسم الله الکرم ذی الکرماء

قد بهجتی ان یا اسمی فی المرآت الازلیة حیث قد حکى عن الله ربّه و دلّ علی الله موجدہ الحمد لمجلّیہ کما هو اهلہ و مستحقّہ.

کمال تراقب اول در حفظ آن، و ثانی در شوق و

۱. توضیح ناشر: ظاهراً مراد آقا سید حسین کاتب است که سلام او و گرویدنش را به صبح ازل اعلام فرموده و این معنی از خطوط خود سید حسین هم - که در این مجموعه گراور شده - مستفاد است.

۲. [قمر تاج دولت آبادی و محمد صادق ابراهیمی]. قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، مقدمه ناشر، ص پ.

عبارات آغازین لوح از ریشه «ک ر م» مشتق شده اند، باید نتیجه گرفت که مخاطب باب «اسم کریم» بود.^۱ او همان ملا عبدالکریم قزوینی است که به میرزا احمد کاتب مشهور بود و از کاتبان باب محسوب می شد^۲ و همان کسی است که به نقل بهائیان، یکی از دو نفری بود که بهاء الله حکمت شهرت ظاهری صبح ازل را با ایشان در میان گذاشته بود.

لوح سوم: نوشته باب درباره رساندن آثارش به صبح ازل.



۴. انتصاب میرزا اسدالله دیان به مسئولیت کتابت آثار صبح ازل

الله ادین

بسم الله الدین ذی الدیانین. بسم الله ذی الدیناء. قد نظرت الی الواح ابد، بما قد طرز من انوار تجلّی الله جل و عز، فله الحمد کما هو اهلہ و مستحقّہ، حیث قد صعدت فی عرفانک ربّک الی افق لایدرکه غیره، واجبناک فی ما ذکرک فی الواح متطرّزات، و جعلناک ملکاً لتحدّث بما تحکی المرآت الازلیة عن مجلّیها، و لتراقبن ان لایخطر بقلبها ما تخمد به نار فؤاده، و لتکونن

۱. این روش سنت نگارشی باب بود. به عنوان نمونه، در لوح چهارم، نامه ای به میرزا اسدالله ملقب به «دیان» نوشته و عبارات آغازین آن را با کلماتی از ریشه «دی ن» آورده است. همین روش را در نگارش سید حسین کاتب نیز می توان یافت. وی در نامه پنجم کلمات زیادی از ریشه «ح م د» آورده است. بنابر گزارش ازلیان، مخاطب این نامه، ملا عبدالکریم قزوینی معروف میرزا احمد کاتب بود. (احمد از ریشه «ح م د» است.) وی در نامه دهم که باز خطاب به ملا عبدالکریم است، عباراتی از ریشه «ک ر م» را آورده که به نام حقیقی او (عبدالکریم) اشاره دارد. در لوح نهم نیز که خطاب به حاج سلیمان خان است، واژگان مشتق از «ن س» را آورده چرا که حاج سلیمان خان از سوی باب به «انیس» (اسم الله الانیس) ملقب بود. (نک: ملا علی محمد سراج، کتاب سراج، ص ۳۰)

۲. در لوح هفتم از مجموعه الواح که در این نوشته شناسانده می شود، سید حسین کاتب از ملا عبدالکریم قزوینی با عنوان «اسم الله الکرم» یاد کرده است. (درباره زندگانی ملا عبدالکریم قزوینی، نک: اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۳، صص ۳۶۹ تا ۳۷۱)

له و لما یرید ان یبلغ کلاً فی ذکر الله حفظاً
جلیلاً، واحفظه ثم نفسک ان لایحط علمه و لا
علمک بحزن، ولتذکرون ادلاء الله تذکیراً جلیلاً
وقد رنا لک فی الکتاب ما تطلعن به فی الکتاب
حتی حین.^۱

بخشی از توضیح ناشر:

[این لوح] به «الله ادین» آغاز شده، خطاب به
میرزا اسدالله دیان است^۲ که به او می‌نویسد:
«الواح ابد را که به انوار تجلی خداوند زینت
شده بود، دیدم^۳ و شکر خدا را که تو در عرفان
پروردگارت به جایی رسیده‌ای که جز خداوند
کسی واقف بر آن نیست و ما پاسخ آنچه در
الواح ذکر نموده بودی، دادیم و تو را ملکی
قرار دادیم که آنچه را مرآت ازلی از مجلیاش
حکایت می‌کند، خبر بدهی» و ضمن تأکید
در مراقبت از او، می‌نویسد او و آثاری را که
می‌خواهد به مردم برساند، نیکو حفظ کند و باز
نگاه‌داری وی و سپس حفظ نفس خودش را
که اندوهگین نشوند، امر داده و می‌گوید ادلاء
خداوند را به نیکویی یاد کنند.^۴

۱. [قمرتاج دولت‌آبادی و محمدصادق ابراهیمی]. قسمتی
از الواح نقطه‌اولی و آقا سید حسین کاتب، صص ۹ و ۱۰.
۲. توضیح ناشر: «دیان» و «ادین»، هردو عدا با «اسد»
برابر و مراد «میرزا اسدالله تبریزی» است. این شخص
بعدا، یعنی در اواسط ایام اقامت بابیه در بغداد، مدعی شد
که موعود بیان است و صبح ازل کتاب معروف مستیقظ را
در رد او نوشت.

۳. توضیح ناشر: چون جمع اعداد حروف ابد ۷ است، ممکن
است مقصود هفت لوح بوده که وصول آنها را اعلام نموده
و نیز ممکن است مراد الواح سال هفتم بوده باشد.

۴. [قمرتاج دولت‌آبادی و محمدصادق ابراهیمی]. قسمتی



لوح چهارم: انتصاب میرزا اسدالله دیان به مسئولیت
کتاب آثار صبح ازل.

بنا به نقل ازلیان، میرزا اسدالله خویی – که از
سوی باب به لقب «دیان» خوانده می‌شد –
کاتب صبح ازل قرار داده شد.^۵ این لوح نیز
گویای مقام یادشده برای دیان است. وی در
زمان اقامت صبح ازل در بغداد خود را من
یظهره الله خواند و از سوی صبح ازل طرد شد.
صبح ازل که کتاب **مستیقظ** را در رد رعاوی
دیان نگاشته بود، بخشی از همین لوح را در
آن کتاب آورده و آن را خطاب به «اسدالله
المدعی» یاد کرده است.^۶ وجود اصل این لوح
به خط باب، اصالت رونوشت صبح ازل در
مستیقظ را نتیجه می‌دهد.

از الواح نقطه‌اولی و آقا سید حسین کاتب، مقدمه ناشر،
ص ت.

۵. میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی، هشت بهشت،
ص ۲۸۳.

۶. میرزا یحیی صبح ازل، مستیقظ، صص ۳۸۴ و ۳۸۵.

۵. نامه سید حسین کاتب به همسر صبح ازل درباره مقام او

شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب
شهد الله انه لا اله الا هو المهيمن القيوم
بالله الحمداه بالله القهراه



لوح پنجم: نامه سید حسین کاتب به همسر صبح ازل در بزرگداشت
مقام او.

شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر يحيى و
يميت ثم يميت ويحيى وانه هو حي لا يموت في
قبضته ملكوت كل شيء يخلق ما يشاء بامر
انه كان على كل شيء قديراً.

وا احمداه وا احمداه وا حامداه وا
حامداه وا محموداه وا حميداه وا
حمداه وا حمداه وا حموداه وا حموداه
وا حيموداه وا حمداناه وا محمدها وا
محمدها وا محامداه وا متحامداه وا
متحامداه وا منحمدها وا مستحمدها.

ان شمس الازل قد غربت بعدما
طلعت، و ان ضيائه قد بطن،
و ان تجلياته قد خفيت، و ان
ظهوراته قد سترت، و ان اسمائه قد
كمنت، و ان اقماره قد حزنت، و
ان نجومه قد بكيت، و ان لمعاته
قد قدبت، و ان الرؤوس قد اضربت،
و ان الوجوه قد الطمت، و ان الاذان
قد صمت، و ان العيون قد اعميت،
و ان الالسن قد ابكمت، و ان
الايادي قد شددت، و ان الابدان
قد سلبت، و ان الاصوات قد
ارفعت، و ان الايات قد قطعت.

بای ذکر اذکرک بعد ان کل
الاذکار قد غربت، و بای عین انظر

الیک بعد ان کل العیون قد اعمیت، و بای قلم اکتب الیک بعد ان کل الاقلام قد کسرت، و بای قرطاس اسطر علیه بعد ان کل القراطیس قد حرقت، و لکن اشهد ان شمس الحقیقة لم تنزل علی حالة واحدة لایوصف بوصف و لاینعت بنعت الغروب، اذ کلتیهما بها خلقت، و بها ظهرت، فلیس لطلوعها اول و لا آخر الذی لا آخر له، و هو الحی الذی لایموت، و الفرد الذی لایفوت، له الملک و الملکوت، و له الازل و الازلوت، و له الحی و الحیثوت، و له الثمر و الثمرت، و له الرب و الربوت، و له البهی و البهیوت، یحیی و یمیت، ثم یمیت و یحیی، و انه هو حی لایموت، فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامرہ، انه علی کل شیء قدیراً.

الله اجمل

ان یا مریمه! فاحزنی لغروب ربّک، و ابکی لخفاء بارئک، و ابهی لطلوعه فی الازل الازیل، فان قبل غروبه قد طلع فیه، و اسرری لظهور ربک فی الثمر الثمیر، فان قبل خفائه قد ظهر فیه. لتشهدی ثم کل الموجودات من الغیب و الشهود علی انه لا اله الا هو الملک المعبود، و انه لا اله الا هو المهیمن المقصود، لایعزب عن علمه من شیء و لایعجزه من شیء لا فی السموات و لا فی الارض و لا بینهما، و انه کان حیاً حایاً حییاً، و انه کان بقاءً باقیاً بقیاً، و انه کان اباداً ابداً ابدیاً، و انه کان ازلّاً ازلّاً ازیلاً، و ان له کل الالهین

و الالهات، و کل الازالین و الازالات، و کل البهائین و البهیات، و کل الربابین و الرببات، کل یسجدون له، و کلهن یسجدن له، و کل یقنتون له، و کلهن یقنتن له، و کل ایاه یعبدون، و کلهن ایاه یسجدون.

الله انوروا نورا الی و مستنوروا نور بنور ربک فی کل حین و قبل حین و بعد حین.

ان یا مریم! ان اخرجنی الله ربّی عن مقعدی هذا مقعد غروب ربّک و مضجع عروج بارئک و مهبط سفک الدم دم الله و ثاره، لآخذن الجواب من محبوب الازل و لارسلن الیک، فان به یجزی الله کل المؤمنین و المؤمنات، و به یجیب الله من یشاء، و به یظهر الله ما یشاء. هذا ذات الله و نوره، و هذا نفس الله و امره، فاحمدی الله ربک بما قد رزقک الله لقاءه قبل ظهوره، فان هذا لهو الفوز العظیم، و ان هذا لهو السر القدیم، و به یتم الله امره الجسیم. و اقتنی لطلوعه و اسجدی لظهوره، و کبری تکبیر الحزن علی القانتات التی قد ذکرتهن فی الکتاب، فانی کنت لمن الذاکرین. و ان الحمد لله، هو محبوب العارفین. و علیک بمصاحبة اخت القهیر و ربّها بانوار ربک، و قولی لها: «لاتحزنی!» بعد ان کل الحزن حلّ لک و لها، و ابشریها بان الله لایذرّها فرداً و انه هو خیر الوارثین و أمرها بان تقرّ «رب لاتذرنی فرداً و انت خیر الوارثین».

ان یا محمّده! ان یا علیّاه! علیک کل الاسف و الحزن لغروب ربک، ثم کل الابطهاج و الحزن لظهور ربک انه کان طلاعاً طالعاً طلیعاً و انه کان غراباً غارباً غریباً.

ان یا محمّده! قد ارسل الیک کتاباً من قبل، مع ما نزل الیک من ربک مع النوروز الفیروز، فاطلب منه این کان، فان فیه ما یسکنک و کن به من الساکنین. و کذلک نزل اسم لاسم الهادی اخ الشهید قد نزل معه الیه.

ان یا محمّده! فاذا ذکر نفسک ثم اذکر اسم القهیر، بما ذکرک الله ربکم بما نزل فی کتابی و اذکر من هنالک، ثم اذکر: «و اتقیاه!». و قل له: «بان لاتغفل عن اسم الازل!» و کبّره بكل الحزن ثم کل المحزونین، و خذ ما عند المطلب علی ما قرّری کتاب ابراهیم، ثم اخبرنی، و کذلک ما حولت باثر ربک عن مؤمن الکاف، و ابقه عندک و قد ارسلت سواد الکتاب الیک، و الحمد لله.^۱

توضیح ناشر:

نامه‌ای است به خط آقا سید حسین کاتب که برای ملا عبدالکریم قزوینی - که احمد هم نامیده شده - نوشته است و از مفاد آن چنین برمی‌آید که پس از شهادت نقطه اولی نوشته شده و با لحن جانسوزی از غروب شمس حقیقت ناله و زاری نموده و با دوست و همکار خود از غم این واقعه عظمی شکوه کرده و حاشیه نامه را به مریم نوشته^۲ و به او می‌نویسد: «از غروب پروردگارت محزون شو و به این که او قبل از غروبش در صبح ازل طالع شده مسرور باش!» و در ذیل آن، نور را مخاطب قرار داده^۳ و می‌گوید که به انوار صبح ازل منور شود و می‌نویسد: «اگر خداوند مرا از

۱. [قمر تاج دولت‌آبادی و محمّدصادق ابراهیمی]. قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، صص ۲۳ تا ۲۵.

۲. توضیح ناشر: مریم، مراد عیال صبح ازل است که پس از بیرون رفتن از ایران دیگر او را ندیده و در بین بابیه به «قانت» مشهور بوده است.

۳. توضیح ناشر: نور، مراد آقا نورالله فرزند صبح ازل است.

اینجا - که محل غروب نور خدا و ریختن خون اوست - بیرون بیاورد، از محبوب ازل جواب گرفته، برای تو خواهم فرستاد، زیرا که خداوند به او همه مردان و زنان مؤمن را پاداش می‌دهد و اوست ذات خدا و نور او و نفس الله و امر او و شکر کن خداوندت را که لقاء او را قبل از ظهورش روزی تو کرد» و ضمن تأکید در نوازش و دلجویی از خواهر قهیر می‌نویسد: «به او بگو غمگین مباش اگرچه همه غم‌ها بر تو و بر او حلال است و به وی بشارت ده که خداوند او را تنها نخواهد گذاشت».

پایان این نامه، خطاب به محمّد است که به او نیز غروب شمس حقیقت را تعزیت گفته و به طلوع مجدد او در صبح ازل وی را تسلی می‌دهد و می‌نویسد: «قبلاً کتابی با آن‌چه از طرف خداوند برای تو نازل شده، به وسیله نوروز فیروز فرستادم؛ از او مطالبه کن که در آن چیزی است که موجب آرامش تو خواهد شد» و در این نامه از قهیر^۴ و تقی نام نیز یاد کرده و می‌نویسد: «به تقی بگو که از اسم ازل غافل مباش!»^۵.

۴. توضیح ناشر: خواهر قهیر بانویی است که در ایام اقامت نقطه اولی در اصفهان برای خدمت او فرستاده شده است.

۵. توضیح ناشر: قهیر، مراد ملا رجبعلی معروف به قهیر که از بزرگان فضلا و مصدقین اولیه نقطه اولی بوده و پس از انقسام بابیه، رساله مستدلی در رد ادعای میرزا حسینعلی نوشت و عاقبت هم به دست پیروان وی در عراق عرب کشته شد.

۶. [قمر تاج دولت‌آبادی و محمّدصادق ابراهیمی]. قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، مقدمه ناشر، صص ج و چ.

بنا بر گزارش یکی از ازلیان، مریم، زنی اصفهانی بود و در میان همراهان قره‌الین در بازگشتش از مازندران به تهران بود. این زن که به «قانت» شهرت پیدا کرد، مورد توجه صبح ازل شد و به ازدواجش در آمد. حاصل این ازدواج پسری به نام نورالله بود.^۱

آنچه سید حسین کاتب درباره صبح ازل برای همسرش نوشته، از نگاه تقدس‌آمیز او نسبت به صبح ازل حکایت دارد. وی صبح ازل را «ذات الله» و «نفس الله» و «امر او» خوانده است. همچنین، به مریم گفته که خداوند را شکر کند از آن روی که ملاقات صبح ازل را پیش از ظهورش روزی او کرد. معنی احتمالی این سخن آن است که صبح ازل پیش از برگزیدگی از سوی باب مریم را به همسری برگزیده بود. کاتب در ادامه نوشته که خداوند به صبح ازل امرش را تمام می‌کند؛ همچنین، از مریم خواسته تا به سبب آنکه طلوع صبح ازل واقع شده، خشوع داشته و از آن روی که ظهور او پیش آمده، سجده کند.

عبارات بعد چنین می‌نمایند که این نامه، در پاسخ نوشته‌ای از مریم نگاشته شده، چراکه کاتب به او می‌گوید تا به برخی زنان بایی – که پیش از این در نامه‌اش یادشان کرده بود – «تکبیر حزن» برساند. همچنین، از او خواسته تا با «خواهر قهیر» همراهی کرده و او را دلداری

۱. شیخ محمد مهدی شریف کاشانی، تاریخ جعفری، صص ۵۵ و ۵۶. فاضل مازندرانی قانت را «خادمة قره‌الین» یاد کرده است. (اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهور الحق، ج ۵، ص ۶۳، پاورقی)

دهد. این شخص «فاطمه» نام داشت و خواهر ملا رجبعلی قهیر بود که در اصفهان به همسری باب درآمد.^۲ پس از کشته شدن باب نیز پیروی صبح ازل را پیشه کرد و تا پایان عمر بر هواداری جدی از او پایدار ماند.^۳ همراهی او با صبح ازل و مخالفتش با بهاء‌الله تا آنجا بود که بهاء‌الله او را «داهیة دهماء» به معنی «مصیبت و بلیت تیره سخت» نامید.^۴ ازلیان بر اساس آنچه از او قول او آورده‌اند، مدعی هستند که دشمنی بهاء‌الله با او از آنجا آغاز شد که وی از او – که زمانی همسر باب بود – خواستگاری کرد و پاسخ رد شنید. این دشمنی سرانجام به کشته شدن برادران او، شوهر جدیدش و دایی شوهر جدیدش انجامید.^۵ ازلیان، همین نامه سید حسین

۲. ابوالقاسم افغان، عهد اعلی، ص ۲۱۸.

۳. میرزا مصطفی کاتب، جواب لوحی از عباس افندی، صص ۵۰ و ۵۱.

۴. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۳، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۵. میرزا مصطفی کاتب، جواب لوحی از عباس افندی، صص ۵۴ و ۵۸. میرزا مصطفی کاتب در این اثر نوشته‌ای از همسر باب را بازنویسی کرده است. عبارت این زن در شرح موضوع یادشده این است: «... در آن وقت، میرزا حسینعلی بهاء هم عنوان گرفتن و تزویج مرا کرده بود و تمام صدماتی که به بنده و آقای حاجی سید محمد اصفهانی – که به امر صبح ازل با من ازدواج کرده بود – رسید، از دشمنی آن روز [ناشی شد] و از این جهت بود که اخوی‌های بنده و دائی آقای حاجی سید محمد را کشتند...». این موضوع را دکتر سعیدخان کردستانی هم از او شنیده و بازگفته است: «حضرت ثمره امر به نکاح من فرمود. من هم، برحسب امر اعلی، سمعاً و طاعة گفتم و زن ازل شدم که از شر بهاء برهم، چون که میرزا موسی کلیم (برادرش) را فرستاده و خطبه مرا طالب شد. بعدها سایر زن‌های ازل از بس که هر روز جنگیدند و اوقات تلخی نمودند، عرصه را بر حضرت ثمره تنگ کردند و مرا به سید محمد اصفهانی بخشید و عیال او شدم.» (سعیدخان کردستانی، شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی، ص ۲۵) این نسخه بدون نام است و عنوان یادشده را نگارنده برایش برگزیده است.

کاتب به همسر صبح ازل را نشانه ایمان او به صبح ازل دانسته‌اند.^۱

۶. لوحی دیگر به میرزا اسدالله دیان درباره مقام صبح ازل

هوالدین المتدین^۲

هوالدین الادین

بسم الله الادین الادین الله لا اله الا هو الادین الادین قل الله ادین فوق کل ذی ادیان لنیقدر ان یمتنع عن ملیک سلطان ادیانه من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما یخلق ما یشاء بامر انه کان دیاناً دیناً.

و بعد: ان یا محبوبی! فله الحمد ربی و ربک علی ما رفاق الی ذروة المراد و عرجک الی غایة الحب و الوداد وله الشکر بان اسمعنا الله ربی کلماتاً فی حقک ما اسمعنی فی حق غیرک و ساسمعک من بعد اذا شاء الله و اذن و اشکر الله ربک فی کل حین و قبل حین و بعد حین.

۱. بدیعه مرآتی نوری در کتابی که در پاسخ به یکی از داعیان بهائی نوشت، نام سید حسین کاتب را در میان بزرگان بابی پیرو صبح ازل آورده و نوشته: «نامه‌ای که به حضرت قانت نوشته و در کتاب الواح گراور شده، شاهد است بر ایمان مشارالیه نسبت به حضرت ثمره.» (بدیعه مرآتی نوری، وقایع راستین تا کر نور، ص ۵۸) وی در این نامه، کسانی چون ملا محمدجعفر کرمانی، ملا محمدجعفر نراقی، ملا رجبعلی قهیر، میرزاهادی دولت‌آبادی، آقا مهدی سرتلی و شیخ‌هادی نجم‌آبادی را یاد کرده و از ایمان ایشان به صبح ازل سخن گفته است.

۲. توضیح ناشر در پاورقی ص چ: کلیشه بالای صفحه [عبارت «هو الدین المتدین» در متن] مربوط به پشت صفحه اصل خط می‌باشد. (تصویر اصل عبارت مورد نظر، در بالای متن تاییی نامه انداخته شده است و در پایان این مقاله نیز آورده شده است.)

ان یا حبیبی! قد شاهدت الالواح المطرزة السازجیة الحاکیة عن جوهر الحب و سازج المراد من قبل و من بعد و قد اجبناک من قبل و قد جعلت ما اجابک الله باثره الامنع الرفع فی جوف اثری و ارسلته مع من جائنا باثرک من ارض الاعلی الذی قد سماه الله عبداً سیاحاً مع جزو فی جواب کل ما سئلت من ربک الاعلی و قد ذکرک الله ربک من بعد فی کتاب الکاف باسمک الدیان و قد نزل علیک ما من علیک ثانیاً و هو ما یکن فی جوف اثری و بهی الله ربک علی ما اشرق علی العالمین بما اظهر من مرآت ذاته و بلوریة المتعاکسة عن ذاتیته انه کان قدراً قادراً قدیراً و استشرق بانواره الی ان ینصرک الله به فی کل حین و قبل حین و حین حین و بعد حین و قد ذكرت ذکر الصادق المصدق المتصادق عند ربه و قد اجابه الله علی ما یجب و یرضی بان الله یدرک کل شیء و الحمد لله هو رب العالمین و سیوصل الیک عدد الهاء من فضل ربک فخذ و کن من الشاربین من ماء الواحد المنابع المعتبر.^۳

۳. [قمر تاج دولت‌آبادی و محمدصادق ابراهیمی]. قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، صص ۲۹ و ۳۰. (توضیح ناشر در پاورقی صفحه ۲۹: دو کلمه «المنابع المعتبر» درست خوانده نشد. شاید رمزی باشد.)

توضیح ناشر:

لوح آغاز شده به «هو الادین الادین». خط آقا سید حسین کاتب به میرزا اسدالله دیان است که عروج روحانی او را ستوده و ضمن اشعار به وصول کاغذهای قبل و بعد وی می نویسد [که] پاسخ فرستاده و آنچه را هم که نقطه اولی در پاسخ او نوشته، اصل خط نقطه را جوف پاکت خط خودش به وسیله سیاح فرستاده است و در این لوح از طلوع مرآت ازلی نیز شکرگزاری فراوان نموده و می گوید به انوارش مستشرق شود تا خداوند در هر وقت به او یاریش نماید.^۱

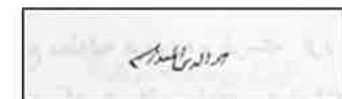
پیش از این آمد که میرزا اسدالله دیان از سوی باب به عنوان کاتب صبح ازل معین شد اما در سالهای بعد خود را من یظهره الله خواند و طرد شد. باب در این نامه نوشته که خداوند به آنچه از «مرآت ذات خود» ظاهر میسازد، افتخار می کند. این «مرآت ذات» همان صبح ازل است که از سوی باب به مقام مرآتی رسیده بود.

۷. نامه دیگری از سید حسین کاتب به ملا عبدالکریم قزوینی درباره مقام صبح ازل

در ارض مقدسه به جناب کاتب آثار ازلیه برسد که مطالعه فرماید

هو الکروم العظوم القدوم العلوم الفخوم السبوح الفتوح الشروح السروح الصفوح السفوح البلور النصور القدور الطهور القهور البصور النظور السطور الستور البهور الطهور السجور البذور

۱. پیشین، مقدمه ناشر، ص ۳.



لوح ششم: نامه ای دیگر به میرزا اسدالله دیان درباره الهی بودن صبح ازل و عبارت ابتدایی آن «هو الدین المتدین» که پشت سند بوده و جداگانه آورده شده است.

النشور النذور الازول الثمور الذی بیده ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء بامرہ و یصطفی من یشاء من عبادہ و یجعل من یحب مرآت ذاتہ و مظهر نفسه و بلوریة کینونیتہ انه کان قدراً قادراً قدیراً و انه کان علاماً عالماً علیماً.

قل الله اقدر فوق کل ذی اقدار لنیقدران یمتنع عن ملیک سلطان اقداره من احد لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما انه کان قدراً قادراً قدیراً تبارک الله من ذلک الصنع المتصانع الصنیع تبارک الله من ذلک البلور المتبالر البلیر تبارک الله من ذلک الازل المتآزل الازیل تبارک الله من ذلک الظهر المتظاهر الظهیر تبارک الله من ذلک البرق المتبارق البریق تبارک الله من ذلک الشرق المتشارق الشریق. بسم الله الاکرم الاکرم. الله لا اله الا هو الاکرم الاکرم.

الله الله علی ذلک الظهور المیمون الله الله علی ذلک السر المکنون الله الله علی ذلک الاسم المصون بالله الله الازل الازل. الله لا اله الا هو الازل الازل.

ان یا مولای الکریم المتکرم المتکارم! الحمد لله الذی قد اظهر ما اظهر و ابرز ما استرو الاح ما سطر و اشرق ما به انتصر. الله اکبر! الله اکبر! الله اظهر! الله اظهر! الله ابلر! الله ابلر! علی ذلک البلور المتعاکس و القدوس المتقادس و السبوح المتسایح!

فوحقک ما ادری بای لسان اشکرک علی ما ابشرتنی و بای ذکر اذکرک و بای جزاء اجزی فقد

اظهرت حقیقة الکرم بما قد اکرم الله علیک و افشتت سر الله الاقدم الاقدم و کشفتم النقاب عن طلعة ملیک سلطان الادوم فما لی حمد حتی احمده و ما لی شکر حتی اشکره و ما لی ذکر حتی اذکره بما ذکر به فی کل یوم و لیلة عند ربی و اتروح بما نزل و قد تهیکلت بهیکل جوده و تصورت بصورت وجوده فالشکر له بما شکره الله ربه و الحمد لله الذی قد شاهدنی علی ظهورات سریه فی حقه قبل ظهوره و آمنت به و بکلماته قبل طلوعه و ذکرته عند ربی قبل اشراقه و ما قد احببت یا محبوبی فی ذلک الامر ذلک ما قد احب الله ربک و قد شاهدت کل ما ارسلت مع السلطان من القرطاس الحمر و الصفر و البیض و ما کتبت من آثار ربک رب کل شیء و قد قرأتها مراتاً عدیده عند ربک الذی یخلق الربوبیه فی من یشاء من عبادہ و کل ما یرسل من بعد من آثار ذلک الازل و طاوس عماء الاول من اثرک او من اثر الله فهو محبوب عند حضرت المحبوب الذی لا اله الا هو المهیمن القیوم فلا تغفل عن هذا فان الله ربک یحب هذا و ما احب الله ربک قد نزلہ فی الآیات المشرقات علی اسمه العظیم ثم علی مرآت ذاتہ ثم علیک من قبل ثم من بعد و ارجو من الله الفضل کل الفضل والنصر کل النصر لک و لكل المؤمنین و ما وصلنی الی الان خط ۲۲ الذی قد ارسله من

قبل ان وصل الى احبتك بفضل ربي وما شاهدت شعرات الازلية وما تشرفت بزيارتها ومارأيت في جوف الخط الحمر وقد ارسلت الآيات والزبرات والكلمات والخطبات من قبل و من بعد وقد كتبت على رأس كل جزو اسم الله الكريم واكدت على ذلك في البلوغ اليك مع سيدنا العظيم ومع حضرت السباح ومع حضرت الاحمد ومع اسم الله الاعلى ومع التقى التقى ومع الساقى اكراساً كثيرة ولكن وقع ما وقع عليه ولكن الاكراس محفوظ بحفظ الله وسيوصلها اليك اذا شاء الله وان الحمد لك هورب العالمين.

و چند جزو از آثار بديعه، اين سنه ابدية ارسال شد. هر جزوی به اسم اسمی از اسما بر رأس آن ذکر شده. اسم ازل للثمرة الازلية والوجهة الالهية والطلعة الابدية. في ذكر اسم العزيز و اسم الجميل لاسم الله العظيم صاحب الكرة و الرجعة بما ذكرت في كتابك. و اسم القويم، لاسم الله الكريم، وجود الله قديم، مبشر بهجة الازلية، و مذكر ذكر الابدية، سبحانه سبحانه عن كل ما يذكره الذاكرون تسبيحاً سبيحاً. اسم الحى للوحيد الفريد الذى نزل في حقه ظهور الوحيد خير من عبادة الثقليين و ان غلب فهو الغالب ان جند الله لهم الغالبون. و اسم البهاء للشجرة البهاء والساکن في بحر العماء، قل لها من لسانی: «فاحدى الله ربك و رب كل شىء

لما استجاب دعائك، و احبى اوليائك تحميداً علياً» و اسم الديان في اسم الاحد لحضرت الامجد الاوحد الاسد الضرغام والنور القمقام و العارج الى ذروة المراد في سبيل الله الملك العلام. و اسم العلى في اسم الجليل لاسم الله العلى الاعلى سيد ۱۱۰. و ارسلتها اليكم، فاحفظوها وبلغوها الى اسمائها، و قد ارسل اليكم من قبل مع سيدنا العظيم اجزاء عديدة و هياكل متعددة، هيكل لاسم الله العظيم، و هيكل لحضرت السلمان، و هيكل لنور الخوى، و هيكل لبنت اسم الله الكريم، و هياكل للوحيد و غيره، و لاصحاب القاف، و جزو الآيات لك، و جزو لحضرت العظيم، و للوهاب و غيره، و ان حضرتته مأمور بان يوصل كلها اليك من هيكل المستغاث للوحيد و غيره، حتى يستنسخ كلها ثم يوصل الى اسمائها، و ما ذكرتم ابداً ووصلها اليكم، فما ادرى اى شىء حدث حتى صار هكذا، فان الله يقول: «لو ينقص حرفاً من آثاري من قلمك، لاخذن عنك!» ولكن ينتهى بكل اصحابك و كذلك الكل مع الكل حتى ينجذبون بعضهم ببعض، و لا يحزن من نفس ابداً، و كتاب على رأسه مكتوب باسمك، فيه هيكل الازلية و الدائرة الابدية و خط الالهية، و خط آخر من الله لسمى الاعلى ۲۳۸ مع العلى، بلغه الى الثمرة البهية، و كتاب حضرت اسدالله اسم الله الديان، و كتاب جناب آقا سيد حسين ازغندى را هم برسانيد، و جزوى هر گاه به اسم آقا سيد حسين نازل شد، برسانيد، و لجناب الثمرة في ملفوف صفر ما كتب على رأسه شىء، و كل الوجود لم يعدل حرفاً من حروف الهيكل،

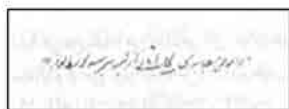
و لولا اردنا ان يزيد شوقه، لم يبرز مثل ذلك في تلك الاوان، و فيه ورقين على امهارى البديعة، و خاتم منقوش عليه: «ان هذا صراط على في ام الكتاب لمستقيم» يوصل الى حضرت الازل و النور الاول، و ارسلت شعرات الالهية في وجهة الازلية، للثمرة الابهائية، في جوف قرطاس صفر بلغه الى حضرتته في جوف قرطاس آخر.

يا مولاي الكريم! قبل ان ينزل الآيات و الخطبات و الادعية و الزيارة من الله المهيم القيوم، قد انزل الله الجواب بلسان الآيات و الزيارات و الخطبات و الادعية الذى لا اله الا هو العزيز المحبوب، على احسن خط لا يعادله خط، و احسن قرطاس لا يكافيه قرطاس في ايام التخليص، في شهر العلاء، و سينزل الله من بعد على مظهر نفسه و مرآت ذاته، فبشره بشراً جميلاً^۱ توضيح ناشر:

لوح شروع شده به «هو الكروم العظوم»، خط آقا سيد حسين به ملا عبدالكريم قزوينى است كه به الفاظ گوناگون سپاس گزاری از طلوع صبح ازل نموده و از اين كه به عظمت وى

قبل از ظهورش پي برده و به كلماتش قبل از طلوع او ايمان آورده و او را در پيشگاه ربش ياد نموده، شكر مى كند و

۱. پيشين، مقدمه ناشر، صص ۳۲ تا ۳۴.



لوح هفتم: نامه دیگری از سيد حسين كاتب به ملا عبدالكريم قزوينى در بزرگداشت مقام صبح ازل و عبارت ابتدایى آن «در ارض مقدسه به جناب كاتب آثار ازل به رسد كه مطالعه فرمايد.» كه پشت سند بوده و جداگانه آورده شده است.

می‌نویسد: «آنچه را از آثار صبح ازل فرستاده بودی، کراراً در محضر نقطهٔ اولی خواندم و هرچه از آثار او از این پس بفرستی، چه به خط خودت و چه به اثر خود او، نزد محبوب محبوب است» و تأکید می‌کند که از ارسال آثار او که محبوب آنها را دوست می‌دارد غفلت نورزد و در پایان، به فرستادن جزوه‌هایی که در سال هفتم در ظل اسماءالله نازل شده، اشاره کرده و تصریح می‌نماید که هر جزو به کدام یک از مؤمنین تعلق دارد بدین قرار: آنچه در ظل اسم عزیز نازل شده برای ثمرهٔ ازلیه و آنچه در ظل اسم جمیل است برای جناب عظیم و اسم قویم برای ملا عبدالکریم و اسم حی برای وحید فرید است که در حقش فرموده است: «ظهور وحید بهتر از عبادت ثقلین است» و اسم بهاء برای شجرهٔ بهاء می‌باشد. از ضمیرهای تأنثی که آورده شده، معلوم می‌شود این اسم مخصوص جناب طاهره بوده و عدداً هم ط و بهاء، هردو ۹ می‌باشد^۱ و اسم احد برای ملا اسدالله دیان و اسم جلیل برای آقا سید علی و سپس، به ارسال هیاکلی به وسیلهٔ جناب عظیم برای عظیم و سلمان و نور خوئی و دختر کریم و هیکل‌هایی برای وحید و اصحاب قزوین و آیاتی برای خود او و عظیم و وهاب و غیره اشاره نموده و می‌نویسد: «هیکل مستغاث از آن وحید است» و سفارش می‌کند که همهٔ این آثار را نسخه‌برداری کرده و سپس به صاحبانش برساند و اضافه می‌کند که نقطهٔ اولی می‌فرماید: «اگر حرفی از آثار

۱. این جمله در پانویشت صفحهٔ ح از کتاب قسمتی از الواح نقطهٔ اولی و آقا سید حسین کاتب آمده اما در اینجا در بخش اصلی متن آورده شد.

مرا از قلم بیندازی، از تو مؤاخذه خواهم کرد» و نیز می‌نویسد: «کتابی که روی آن نام تو نوشته شده، هیکل ازلیه و دایرهٔ ابدیه در آن است و خط دیگری از نقطهٔ اولی برای همنام بزرگوار من، حسینعلی (۲۳۸) است، آن را به ثمرهٔ بهیه برسان.» به کتاب‌های آسید حسین ازغندی و دیان هم اشاره نموده و می‌نویسد: «انگشتی که بر آن این عبارت نقش شده است: «ان هذا صراط علی فی ام الکتاب لمستقیم»، به حضرت ازل رسانده شود».

نخستین موردی که در این لوح مهم به نظر می‌رسد، تعیین کسی با عنوان «کاتب آثار ازلیه» است. همچنین، دیده می‌شود که کاتب باب، صبح ازل را «طاووس عماء اول»، «ثمرهٔ ازلیه»، «وجههٔ الهیه» و «طلعت ابدیه» خوانده است. نکتهٔ دیگر، دربارهٔ عدد ۲۳۸ است. این عدد در حساب ابجدی با واژهٔ «حسینعلی» مساوی است. این که میرزا حسینعلی نوری (بعدها: بهاءالله) از سوی کاتب باب به نام ۲۳۸ خوانده شده، نشان از آن دارد که وی تا آن زمان در نگاه باب هنوز به درجه‌ای نرسیده بود که برایش نامی از نام‌های خداوند انتخاب شود. براساس آنچه ازلیان گفته^۲ و بهائیان نیز پذیرفته‌اند،^۳ لقب «بهاء» در بدشت از سوی قره‌العین به میرزا حسینعلی داده شد. دانسته است که جریان بدشت، پیش از توجه باب به صبح ازل رخ داده بود.^۴ با این ترتیب، باید پذیرفت

۲. عزیه‌خانم نوری و همکاران، تنبیه‌النائمین، ص ۱۶۲.
۳. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۲، ص ۸۵.
۴. حضور بایان در بدشت را به سال ۱۲۶۴ ق. نوشته‌اند. (اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، ص ۴۸۱) پیش از این نیز آمد که صبح ازل نخستین نوشتهٔ خود را در سال ۱۲۶۵ ق. برای باب فرستاد و در سال ۱۲۶۶ ق. ازسوی او مرآت شناخته شد.

که هرچند قره‌العین میرزا حسینعلی نوری را به بهاء ملقب کرده بود اما این لقب از سوی باب برای او به کار برده نشده است.

۸. نامهٔ سید حسین کاتب به قره‌العین دربارهٔ مقام صبح ازل

یوصل الى الكلمة الاولى عليه البهاء من ربها الاعلى

الله اكبر

بسم الله الاقطر الاقطر قدسان الله ذی
القدس القادس القدیس قدسان الله ذی
العز العازز العزیز قدسان الله ذی المجد
الماجد المجید قدسان الله ذی البذخ
الباذخ البذیخ قدسان الله ذی الشمش
الشامخ الشمیخ سبحان الله ذی الرفع الرفع
الرفیع سبحان الله ذی العلی العالی العلی و
سبحان الله ذی الازل الازل الازل و سبحان
الله ذی الشمر الثامر الثمیر و سبحان الله ذی
الاله الاله الاله و سبحان الله ذی الرب
الرابب الربیب و سبحان الله ذی الصمد
الصامد الصمید و سبحان الله ذی الفطر

الفاطر الفطیر و سبحان الله ذی السبح السابح
السبیح و سبحان الله ذی العظم العاظم العظیم و
الحمد لله کما هو اهله ومستحقه علی ما اشرق
وابرق و اظهر و ابرز من ظهور ذاته و مرآت سره و
بلوریه کینونیه و نصر احبائه و عز اولیائه و
طراز بیانه و استغفر الله ربی عما اشرت فی ذکره

۱. توضیح ناشر: کلیشهٔ بالای این لوح مربوط به پشت صفحهٔ اصل خط می‌باشد.



۲۶

الحمد لله کما هو اهله ومستحقه علی ما اشرق

لوح هشتم: نامهٔ سید حسین کاتب به قره‌العین در بزرگداشت مقام صبح ازل و عبارت ابتدایی آن «یوصل الى الكلمة الاولى عليه البهاء من ربها الاعلى» که پشت سند بوده و جداگانه آورده شده است.

لانه مرآت الله لاتشار باشارة ولاتذكر بالدلالة سبحانه سبحانه عن كل وصف و ثناء و سبحانه سبحانه عن كل نعت و بهاء وهذا قد دعوت الله ربك من قبل فقد استجاب الله ربك رب كل شيء و سيأخذ الله به ثاره انه كان قدراً قادراً قديراً و ان الحمد لله في كل حين و قبل حين و بعد حين.

هو انت هذا كتاب من الله المهيم القيوم الى الكلمة الاولى ان اشهد انه لا اله الا انا العزيز المحبوب قل للذين يتبعون امر الله مت لا تفرغ انفسكم و انتم بالليل و النهار لتسكنون و لاتقولن احد «لا اله الا الله» الا و ان تفنين النفي ثم تثبتن الاثبات هذا اول الدين ان انتم قليلاً ما تتفكرون كيف انتم تحسبون انكم في دين الله مخلصون و الى حينئذ ما ظهرت كلمة لا اله الا الله و كل ما انتم تقولون قول بالسنتكم انتم بالحق لو تقولن «لا اله الا الله» فاذاً كل في دين الله ساكنون. هذا اول الدين في كل ظهور من عند الله الممتنع المنيع الذي يسجد له ما في السموات و الارض و ما بينهما و هو الظهار العظيم و لتقرئن في كل ليل تلك الآية ذكر امر الله المرتفع الرفيع ۳۶۰ على عدد ذلك الاسم بسم الله الرفع ذي الرفاعين بسم الله الرفع ذي الرفاعات بسم الله الرفع ذي الرفعات على روح من عندك و ان تتلون مرة واحدة على ابتهاج في نفسك خير

من ان تتلون الف مرة من دون ابتهاج ذلك ما يحب الله للمقربين الذين هم يعرفون الله ربهم ثم بآياته يوقنون و لا يريدون الا الله و هم غير الله ربهم لا يقصدون و يصبرون في سبيل الله حتى يأتيهم الله في ظلل من الظلال و يقضى الامر من عند الله الواحد الظهار الذي يسبح له من في السموات و الارض و ما بينهما و انه لا اله الا هو الواحد البصار و لله كل ما خلق و يخلق من كل شيء و الله سلطان مقتدر متجال و لله ما في السموات و الارض و ما بينهما و الله علام ممتنع متعال. تلك آيات قد نزلها الله عليك و قد نزل عليك كتاباً من قبل باثرة الرفع الامنع مع اسمه العلى الاعلى و قد ارسل من بعد مع الحسن بلورة عطر منيع و قند بيض رفيع و اذكر الله ربك في كل حين و قبل حين و بعد حين و اقول ان الحمد لله رب العالمين.

هنا ما كتب في ارض الصاد في سنة ۱۲۶۳،

توضيح ناشر:

لوح آغاز شده به «بالله اكبر بسم الله افطر الاطر». ظاهراً آقا سيد حسين به جناب طاهره [قرة العين] نوشته است و به اسماء گوناگونی که آورده، ظهور صبح ازل را ستوده و او را منزّه از هر ذكر و وصفی دانسته و می نویسد: «این است آنچه قبلاً از خدا خواسته بودی و خداوند مسئول تو را اجابت کرد و به زودی انتقام خون خود را به وسیله او خواهد گرفت!». در حاشیه این نامه، یکی از آثار نقطه اولی را برای او نقل نموده که مفاد آن این است: «به پیروان امر خدا بگو: تا کی از دست نفوس خود

۱. [قمر تاج دولت آبادی و محمدصادق ابراهیمی.] قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سيد حسين كاتب، صص ۳۴ تا ۳۶.

رهائی نمی یابید و شب و روز آرام می گیرید در صورتی که لازمه گفتن «لا اله الا الله» از بین بردن نفی و پایدار کردن اثبات است و این سرآغاز دین است و شما چگونه خود را در دین خداوند مخلص می شمارید و حال آنکه تاکنون کلمه «لا اله الا الله» ظاهر نشده و آنچه شما می گوید، گفتاری است بر زبان هایتان و اگر به حق «لا اله الا الله» بگوئید، همه به دین خدا می گروند!». از آنچه در ذیل این نامه توضیح داده و در پایان آن هم به این عبارت نوشته: «هنا ما كتب في ارض الصاد»، معلوم می شود اثر نقطه اولی به سال ۱۲۶۳ در اصفهان نازل شده و در این نامه رونوشت آن را فرستاده است.^۱

این گمان هست که ناشر در توضیح این لوح عبارات «مرآت سر» و «مرآت الله» را به میرزا یحیی صبح ازل معنی کرده و این لوح را درباره بشارت به ظهور او دانسته باشد. این تفسیر پذیرفتنی است چرا که تنها صبح ازل بود که در میان بابیان به مقام مرآت شهرت داشت. بر این اساس است که باید گفت کاتب باب ظهور صبح ازل را «ظهور ذات الله» خوانده و او را «مرآت سر الله»، سبب نصرت احبای خدا و مایه عزت اولیای او یاد کرده است. وی این ظهور را همانی دانسته که مخاطبش از درگاه خداوند طلب کرده بود و همچنین، آنچه «طلب ثار خدا» یاد شده، به احتمال، گویای این است که نامه پس از کشته شدن باب نوشته شده باشد. کاتب بر آن است که خداوند به وسیله صبح ازل انتقام خون خود را خواهد گرفت.

همان گونه که در تصویر این نامه دیده می شود، رونوشت یکی از آثار باب که در حاشیه آمده، از عبارت «هوانت» آغاز می شود. با توجه به

۱. پیشین، مقدمه ناشر، صص ح و خ.

آنکه مخاطب نامه باب نیز مانند نامه کاتب، «الكلمة الاولى» است، در صورت پذیرفته شدن مخاطب بودن قرة العين در نامه کاتب، به نظر می رسد نامه باب نیز خطاب به او بود.

۹. نامه سيد حسين كاتب به حاج سليمان خان و طلب نوشته های صبح ازل

يا خير مونس وانيس^۲

الله اننس

بسم الله الانس ذی الاناس و الله انيس انس السموات و الارض و ما بينهما و الله اناس انس انيس و انما البهاء كل البهاء على نقطة الانس في ارض القدس ثم البهاء سر البهاء على حروف الانس ثم البهاء جوهر البهاء على المستظلين في ظل ظلال شجرة الانس.

و بعد؛ يا محبوبي عليك كل الانس الناطل من سماء القدس.

هرگاه طالب احوال باشید، الان کماکان در نار بعد محترق می باشم و در قرب مشهد ساکن، و تفصیل احوال نزد حامل. و لکن؛ از آن شجره انس التماسی که دارم این است که مادامی که در ارض بهاء تشریف دارند، هروقت که لقاء رب شما را مرزوق شد، ذکرى از این عاکف زاویه بعد و حرمان بفرمایند و هروقت آیاتی

۲. توضیح ناشر: دو فقره کلیشه بالای صفحه مربوط به پشت صفحه اصل خط می باشد.

از سماء ازلیت نازل شد، در جوف کتاب خود ارسال فرمایید. و حامل را اسم الله الحاضر الصابر را حامل عرش الله الاعظم نموده، فرستادم.

اما در باب محل نورالله که احتیاج به ذکر نیست. قل الله یکنی کل شیء عن کل شیء، ولایکنی ان الله ربک من شیء، لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما والله علامر قدیر. و لکن؛ اسم الله الحاضر چون غریب است در آن ارض، هرگاه ممکن شد که در محل عرش ساکن شود و مشغول به تلاوت آیات بیان شود که نعم المراد؛ و الا، باید در ظل رحمت و رأفت شما باشند و هروقت در ارض شمس شغلی باشد، ایشان را بفرستند. فانه رجل محب صابر امین. و حب الله در حق ایشان آن است که در هیچ امری محزون نباشند. ان الحمد لله فی کل حین و قبل حین و بعد حین. و کبر علی من یکن عندکم.^۱

توضیح ناشر:

[این لوح] که به «الله ائنس» آغاز شده، خط آقا سید حسین به حاج سلیمان خان معروف شمع آجین شده در واقعه سال ۱۲۶۸ قمری است که در هنگام فرستادن جسد نقطه اولی از تبریز به وی نوشته و واجد اهمیت فراوان تاریخی است و بیشتر لوح به فارسی است و

۱. [قمرتاج دولت آبادی و محمدصادق ابراهیمی]. قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، ص ۳۸.



لوح نهم: نامه سید حسین کاتب به حاج سلیمان خان و طلب «آیات صبح ازل».

ضمناً، خواسته که [هرگاه] در توفیق لقاء رب - که به مرآتیت این نام را برای صبح ازل آورده - مرزوقش شود، او را هم یاد نماید و آیات ازلیت را برایش بفرستد و مراد از «قرب مشهد» قرب تبریز است که نقطه اولی در آنجا شهید شده و [مراد از] «عرش الله اعظم» جسد

نقطه اولی [است و مراد] از «ارض شمس» تبریز است به مناسبت تطابق عدد حروف «شمس» با تاء تبریز که بایه که عادة شهرها را به یکی از حروف آنها می خواندند مانند «ارض صاد» که مراد اصفهان است.^۱

باب تهران را «ارض بهاء» نامیده بود؛^۲ بنابراین، باید گفت که صبح ازل در زمان نگارش این نامه در تهران اقامت داشت. کاتب باب، از سلیمان خان خواسته تا زمانی که در تهران است، هرگاه «لقاء رب»، یعنی دیدار با صبح ازل، نصیبش شد، او را یاد کند. نیز «آیات نازل از سماء ازلیت» را برایش بفرستد. این درخواست نشان از آن دارد که او سخنان صبح ازل را «آیات» می دانست.

نکته دیگر که در این لوح مهم می نماید، موضوع جسد باب است. نقل مشهور در میان بایان و بهائیان انتقال جسد باب به تهران و دفنش در این شهر است. صبح ازل در شرح این انتقال نوشته:

حاج سلیمان خان اشخاصی را مهیا نمود که آن جسد مطهر را با مرفوع آقا محمدعلی [که با وی کشته شده بود] برداشته، تفویض به او کنند. نظر به آنکه [دو جسد] از ضرب گلوله به هم آمیخته شده بود، در یک صندوق نهاده و پیچیدند؛ بدین واسطه، حقیر هم تصرفی ننموده، در همان صندوق با حضرت در یکجا به امانت بود تا آنکه دزدیدند.^۳

۱. پیشین، مقدمه ناشر، ص خ.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۴، صص ۲۷۱ و ۲۷۲.

۳. میرزا یحیی صبح ازل، مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع، ص ۸.

گفتار کاتب باب در این نامه نشان از آن دارد که ایشان به واقع جسد باب را به تهران آورده بودند نه آنکه در تبریز طعمه حیوانات شده باشد. ازلیان در آثار خود، به تحویل جسد باب به صبح ازل اشاره داشته و نوشته اند که بهاء الله از مکان دفن آگاه نبود.^۴ بهائیان نیز از سپرده شدن جسد باب به بهاء الله یاد می کنند.^۵ به نظر می رسد که این سند، نشان دهنده قوت نقل ازلیان باشد چرا که در آن از بهاء الله هیچ نامی نیست و تنها به مقام بزرگ صبح ازل اشارت رفته است.

آنچه در روایت صبح ازل درباره دزدیده شدن جسد باب آمده، به برداشتن آن توسط بهائیان و انتقالش به فلسطین مربوط است؛ با این حال، ازلیان همان مکان قدیم در امامزاده معصوم تهران را مقدس می دانستند.^۶

۱۰. نامه سید حسین کاتب به ملا عبدالکریم قزوینی

هو الاکرم یوصل الی حضرت الاحمد الامجد
الکریم الاکرم فی ارض العلم

الله اکرم واکریمه واکرمه واکرمه

بسم الله الکریم ذی الکرامین و الله کریم

۴. ملا محمدجعفر نراقی، تذکره الغافلین، ص ۱۴۴.

۵. اسدالله فاضل مازندرانی، تاریخ ظهورالحق، ج ۸، بخ شنخت، پانوش صفحات ۵۲۱ تا ۵۲۵.

۶. نورالدین چهاردهی، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۵۷، ۵۸ و ۵۹.

کرمان کرمته السموات والارض وما بينهما و الله كرام كارم كريم والله ازيل از لان ازلية السموات والارض وما بينهما والله ازال ازل ازيل. ان يا محبوبي الازل الاكرم لولا وجود الله في محبوبي الازل الاقدم ما كنت حتى اخطبك يا حبيبي في الكلام ولكن وجود الله الاقدم الادوم قد امسكني وحب الله الازل الادوم قد ابقاني و الامالي و نعمة الوجود بعد غيبة الله الملك المعبود وما لي و نعمة الحيات في العالم الشهود بعد صعود الله العزيز المشهود.

ان يا كريمي! احب ان اكون في عالم اللانهاية و ما اري الا الله ربي و ما انظر الى عالم الحدود و لكني ماشاهدت من اهل الجحود يمنعني عن عدم النظر الى سبل الحدود و لذا في عيني الذي اري كل الابتهاج لنفسی و لكل المؤمنين اشاهد لثاني كل الحزن ثم لكل المؤمنين ولكن الله يكفيني و يكفيكم و بالله نستعين عن كل شيء و ان الله ما ابقاني و ما ابقاكم الا لما انت تعلم فافوض امري الى الله ربي الازل و اتوكل عليه و ان عليه يتوكل المتوكلون.

فهرست مطالب

به اتفاق جناب هو الحی ارسال شد. اجزاء و اسماء و مکاتیب باید تفصیل رسیده برسد به اتفاق نوروز فیروز اجزاء و کتب بسیار تفصیل رسید، کل برسد نزد نبیل ق، فوری باید سواد اخذ شود. الان، به اتفاق اسم حاضر باید سواد

اخذ شود. به اتفاق اسم حاضر از اجزائی است که قبل اشاره کرده بودم که: ان الله قد فسر آیات نفسه بنفسه في تفسير جزء القدرة و الملك مع الخال الاشهد اجزاء و كتب بلا سواد مع السیاح قد ارسلنا من قبل كتباً نسخة الاحكام باثري مع اسم الحاضر و ما كتب باثر الله في الاحكام قد ارسلت الى ساحة الازل.

آن چه ان شاء الله ان يبلغه في ايدي اعدائه، ۱۴۲ جزو من الآيات الان موجود عند من يكن اسمه معروفاً و يكون حاكم ارض الشمس، و قد وصل بعضها الى ايدي حروف الانجيل من تلك الاجزاء و ان على الله ان يبلغ اليها ان شاء.

و از آثار الله بايدی حروف الانجيل آمده من الدوائر و الهياكل، وفيها نسخة احكام من تلك النسخة المرسولة، قد ارسلوها الى سلطانهم، ولكن از آن نسخه احكام يك نسخه به اثری سواد شده بود [که] در بغلم بود با خطوط دیگر، در دیلمقان، حروف نفی، یکی از آنها که اسم آن خنجرخان بود، به اتفاق ايازخان که برادر او در ارض بهاء یوزباشی صد سوار است و در نزد امیر است و از اهل تفرش است، در میان قولغ کوچک که از جیب الخالق حضرت بود که شما فرستاده بودید، از ارض ق سجاف ترمه با یازده ۱۱ دستخط بود از هیاکل و دوائر، با اشیاء دیگر از خاتم و غیره، او گرفت و الان به اتفاق سلیمان خان معروف که قبل ذکر او را کرده بودید، به آن ارض آمدند.

دانسته باشید طالب هیچ چیز نیستم جز دو صفحه آیات احکام که به خط خودم بود و نسخه آن متعدد نشده بود، و اثر الله به دست حروف انجيل آمده، و لكن الله بالغ امره لا اله الا هو المهيمن البدوح.

ان يا كريمي! ما احب منك اذا اردت ان تكرم على الا ان تستشفع لي عند ربي الازل، بان يرزقني لقاءه كما هو يحب لا كما اني احب،

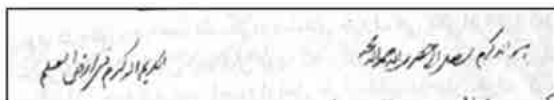
و لا يجعلني عبثاً، و اذا شاء ان يرفعني عن تلك الدار، يرزقني ما حرمت عنه، انه كان رافاً رافاً رؤفاً. و كبر على حروف الاثبات و الحمد لله محبوب العارفين.^۱

بخشی از توضیح ناشر:

[این لوح] به «الله اکرم واکرمه و احمداه» شروع شده. نامه خط آقا سید حسین به ملا عبدالکریم قزوینی است که ضمن اظهار تأسف و تحسر فراوان از غروب شمس حقیقت می نویسد: «اگر نبود وجود خدا در محبوب من، ازل، هر آینه من نبودم تا تو را مخاطب سازم ولی خدای پاینده مرا نگاه داشته و دوستی خدای ازل مرا باقی گذاشته است و گر نه، بعد از پنهان شدن خداوند معبود، مرا با عالم هستی و نعمت حیات چه کار؟! ای کریم! من دوست دارم که در عالم بی نهایت بوده و جز خدا نبینم و به عالم حدود نظر نکنم ولی آنچه از اهل انکار دیدم، مرا از نظر کردن به عالم

حدود ناگزیر می سازد و از این رو، در دیده من - که همه خشنودی ها را برای خودم و مؤمنین مشاهده می کنم - همه لذت ها مبدل به حزن شده ولی خداوند ما و شما را کفایت می کند.

۱. [قمر تاج دولت آبادی و محمد صادق ابراهیمی]. قسمتی از الواح نقطة اولی و آقا سید حسین کاتب، صص ۳۸ تا ۴۰.



لوح دهم: نامه سید حسین کاتب به ملا عبدالکریم قزوینی و عبارات ابتدایی آن («هو الاکرم. یوصل الی حضرت الاحمد الامجد الکریم الاکرم فی ارض العلم.») که پشت سند بوده و جداگانه آورده شده است.

خداوند ما را نگاه نداشته، مگر برای آن چه تو خود میدانی، لذا امر خود را به خداوند، ازل، واگذارده و بر او - که تکیه گاه همه دوستان است، - تکیه می کنم.....»... در خاتمه نامه، به ملاعبدالکریم می نویسد: «اگر می خواهی بر من کرم کنی، جز این چیزی نمی خواهم که از من نزد صبح ازل شفاعت نمایی به این که لقایش را - آن گونه که او می خواهد نه آن طور که من می خواهم - روزی من نماید و مرا بیهوده و عاطل نگذارد و هنگام ارتحال از این دار آن چه را از آن محروم مانده ام، روزیم فرماید»^۱

۱۱. لوح باب درباره «مکتبخانه من یظهره الله»

در مکتبخانه من یظهره الله منور فرماید

هو الابهی

الله لا اله الا هو العزيز المحبوب

له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وهو المهیمن القیوم و انه لکتاب من الله المهیمن القیوم الى الله العزیز المحبوب علی ان البیان و من فیه هدیه منی الیک موقناً علی ان لا اله الا انت وان الامر والخلق لک وما لاحد من شیء الا بک وان من تظهنه عبدک وحجتک لاخاطبته باذنک و اقول لو تعزلن فی القیامة الاخری من

۱. پیشین، مقدمه ناشر، صص ج و د.

فی البیان حین الذی تشرب اللبن من ثدی امک باشارة من یدیک لکنت محموداً فی اشارتک ولو انه لا ریب فیه لتصبرن تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلاً من عندک انک کنت ذا فضل عظیماً وانک تکفی کل شیء عن کل شیء ولا یکفی عنک من شیء لا فی السموات ولا فی الارض ولا ما بینهما وانک انت کنت کافیاً علیماً وانک کنت علی کل شیء قدیراً^۲

توضیح ناشر:

لوح معروفی است که پشت آن نوشته شده است: «در مکتبخانه من یظهره الله منور فرماید»^۳ و در متن لوح خطاب به موعود بیان می نویسد: «بیان و آن چه در اوست هدیه ای است از جانب من به سوی تو و اگر در قیامت دیگر، هنگامی که شیر از پستان مادر می نوشی، همه اهل بیان را به اشاره دست معزول کنی، در اشارهات ستایش شده خواهی بود اگرچه شک نیست که نوزده سال صبر خواهی کرد تا هر کس را که به بیان ایمان آورده است، به فضل خود پاداش دهی.»^۴

۲. پیشین، ص ۲۰. در پانوش این صفحه آمده: «جمله «در مکتبخانه من یظهره الله منور فرماید» در پشت صفحه اصل خط مرقوم شده است.»

۳. توضیح ناشر درباره «من یظهره الله»: من یظهره الله یعنی کسی که خدا او را ظاهر می کند و نقطه اولی موعود بیان را به این عنوان نامیده و در بیان فارسی وقت ظهور او بین ۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال از بیان نوید داده شده؛ مع الوصف، بعد از شهادت نقطه اولی عده ای مدعی این مقام شدند که از جمله آنها میرزا حسینعلی است که خودش «بهاء» و پیروانش «بهائی» خوانده می شوند و صبح ازل همه مدعیان این امر را کاذب خوانده و رد کرده است. (اقمرتاج دولت آبادی و محمّدصادق ابراهیمی. [قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، مقدمه ناشر، ص ج، پ ۱])

۴. اقمرتاج دولت آبادی و محمّدصادق ابراهیمی. [قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، مقدمه ناشر، ص ج.

این لوح نیز در میان اسنادی بود که قمرتاج دولت آبادی از قبرس به ایران آورد. متن آن را بهائیان نیز آورده و خطاب به من یظهره الله دانسته اند.^۱ باب در این نوشته، مانند آن چه ازلیان «لوح وصایت» خوانده اند، درباره نامه خود نوشته: «من الله المهیمن القیوم». برای مخاطب خود نیز که «من یظهره الله» است، نوشته: «الی الله العزیز المحبوب». معنی این عبارات پیش از این شرح داده شد.

گفتار باب در این لوح گویای آن است که او من یظهره الله را کسی می دانست که در آینده متولد خواهد شد. او همچنین، این لوح را برای آن نوشته بود تا «در مکتبخانه من یظهره الله منور فرماید». ازلیان از این گونه گفتارهای باب استفاده می کردند تا دعوی من یظهره اللهی بهاء الله را پاسخ گویند. به عنوان نمونه، حاج میرزاهادی دولت آبادی در رساله فصل الکلام نوشته:

[در کتاب بیان فارسی] نازل شده در باب پانزدهم من الواحد الخامس در این که: «ماء الذی انتم به تخلقون قد طهره الله. ملخص این باب آنکه: چون که یک نطفه است که لایق است ذکر طهارت به او بشود و آن چه دلالت بر او می کند از شمس و متجلیه در مرایا از شمس جود او، به ذکر او کل را خداوند در ظل او مستظل فرموده و اذن طهارت داده»^۲ و معلوم است که منظور در آن یک نطفه که فرموده، همان نطفه شریفه است که بعد از این ظهور به

۱. [گروهی از بهائیان حیفاء، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی - عز اسمه الاعلی، صص ۲ و ۳.

۲. سید علیمحمد باب، بیان فارسی، باب پانزدهم از واحد پنجم، ص ۱۷۶.



لوح یازدهم: نوشته باب که باید در «مکتبخانه من یظهره الله منور فرماید»

است. حاج میرزاهادی دولت‌آبادی این دلیل را در بحث و گفتگو با بهائیان نیز به کار می‌برد. واکنش بهاءالله به این سخن او سخت بود:

یکی از اولیاء - علیه بهاءالله - که از کأس استقامت نوشیده و ما سوی الله نزدش معدوم بوده، در ارض صاد [اصفهان] با هادی دولت‌آبادی ملاقات نموده، آن غافل ذکر نمود: «ماء نطفه را نقطه اولی حکم به طهارتش کرده‌اند لاجل حرمت نطفه من یتظهرالله و در آن ایام جمال قدم [بهاءالله] بیست و پنج ساله بودند» و مقصودش از این کلمه، رد ظهورالله و نفی او و اثبات اوهام خود بوده.

اولاً، آنکه این کلمه از بیان است [که] می‌فرماید: «در آن یوم بیان نفع نمی‌بخشد و به آن تمسک ننمائید!» قال و قوله الحق: «انه لا یشار باشارتی و بما نزل فی البیان» و به آنچه ذکر نمود، مخالفتش با حضرت نقطه نزد متبصرین واضح و ثابت، چه که حضرت می‌فرماید: «ایاک ایاک ان تحجب بما فی البیان.» به کمال تصریح مخالفت نموده و شاعر نیست. قل لعمر الله لایجد احد من البیان الا عرف ظهور مکمل الطور الذی ینطق باعلی النداء: الملک لله ملک الوری.

یا هادی! سبب اختلال و اضلال مشو! انوار آفتاب حقیقت عالم معانی و بیان را منور نموده و آیات الهی به مثابه امطار از سحاب فضل نازل وهاطل! جمیع بیان الیوم طائف حول است لو کنتم تفقهون! سبحان الله! هادی ملتفت نیست که چه می‌گوید و از بیان حضرت نقطه اولی درباره نطفه چه ادراک کرده؟

ثانیاً، بگو: ای غافل! نطفه من یتظهرالله - روح ما سویه فداه - طاهر و مطهر بوده و هست و آن نطفه مبارکه به ذکر احدی محتاج نه! اقسامک

جهت ظهور کلی دیگر منعقد شود و منشأ تجلی مجلی - جل شأنه - گردد که دارای مقام نقطه بوده باشد. پس هرگاه ادعای این مدعی [میرزا حسینعلی] در این که ظهور کلی است از حق، فرض صدق در آن شود، چگونه می‌شود حال این باب و صدور این حکم از حکیم به این که او صاحب لحنیه بوده و مقامات کثیره بعد از نطفه بودن را برحسب ظاهر طی کرده تا به سن وقوف رسیده و در زمانی که این مدعی در مقام نطفه بود، ماء محکوم بود به حکم ظهور قبل نقطه - جل ذکره - به نجاست. پس اگر این ادعا صدق باشد، لازم آید که این حکم بالمره لغو باشد.... محقق است که ثمره این حکم - چنانچه تصریح شده - طهارت نطفه من یتظهرالله است بنفسه لنفسه و طهارت نطفه‌های مستظللین در ظل عنایت او به ظهور قبل او به تبعیت او و لأجله. پس واقعی نیست برای این مدعی در ادعای بی‌ربط او!

سخن حاج میرزاهادی دولت‌آبادی این است که باب در کتاب بیان فارسی ماء نطفه را به حرمت ماء نطفه من یتظهرالله پاک قرار داده و نجاست آن را - که در دیانت اسلام قطعی بود - برداشته است. این حکم نشان از آن دارد که نطفه من یتظهرالله - که پاک است - بعد از صدور این حکم بسته خواهد شد نه مانند بهاءالله که نطفه‌اش در زمان اسلام بسته شده و نجس بود! از این روست که دعوی من یتظهراللهی بهاءالله با این حکم باب همسان نبوده و بی‌اساس است.

۱. حاج میرزاهادی دولت‌آبادی، فصل الکلام، صص ۱۴ و ۱۵.

یغنیک عن دونه و یهدیک الی نبأ العظیم. یاهادی! هل یقدر من اردته [یحیی] ان یستن مع الفارس الالهی فی میدان الحکمة و البیان؟ لا وربک الرحمن! خذ اعنة هویک ثم ارجع الی مولیک. ان الیه مرجعک و مثویک.^۱

نتیجه‌گیری

براساس اسنادی که در این نوشته آورده شد، در مجموع، به اصالت «الواح» و «توقیع»‌هایی که درباره بزرگداشت مقام میرزا یحیی صبح ازل به سید علیمحمد باب منسوب شده و متن‌شان در آثار تاریخی آورده شده باید یقین داشت. همچنین، نگاه باب به من یتظهرالله موعود و این که در آینده متولد خواهد شد قابل توجه است. این اسناد به دستخط باب یا کاتب او هستند و در نخستین درجه اهمیت قرار می‌گیرند.

در این میان، اصل صدور آنچه در ادبیات ازلیان «لوح وصایت» نام گرفته، از سوی بهائی بلندمرتبه‌ای چون ابوالقاسم افغان پذیرفته شده است. همچنین، نوشته مربوط به مکتبخانه من یتظهرالله نیز در کتابی که حاصل کار گروهی از بزرگان بهائی در حیف است، آمده است.

۱. میرزا حسینعلی بهاءالله، الواحات مبارکه حضرت بهاءالله جل ذکره الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، صص ۲۴ تا ۲۷.

بالله الذی خلقک و سویک! در یک آن قلب را از بغض مطهر نما و بعد در آنچه ذکر نمودی تفکر کن، شاید به کلمه مبارکه «تبت الیک یا مولی العالم» موفق شوی! آیا پاکی و طهارت نطفه من یتظهرالله معلق به کلمه عباد اوست؟! استغفر الله من هذا الوهم المبین! استغفر الله من هذا الظلم العظیم! استغفر الله من هذا الخطأ الکبیر!

بگو: ای هادی! اگر در این حین سمع را از قصص کاذبه طاهر سازی، از لسان حضرت نقطه «اننی انا اول العابدین» اصفا نمائی، من یتظهرالله - روح ما سویه فداه - محیط بوده نه محاط! مقام نقطه به قول او ثابت شده و می‌شود. انه هو غنی عمن فی السموات و الارض. کل به او محتاج و در این مقامات، حضرت نقطه به کلمه مذکوره ناطق. اسمع ثم انصف ولا تکن من الظالمین!

و اگر مقصود آگاهی نفوس منصفه بوده، ایشان از ذکر من یتظهرالله و کلمه او که نقطه اولی از آن اخبار نموده بقوله: «انه ینطق فی کل شأن: اننی انا الله» الی آخر الآیه، مقام آن نطفه طیبه و آن لطیفه طاهره را دانسته و می‌دانند. باری، مقصود آن حضرت از ذکر این اذکار اشتغال به ذکر آن محبوب بوده. اعرف و کن من الشاکرین! اعلم و کن من التائبین! انظرو کن من المنصفین!

می‌فرماید: «شجرة اثبات به اعراض از او شجرة نفی می‌شود.» لعمر الله! ندای بیان مرتفع و با ناله و حنین می‌فرماید: «یا قوم! یوم یوم الله است و امر امر او! به قطره از بحر ممنوع نشوید و به ذره از آفتاب ظهور محروم ننمائید!»

لعمری یاهادی! اخذت الغدیر و نبذت بحر الله ورائک! اتق الله ثم انصف فی ما ظهر بالحق! انه

می‌شد بگوید. نفر دوم نیز میرزا موسی (برادر بهاء‌الله) بود که از نزدیک‌ترین پیروان او به‌شمار می‌رفت و طبیعی است که به حمایتش می‌پرداخت.

گذشته از این، نگاه تاریخ‌نگاران بهائی به نفوذ بهاء‌الله در میان بابیان به‌گونه‌ای است که او را در همان زمان حیات باب بسیار مهم می‌نمایند. به روایت بهائیان، بهاء‌الله کسی بود که مورد توجه حاکمان ایران قرار داشت. نیز او بود که جسد باب را از آوردنگانش گرفت و به خاک سپرد. باید پرسید: آن شهرت فراگیری که عبدالبهاء برای بهاء‌الله یاد کرده، به چه اندازه از شهرت رییس کل بابیان پایین‌تر بود که با نصب ظاهری و مصلحتی صبح ازل به مقام جانشینی باب توجه مخالفان را از کشتن او منحرف می‌کرد؟! با نگاه از این منظر، آیا طرح پیش‌گفته برای حفاظت بهاء‌الله فایده‌مند بود، آن هم طرحی که یک طراحش باب (مظهر ظهورالله) و طراح دیگرش موعود او (بهاء‌الله: مظهر ظهورالله بعد) بودند؟! با این ترتیب است که باید گفت سخن عبدالبهاء در همراهی شهرت عظیم بهاء‌الله با محفوظ ماندنش به‌سبب جانشینی مصلحتی صبح ازل منطقی به نظر نمی‌رسد.

همچنین، با در نظر داشتن مقام الهی باب در نگاه بهائیان، آیا می‌توان پذیرفت کسی که صاحب رسالتی بزرگ به‌شمار می‌آید و برای هدایت مردم برانگیخته شده، برای امری با این درجه از اهمیت مصلحت‌اندیشی کند و با نصب ظاهری صبح ازل به جانشینی حدود ۱۵ سال پیروان خود را به مسیری به ظاهر درست اما در معنی پوچ و بی‌ارزش سوق دهد؟

به‌نظر می‌رسد بهائیان – که نگاهی الهی به باب

با این توصیف، می‌توان پذیرفت که باب صبح ازل را به مقام مرآتی برگزید و حفاظت آیین خود را به او سپرد؛ همچنین، به او دستور داد تا بخش‌های باقیمانده از کتاب بیان را – با «آیات الهی» که بر او «نازل می‌شود» – به پایان رساند. معنی این سخن جز جانشینی صبح ازل نسبت به باب نبود.

آنچه باقی می‌ماند، دعوی بهائیان درباره‌ی ظاهری بودن مطالب نوشته‌های باب است. روشن است که سخن بهاء‌الله و عبدالبهاء برای پیروانشان پذیرفتنی است اما در مقام بحثی که تنها به تاریخ نظر دارد و از روزنه‌ای خارج از باورهای ازلی و بهائی به این موضوع می‌نگرد، آن را نمی‌توان پذیرفت. این نتیجه‌گیری از آن جهت است که داعیان اصالت مقام صبح ازل برای اثبات دعوی خود سندهایی متقن به‌دست داده‌اند که گروه مقابل فاقد آن‌گونه اسناد هستند. دانسته است که وجود یک سند برای یک ادعا قطعی بودن آن را ثابت می‌کند مگر زمانی که دلیلی در همان تراز به نقضش بپردازد.

تمام آن‌چه بهائیان آورده‌اند، چیزی جز نقل نیست که باید اثبات شود. زمانی که بهاء‌الله این دعوی را عرضه کرد، تنها دوتن از بابیان را به‌عنوان آگاهان از آن امر بزرگ شناساند. نفر نخست، ملا عبدالکریم قزوینی بود که آن زمان در قید حیات نبود و در سال ۱۲۶۸ ق. کشته شده بود. وی اینک حضور نداشت تا درستی یا نادرستی آن‌چه را که به او منسوب

دارند – به این پرسش‌ها پاسخ مثبت نتواند داد. ازاین‌روست که باید گفت: آن‌چه بهاء‌الله و پیروانش برای خدشه‌دار کردن مقام صبح ازل گفته‌اند، از منظر یک نگاه تاریخی خارج از اعتقاد ازلی و بهائی فاقد استحکام لازم برای پذیرش است.

کتابنامه

افنان، ابوالقاسم. عهد اعلی زندگانی حضرت باب، همکار و ویراستار: دکتر همتا تاج بازیار، آکسفورد، انتشارات ONEWORLD، بی‌تا.

باب، سید علی محمد. بیان فارسی، بی‌جا، بی‌تا. (چاپ ازلیان به خط نستعلیق)، بی‌تا.

بهاء‌الله، میرزا حسینعلی. الواحات مبارکه حضرت بهاء‌الله جل ذکره الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، بی‌جا، بی‌تا. (چاپ بهائیان از روی نسخه چاپ سنگی)، بی‌تا.

_____ کتاب اقدس، حیفاء، بیت‌العدل اعظم، ۱۹۹۵ م.

چهاردهی، نورالدین. باب کیست و سخن او چیست؟. تهران، انتشارات فتحی، ۱۳۶۳.

دولت‌آبادی، حاج میرزاهادی. فصل‌الکلام، نسخه خطی.

دولت‌آبادی، قمرتاج. حدیث نفس. نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه‌هاوارارد، مجموعه اسناد قمرتاج دولت‌آبادی.

[دولت‌آبادی، قمرتاج؛ ابراهیمی، محمدصادق]. قسمتی از الواح نقطه اولی و آقا سید حسین کاتب، بی‌جا، بی‌تا. (چاپ ازلیان)، بی‌تا. (حدود ۱۳۳۶)

دهجی، سید مهدی. رساله، نسخه خطی، (مجموعه ادوارد براون در دانشگاه کمبریج، ش ۹) F.۵۷.

ربانی، شوقی. رساله سؤال و جواب، ضمیمه به کتاب اقدس، حیفاء، بیت‌العدل اعظم، ۱۹۹۵ م.

روحی، عطیه. شرح حال مختصری از زندگانی حضرت ثمره (صبح ازل)، بی‌جا، بی‌تا، بی‌تا.

سراج، ملا علی‌محمد. کتاب سراج، بی‌جا، بی‌تا. (چاپ ازلیان از دستخط محمدصادق ابراهیمی)، بی‌تا.

سمندر، محمدکاظم. تاریخ سمندر، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع شریف کاشانی، شیخ محمد مهدی. تاریخ جعفری، نسخه خطی.

صبح ازل، میرزاحیجی. مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع، مجموعه اسناد ادوارد براون در دانشگاه کمبریج، ش. ۱۵) * F ۶۶).

_____ مستی‌قظ، بی‌جا، بی‌تا. (چاپ ازلیان)، بی‌تا. (تهران).

عبدالبهاء، عباس. مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع.

عزیه‌خانم نوری و همکاران. تنبیه‌النائمین. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۴.

سازمان فرهنگی

در آیین بهائی

گوشه‌ای از رنج نامه احمد یزدانی، مبلغ شهیر بهائی
مسعود منفرد^۱

اشاره

احمد یزدانی از مبلغان مشهور بهائی است که ارتباط نزدیکی با عبدالبهاء شوقی افندی داشت. مطابق با وصیت عباس افندی در کتاب الواح وصایا، قرار بود شوقی فرزند پسرش را جایگزین خود کند. شوقی در ادبیات بهائی حائز مقام ولی امرالله (=سرپرست دین بهائی) بود. ولی امرالله در آثار عبدالبهاء جایگاه رفیعی داشت و قرار بود او، عضو دائمی و رئیس غیر قابل عزل بیت‌العدل باشد. اختیارات متعددی در آثار عبدالبهاء به ولی امرالله تفویض شده بود. شوقی نیز به تبیین جایگاه ولی امرالله اهتمام ویژه‌ای داشت. از جمله مهم‌ترین اختیارات و وظایف ولی امرالله، اختیار طرد کردن بهائیان از بهائیت برگشته و بخشودن توبه‌کاران به بهائیت بازگشته، تصرف در حقوق الله (=وجوه شرعی پرداخت شده توسط بهائیان) و هزینه کردن آن، اخراج اعضای خاطی و گناهکار بیت‌العدل، نصب ایادی امرالله (=یاوران ولی امرالله در تبلیغ و صیانت از بهائیت) و اصرار بر تغییر احکام بیت‌العدل که مغایر روح تعالیم بهائی باشد و... بود. اما شوقی به یک‌باره و بدون آنکه هیچ فرزندی داشته باشد و یا فرد دیگری را به‌عنوان جانشین خود تعیین کند، از دنیا رفت و بهائیان تا مدت‌ها سردرگم و درگیر کشمکش‌های فراوان بر سر تصاحب مقام شوقی و رهبری بر تشکیلات بهائی بودند.

۱. دکترای علوم قرآن و حدیث از دانشکده الهیات دانشگاه تهران.

کرمانی، میرزا آقاخان؛ روحی، شیخ احمد. هشت بهشت، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

[گروهی از بهائیان حیفاء،] منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی - عز اسمه الأعلى. بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع. گلپایگانی، میرزا ابوالفضل؛ گلپایگانی، سید مهدی. کشف الغطاء عن حیل الأعداء، تاشکند روسیه، چاپ سربی، بی‌تا. [حدود ۱۹۱۹ م.]

مرآتی نوری، بدیعه. وقایع راستین تا کر نور، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

مهرابخانی، روح‌الله. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع.

نبوی رضوی، سید مقداد. دیباچه‌ای بر تنبیه‌النائمین، مندرج در: عزیه‌خانم نوری و همکاران. تنبیه‌النائمین. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۴.

نوشته‌هایی از میرزا حسینعلی بهاءالله در اطاعت از میرزا یحیی صبح ازل (به روایت بهائیان)، مندرج در: عزیه‌خانم نوری و همکاران. تنبیه‌النائمین. به کوشش سید مقداد نبوی رضوی، تهران، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۴.

نراقی، ملا محمدجعفر. تذکرة الغافلین، نسخه خطی، مجموعه ادوارد براون در دانشگاه کمبریج، ش ۹ (F.۶۳).

William McCants and Kavian Milani, The History and Provenance of an Early Manuscript of the Nuqtat al-Kaf dated 1268 (1851-52), Iranian Studies, Vol. 37, Septa

فاضل مازندرانی، اسدالله. اسرارالآثار خصوصی، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ج ۲ (۱۲۴ بدیع)، ج ۳ (۱۲۸ بدیع)، ج ۴ و ۵ (۱۲۹ بدیع)

تاریخ ظهور الحق، ج ۳ (بی‌جا، بی‌نا: چاپ بهائیان، بی‌تا.)؛ ج ۴، ۵ و ۶: نسخه خطی؛ ج ۸، بخش نخست (بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۱ بدیع).

فیضی، محمدعلی. حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث دوره میثاق، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.

خاندان افنان سدره رحمان، بی‌جا، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۷ بدیع.

قهیر، ملارجبعلی. کتاب ملارجبعلی قهیر، نسخه خطی، مجموعه ادوارد براون در دانشگاه کمبریج، ش ۹ (F.۲۴).

کاتب، میرزامصطفی. جواب لوحی از عباس افندی، نسخه خطی، کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه ویلیام میلر، ش ۲۲۶.

کاشانی، حاجی میرزا جانی. نقطه‌الکاف، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لیدن، مطبعة بریل، ۱۳۲۸ ق.

کردستانی، سعیدخان. شرح و توضیح نسخه‌های خطی بابی و بهائی دکتر سعیدخان کردستانی. نسخه تایی، کتابخانه دانشگاه پرینستون، مجموعه ویلیام میلر، مجموعه CO۳۸۵، جعبه شماره ۴.

سرانجام با تشکیل بیت‌العدل، گروه عمده‌ای از بهائیان به آن اقبال کردند و دسته‌های دیگری نیز با انشعاب از بهائیت، به مدعی اصلی جانشینی شوقی، یعنی میسن ریمی پیوستند. مسئله مهمی که در این زمان رخ داد، آن بود که زعامت بیت‌العدل بدون حضور ولی امرالله، بر اساس منابع بهائی پیشین، امری غیر مشروع بود که مورد اعتراض بسیاری از بهائیان نیز قرار گرفت. آن چیزی که بیشتر از همه مایه شرمساری رهبران بهائی در آن مقطع بود، عبارات صریح باقیمانده از عبدالبهاء و شوقی در کتاب‌های مختلف بود که بر حضور ولی امرالله در ادامه رهبری بهائیت تأکید داشت. یکی از این کتاب‌ها که تأیید شوقی را نیز به همراه داشت، کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی تألیف احمد یزدانی بود. مقاله پیش رو، به بررسی و انتشار اسنادی خواهد پرداخت که نحوه برخورد تشکیلات بهائی و بیت‌العدل با یک مبلغ مشهور و مورد تأیید شوقی را که به تشکیلات بهائی بابت برخورد نامناسب با کتابش معترض است، به خوانندگان خود نمایش می‌دهد. البته نمایشی تلخ...

سه نکته مهم دیگر در این اشاره کوتاه لازم به یادآوری است. اول نحوه انتشار کتاب‌ها و تألیفات بهائیان هر کشور است. در بهائیت نویسندگان آزادی کامل ندارند تا در مورد بهائیت مطالب مورد نظر خود را منتشر کنند. بلکه هر نوشته‌ای نخست باید به لجنه نشر آثار امری (=بهائی) ارائه شود. اداره‌ای که زیر نظر محفل ملی هر کشور فعالیت می‌کند. در صورت تصویب آن لجنه، کتاب منتشر خواهد شد و آن لجنه حق دارد، ممیزی‌های لازم در مورد انتشار هر کتاب را انجام دهد و نویسنده نیز حق اعتراض نخواهد داشت. نکته مهم دیگر آن است که محفل ملی در هر کشور، حق دارد بین اعضای بهائی و محافل محلی در موضوعات اختلافی قضاوت کند. به همین شکل بیت‌العدل در صورت اختلاف محافل محلی با محفل ملی وارد عمل خواهد شد. آخرین نکته آن است که این نوشته، به معنی جدا شدن یزدانی از تشکیلات بهائی نیست. به معنی تأیید سایر نظریات او نیز نیست. بلکه تنها شرحی تاریخی از مآلوق است که اعضای سابق بیت‌العدل، مانند جناب نخجوانی که این روزها، پرکار و مشغول سخنرانی‌های متعدد و مصاحبه‌های گوناگون هستند، باید در مورد مطالب و مدارک آن اظهار نظر کنند.

شاید آن روز که احمد یزدانی مبلغ شهیر آئین بهائی کتاب خود را برای بازبینی و تأیید به شوقی افندی تقدیم کرد، اضطراب عجیبی داشت. زیرا قرار بود یکی از آثار مهم او که در قالب کتابی به نام «نظر اجمالی در دیانت بهائی» جمع‌آوری و تدوین شده بود، از زیر چشمان شوقی ربانی گذشته و مورد تأیید وی قرار گیرد.

بسیار دستان مرتبط و متصفا با مریکیت مسافرت نموده اند محفل ملی بکشتان
در مخصوص مجامع با محفل ملی امریکیت نموده اند و مردود محفل مستحضر بمسوق
همچنین فرمودند بنویس انفصال روحانی نصرت الله با هر نظر مجامع شریعت
والله اش لازم و واجب .

راجع کتاب موسوم «نظر اجمالی در دیانت بهائی» تألیف جناب
آقای میرزا احمد یزدانی فرمودند بنویس مطالعه این کتاب مفید و امیدبخش است
که نتایج کلیه از انتشارش حاصل گردد و خدمات جناب یزدانی بخارزد
کتاب مقبول و مدوح زاده الله فی خدمت امر و نشر آثاره تأیید و توقیف
راجع بنامه کی که در دفتر عبد الله با هر از امریکیت محفل مقدس رسیده فرمودند بنویس
اقتضا نمایند و ادراک حال خود نگذاهند . حسب امر مبارک رقم گردید
۱۳ شهرآورد ۱۰۴ ۱۹ نوامبر ۱۳۴۷
محکم گردید بنده مستشار شوقی
۷۹

تصویر شماره ۱: تجلیل و تأیید شوقی ربانی نسبت به کتاب نظر اجمالی در دیانت ربانی

این کتاب مورد استقبال فراوان قرار گرفت و سه بار در زمان حیات شوقی در ایران تجدید چاپ شد. در مرتبه چهارم، شوقی دستور داد تا این کتاب در انگلستان نیز چاپ و منتشر گردد.

داستان از این قرار بود که وقتی محفل ملی وقت ایران طی نامه‌ای از شوقی ربانی سؤال کرد که می‌خواهیم مانند عمل متصاعد الی الله (=فرد فوت شده و نزد خدا رفته) جورج تاووزند کتابی تهیه کنیم که به رؤسا و ارباب نفوذ و علمای اسلام بدهیم چه کتابی باشد، شوقی در جوابشان نوشته بود:

«همان کتاب نظر اجمالی یزدانی را بفرستید به انگلستان چاپ مرغوب شود و مخارج آن را محفل ملی ایران بدهد و از آنجا برای نفوس مهمه فرستاده شود».

از عبارت فوق به خوبی پیدا بود که کتاب «نظر اجمالی» نه تنها مورد تأیید و تصویب رهبری بهائیت قرار گرفته است بلکه او، انتشار آن را برای جهانیان نیز مفید تشخیص داده است.

با مرگ شوقی افندی و تشکیک در رهبری آینده جامعه بهائی این کتاب مورد بی‌مهری فراوان قرار گرفت و تلاش‌های احمد یزدانی برای تجدید چاپ آن نتیجه‌ای نبخشید.

احمد یزدانی که از این موفقیت در پوست خود نمی‌گنجید با خوشحالی کتاب نظری اجمالی را به تأیید محفل ملی ایران در آن زمان رساند و این کتاب در سال ۱۰۴ بدیع (۱۳۲۶ شمسی) توسط محفل ملی ایران چاپ شد.



نمره ۸۳۷/خ
ضمیمه

فاضل ارجمند جناب احمد یزدانی
علیه بهاء الله

در جواب مکتوب ۸ شهرالکمال ۱۳۳۱ بدیع آنحضرت درباره تجدید طبع کتاب "نظراجمالی در دیانت بهائی" بشرحیکه قبلا اطلاع داده شده در حال حاضر انتشار کتاب مزبور بهمان نام و عنوان با تغییر و اصلاح قسمت مربوط به ولایت امرالله صلاح نبوده و موافق حکمت نیست ممکن است مفاد و مطالب آن کتاب مفید تحت عنوان دیگری تهیه و تکثیر شود.

باتقدیم تحیات روحانیه

منشی محفل
۱۳۴۰

محفل ملی کتاب را برای بررسی و تأیید به لجنة تصویب تألیفات بهائی ارسال نمود و پس از مدتی معطلی و بحث و گفتگو، در نامه مورخ ۱۳۴۵/۶/۳ خود خطاب به احمد یزدانی نوشت:

«در حال حاضر انتشار کتاب «نظر اجمالی در دیانت بهائی» به همان نام و عنوان با تغییر و اصلاح قسمت مربوط به ولایت امرالله صلاح نبوده و موافق با حکمت نیست. ممکن است مفاد و مطالب آن کتاب مفید تحت عنوان

او ابتدا تغییرات مختصری را در کتاب خود اعمال کرده و از محفل ملی بهائیان ایران درخواست کرد تا با توجه به مفید بودن کتاب برای تبلیغ، نسبت به انتشار مجدد آن به تعداد کافی اقدام گردد.

تاریخ ۶ شهر الاسماء ۱۳۰۳

مطابق ۶/۳ ماه ۵ ۱۳۴

تصویر شماره ۳: نامه محفل ملی ایران به یزدانی برای انجام اصلاحات مورد نظر در کتاب نظر اجمالی



نمره ۴۷۱۳
ضمیمه

ناشر نجات الله جناب احمد یزدانی
علیه بهاء الله

سواد مکتوب نمره ۱۰۷ مورخ ۷ شهرالنور ۱۳۲۶ بدیع لجنة مجله تصویب تألیفات لفا ارسال میشود. مستدعی است نرات لجنة را که مورد تأیید این محفل نیز قرار دارد در متن کتاب اعمال فرموده آنرا اعاده فرمایند تا نسبت به تکثیر آن اقدام شود. خ

باتقدیم تحیات بهائی
منشی محفل
۱۳۵۱

دیگری تهیه و تکثیر گردد.» (تصویر شماره ۲) پاسخ یاد شده برای یزدانی قانع کننده نبود و لذا او اصرار نمود که به دلیل اهمیت کتاب و با توجه به تأیید ولی امرالله (=شوقی)، نسبت به تجدید چاپ آن اقدام شود؛ اما پیگیری‌های مستمر او از محفل ملی ایران و لجنة تصویب تألیفات بی نتیجه بود. کتاب او که برای بررسی و تأیید به لجنة تصویب تألیفات ارسال شده بود در چاپ پنجم قرار بود دستخوش تغییرات فاحش شده و قسمت‌های مهمی از آن به طور کامل حذف

و به جای آن عبارات دیگری جایگزین شود. محفل ملی ایران در نامه مورخ ۱۳۴۸/۴/۱ از جناب یزدانی درخواست نمود تا تغییرات مهم زیادی را به شرح زیر در کتاب نظر اجمالی ایجاد نماید تا این کتاب بتواند اجازه چاپ یابد. (تصویر شماره ۳)

تصویر شماره ۲: تأکید محفل ملی ایران بر لزوم حذف مطالب مربوط به ولایت امرالله از کتاب یزدانی

۱- در چاپ جدید کتاب ذکری از سابقه کتاب و چاپ‌های قبلی آن نشود.

۲- فصل سوم کتاب که مربوط به «ولایت امرالله» می‌باشد کلاً از کتاب حذف گردد.

۳- این جمله کتاب که «ولی امرالله عضو دائمی و رئیس بیت‌العدل اعظم الهی است» حذف گردد و به جای آن نوشته شود «و نیز بیت‌العدل اعظم مرکز تشریع و.... می‌باشد».

۴- تاریخ تولد حضرت ولی امرالله که در کتاب آمده حذف، و به جای آن تاریخ تولدی که در روی ستون مرقد آن حضرت در لندن نوشته شده است جایگزین گردد.

۵- در صفحه ۳۱ سطر ۳ بند الف - مطالب مربوط به چگونگی تنصیب و تعیین ولی امرهای متوالی حذف و به جای آن مطالبی راجع به مقام بیت‌العدل اعظم و این که این مقام معصوم و منصوب و رافع اختلافات و حلال مشکلات و محور کلی امور است قید شود.

۶- صفحه ۳۸ کتاب که در آن از ولی امرهای آینده سخن به بیان آمده حذف و به جای آن نوشته شود حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله حامی و حافظ و مروج امرالله و مبین نصوص الهیه بوده‌اند.

۷- در صفحه ۴۷ کتاب سطر آخر جمله «تقدیم حقوق الله به حضرت ولی امرالله در هر زمان» حذف و به جای آن قید شود «حقوق الله به بیت‌العدل اعظم راجع است».

۸- در صفحه ۵۳ کتاب کلمه رئیس دائمی بیت‌العدل حذف گردد و در سطر ۹ و ۱۰ همان

صفحه، جمله «و این دو مرکز روحانی و اداری یعنی مقام مقدس ولایت امر و بیت‌العدل اعظم» حذف و به جای آن نوشته شود «این مرکز روحانی و اداری، بیت‌العدل اعظم... می‌باشد».

۹- در صفحه ۶۱ جمله مربوط به لزوم حضور ولی امرالله در بیت‌العدل حذف گردد.

۱۰- در صفحه ۶۸ قبل از جمله «اما بیت‌العدل...» جمله «حضرت عبدالبهاء در الواح وصایا می‌فرمایند» اضافه شود و کل جمله «ولی امرالله رئیس مقدس این مجلس و عضو اعظم ممتاز لاینعزل می‌باشد و اگر در اجتماعات بالذات حاضر نشود نائب و وکیل معین فرماید و اگر عضوی از اعضاء گناهی مرتکب شود که در حق عموم ضرری حاصل شود ولی امرالله صلاحیت اخراج او را دارد. بعد ملت شخص دیگر انتخاب نماید» حذف گردد و به جای آن نقطه چین گذاشته شود.

۱۱- در صفحه ۷۵ این جمله که «دیانت بهائی بنیانش بر دو رکن اساسی ولایت امرالله و بیت‌العدل اعظم استوار است» حذف و به جای آن نوشته شود: «سابقه بنیانش بر دو رکن رکن استوار، رکن اول نصوص الهیه و رکن ثانی بیت‌العدل اعظم که مرجع تشریع است... ممتنع و محال».

۱۲- در صفحه ۸۷ کتاب جمله اخذ حقوق الله در هر زمان متعلق به ولی امرالله است، حذف و به جای آن نوشته شود «در هر زمان به مرجع مقدس امر بهائی تقدیم و به اختیار و اراده آن مرکز مقدس مصرف گردد».

مجلس ملی ایران در مجموع درخواست حذف حدود ۳۰ مورد از موارد موجود در کتاب و جایگزین نمودن مطالب دیگر به جای آنها را کرده بود. موارد درخواست شده برای حذف، مطالب کم اهمیتی نبود، غلط املائی و چاپی

نبود که به سادگی قابل اصلاح باشد. درحقیقت برخی از مطالب مهم کتاب عوض شده و قرار بود تغییرات جدید به نوعی به این مبلغ مشهور نسبت داده شود.

احمد یزدانی وقتی تغییرات مورد نظر مجلس ملی ایران را دریافت کرد در بهت و ناباوری فرو رفت. او به چشمان خود شک کرده بود چرا که کتاب نوشته شده خود را که برای تجدید چاپ داده بود، نمی‌شناخت و تغییرات فراوان و حذف و اصلاحات اعمال شده در آن را مخالف نظرات خود و مغایر با نصوص و متون بهائی می‌یافت. در حقیقت، با حذف قسمت‌هایی از متن کتاب و اضافه نمودن مطالب جدیدی به آن، نوعی جعل در کتاب او صورت گرفته بود. او هرگز تصور نمی‌کرد که تجدید چاپ کتابی که به تأیید رهبری بهائیت رسیده و چهار بار تجدید چاپ شده بود، این طور در دست‌انداز بیفتد.

احمد یزدانی در نامه مورخ ۵ تیر ماه ۱۳۴۸ خود خطاب به مجلس ملی ایران نوشت:

«... تصور می‌کنم اشتباه یا سوءتفاهم بزرگی حاصل شده زیرا موضوع مراجعه بنده به آن مجلس مقدس موضوع تجدید چاپ آن کتاب بوده که به واسطه صعود (=مرگ) مبارک حضرت ولی امرالله ارواحنا لثربته الفدا یک رشته اصلاحات مختصری در آن کتاب باید به عمل آید و آن قسمت‌هایی که از الواح مبارکه وصایا به تقدیر الهی عملی نشده از آن حذف شود. یعنی آن لجنه محترمه فقط می‌بایستی در آن اصلاحات اظهار نظر فرمایند نه در اصل کتاب. زیرا این کتاب در موقع خود به تصویب لجنه تصویب تألیفات وقت و تصویب مجلس ملی همان زمان رسیده و بعد از طبع هم به ساحت مقدس حضرت ولی امرالله تقدیم و مورد تصویب و تحسین قرار گرفته و

انتشارش را موجب نتایج کلیه بیان فرموده‌اند که در صفحه اول کتاب چاپ شده است و سه مرتبه در ایران و مرتبه چهارم در انگلستان به دستور مبارک طبع گردیده است. پس در اصل کتاب حرفی نیست و با این مقدمات باید آن را تصویب شده و تحسین شده و مفید دانست و فقط بر طبق دستور مبارک بیت‌العدل اعظم الهی در اصلاحات لازمه اخیر که مربوط به الواح وصایا و صعود مبارک بوده، باید با تصویب آن مجلس مقدس قسمت‌هایی حذف و اصلاح شود. بنابراین نظرهایی که داده‌اند، تقریباً هیچ یک قابل قبول نیست.

مثلاً در مطلب صفحه ۱۸ کتاب در خصوص تاریخ تولد حضرت ولی امرالله آن‌چه در کتاب نوشته شده به نظر بنده صحیح است. زیرا تاریخ درج شده در کتاب مأخوذ از سواد رسمی شناسنامه حضرت ولی امرالله بوده که بنده، از متصاعد الی‌الله، امین حقوق الله جناب ورقا گرفتم که اولاً تاریخی است که در مدرک رسمی مندرج است. ثانیاً همین تاریخ را هم خود حضرت ولی امرالله در ایام حیات مبارک ملاحظه فرموده‌اند. اما تاریخی که در ستون روی مرقد مبارک در لندن نوشته‌اند، بعد از صعود مبارک بوده و معلوم نیست از کجا آورده‌اند، که با مدرک رسمی شناسنامه مخالف است. و یا در موضوع حقوق الله، که در صفحه ۴۷ آمده، در زمانی که کتاب تألیف شده این چنین بود. حال ممکن است در آخر این قسمت اضافه گردد که بعد از صعود مبارک، حقوق الله به بیت‌العدل راجع است.

احکام مبارک را محو کرده و در صورت کتب تصرفات بیجا و بی‌اطلاعانه نموده، به‌طوری که این کتاب آن کتابی نیست که تصویب شده بود و هیکل مبارک (شوقی افندی) تحسین فرموده بودند- کتابی است که به دلخواه و خودسری آقای دکتر مصباح تحریف و تغییر داده شده. حال به نظر بنده یکی از سه پیشنهاد ذیل می‌رسد هر کدام را محفل مقدس قبول فرمایند، بنده ممنون می‌شوم.

۱- کتاب به‌صورت اصلی اول تجدید طبع شود و فقط تاریخ مبارک اصلاح شود و نیز آن فقراتی که بنده صورت داده‌ام که حذف یا تغییر داده شود به‌همان اکتفا شود.

۲- اگر اظهارنظرهای اخیر لجنه تصویب تألیفات مورد علاقه محفل مقدس است، مجدداً نماینده آن لجنه آقای دکتر توانگر بیاید، به اتفاق مراجعه کنیم. مواردی که دکتر مصباح خودسرانه تغییر داده یا حذف کرده، ابقا کنیم و در این صورت یک کتاب نظر اجمالی جدید لازم است که آن نظرها را اعمال کنیم. چون کتاب حالیه خیلی مغشوش شده است.

۳- این که اصولاً از تجدید طبع کتاب صرف نظر کنیم که رفع مزاحمت از آن محفل مقدس و این حقیر بشود. بنده به کلی از ماجرای شش ساله این کتاب و بازیچه واقع شدن کتاب

مصوب به دست این و آن خسته و روحاً کسل و ملول شده‌ام و از پیشنهاد تجدید طبع کتاب که مورد تقاضای احبای الهی بوده، بنده به کلی پشیمان شده‌ام. دیگر بسته به اراده و تصویب آن محفل مقدس است». (تصویر شماره ۵)

لازم به ذکر است که لجنه تصویب تألیفات از ابتدا با انجام اصلاحات گسترده در کتاب و حذف و اضافات زیاد در آن موافق نبود و معتقد بود کتاب جدیدی با نام جدید و اصلاحات مورد نظر به جای کتاب نظر اجمالی چاپ شود و در نامه مورخ ۱۳۴۳/۴/۲۸ خود خطاب به محفل ملی چنین استدلال نمود:

«راجع به کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی و تغییرات و اصلاحات مورد نظر به استحضار می‌رساند:

ساخته محترم محفل مقدس روحانی، من ایران، محمد الله اراکانه

در جواب مرقومه ۴۳۰۴ مورخه ۳ شهریور ۱۳۴۳ متضمن نمونه مرکزی کتاب نظر اجمالی که برای اظهار نظرهای بنده ارسال فرموده اید، مستحضر می‌شود. این کتاب در موقع خود از تصویب لجنه ملی تصویب تألیفات و تصویب محفل مقدس و فقط نگه داشته بود و چهار مرتبه هم طبع شده به این آنکه تجدید نظر فرموده و علاوه به تصویب و تحسین هیکل مبارک هم زمین و بیشتر فرموده و محتاج به تجدید نظر تازه نبود. چرا که قسمت‌هایی از آن که مبارک و سایر که در این کتاب در آن بود، بنده پیشنهاد کرده بودم که آن قسمت‌ها چون اصلی باشد و بترتیب طبع حذف شود و صورت آن مواضع را که بجای آنها چه مسائلی در آن بود، بنده تقدیم کرده بودم ولی در محفل مقدس معلوم شد که چرا به این احوال صورت اصلاحاتی مذکوره اصل کتاب را برای تجدید نظر به لجنه تصویب تألیفات ارسال فرمودند. لجنه مذکور به این توجه داشت که این کتاب سابقاً تصویب شده بود و لذا باید آن را به هیکل مبارک هم رسیده مورد قبول و تحسین قرار گرفته بازگشته ابرادان فریاد و اصلاحات نمودیم و در آن نظرات و استدلال که تقریباً تمام آن نظرات غیر وارد و غیر معقول بود، رسیده و محفل خود را با این عریضه می‌فرستادیم که زیرا در دستور آن لجنه این بود که در تألیفات اشخاصی که اخلال می‌بایند، فقط اصلاح و انتیضات را جلوگیری نماید ولی بعد از آنکه تجدید طبع کتاب از توقف پس بماند خارج شود، مجدداً عرض کردم حاضر بود یعنی در لجنه وارد کتاب اعمال کنیم این بود که از اصل محفل مقدس ملی مرقومه فی جناب دکتر توانگر بیایند، لجنه را مأمور فرمودند باید نزد بنده و بنا به اتفاق آن نظرها را در کتاب اعمال کنیم ایشان هم آمدند و همین رسم فعل شد و کتاب تقدیم محفل مقدس شد. و از آنجا برای طبع مجسمه ضمیمات اجازه گرفتند و در این اثنا معاون شد آقای دکتر مصباح بجهت مجوز رفتن کتاب را از موسسه مذکوره گرفته مدتی نزد خود نگاه داشته و خود سرانه بدین مراجعه به لجنه و محفل مقدس می‌نمودند و مدخلاتی در کتاب نمود و گویا خود را صاحب اختیار و مطلق تشکیل دادند و تصرفات غیر مجاز از روی اطلاع و انتضا و تسکود و حتی در مرقوم تاریخ تولد حضرت ولی‌المرآله اروا خدا رسیده اند که بدستوریت العبد العظیم افرارند از روی کتاب گوهری که نقل شده و آقای دکتر توانگر رضایعه کتاب مذکور پیدا کرده و در صفحه ۸۰ کتاب قید کرده بودیم آنرا هم باید از خط کشیده و حذف کرد و در نمونه ارسالی در صفحه ۱۰ خط خطی فرمایند که از تولد مبارک شده است و نیز صفحات ۱ تا ۹ را باقی خط کشیده و لوح مبارک را حذف نمود و نیز در خط دیگر کتاب قسمتی از احکام

مبارک را محو کرد و در صورت کتب تصرفات بیجا و بی‌اطلاعانه نمود به‌طوری که این کتاب آن کتابی نیست که تصویب شده بود و هیکل مبارک تحسین فرموده بودند - کتابی است که بد دلخواه و خودسری آقای دکتر مصباح تحریف و تغییر داده شده - حال بنظر بنده یکی از سه پیشنهاد ذیل می‌رسد هر کدام را محفل مقدس قبول فرمایند بنده ممنون می‌شوم

۱ - کتاب به‌صورت اصلی اول تجدید طبع شود و فقط تاریخ تولد مبارک اصلاح شود و نیز آن فقراتی که بنده صورت داده‌ام که حذف یا تغییر داده شود به‌همان اکتفا شود .

۲ - با اگر اظهارنظرهای اخیر لجنه تصویب تألیفات مورد علاقه محفل مقدس است مجدداً نماینده آن لجنه آقای دکتر توانگر بیاید با اتفاق مراجعه کنیم مواردی که دکتر مصباح خود سرانه تغییر داده یا حذف کرده ابقا کنیم و در این صورت یک کتاب نظر اجمالی دیگر تازه لازم که آن نظر را اعمال کنیم چون کتاب حالیه خیلی مغشوش شده است .

۳ - با اینکه اصولاً از تجدید طبع کتاب صرف نظر کنم که رفع مزاحمت از آن محفل مقدس و این حقیر بشود بنده بکلی ارجحای شش ساله این کتاب و بازیچه واقع شدن کتاب مصوب بدست این و آن خسته و روحاً کسل و ملول شده‌ام و از پیشنهاد تجدید طبع کتاب که مورد تقاضای احبای الهی بوده بنده بکلی پشیمان شده‌ام .

در برگشته باراد و تصویب آن محفل مقدس است - کتاب و نمونه ها لفا تقدیم میشود .

بارجای طلب تأیید و با تقدیم احترام موضوع
احمد یزدانی

۷ شهرالمنیة ۱۳۴۳
۱۱ مهر ۱۳۴۹

تصویر شماره ۵: نامه مجید احمد یزدانی به محفل ملی و اعتراض مجید به پیشنهاد انصراف از چاپ کتاب

که با انتشار کتاب جدید، چنین فرصتی کمتر به دست خواهد آمد و هر آنگاه که نسبت به مندرجات چاپ‌های سابق اشکال نمایند و ایراد داشته باشند که به زعم معترضین با مندرجات حاضر وفق ندهد، باز جوابگوئی آنان در آن مورد به مراتب سهل‌تر و طبیعی‌تر از توجیهی است که ما بتوانیم در مورد تغییر مندرجات کتاب و حذف پاره‌ای از مسائل اصولیه که با نصوص الهیه سروکار داشته باشد بیان نماییم». (تصویر شماره ۶)

البته محفل ملی ایران خود به مشکلات یادشده واقف بود ولی نمی‌توانست از تجدید چاپ

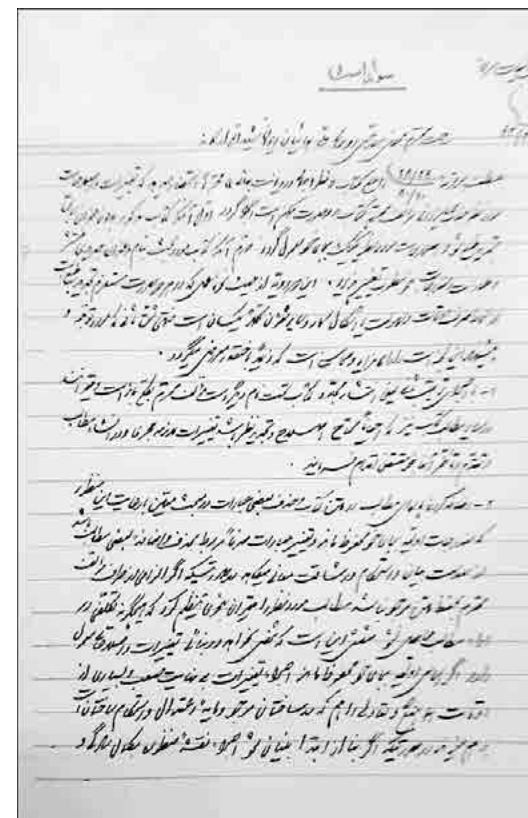
حذف و اضافات مورد نظر در کتاب اصلی بسیار مشکل است و سلامت بیان و استحکام اولیه آنرا از بین خواهد برد. مهم‌تر این که تغییر مسائل در کتابی که چند نوبت تجدید طبع شده است، چندان مستحسن نیست مخصوصاً این که مطالب تغییر یافته با اصول معتقدات جمعیتی سروکار داشته باشد. در این صورت برای مخالفان و دشمنان امر دستاویز فراهم خواهد شد که باب انتقاد بگشایند و لسان به خرده‌گیری باز کنند که بهائیان تألیفات خویش را در هر موقع بر حسب اقتضاء و مصلحت تغییر می‌دهند و در اصول دست می‌برند و حال آن

کتابی که مورد تأیید شوقی ربانی است به سادگی سرباز زند.

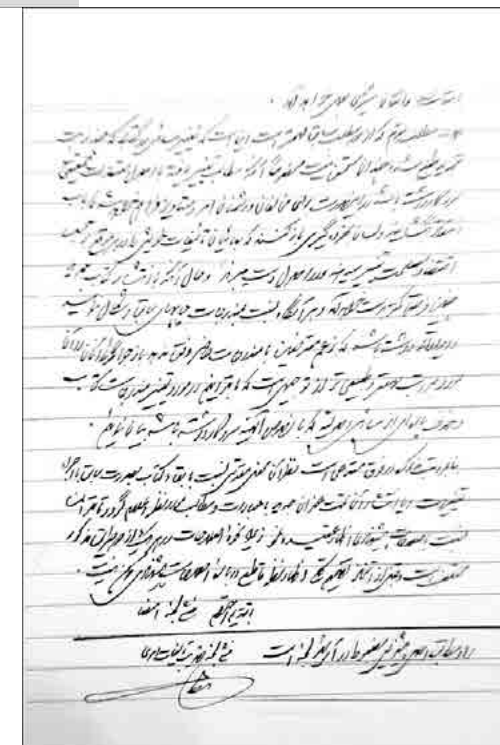
جناب یزدانی که از اقدامات محفل ملی در زمینه چاپ کتاب ناامید شده بود سعی کرد تا موضوع را به اطلاع بیت العدل رسانیده و از آنان مدد بگیرد. لذا در تاریخ ۲۶ جون ۱۹۶۹ نامه‌ای به شرح زیر خطاب به بیت العدل ارسال نمود.

«ساحت مقدس امنای معظم الهی اعضای مجلله مکرمه بیت العدل اعظم الهی ادام الله فیوضاتهم

با عرض تحیت ابدع ابهی و محویت وفنا در آن ساحت مقدس و معذرت از تصدیع



تصویر شماره ۶: نامهٔ لجنة تصویب تألیفات بهائی به محفل ملی و توضیح اینکه اصلاحات گسترده در کتاب نظر اجمالی با مشکلات روبرو است



خاطر آن ذوات مقدسه سواد شرحی که به محفل مقدس ملی ایران در باب کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی عرض شده، لفاً تقدیم می گردد. بعد از قریب یک سال معطلی نظرانی داده اند که اصل کتاب مصوب به کلی تغییر می کند و لکن بنده به هیچ وجه راضی و مایل نیستم کتابی که به تصویب و تحسین حضرت ولی امرالله ارواحنا لمرقده الفدا رسیده و چهار مرتبه چاپ شده و نتایجش در خدمت تبلیغ محسوس گردیده که چقدر مفید بوده تغییری داده شود. با عرض عبودیت و طلب تأیید و احترام و خضوع - احمد یزدانی». (تصویر شماره ۷)

بیت العدل در تاریخ اول آگست ۱۹۶۹ طی نامه‌ای جواب منفی را به جناب یزدانی داد و او را مجدداً به محفل ملی و لجنة تصویب تألیفات

ساحت مقدس امنای معظم الهی اعضای مجلله مکرمه بیت العدل اعظم الهی ادام الله فیوضاتهم

باعتراض تحیت ابدع ابهی و محویت وفنا و آن ساحت مقدس و معذرت از تصدیع خاطر آن ذوات مقدسه سواد شرحی که به محفل مقدس ملی ایران در باب کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی عرض شده، لفاً تقدیم می گردد. بعد از قریب یک سال معطلی نظرانی داده اند که اصل کتاب مصوب به کلی تغییر می کند و لکن بنده به هیچ وجه راضی و مایل نیستم کتابی که به تصویب و تحسین حضرت ولی امرالله ارواحنا لمرقده الفدا رسیده و چهار مرتبه چاپ شده و نتایجش در خدمت تبلیغ محسوس گردیده که چقدر مفید بوده تغییری داده شود.

باعتراض عبودیت و طلب تأیید و احترام و خضوع

احمد یزدانی

طهران ۳ شهریورالمطهره ۱۳۴۸
۲۶ جون ۱۹۶۹

تصویر شماره ۷: نامهٔ اعتراض احمد یزدانی به بیت العدل

مذکورند با تقدیم تکبیرات بدیعه - بیت العدل اعظم». (تصویر شماره ۸)

لازم به یادآوری است که جواب منفی بیت العدل به جناب یزدانی تازگی نداشت و بیت العدل قبلاً نیز طی نامه مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۹۶۸ نه تنها هرگونه اصلاح، جرح، تعدیل و تجدیدنظر و به قولی، سانسور در کتب امری را بلامانع دانسته

بود، بلکه این رویه ناپسند را مسبوق به سابقه دانسته و به شوقی ربانی نیز نسبت داده بود. در قسمتی از نامه مورد اشاره آمده است:

«... به اطلاع آن جناب می‌رسانیم که در کتب و آثاری که مؤلفین بهائی جهت تعمیم تبلیغ و ترویج امر اعظم تألیف می‌نمایند تجدید نظر و تصحیح و تعدیل جایز بوده و هست چنانچه در زمان مبارک با اشاره و تصویب حضرت ولی امرالله در کتاب بهاءالله و عصر جدید به کرات تجدید نظر گردیده و مواردی را اصلاح

نموده‌اند تا مطابق با زمان گردد. علی‌الخصوص در مورد کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی که نفس نفیس مؤلف قصد تجدید نظر دارد ابداً مانعی در این سیل نباید باشد، منتهی موارد اصلاح شده البته باید به تصویب لجنة مخصوصه محفل ملی برسد». (تصویر شماره ۹)

جناب یزدانی خسته و ملول بود اقدامات او نه تنها به نتیجه نرسیده بود بلکه باعث عصبانیت بیت العدل و محفل ملی، و حتی کدورت دوستان قدیمی‌اش شده بود. لذا طی نامه‌ای به جناب علی‌نخجوانی ضمن پوزش از اقدامات خود قول داد که منبعده مزاحم بیت العدل نشود و نامه‌ای برای آنان نفرستد و اگر کاری داشت مستقیماً از حضرت بهاءالله استمداد نماید. او در نامه مورخ ۱۳۴۸/۵/۲۹ خود خطاب به یکی از اعضای بیت العدل نوشت:

آنجناب و بسا لجنه متذکرند که جزوای را که آخام و مناسب برای انتشار میدهند. محفل ملی پیشنهاد فرماید تا آن عاقله پس از تصویب و تأیید طبع و نشر از طرف آن محفل فراهم آید چون تدوین و تنظیم و ترتیب فهرست و استخراج و تجزیه ابواب از امر مهم محسوب گشته آثارش به فرد نشر و اصدار باقی و برقرار است امید این هيات آنکه نفس نفیس هرچه زودتر جهت معاونت آن حضرت معین شود تا تحت نظر لجنه و در نظر هدایت آنجناب برعوض کارآنها گردد. و جمیع اوقات را حصر در اجرا و وظائف محوله نماید در آستان مبارک آن معاهد لایق با مقامات و عهده داران.

باتقدیم تحیات بهیه
بیت العدل اعظم

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE
BAHÁ'Í WORLD CENTRE
HAIFA, ISRAEL

CABLE ADDRESS
BAHAIFAITH, Haifa

اول شهرالکمال ۱۲۶
اول آگست ۱۹۶۹

دانشندارچمند ناشرفحات الله جناب احمد یزدانی علیه بهاءالله

چهارمکتوب از آن یارمعنوی که درتواریخ مختلفه درماه جون ۱۹۶۹ مرقوم فرموده بودند واصل شد و مطالب مندرجهدقت ملاحظه گردیدیم بعضی از - پیشنهادهای آنجناب قبلاً موردتوجه این هیئت واقع شده و اقدامات لازمه مرعی گردیده است.

البته آن یارنازنین کاملاً مستحضرنده که مسائل مربوط به تصویب تألیفات امریه و طبع آثاریناچار راجع به محفل ملی آنسامان است امیدواراست که مراجعه مستقیم و استمرار درمشاورت با آن هیئت نتایج مطلوبه داشته باشد. خدمات جلیله متعاهده تاریخیه آن خادم لایق آستان مقدس پیوسته درنظر بوده و هست دراعتاب مقدسه درادعیه قلبیه این مشتاقان مذکورند.

باتقدیم تکبیرات بدیعه

بیت العدل اعظم

تصویر شماره ۸: پاسخ بیت العدل به نامه یزدانی و ارجاع مجدد او به ایران

«خدمت ذی‌مرحمت دوست معظم حضرت آقای علی‌نخجوانی دامت توفیقاته

با تقدیم مراتب محبت صمیمی و عرض تکبیر ابدع ابهی معروض می‌گردد: اولاً از زیارت جنابعالی و ابراز آن همه عنایت و محبت بی‌نهایت متشکرم و نیز ابلاغ پیام هیئت مجلله امنای الهی، اعضای معظم بیت العدل اعظم کمال تشکر و سرافرازی حاصل است.

THE UNIVERSAL HOUSE OF JUSTICE
BAHÁ'Í WORLD CENTRE
HAIFA, ISRAEL

۱۲۶ شهرالکمال
۱۲ آگست ۱۹۶۹

فایل جلیله ناشرفحات الله جناب احمد یزدانی علیه بهاءالله

بجهدالله آن حبیب معنوی پر از سالکان دراز معین مبارک اعتبار مقدسه گنجد و شاد جان را برپای معنوی روضه مبارکه و شمع حیره دراز اقدس غراره فرمودند آن عاقله برکات حایله از تفسیر به آستان مبارک دردمان تاریخیه عظیمه باهره آن ستاینده جمال کبریا تا شرات شیده نماید و مزیداً "لما یسیر آنجناب را دروالات میهنه مومنین و عیون دارد." خلاصه مشورتی که در حدی از انشاء این هیات با آنجناب فروراشته است با اطلاع این مشتاقان رسیده و مسائل مربوطه ملاحظه گردید، راجع به تجدیدنظر و جرح و تعدیل بعضی از فقرات کتاب مشوراجالی دردیانت بهائی با اطلاع آنجناب عرضیم که درکتب و آثاریکه می‌فرستد بهائی جهت تعمیم تبلیغ و ترویج امرالله تألیف می‌نمایند تجدیدنظر و تصحیح و تعدیل جایز بوده و هست چنانچه درزمان مبارک با اشاره و تصویب حضرت ولی عزیز امرالله درکتابیها "الله و عصر جدید" بکرات - تجدیدنظرگردیده و مواردی را اصلاح نموده اند. تا بخاطر با زبان گردد ملی انشعوب درموردکتاب مشوراجالی دردیانت بهائی که نفس مؤلف - بعد تجدیدنظر دراز ابد" باقی دراز سیل نباید باشد منتهی موارد اصلاح شده البته باید به تصویب لجنه مخصوصه محفل ملی برسد. اما راجع به بک دیگر درموردطبع و نشر بعضی از تصور مبارک حدیسه از طرف لجنه تجزیه و استخراج آیات که پیشنهاد فرموده اند البته انتشار آثارمبارک و وظائف حتمیه معاونت طبع بوده و هست و هرچه بیشتر یساران به خلق قیاس آیات الهیه مستقیم باشد بسیار و خیرتر است بدین است

تصویر شماره ۹: سابقه جواب منفی بیت العدل به احمد یزدانی

ثانیاً دستخط مطاع مورخ اول شهر الکلمات ۱۲۶ که در جواب چهار فقره عرایض بنده صادر گردید واصل و زیارت گردید. بنده تصور می‌کردم با تشکیل آن معهد جلیل عدل الهی موقع رسیدگی و اظهار حقیقت و عدالت رسیده است. حال معلوم می‌شود هنوز محکمه الهی در راه ملاحظه و مصلحت و اغماض و... است. آن هیئت مجلل معظم هر قسم بفرمایند، ناچار مورد قبول همه اهل بها است. بنده تصور می‌کنم سادگی و بی‌تجربگی کردم که آن عرایض را تقدیم کردم و اسباب تصدیع خاطر مبارک آن امنای الهی را فراهم کردم. فقط به اعتبار دوستی قدیمی و صمیمی با جنابعالی و جناب هوشمند فتح اعظم بود که بنده جرأت این جسارت را کردم. خیلی عذر می‌خواهم و دیگر من بعد مزاحم نشده و جسارتی در عرض عرایض، به مقام شامخ بیت‌العدل اعظم الهی نخواهم کرد. اگر عرض عاجزانه‌ای داشتم، ناچار به آستان مقدس جمال اقدس الهی، روحاً و قلباً عرض خواهم کرد.

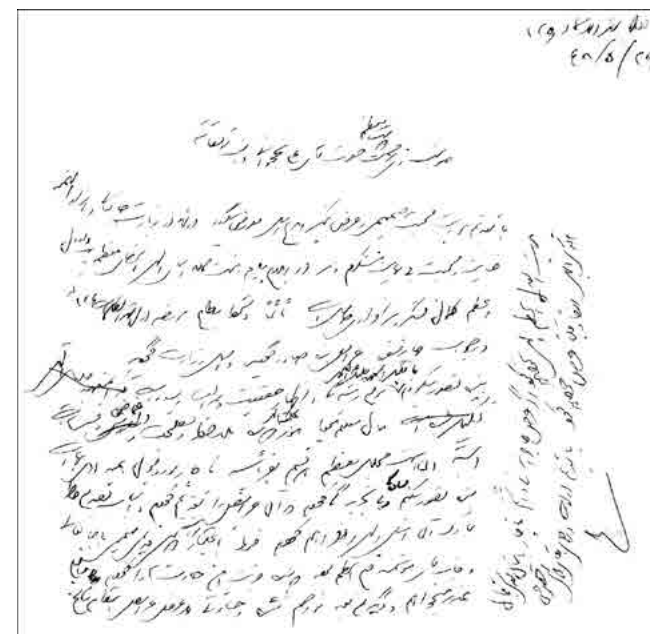
با تقدیم ارادت و رجای بقای دوستی خصوصی - احمد یزدانی» (تصویر شماره ۱۰)

جناب علی نخجوانی که به اوج عصبانیت یزدانی پی برده بود

برای دلجویی و تسکین او و رفع دلخوریش از بیت‌العدل، در نامه مورخ ۱۹۶۹/۹/۷ خود خطاب به جناب یزدانی چنین نوشت:

«فاضل ارجمند و دانشمند بی‌مانند حضرت احمد یزدانی روحی لکم و لخدماتکم الفداء

دیشب در عالم رویا در نهایت مسرت و روحانیت آن خادم حقیقی آستان الهی را زیارت کردم. جمعی بودیم شما را زیارت کردیم، به طرف من آمدید و در حال محبت دست مرا گرفتید و با کمال سرعت با هم در کمال مسرت به مقصدی می‌رفتیم. من پیش خود می‌گفتم که الحمدلله حال حضرت یزدانی بهبودی کامل حاصل نموده و قوای جوانی تماماً عود کرده است. از خواب برخاستم و مدتی به فکر آن حضرت بودم تصادفاً همین امروز مرقومه آن حضرت رسید با شوق فراوان همه کارها را کنار گذاشتم و مرقومه را باز



تصویر شماره ۱۰: نامه احمد یزدانی به علی نخجوانی عضو بیت‌العدل جهانی

کردم و مطالب مرقومه را در فکر و روح و قلب خود جا دادم. اتفاقاً دستور داده شده بود که نسخه ثانی ابلاغیه بیت‌العدل صادر و به حضور انور تان ارسال گردد. فوراً آن دستور باطل گردید. سرور محبوب و استاد بی‌نظیرم، هزار بار نخجوانی و فتح اعظم و امثال ما نفوس فدای خدمات باهره و انتصارات عظیمه که به دست آن عاشق دلباخته انجام شود، گردد. ابدا مضطرب نباشید، نگران نباشید در موقعی که در محفل ملی شرح ملاقات خود را با آن حضرت دادم، در محفل جز قدردانی از مقام و منزلت شما چیز دیگری احساس نمودم. همه خود را کوچک شما می‌دانند. مستفیض از منبع علم و فضل و دانش شما می‌دانند.

ابداً من احساسی غیر محبت حقیقی ننمودم. و اما در این بساط الهی قربان وجود مبارکت گردم - نام شما را با نهایت تکریم و تعظیم می‌برند چندین دفعه مخصوص شما وعائله مبارکه شما به دعا و مناجات و طلب تأیید پرداخته‌اند. از منزلت و قدر و شأن شما کاملاً آگاهی دارند. نتیجه زحمات شما مورد مطالعه و رسیدگی و ممنونیت آنها است. خدمات شما پایه و مایه اساسی کار آنها است. نتیجه اعمال و خدمات شما را همیشه مترصدند و ثناگوی شما هستند روحی لکم الفداء. اگر به مشورت دلالت فرمودند نظر به مبدا قویم و منصوص در کتاب مبین است

تصویر شماره ۱۱: نامه علی نخجوانی عضو بیت‌العدل در پاسخ به اعتراضات یزدانی و دلجویی از او

لاغیر. این چند کلمه با همان حالت نشئه و حظ موفور، که در رویای دیشب احساس نمودم معروض داشتم اگر جسارتی شد عفو فرمایید. در اعتبار مقدسه به یاد پرحلاوت شما هستم. هزار بار فدای شما - علی نخجوانی». (تصویر شماره ۱۱)

احمد یزدانی با دریافت این نامه خود را شرمنده الطاف جناب نخجوانی می‌دید هرچند که در مطالب ارسالی او صحبتی از حل مسئله و دستوری برای رفع مشکل به چشم نمی‌خورد.



او تصور کرد که اکثر اعضای بیت‌العدل به دلیل عدم آشنائی با زبان فارسی، مطالب و استدلال‌های او را نفهمیده‌اند و لذا سعی کرد یکبار دیگر موضوع را برای جناب نجخوانی تبیین و از او بخواهد که به زبان انگلیسی مطلب را در جلسه غیر رسمی بیت‌العدل به نظر آنان برساند. ایشان در نامه خود خطاب به جناب نجخوانی این چنین نوشت:

«خدمت ذی مرحمت سرور عزیز دوست صمیمی، عضوی از اعضای عدل الهی، حضرت نجخوانی روحی له الفدا

مرقومه گرامی مورخ ۱۹۶۹/۹/۷ آن حضرت دیروز به واسطه جناب روح الله سمندری وصول یافت و به کمال شوق زیارت گردید. چقدر خوشوقت بودم که در عالم رویا به حضور آن نفس مقدس موفق شده بودم. ای کاش بار دیگر این رویا حقیقت یابد و به لقای آن وجه نورانی نائل شوم. از مراتب محبت و عنایتی که بدون استحقاق این بنده مبذول داشته بودید بسیار خجل و نیز متشکر شدم. قربان الطاف و محبت حقیقی کردم. ای کاش دیگران هم در عوض اظهارات لفظی و ظاهری و تظاهری ذره‌ای از حقیقت می‌داشتند. ولی دوست عزیزم، مثل معروف است که برادری به جای خود، بزغاله یکی هفتصد دینار. مراتب دوستی حقیقی واقعی بین یاران و دوستان خالص و واقعی، امری است محبوب و قطعی و واجب؛ ولی در مسائل امری و روحانی، خصوصیات در ظل کلمات و حقایق امری قرار می‌گیرد.

ما بدین ره نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم

ما در امرالله و مسائل روحانی به دنبال حقیقت و عدالت می‌گردیم. آن قدر مجامع و مجالس و احزاب و افکار مشعشع ولی تو خالی از دینی و سیاسی و حزبی در دنیا هست که تمام فانی از حقیقت و کسل کننده‌اند. ما به امید و انتظار عدل و حقیقت به امرالله و جامعه بهائی و تشکیلات آن پناه آورده‌ایم و انتظار بنده و دوستان بنده از مقام شامخ بیت‌العدل اعظم بر طبق نصوص قاطعه متعدده الهیه همان حقیقت و عدالت است. اگر عملیات و نظرات سایر تشکیلات امری با حق و عدل منطبق نباشد، بحمدالله حق جل جلاله میزان عدلی قرار داده است و آن بیت‌العدل اعظم است که به واسطه پیروی از نصوص و عدل و حق، مصون از خطاست. قربان دوستی شما، من مطالبی را ضمن ۴ فقره عریضه به آن معهد جلیل عرض کردم و خواستم آن نفوس زکیه را از جریانات معارف امری طهران آگاه کنم. مثل کتاب اظهار نظر برخی از دانشمندان. اگر چیزهایی که بنده عرض کردم راست است و درست و بنده حق داشته‌ام، عدل اقتضا می‌کند که تذکرات لازمه برای اصلاح امور به مراجع مربوطه برای حفظ کبان امرالله از طرف آن هیئت عالی مقام امری داده شود. و اگر آن‌چه بنده عرض کردم خلاف و نادرست بوده باز عدل اقتضا می‌کند که بنده مورد سخط و تذکر یا تنبیه قرار گیرم. زیرا تعریف عدل «حقوق کل ذی حق حقه است». ولی از آن مؤسسه الهی در جواب چهار فقره عریضه من مرقوم داشته‌اند که (مسائل مربوط به تصویب تألیفات امریه و طبع آثار به‌ناچار راجع به محفل ملی آن سامان است) آیا مقصود این است که مطلقاً محفل ملی این سامان اختیار تام دارد تا هرچه

میل دارد بکند، یا یک اصول و شرایطی هم هست؟ از این بیان مفهوم می‌شود که بنده و امثال بنده باید بلا شرط تسلیم آن محفل باشیم و بیت‌العدل اعظم هم مداخله‌ای در این امور ندارد. مثلاً چهار سال است که محفل ملی ایران با طبع کتاب نظر اجمالی مخالفت می‌کند و با وجود امر بیت‌العدل اعظم، باز خدشه کرده و در عوض رسیدگی به اصلاحات آن کتاب، در اصل آن کتاب اخلال کرده‌اند و حال آن که این کتاب مورد تصویب و تحسین حضرت ولی امرالله ارواحنا فدا قرار گرفته و در تقریر به این کتاب اظهار علاقه فرمودند که در جواب محفل ملی که می‌خواستند کتابی و خطابی مثل کتاب جرج تاووزند برای عالم اسلام تهیه کنند، امر فرمودند همان کتاب نظر اجمالی را بفرستید طبع مرغوب نمایند و از آنجا برای رجال مدنی و روحانی اسلام به ایران بفرستند. حال در اصل کتاب اشکالاتی کرده‌اند. همچنین الواح مبارکه‌ای، که بنده مدت هفت سال شبانه روز تجزیه کرده و مورد تمجید و تقدیر آن امنای الهی هم قرار گرفته با اجازه آن امنای الهی که حضوراً عرض کردم در مراجعت از ارض اقدس ۳۵ جلد کتاب با اصول محکم تهیه و به محفل مقدس ملی فرستادم که پس از ملاحظه و تصویب اقدام به طبع نمایند. ولی حال ده ماه از تاریخ تقدیم آنها می‌گذرد و معلوم نیست چه نظر و تصمیمی در این باب گرفته‌اند و حتی یک کلمه هم نه شفاها و نه کتبا به بنده اطلاعی نداده‌اند و بنده نمی‌دانم ایراد و اشکال واقعی در تألیف این ۳۵ جلد کتاب الواح چه بوده است. مثل این است که ابداً به این زحمات توجهی ندارند و همچنین سایر مسائل که به محفل مقدس عرض شده و سوادش تقدیم آن معهد جلیل گشته، جوابی نمی‌دهند و بی‌اعتنایی

می‌فرمایند. آیا این رویه مقرون به حق و عدل است؟ به نظر بنده اگر حق و عدل در اقدامات و تصمیمات تشکیلات امری منظور نظر نباشد، ابدا ارزشی ندارد. اگر آن حضرت مقتضی دانستید چون بنده زبان انگلیسی نمی‌دانم، خلاصه و مفهوم این عریضه را در موقع غیر رسمی بیت‌العدل اعظم برای سایر سروران عزیز، اعضای بیت‌العدل اعظم به انگلیسی بیان فرمائید.

خیلی عذر می‌خواهم که باز تکرار مطلب کردم. نخواستم در جواب آن دستخط منبع بیت‌العدل اعظم جسارتی کرده عرضی بکنم. این است که به‌طور غیر رسمی به جنابعالی عرض کردم. از حق منبع توفیق و تأیید می‌طلبم که اولاً در دوستی و بندگی خصوصی نسبت به سروران عزیز باقی و دائم بمانم و ثانیاً نسبت به مقررات و نصوص الهیه و اطاعت آن مرکز مقدس و جلیل الهی ثابت و راسخ باشم. قربانت - احمد یزدانی» (تصویر شماره ۱۲)

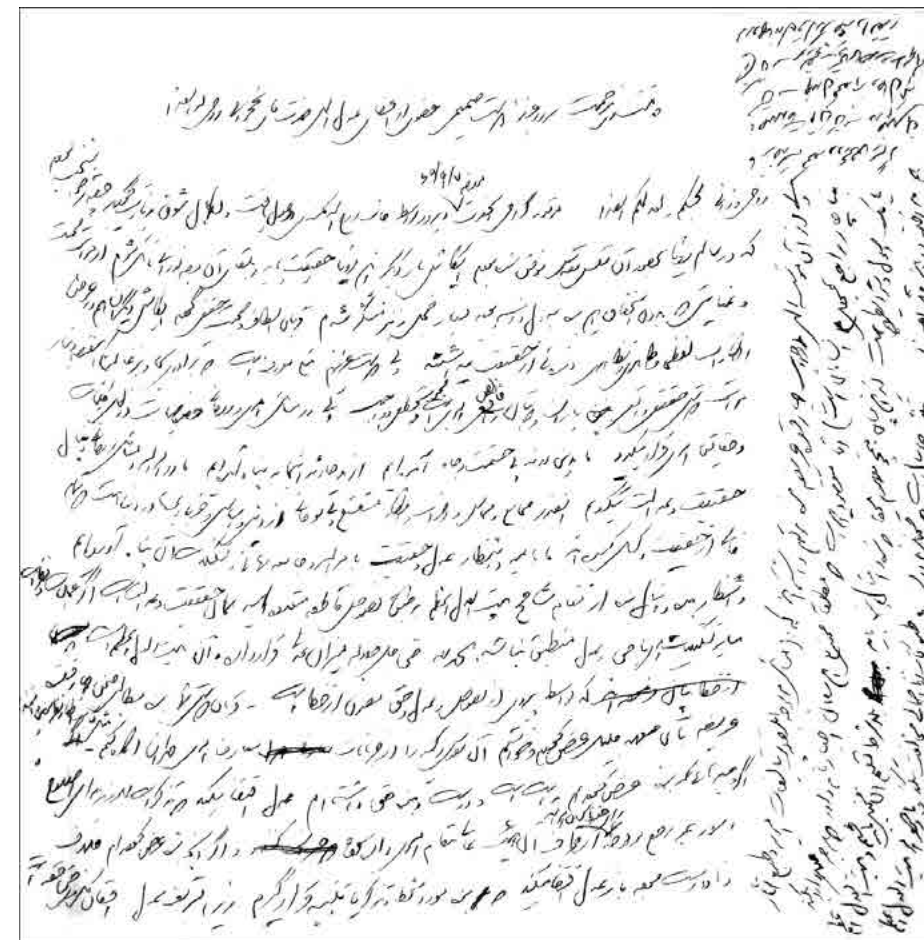
احمد یزدانی پس از ناامیدی از اقدامات بیت‌العدل و محفل ملی، سعی کرد کار تجدید کتاب خود را از طریق مؤسسه مطبوعات امری پیگیری نماید. بلکه بتواند مسئله را در رده‌های پائین تشکیلات حل کند.

او در نامه مورخ ۱۳۵۰/۹/۲۳ خود خطاب به میثاقی مسئول وقت مؤسسه ملی مطبوعات امری مکتوبانه نوشت:

«چند مرتبه خواستم تلفن کنم میسر نشد. دفعه آخر آقای محاسب مؤسسه حاضر بودند به

ایشان پیغام برای جنابعالی دادم. مقصودم این بود که موضوع کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی حالا نه سال است در میان و عاقبت از محفل مقدس ملی به آن مؤسسه مراجعه و دستور دادند. حالا مدت‌ها و ماه‌ها است که این کتاب کوچک در تحت نظر جنابعالی معوق و معطل مانده است. اینک می‌پرسم چند ماه

تصویر شماره ۱۲: نامه مجدد احمد یزدانی به علی نخجوانی عضو موثر بیت العدل جهانی در اسرائیل و درخواست توجیه سایر اعضای بیت‌العدل برای اجازه چاپ کتاب و مکتوبات او

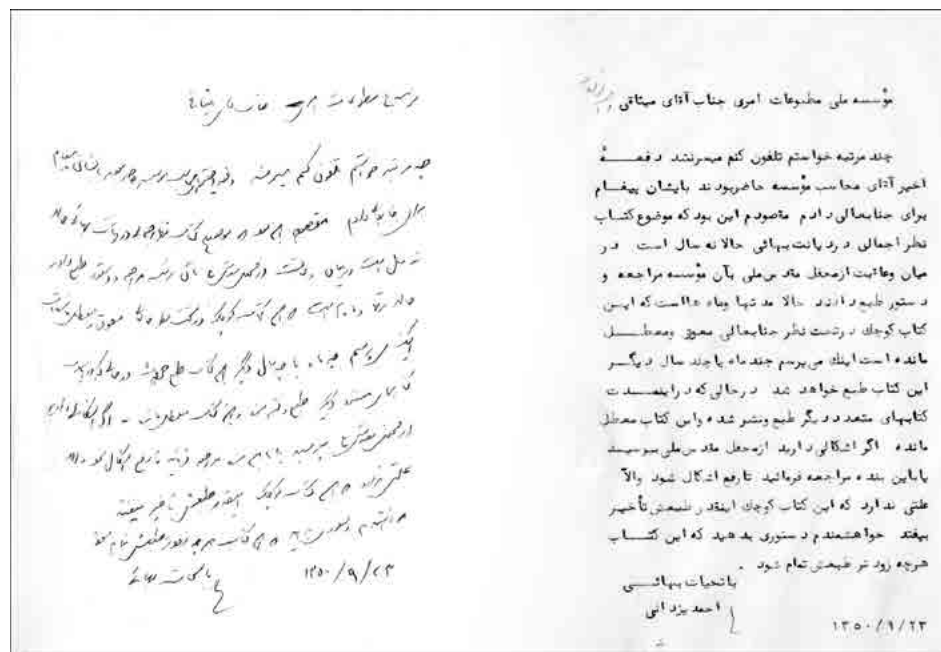


یا چند سال دیگر این کتاب طبع خواهد شد درحالی که در این مدت کتاب‌های متعدد دیگر طبع و نشر شده و این کتاب معطل مانده؟ اگر اشکالی دارید از محفل مقدس ملی پیرسید یا به این بنده مراجعه فرمایید تا رفع اشکال شود والا علتی ندارد که این کتاب کوچک این قدر طبعش تأخیر بیفتد. خواهشمندم دستور دهید که این کتاب هرچه زودتر طبعش تمام شود.» (تصویر شماره ۱۳)

بالاخره کتاب نظر اجمالی، علی‌رغم مخالفت نویسنده آن، با همان تغییرات اساسی که محفل ملی ایران خواسته بود چاپ و در اختیار عموم بهائیان قرار گرفت. در ابتدای کتاب بدون اشاره به سابقه کتاب و چاپ‌های قبلی آن نوشته شده: «نشر پنجم با تصویب محفل روحانی ملی بهائیان در سنه ۱۲۸ بدیع مطابق ۱۳۴۷ شمسی

مؤسسه مطبوعات امری» (تصویر شماره ۱۴) در چاپ جدید کتاب همه مقامات و اختیاراتی را که، عبدالبهاء و شوقی ربانی به ولی امر دیانت بهائی و ولات امر بعدی تنفیذ کرده بودند، حذف و به جای عبارت «ولی امرالله» کلمه «بیت‌العدل» جایگزین گردید.

در حقیقت، بیت‌العدل به یکی از وظائف اساسی و مهم خود که صیانت از نصوص است، عمل نکرده بود (براساس اساسنامه بیت‌العدل، یکی از وظائف مهم بیت‌العدل، محافظت از نصوص بهائی، صیانت آنها از تصرف و تحریف،



تصویر شماره ۱۳: نامه اعتراضی احمد یزدانی به مسئول لجنه مؤسسه ملی مطبوعات امری و پیگیری چاپ کتاب نظر اجمالی

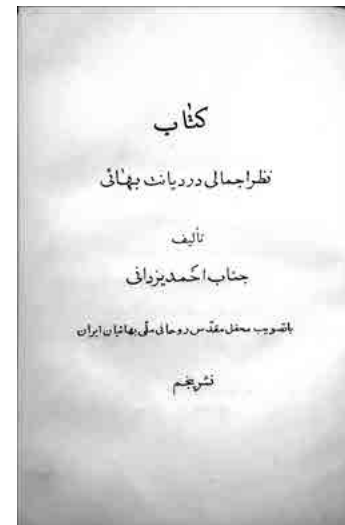
تجزیه و تفکیک و تنظیم و تنسيق و ربط و تطبيق آیات و آثار امری است) و در حقیقت بیت‌العدل با ایجاد تغییرات در کتاب نظر اجمالی، حقایقی را از چشم بهائیان پنهان کرده بود. مضافاً این که با حذف ولی امرالله از سیستم مدیریتی امر و مصادرة اختیارات او توانسته بود به عنوان حاکمی مطلق و رهبری بدون معارض اداره جامعه بهائی را به دست آورد.

احمد یزدانی با کوله باری از تجربه و نگارش کتاب‌های متعدد، جمع آوری و شناسائی الواح و آثار مختلف و با خاطرات منحصر به فردی که از ملاقات عبداله‌ها و شوقی ربانی داشت، اکنون کم آورده بود و خود را ضعیف‌تر از همیشه می‌یافت. این استاد بزرگ دیگر قدر و منزلتی نداشت و مورد اذیت و آزار بیت‌العدل و مدیران جامعه بهائی قرار گرفته بود. او ترجیح داد تا از آن پس، دور از هیاهوهای اداری و تشکیلاتی گوشه عزلت اختیار کند. او برای این

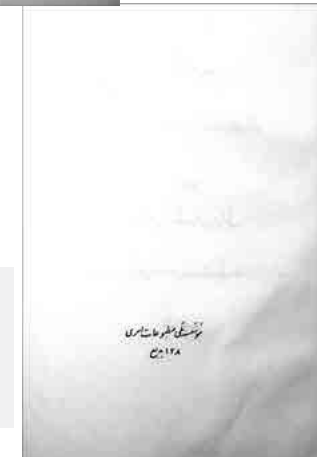
که رضایت اعضای بیت‌العدل را نیز جلب کرده باشد در تاریخ ۲۶ آپریل ۱۹۷۰ یادداشت تلخ زیر را در جواب نامه بیت‌العدل اعظم ارسال نمود.

«ساحت مقدس ملجاء و ملاذ اهل بها و مرکز امر اقدس ابهی، بیت‌العدل اعظم الهی افاض الله علينا فیوضاته

دست‌خط منیع مبارک عز شرف وصول ارزانی داشت. به زیارت آن کمال روح و ریحان و شکرگزاری و سرفرازی حاصل گشت. مضامین آن یرلیغ (=فرمان پادشاهی) بلیغ رحمانی تماماً مورد اطاعت و انقیاد این ناتوان است و رجا و استدعای این ضعیف و علیل، دعا و طلب تأیید



تصویر شماره ۱۴:
صفحه اول از چاپ
پنجم کتاب نظر
اجمالی



تصویر شماره ۱۵: پاسخ تلخ احمد یزدانی به بیت‌العدل و اعلام پذیرش و انقیاد خود نسبت به تشکیلات بهائی

آن ذوات مقدسه معظمه در اعتاب مبارکه است که شاید در این آخرین لحظات عمر به دوام خدمتگزاری به امرالله موفق گردم. عبد حقیر - یزدانی» (تصویر شماره ۱۵)

او به عملکرد بیت‌العدل معترض بود نامه‌های متعددی به بیت‌العدل و اعضای مهم آن چون لطف‌الله حکیم، هوشمند فتح اعظم، علی نخجوانی (که با زبان فارسی آشنا بودند) نوشت و تذکرات متعددی را در نارسائی معارف بهائی به آنان داد. او حتی ملاقاتی حضوری با برخی از اعضای بیت‌العدل در اسرائیل داشت و پیگیر کارها شد ولی جواب قانع کننده‌ای نشنید و هر بار او را سرکار گذاشتند و به محفل ملی ارجاع دادند و در آنجا نیز موضوع بایگانی گردید.

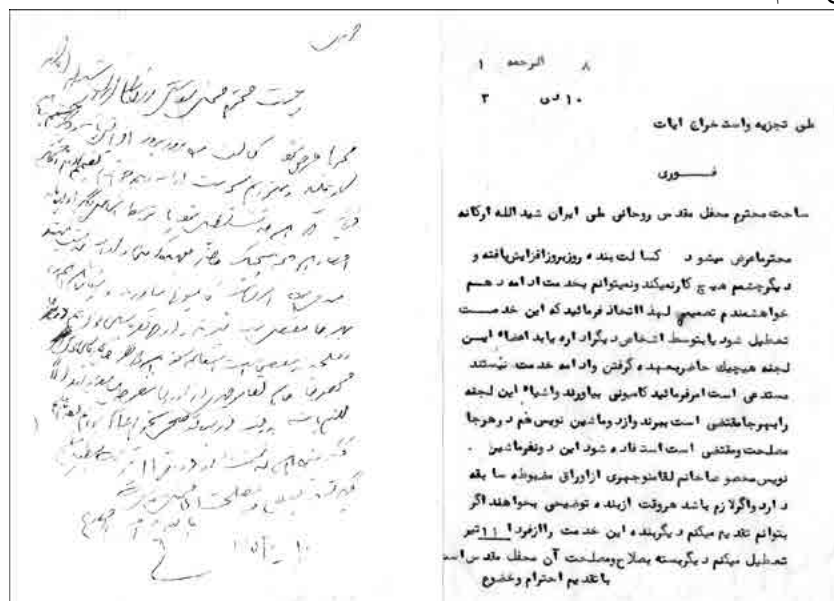
یزدانی در یکی از نامه‌های خود محفل ملی ایران را مورد خطاب قرار داد و از این که نمی‌تواند مقام مسئولی را برای حل مشکلات خود بیابد گلایه نمود در قسمتی از این نامه آمده است:

«... بنده سعی می‌کنم که حتی المقدور کمتر تصدیع دهم و اوقات آن محفل مقدس را به

موضوعاتی متوجه کنم که اسباب اتلاف وقت و یا عدم نتیجه شود، معهذاً گاهی علاقه به حفظ و ارتقاء معارف امری و احساس مسئولیت وجدانی بنده را مجبور می‌نماید که تصدیع دهم زیرا آن محفل مقدس قاعدتاً مرکز حل و عقد مسائل امری و روحانی ایران می‌باشد لذا مطالب ذیل را مطرح و مستدعی است معلوم فرمایید مشکلاتی که ذکر خواهد شد چگونه و در چه مقامی و چه اشخاصی صلاحیت قضاوت و حل آن را دارند... اگر این بنده متحیر را راهنمایی فرمائید خیلی متشکر می‌شوم...».

یزدانی در ادامه نامه پس از ذکر برخی از اشتباهات دانشمندان بهائی در مکتوبات خود،

تصویر شماره ۱۶: نامه استغفای احمد یزدانی از
لجنه ملی تجزیه و استخراج آیات و تحویل کارها



مجدداً به موضوع تجدید چاپ کتاب نظر اجمالی می‌پردازد و در بند ۶ نامه می‌نویسد:

«مثالی می‌زنم بنده قریب سه سال با آن محفل مقدس مکاتبه و عریضه‌نگار شدم و با دلیل و برهان و نص مبارک در باره کتاب نظر اجمالی در دیانت بهائی که ضرورتاً می‌بایستی تجدید طبع شود، لزوم تجدید طبع را عرض کردم و در

تمام این مدت فقط به جمله «صلاح نیست» جواب دادند تا این‌که به تقدیرات الهی و به لطف آن نفوس مقدسه موقع کنفرانس پالرمو و تشریف به ارض اقدس (اسرائیل) و ملاقات بعضی از اعضای مجلله بیت‌العدل اعظم الهی این موضوع را به آن نفوس مقدسه عرض کردم؛ خیلی مورد تعجب آنان واقع شد و تجدید طبع آن کتاب را امری مشروع و قانونی دانسته و بعد هم اعلامیه کتبی مرقوم و ارسال فرمودند آن وقت معلوم شد که در مدت قریب به سه سال جواب‌های محفل مقدس منطقی نبوده و بعد از بنده موارد اصلاح آن کتاب را خواستند

و مجدداً دادم و قرار بود تجدید طبع شود هنوز قریب یک‌سال می‌گذرد و معلوم نیست کار به کجا انجامد».

او در ادامه و در بند ۸ نامه مورد اشاره به ذکر ۷ سال زحمت شبانه‌روزی خود برای تهیه ۳۴ جلد کتاب از الواح تجزیه‌شده بهائی می‌پردازد که مدت ۷ ماه است در محفل ملی ایران بایگانی شده است و می‌نویسد:

«...آیا زحمات و مساعی من بیهوده بوده و مورد پسند خاطر آن امنای الهی نبوده و بنده باید ترک این خدمات را بکنم یا ادامه دهم؟ و اگر ادامه دهم کار به کجا خواهد انجامید. در

طبع و نشر آیات مبارکه این همه تامل و نسامح می‌شود ولی در نشر کتاب‌ها و مقالات متفرقه که شرح آنها در همین معروضه مختصراً عرض شد به سرعت طبع و نشر می‌شود. آیا این وقایع موجب رضای الهی و موافق نیت عالیۀ بیت‌العدل اعظم است؟ اگر هست این بنده سرگردان و متحیر را هدایت فرمایید والا خوب است در این مسائل لله و فی‌الله امعان نظر فرمایید و اگر لازم

ساخت محفل مقدس روحانی ملی ایران شید الله ارگانه

محترماً عرض می‌نمود بنده سعی می‌کنم که حتی المقدور کمتر تصدیع دهم و اوقات آن محفل مقدس را به موضوعاتی متوجه کنم که اسباب اتلاف وقت یا عدم اخذ نتیجه شود. مبدئاً آگاهی ملاک حفظ و ارتقاء معارف امری و احساس مسئولیت وجدانی بنده را مجبور می‌نماید که تصدیع دهم زیرا آن محفل مقدس تا حدی مرکز حل و عقد مسائل امری و روحانی ایران می‌باشد لذا مطالب ذیل را مطرح و استدعی است معلوم فرمایید مشکلاتی که ذکر خواهد شد چگونه و در چه طایفه وجه اشخاصی صلاحیت تفاوت و حل آنرا دارند.

۱- مقاله در مجله آهنگ بدیع شماره ۱۱ و ۱۲ سال ۱۳۵۵ بایلم داشتند نیز جناب اشراق غازی در باب شرح اسم اعظم درج شده که برای بنده تولید تحیر نموده بنده به جناب ایشان بسیار اذیت نمود و گاهی مشکلات خود را از ایشان استفسار می‌کنم و تاکنون در باب نشریات و کتب تالیفی ایشان چیزی عرض نکرده‌ام زیرا ایشان دانشمند و عالم و معارف امری را از تالیفات خود سرشار کرده اند ولی این دفعه چون در باب شرح اسم اعظم به شرح مبارک حضرت صدایها ارواحنا فداه متکی شده اند و نص مبارک بالا ترا هر شرح و فکری است این است که جسارت ورزیده عرض می‌کنم اولاً در مقدمه مقاله نوشته اند:

«مذاهیر مقدسه الهیه هرگز ادم در دروغ و اسم اعظم الهی بوده اند» این عبارت با موازین امری بنظر بنده موافقت ندارد زیرا ملا علی‌قاری هرگز هیچ‌گاه عنوان «بهاء» نداشته اند بلکه نباید بتوان گفت هرگز ادم بهاء را ملا علی‌قاری نامیده اند نه خود اسم اعظم چون اسم اعظم در جمیع ادوار مکنون و مکتوم و رموز منبسط بوده و در هیچ دوری این اسم مبارک تجلی نکرده مگر در دربار جمال اقدس الهی جلالت عظمت درست است که اسم دال بر صبی است و هر اسم و صفت که ملا علی‌قاری سابق داشته اند چون مدل به ذات قسب طبع لا یدرک بوده و اسم اعظم هم همان دلالت را داشته میتوان گفت که در عالم مدنی و حقیقت مظهر الهی یا مظهر اسم اعظم بوده اند نه خود اسم اعظم یعنی اسم اعظم الهی در جمیع ادوار مکنون و مکتوم بوده و منحصر در کتب الهیه تجلی کرده و ملا کسی آنرا نمیدانسته چنانکه شیخ بهائی گوید: (اسم اعظم را که کسی نتوانست سروری بر آن یابد نه)

تصویر شماره ۱۷:
نامه مفصل احمد یزدانی به محفل ملی ایران و اعتراض به روش کاری این محفل در اعمال تغییرات در کتاب وی

ادامه تصویر شماره ۱۷

وحی دروغی سحر اسلام که "اللهم انی استغفرک من بیهاتک بایبیه وکل بیهاتک بیهی...". اعظم تبار دعا (اعظم محفل باقر) قسم می‌خورند در این دعا اسم اعظم هست ولی کسی نمیدانست زیرا در همین دعا اسم الله دیگر هم هست ولی مشخص نبوده "بهاء" است زیرا در تفسیر اسم الرحمن الرحیم در حدیث آمده "بهاء" الله مذکور است ولی بعد از آن هم در همان حدیث الحسن حسنا الله والحمد مجد الله... بوده و بنابراین ابتدای مقاله لحنی است که اصحت و عظمت اسم اعظم بهائیکه مختص باین ظهور مبارکست بطوریجیم و قیوس مشخص نگرفته زیرا آری ملا علی‌قاری در هر دو شأنه مخصوص باقر سرشته که پیروان اسم اعظم این طاعت را حتی الامکان با خود داشتند در دوره حضرت موسی ع این طاعت عبارت از سینه بندن هارون بود که سینه ای بود دارای دوازده مربع کوچک و اشاره بدوازده اسباط بنی اسرائیل بود... و در دوره مسیح ع شکل یک ماهی بود که اغلب مسیحیان در تزیین اولیه... بنظر بنده این مطالب خیلی عجیب از اصل موضوع و عجیب است که علامت اسم اعظم برای پیروان اسم اعظم سینه بند هارون و شکل ماهی و در دروغ اساطیر باشد و آری باقر بنکین اسم اعظم در دروغی که یک حقیقت واقعی است برابر و متقابل دانستن چیز عجیبی است.

و پس از مقدمه اشعار داشته اند که صدراعظم شرح قدر بنکین اسم اعظم را از روی لواط مبارک بیان فرمایند ولی با اینکه مطالب و رموز بنکین در لوح مبارک قاری واضح و آشکار است محفل طبق آن بیان نفرموده اند مثلاً در مدنی دریا* عبودیت و اتقی که در لوح خیلی ساده بیان صریحاً نمایند عبارت از مقام شهود و تقوی جمال مبارک است مسائل دیگری که در این مقام مربوط و لازم نبوده ذکر کرده اند و در موضوع مطرح تلاشه که عبارت از سه خط جاصل از دوازده و یا* اتقی است صراحة در لوح صریحاً نمایند که این سه سطح عبارت از مقام تلاشه حق و امر و خلق است و یا* قائم از این سه عالم عبور کرده یعنی مقام شهود و شمس و حضرت بهاء* الله و احد غنا و خلق هر سه عالم است این مطلب هم واضح را به سه گوشه ستاره پنج گوشه نسبت داده اند و حال آنکه علامت ستاره پنج گوشه دارد که عبارت از سه و دو دست و دو پا است سه گوشه ندارد که علامت عالم تلاشه باشد و شکل ستاره هفتم اینطور است (شکل) بنظر بنده این مطالب درج شده و مطالب دیگری هم در لوح مبارک هست

است هیئتی از علما ودانشمندان بهائی را جمع و بوسیله آنها حقایق را تشخیص دهید آخر در عالم بهائی هیئت مجله ایادیان امرالله هستند، علما و مبلغین وآقایان نکته سنجان واقع بین وجود دارند چرا از آنها استفاده نمی شود که این حقایق معلوم گردد و چرا یک مرکز واقعی برای قضاوت نهایی از مبلغین بصیرتشکیل نمی شود؟» (تصویر شماره ۱۷)

البته احمد یزدانی به روشنی می دانست که آب از سرچشمه گل آلود است. بیت العدل تمایلی ندارد تا علما و مبلغان در جامعه بهائی رشد کرده و صدای رسایی در کنار صدای بیت العدل باشند و با اظهار فضل خود، بی سوادى اعضاى بیت العدل را به دیگران نشان دهند.

یزدانی در اواخر عمر از عضویت در لجنه ملی تجزیه و استخراج آیات استعفاء داد و درخواست کرد تا محفل ملی کامیونی بیاورد و همه مدارک موجود در منزلش را ببرد و پرسنل خود را نیز رها کرد (تصویر شماره ۱۶)

ادامه تصویر شماره ۱۷

او دیگر تمایلی به ادامه زندگی نداشت و فقط به برخی از الواح و نامه های موجود از عبدالبهاء و شوقی افندی که در تعریف و تمجید از او صادر شده بود دلخوش بود. از نبود ولی امری که بتواند رافع اختلاف بین او و بیت العدل باشد رنج می برد.

هرچند محفل ملی ایران سعی نمود تا با سپردن مسئولیت های جدید و ارجاع متون امری و مکتوبات مختلف به ایشان و سپردن مسئولیت هائی چون عضویت لجنه و نظامت ضیافات ۱۹ روزه و غیره از او دلجویی نماید، اما این حرکات ها موثر نیفتاد و جناب یزدانی تا

آخر عمر با دلخوری و با حزن و اندوه زندگی خود را به پایان برد.

او دستخط شوقی افندی را بالای سرخود نصب می کرد که به او گفته بود:

«جناب احمد خان یزدانی

خدمات عظیمه امریه و مساعی مشکوره آن جناب در ساحت عزوجلالت حضرت رحمان مقبول... یقین است که تأیید و توفیق همدم

۳
که مکتوب گذاشته اند - اگر لوح مبارک نبود بنده هرگز جسارت مرقومات جناب امیرای غایب طیه بهاء* الله نمیکردم بدین اگر مثاله فقط تشریف می آید اینان بود بنده انتقادى نی نمودم ولی چون مکتوب بلوغ مبارک شده اند بنده جمارت کردم
حال مقصود این است که تصویب کنندگان این مقاله ایدانوجیهنگات لازمه نه نموده و معلوم نیست این حقایق در کدام قسمت از تشکیلات بهائی روشن و قضاوت واقعی میشود لجنه حادی تصویب کننده مرکب از نفوس هستند که اطلاعات کافی ندارند آن محفل مقدس هم که خیلی گرفتار امور جاری هستند وقت وآبادی برای حل این موضوعات ندارند پس تشکیلات مانا قاضی است و بجای وهیئت برای حل مسائل ریحانه مشکل و قضاوت در موارد اختلاف وجود ندارد
۴ - مخالفی در باب کتاب " عقاید بعضی از دانشمندان جهان " بظم جناب دکتس برا فروخته درمراسله طبعده عرض شده که خیلی مایه تعجب است خصوصاً انتباه و خطای بزرگی که در صفحه گردن دره فتوایی صفحه ۱۶۶ بنام لوح اصل حضرت بهاء* الله بکتب در کتب و خط هیچک از کتب امیر الواح نیست و اصولاً این ورقه و درج آن چه ربطی به دانشمندان دارد ؟ و نیز خط بزرگی که در صفحه ۸۰ ضمن اظهار اعتقاد عارف نام کرده اند که از کتب زردشتی سال ۱۲۶۰ را صریحاً ذکر کرده اند و حال آنکه چنین مطلبی اصلاً واقعیت نداشته و شرح آن جداگانه داده شده است - خیلی عجیب است که این کتاب چگونه تصویب و تأیید شده است انتقاد نسبت به نفوس تصویب کنندگان است که هیچ توجه به مایه و نوا قضاوت آن کتاب ننموده اند نه بنویسند آن
۵ - چندی قبل مقاله فی بظم یکی از احباب الهی در باب شرح لوح قل الخمام درج و ضمن آن نوشته بودند " عالم بهائی امریست بنده مقاله در تشریح معنی عالم عباد با درج خصوصیات مبارکه نوشتن ولی بخاطر آن نویسنده از درج خصوصیات مبارکه کرد و بدین دلیل و قلمرو از احباب محترم آن محفل مقدس عرض کرد بدیشان هم تعجب کردند و مقاله را اگر فتنه که اتمام کنند ولی اهدای نفرمودند و بنده بعد برای اینکه حقیقت مکتوب نماید و معنی عالم برای احباب الهی روشن شود شرحی کتاب آن محفل مقدس عرض کردم که دستور فرمایند به لجنه نشر آثار امیر که لوح مبارک حضرت عبداله* را که مخصوصاً در معنی عالم تازل شده از کتاب مکتوب چند ۳ در آید بدین معنی که آنگاه نتیجه داد و مطلب بخلاف واقع در معنی عالم باقی ماند - آما این مسائل کجا و چه آورد و تشکیلات

ادامه تصویر شماره ۱۷

۴

بهائی حل میشود ؟

۴ - رسال قبل از طبع تقدیم بهائی صوده آفرانزود بنده میاورند بنده اخبار نظریاتی حکیم و نکات لازمه را که باید تصحیح نمایند کتابسورت میدهم ارسال هم آوردند و اصلاحات آفرانزود کردم از جمله این بود که روز پنجشنبه ۲۹ اسفند ۱۳۴۷ ساعت ۲۲ و کسری را - وقت تحویل افتاب محفل معین کرده بودند بنده بخواند امری و نسوس مبارکه که مسب مقدم بر روز است نوشتن و گفتم که روز پنجشنبه ساعت ۲۲ و کسری در عالم امری است بایست گفت شب جمعه ساعت ۱۰ و کسری زیرا آنوقت شب جزو شب جمعه است ولی وقتی میخواهند طبع کنند مجدداً آورند دیدم باز همان قسم روز پنجشنبه ساعت ۲۲ وقت نوروز طبع اد کرده اند گفتم پس چرا نزد من میآورید این غلط است گفتند در لجنه مذاکره شده و گفتند این برحسب افکار و روایات و ادب مردم عصر نوشته شده معلوم میشود که نفوس مورد توجه محفل مقامات امری نیست بلکه عادات وآداب فرنگی را بر نشون امری ترجیح میدهند ملاحظه فرمایند اول صفحه تقویم ارسال همان غلط درج شده است - حال آما آن محفل مقدس بآن لجنه تذکرها امر میدهند که باید نفوس را مراعات کرد یا غیر
۵ - در توضیح تشکیل کفرا نس حاقق بشرط رطهران هیئت تحریریه آهنگ بدین آهنگسده
مثاله فی خواستند بنده مقاله فقی در این باب باز کرسیایی موضوع نوشتن و ادم و لیس جزائی بی اطلاع مقاله دیگری نوشت و آنرا درج کردند و مفهوم آن مثاله این بود که الحمد لله حقوق دانان بحقیقت رسیده اند و ما هم همین مقصد را داریم و حال آنکه بین مقامات آنها و مقامات امری بهائی چند فاصله و اختلاف است - در این باب یاد و نظراتی محترم آن محفل مقدس مذاکره کردید و مثاله را بآنها دارم بنده اهدای فرمودند ولی هیچگونه اهدای بعمل نماند - این مسائل را یکجا باید گفت و درج این حقایق باشد تشکیلات کجا وجه اشخاص هستند - اگر این بنده مستحضر را از ادعائی فرمانده خیلی متشکرم
۶ - مثالی عزیز بنده فریب سه سال بآن محفل مقدس مکاتبه و مریضه نگارشید و با دلیل و برهان رتب مبارک در باره کتاب نشر احسانی در دیانت بهائی که ضرورتی میباشد جدیداً طبع شود لزوم تجدید طبع عرض کردم و در تمام این مدت فقط بمسئله " صلاح نیست " جواب دادند تا اینکه بتقدیرات الهی و لیلانف آن نفوس مقدسه موقع کفرا نس پالرمو تشرق بارش اقدس و علائق بعضی از احباب مجله بیت العدل اعظم الهی این موضوع را با ن نفوس

و انیس و مصاحب و رفیق بوده و خواهد بود، مطمئن باشید ۱۷ دسامبر ۱۹۳۱».

یزدانی با خاطری آزرده بعد از سالها خدمت به جامعه بهائی در بستر بیماری افتاد و نهایتاً در ۱۳ تیرماه ۱۳۵۶ در سن ۸۶ سالگی در بیمارستان، دارفانی را وداع گفت. بیت العدل (رهبری جامعه بهائی) در حیفا که از انتقادات یزدانی خلاص شده بود، به صدور پیام کوتاه زیر اکتفا کرد:

نونهالان- روحانی- تهران

از صعود احمد یزدانی متاثر شدیم خدمات آن متصاعد الی الله طی سنوات عدیده از اواخر قرن رسولی و فداکاری و مساعی خستگی ناپذیر مشارالیه در فعالیت‌های امری چه در میدان تبلیغ و چه در حوزه تشکیلات و همچنین تبحر و تنبغات فاضلانه و مستمر ایشان در خاطر یاران مهد امرالله باقی خواهد ماند.

خانواده غمدیده، مشارالیه را به همدردی و ادعیه حاره این هیئت برای ارتقاء روح آن متعارج الی الله در ملکوت ابهی اطمینان دهید.

بیت العدل اعظم ۷ جولای ۱۹۷۷

مقدس عرض کردم خیلی مورد تعجب آنان واقع و تجدید طبع آن کتاب را امری مشروع و قانونی دانسته و بعد هم اعلامیه کتبی مرقوم و ارسال فرمودند. آنوقت معلوم شد که در مدت قریب سه سال جوابهای محفل مقدس منطقی نموده و بعد از آنده مواد اصلاح آن کتاب را — خواسته و مجدداً در آن قرار بود تجدید طبع شود. هنوز قریب یکسال میگذرد معلوم نیست طبع این کتاب که برای تبلیغ حق مبارک خیلی مفید بوده و هست بکجا انجامید طبع میشود یا نه و همچنین رساله جواب پاره شبهات که قرار بود تجدید طبع شود آنهم معلوم نیست بکجا انجامید.

۷ — چند روز قبل پیشنهادی بنده بآن محفل مقدس کردم که لوح مبارک صلح لاهه و لسو و دکتر فورل در یک رساله با هم طبع و منتشر شود زیرا برای تبلیغ خیلی مفید خواهد بود معلوم نیست چه اقدامی در این باب فرمودند.

۸ — بعد از هفت سال زحمت و مساعی شبانه روزی بنده ۳۴ جلد کتاب از الواح تجزیه شده تهیه و بآن محفل مقدس ارسال گردید. اینک قریب هفت ماه میگذرد و معلوم نیست چه تصمیمی در آن محفل مقدس گرفته شده و آیا این زحمات و مساعی به بهره برده بوده و — پسند خاطر آن امانت الهی نبوده و بنده باید ترک این خدمت را بکنم یا ادامه دهم و اگر ادامه دهم کار بکجا خواهد انجامید — آیات مبارکه و توضیح و تشریح این همه تأمل و تصاح میشود ولی در نشر کتابها و مقالات متفرقه که شرح آنها در همین معروضه مختصر عرض شده به سرعت طبع و تشریف شود آیا این وقایع موجب رضای الهی و موافق نیت طایفه بیت العدل است اگر هست این بنده سرگردان و متحیر را هدایت فرمایند. والله خوب است در این مسائل لله و فی الله امان نظر فرمایند و اگر لازم است هیئت از طوا و دانشندان بهائی را جمع و وسیله آنها حقایق را تشخیص دهند. آخر در عالم بهائی هیئت مجله ایادی امرالله هستند و طوا و مبلغان و قاضیان و نکته سنجان واقع بین وجود دارند چرا وجود آنها استفاده نمیشود که این حقایق معلوم گردد و چرا یک مرکز واقعی برای تفاوت نهائی از — مطلقین به سر تشکیل نمیشود.

با تقدیم معذرت از اینجانبه تصدیق و جسارت

احمد یزدانی
طرح نموده ۱۳۵۶ - ۱۳۵۹



بهائیت از دیدگاه منتقدان و روشنفکران بهائی

محسن مهاجر

تشکیلات بهائی و منتقدان

از زمان پیدایش آیین بهائی تاکنون، آموزه‌های این نحله فکری همواره در معرض نقد و انتقاد قرار داشته و اعتراضات گوناگونی به آن وارد شده است.

علمای مسلمان و مسیحی^۱ و به‌طور کلی طرفداران ادیان الهی با نگارش کتاب‌های مختلف، بیشترین اعتراض را به مشروعیت و آموزه‌های آیین بهائی که خود را تکامل یافته اسلام و ادیان الهی می‌دانند وارد آورده‌اند. علاوه بر طرفداران ادیان توحیدی و اندیشمندان مذهبی، بهائیت مورد نقد نویسندگان و اندیشمندان غیر الهی نیز قرار گرفته و هریک از منظری خاص آموزه‌های این آیین ایرانی نوظهور را به باد انتقاد گرفته و اعتراضات جدی به آن وارد آورده‌اند.

تشکیلات بهائی ابتدا سعی نمود تا طرفداران آیین بهائی کمتر در جریان انتقادات و اعتراضات مخالفین قرار گیرند لذا خواندن این قبیل کتاب‌ها و مقالات را نه تنها توصیه نمی‌کرد، بلکه طی دستورالعملی از بهائیان خواست تا نامه‌ها و مجلات و مقالات مخالفان را بدون این که مورد مطالعه قرار دهند، عیناً به محفل محلی (محل شورای ۹ نفره اداره‌کننده تشکیلات بهائی در هر شهر) ارسال نمایند.^۲

اما به مرور زمان و با گسترش فضای مجازی و امکان دسترسی سریع افراد به اطلاعات، بهائیان غیر متعصب امکان یافتند تا با مقالات و کتاب‌های مختلف نگاشته شده در حوزه بهائیت ارتباط یافته و به‌نوعی جویای پاسخ‌های منطقی به اعتراضات مخالفان گردند.

۲. مجله اخبار امری دیماه ۱۳۴۶ شماره ۱۰ صفحه ۴۷۳.

۱. افرادی چون ویلیام مک الیوی میلر - فرانسیس بکویت - ونس سالیس بوری - ساموئل گراهام ویلسون و.....

امروزه تشکیلات بهائی سعی دارد تا با معرفی مخالفان خود به‌عنوان افراد بی‌سواد، مزدور، معاند، بهائی‌ستیز، ناآشنا با مفاهیم بهائیت، جاه‌طلب و غیره در حقیقت نوعی ترور شخصیت انجام دهد و تأثیر کلام منتقدان را بر روی بهائیان غیر متعصب کاهش داده و بی‌اعتبار نماید و تاکنون در این رهگذر به موفقیت‌های زیادی نیز رسیده و توانسته است عملاً بین توده‌های بهائی و افراد مطلع و منتقد به بهائیت شکاف‌های عمیقی را ایجاد نماید.

اما پدیده جدیدی که از اوایل سال ۱۹۹۶ در جامعه جهانی بهائی پیدا شد، ظهور و بروز منتقدان از درون جامعه بهائی بود. البته برگشت افراد مهم و فرهیخته از بهائیت و گرایش آنان به اسلام^۱ و یا انشعاب درون‌فرقه‌ای سابقه طولانی دارد^۲ ولی با گسترش فضای مجازی و اینترنت این امکان برای برخی از روشنفکران و اندیشمندان بهائی در غرب به‌وجود آمد تا اعتراضاتی را به دیدگاه‌ها و عملکرد رهبری جامعه بین‌المللی بهائی یعنی بیت‌العدل در اسرائیل وارد آورند.

این روشنفکران که نوعاً از نخبگان^۳ جامعه بهائی بودند، از تحصیلات آکادمیک و مطالعات

۱. افرادی چون عبدالحسین آیتی معروف به آواره - فضل الله صبحی مهتدی - حسن نیکو - ادیب مسعودی - سرهنگ یدالله ثابت راسخ و...

۲. ابراهیم خیرالله - محمد جواد قزوینی - میرزا اسدالله اصفهانی - احمد سهراب - جمشید معانی - چارز میسون

ریمی - حسن بهره‌مند و...

۳. نگاه کنید به مقاله مرکز‌گریزی و ارتداد - مجله مذهب شماره ۳۷ سال ۲۰۰۷ - مؤژان مومن.

میدانی در حوزه بهائیت برخوردار بوده و شناخت کافی نسبت به بهائیت و آموزه‌های آن دارند، تشکیلات بهائی و رهبری آن در حیفاً را زیر سؤال برده و به حرکت‌های مستبدانه و خداگونه آن معترض شده‌اند.

آنها معتقدند که رهبری روحانی (کاریماتیک) آیین بهائی جای خود را به سلسله مراتب نیمه‌انتخابی داده که ساختار و تصمیماتش مرتباً از سوی مخالفان و معتقدان داخلی و بهائیان سابق مورد انتقاد قرار می‌گیرد و توسعه اینترنت زمینه‌ساز گسترش هرچه بیشتر این نارضایتی‌ها شده است.^۴

رهبری بهائیت در حیفاً که خود را الهی و مصون از خطا و لغزش می‌داند، در مقابل این انتقادات تاب نیاورد و مخالفت با روشنفکران و افراد فرهیخته و معترض بهائی در جهان را در دستور کار خود قرار داد؛ با استفاده از سازمان پلیسی خود (هیئت‌های مشاورین قاره‌ای) تعداد زیادی از آنان را به بهانه‌های مختلف از جامعه بهائی طرد و اخراج کرد و یا علیه آنها حرکاتی انجام داد که مجبور به استعفا و خروج از بهائیت شوند.

در دیدگاه بیت‌العدل، بهائیان موظف هستند تا فقط یک صدا و یک قرائت از دین را شنیده و تبلیغ نمایند و آن هم قرائتی است که تشکیلات و رهبری بهائی آن را تجویز کند. براساس این دیدگاه هرگونه اقدام، اظهار نظر، تحلیل و

۴. مقاله آیین بهائی و مخالفان آن و بلاک بحر فنا

(Http://BAHREFANA.com)

• ویلیام گارلینگتن

(WILLIAM GARLINGTON)

ویلیام گارلینگتن نویسنده و محقق امریکایی در سال ۱۹۴۷ در امریکا متولد شد. او در اواخر دهه ۱۹۶۰ یعنی زمانی که دانشجوی کارشناسی ارشد بود به عضویت جامعه بهائی امریکا درآمد و در جامعه بهائی محل سکونت خود فرد فعالی بود.

گارلینگتن در اوائل دهه ۱۹۷۰ به همراه همسر و فرزند کوچکش به استرالیا رفت و در دانشگاه

ملی استرالیا مشغول تحصیل در مقطع دکتری گردید و پایان نامه خود را با عنوان تبلیغ گسترده بهائی در مالوای هندوستان نوشت. او تا دهه ۱۹۸۰ یعنی تا چند سال پس از تکمیل پایان نامه خود به طور رسمی عضو جامعه بهائی بود؛ ولی پس از بازگشت به امریکا سطح فعالیت و مشارکت خود در جامعه بهائی را کاهش داد و سرانجام از عضویت در جامعه بهائی استعفاء کرد.

گارلینگتن در مقدمه کتاب آیین بهائی در آمریکا می نویسد:

«طی همان سالهای تحقیق و مطالعه و بررسی بود که علائق دینی شخصی من به ویژه در حوزه الهیاتی مرتبط با الهام و وحی و مباحث مصونیت از خطا به شدت کاسته شد. اگرچه قبلاً به ابعاد عرفانی و اصول اجتماعی بهائی خیلی بها می دادم، ولی دریافتم که دیگر علاقه و رضایتی از آراء و عقاید دینی آن ندارم. سالهای بهائی

تفسیر و حتی سؤالی که مطابق با خط مشی و یا باورهای بیت العدل و محافل ملی در دنیا نباشد، ممنوع است و مرتکب بعد از دریافت یک اخطار و حتی گاهی بدون گرفتن اخطار از جامعه بهائی اخراج شده و سلام و کلام با او مجاز شمرده نمی شود.

این گونه حرکت های خشن و غیر منطقی باعث شده است تا اندیشمندان فراوانی چون ویلیام گارلینگتن، خوان کول، اریک استتسون، فردریک گلیشر، دنیس مک اوئن، جورج فلیمنگ، آلیسون مارشال، استیون شول، سن مک گلین و غیره که هریک مدتی عضو جامعه بهائی بوده و به تبلیغ آموزه های آن مشغول بودند، بالاچار از بهائیت جدا شده و مقالات و کتاب های انتقادی مختلفی را در نقد عملکرد آیین بهائی به رشته تحریر در آوردند.

این مقاله سعی دارد تا با اطلاعات محدود موجود، به بررسی مختصری از نظرات و دیدگاه های برخی از روشنفکران منتقد به تشکیلات بهائی بپردازد، هرچند که لازم است محققان فرهیخته در این میدان وارد شده و بررسی های کامل تری را به علاقه مندان این حوزه ارائه نمایند.

رهبری بهائیت در حیف که خود را الهی و مصون از خطا و لغزش می داند، در مقابل این انتقادات تاب نیاورد و مخالفت با روشنفکران و افراد فرهیخته و معترض بهائی در جهان را در دستور کار خود قرار داد.

بودنم موجب شد تا افراد جالب بسیاری را ملاقات کنم و آیین بهائی را از درون ببینم... جدائی من از جامعه و دوری من از موضوع مطالعه همراه آموزش آکادمیک مرا در موضع مناسبی قرار داده است»^۱.

گارلینگتن پس از استعفا از بهائیت با وب سایت تالیسمان^۲ مرتبط شد و به مراوده و تبادل نظر با سایر روشنفکران بهائی در فضای مجازی پرداخت. او با نوشتن کتاب آیین بهائی در امریکا، در سال ۲۰۰۵ که توسط یک ناشر دانشگاهی به نام پیراگر به چاپ رسید عملاً اعتراض خود را به بهائیت نشان داد.

گارلینگتن در این کتاب حملات و انتقادات تندی را به تشکیلات بهائی و رهبری آن وارد نموده است و برخی معتقدند او به عنوان مخالف بهائیت، آشکارا از این آیین فاصله گرفته است.

گارلینگتن در مقاله ای تحت عنوان «بهائیت در هندوستان یک راهبرد توسعه ای» در مورد پیدایش و گسترش بهائیت در هندوستان تحقیق میدانی مفصلی را ارائه می نماید.

او در مقدمه تحقیق خود می نویسد:

«در کل پیروان بهائیت که ادعا می شود حدود ۵ میلیون نفر در سراسر جهان باشند، ظاهراً حدود ۲ میلیون نفر از آنان در هندوستان اقامت دارند. یعنی حدود ۴۰٪ از اعضای جامعه جهانی بهائی

1. THE BAHAI FAITH AMERICA – WILLIAM GARLINGTON - PRAEGGR
2. WWW.TALISMAN.COM

در بین مرزهای یک کشور جنوب آسیا قرار گرفته اند. این مطلب بیانگر اهمیت موقعیت هند در جامعه جهانی بهائی و نیز تأثیر قابل توجه آنان بر جهت گیری احتمالی بهائیت در آینده است. بنابراین مطالعه تاریخ و جامعه شناسی بهائیت در شبه قاره می تواند در جهت مطالعه آکادمیک بهائیت اهمیت حیاتی داشته باشد»^۳.

او در ادامه تاریخ تحولات بهائیت در هندوستان طی ۱۵۰ سال گذشته را به ۵ مرحله تقسیم می کند و در مورد مرحله پنجم که از آن با عنوان عصر تبلیغ گسترده و عمومی (از ۱۹۵۷ تا کنون) یاد می کند، چنین می نویسد:

«درست قبل از فوت شوقی افندی، گرایش توده ها به بهائیت، در مقیاس کوچک، در شرق آفریقا آغاز شد. در طول برنامه جهاد تبلیغی ۱۰ ساله، نگرش جدیدی درباره کار تبلیغی، در میان بخشی از رهبران بهائی پدیدار شد. در حالی که قبلاً این اعتقاد وجود داشت که افراد بهائی شده باید اطلاعات کافی درباره الهیات،

3. The bahai faith In malwa. a study of a contemporary Reliyious – Garlington ; william.” The Bahai Faith in india: A Developmental stage Approach. “ Occasional papers in shaykhi ; Babi and Bahai studies 1;no. 2 (1997)

تاریخ و تشکیلات اداری بهائیت داشته باشند، ولی کسانی بودند که می‌گفتند در صورت افزایش گرایش به بهائیت، نباید زیاد در آن موارد سخت‌گیری کرد. در دیدگاه پیشین عملاً افراد بی‌سواد از آماج تبلیغ حذف شده بودند... شوقی افندی در برنامه‌ای به محفل ملی آفریقای جنوبی و غرب نوشته بود: «اصل این است که فرد مورد نظر برای تسجیل شدن در قلب خود به بهاءالله عقیده داشته باشد. خواه او بی‌سواد باشد، و یا خیلی مطلع از تعالیم باشد یا نباشد...»

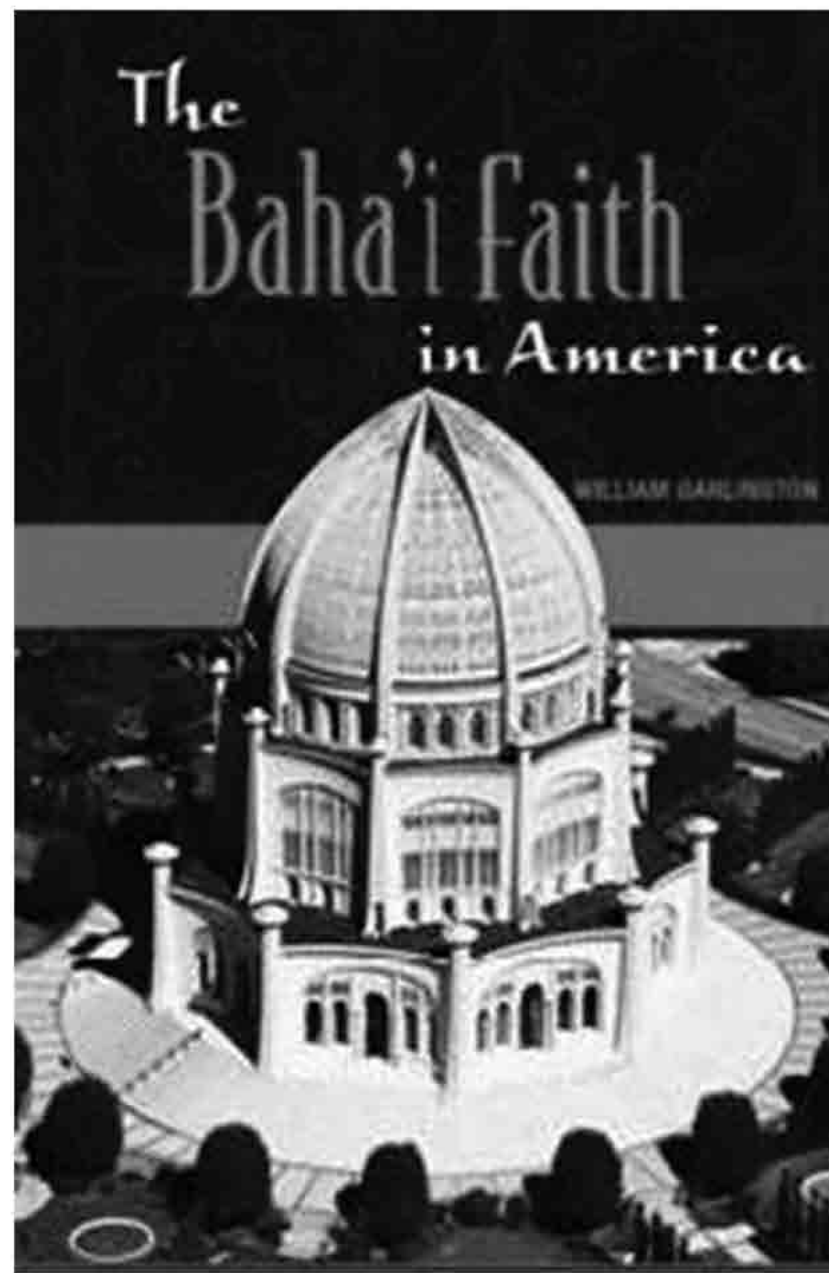
لذا اولین حرکت برای تبلیغ مناطق روستایی هند در سال ۱۹۵۹ آغاز شد. یکی از کسانی که منافع راهبرد تبلیغی جدید را تأیید می‌کرد ایادی امر، دکتر رحمت‌اله مهاجر بود. در اوائل ۱۹۶۰، پس از کنفرانس رامپور او با اعضای محفل ملی هند ملاقات و به آنها توصیه کرد که فعالیت تبلیغی خود را بر روی مناطق روستایی متمرکز کنند... بدین‌گونه ۷۵٪ از افراد روستا، که بی‌سواد بودند انگشت خود را روی ورقه تسجیل زدند.^۱

گارلینگتن در پاسخ به این سؤال که چطور مبلغان بهائی توانستند توده‌های روستایی را فوج فوج به بهائیت دعوت نمایند می‌نویسد:

«من بر اساس تحقیقات میدانی سال‌های ۷۴-۱۹۷۳ در روستای مالوا به دو نتیجه اصلی رسیدم.

۱. همان.

نتیجه اول به پیشینه طبقاتی روستاییان بر می‌گشت و نتیجه دوم مربوط به نحوه تبلیغ گروه‌های تبلیغاتی بهائی است... پذیرش بهائیت از سوی مردم روستایی در مناطق فوق‌الذکر، که ساکنان آنها از طبقات پایین هندو و غیر هندو بودند در سراسر مناطق مالوا چیز تعجب‌آوری نبود؛ چراکه آنها با پذیرش آیین جدید به دنبال بهبود جایگاه اجتماعی خود بودند. در اینجا «وحدت عالم انسانی» که مستقیماً با



سیستم طبقه‌بندی و بی‌عدالتی اجتماعی سنتی در هند مقابله می‌کرد، اهمیت زیادی داشت. تحقیقات من نشان می‌دهد که غالب گرایش‌ها از سوی طبقات پایین اجتماعی و روستایی صورت گرفته است.

البته جدا از مفهوم عدالت‌خواهانه، نوع و روش برخورد در ابلاغ پیام بهائی هم حائز اهمیت بوده است، زیرا اگر صرفاً شعارهای عدالت‌خواهانه، یکسان‌نگریستن به انسان‌ها و وحدت عالم انسانی ملاک گرایش بود، باید تبلیغات سایر مذاهب هم می‌توانست افراد طبقات و گروه‌های پست و پایین هندوها را به خود جلب کند. منظور من در نوع و روش ابلاغ پیام بهائی توسط مبلغان روستایی است که عبارت است از:

۱- تلاش آگاهانه مبلغان بهائی در مناطق روستایی برای ارائه پیام خود در قالب مفاهیم و سمبل‌های هندویی...

۲- خط مشی و سیاست عدم لزوم ترک (چه از لحاظ رفتاری و چه ویژگی‌های سمبلیک و نمادین) مناسک و سنت‌های مذهبی پیشین از سوی تازه‌واردین به بهائیت.

«اگر چه بهائیت، در تئوری، در طول مدت‌های طولانی، از یکی بودن اساس ادیان بزرگ جهان حمایت کرده بود، ولی ضرورت ارائه پیام دیانت بهائی به توده‌های عمدتاً بی‌سواد روستایی هندو، موجب شد تا در عمل تلاش آگاهانه و سیستماتیک برای یکسان و نزدیک جلوه دادن مفاهیم و سنن بهائی با هندوئیسم صورت

گیرد. در این روش مبلغان بهائی در مناطق روستایی هندوستان، درواقع از همان مفاهیم و سمبل‌های هندویی به‌عنوان کانال‌های ارتباطی استفاده کردند. بهترین نمود این تلاش عرضه کردن بهاءالله به‌عنوان یک «آواتار» است. به‌طور دقیق‌تر، غالباً او را مترادف و همراه با نام کالکین آواتار ذکر می‌کنند، که بر طبق مندرجات «ویشنو پورانا» در آخرالزمان - کالی یوگا - ظاهر خواهد شد و عصر صداقت و تقوا را پایه‌گذاری خواهد کرد. مثال‌های دیگر برای این راهبرد را می‌توان در تأکید بر این‌که شخصیت‌هایی همچون بودا و کریشنا مظاهر الهی - آواتار - بودند، آورد. همچنین شاهد مثال از کتب و نصوص هندی، همچون «بهاگاواد گیتا» و زبان سانسکریت به‌جای زبان فارسی و عربی با استفاده و تلفیق اشعار، ترانه‌ها، و ادبیات هندویی، چهره‌های قهرمانی و اساطیری هندی و مفاهیم شعری هندی در متون و کتب بهائی نشان داد (از جمله در هند به‌جای بهاءالله از عبارت «بهاگاوان بها» استفاده شد). باید توجه داشت که مبلغان بهائی در مناطق روستایی تلاش ظریف و زیرکانه‌ای صورت می‌دادند تا تعالیم و نهضت بهائی را از هویت فرهنگ اسلامی آن دور سازند. بهترین مثال و شاهد این ادعا، ترجمه متون بهائی به زبان هندی در این دوره است که به طرز غریبی «سانسکریتی» گردیده، تا سابقه و پیشینه غیر هندی آنها قابل شناخت نباشد.

همراه با این تلاش معنوی برای نزدیک شدن به هندوئیسم، استفاده از روش و سیاست «حرکت

آهسته و تدریجی» در عرضه و معرفی نهادهای بهائی به جوامع روستایی بود. بدون شک مبلغان و اعضای تشکیلات بهائی قصد داشتند تا در نهایت تغییر رفتاری و ساختاری در تازه بهائیان ایجاد کنند، ولی آنها از تازه‌واردان نخواستند که خیلی زود رفتارها و سنت‌های خود را تغییر دهند. برای مثال گرچه تعالیم اجتماعی بهائی ضد طبقه‌بندی نژادی بود، ولی در بیرون از مجامع بهائی تلاش و موضع‌گیری خاصی برای نشان دادن این خصوصیت و ویژگی وجود نداشت. به همین ترتیب، درحالی‌که تازه بهائیان برای شرکت در مراسم و برنامه‌های جمعی بهائی تشویق می‌شدند؛ تأکید چندانی برای عضویت الزامی آنها نبود. تنها اظهار این‌که بهاء‌الله آواتار عصر حاضر است، برای تأیید بهائی بودن آنها کافی بود.

برای بهره‌گیری مناسب از این شیوه و تاکتیک، مبلغان بهائی به مبتدیان خود تأکید می‌کردند که لزومی ندارد، آنها میراث خود را، در گفتار و کردار، نادیده بگیرند. لذا به آنها اجازه می‌دادند که از نظر روان‌شناسی و رفتاری با پیشینه خود ارتباط داشته باشند و درعین‌حال دریچه جدیدی هم به‌سوی عقیده جدید بگشایند. این شاید مهم‌ترین و موثرترین دلیل گرایش تعداد عمده‌ای از روستاییان هندی

به بهائیت، در دوره توسعه و گسترش امر در هند بود...».

جناب موژان مومن از بهائیان سرشناس در مقاله «مرکز‌گریزی و ارتداد در جامعه بهائی»^۱ از ویلیام گارلینگتن به‌عنوان یک بهائی فعال یاد می‌کند که در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰ در بهائیت به تعلیم و تبلیغ در امریکا مشغول بوده و سپس با چاپ کتاب «دیانت بهائی در امریکا» در شمار افراد معاند و مرکز‌گرای بهائی قرار گرفته است.

درحالی‌که دیدگاه‌های گارلینگتن و انتقادهای او به آیین بهائی حاصل سال‌ها حضور او در مجامع بهائی و آسیب‌شناسی دقیق از آموزه‌های بهائی است. به قول جفری ج کریبال استاد رشته مطالعات دینی دانشگاه رایس آزادی فکر و اندیشه یک کالای بشری نیست که بتوان آن را تقدیم و تسلیم مقامات دینی از جمله مقامات و رهبران بهائی کرد... امروز اگر جهان به چیزی احتیاج داشته باشد، این همان مباحث انتقادی «درباره» و در «درون» هر فرهنگ دینی است. به عبارت دیگر نباید پژوهشگران و محققان را ملزم کنیم که اندیشه خود را با آراء و عقاید آیینی که مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهند منطبق نمایند.

داشته باشد، این همان مباحث انتقادی «درباره» و در «درون» هر فرهنگ دینی است. به عبارت دیگر نباید پژوهشگران و محققان را ملزم کنیم که اندیشه خود را با آراء و عقاید آیینی که مورد بررسی و پژوهش قرار می‌دهند، منطبق نمایند.^۲

۱. مقاله ارتداد و مرکز‌گریزی، موژان مومن، مجله مذهب شماره ۳۷ (۲۰۰۷ ص ۱۸۷-۲۰۶)
۲. کتاب آیین بهائی در امریکا ویلیام گارلینگتن قسمت پیش‌گفتار از جفری ج کریبال.

گارلینگتن مانند طبیعی حاذق به مشکلات و نابسامانی‌های درون دیانت بهائی پرداخته و به چالش‌های موجود در رهبری آیین بهائی اشاره می‌نماید. در بندهای زیر با برخی از نظرات ایشان که از کتاب «آیین بهائی در امریکا» انتخاب و ترجمه گردیده است، اشاره می‌شود:

● جامعه بهائی در شروع هزاره سوم، مترصد است تا وارد فاز جدیدی در توسعه تاریخی خود شود. طی ۱۵۰ سال گذشته، آنها از یک گروه ناشناخته جدا شده از جامعه شیعه اسلامی، به آنچه که برخی جامعه‌شناسان آن را جنبش

دینی جدید می‌نامند بدل شده و حال آماده است تا به یک آیین جهانی تبدیل شود. همچون سایر گروه‌ها و جوامع دینی، جامعه بهائی نیز با داشتن مواضع سنتی، با چالش‌های مدرنیته مواجه است. در این رابطه، رهبری بهائی نه تنها ناگزیر از پاسخ‌گویی و حل برخی مسائل مربوط به هویت بهائی است، بلکه باید به موارد دیگری از جمله

انحصار عضویت مردان

در بیت‌العدل جهانی، تنش فزاینده بین گروهی از عالمان و روشنفکران بهائی با مسئولان تشکیلات اداری و موضع رهبری بهائی درباره رابطه آینده بین دین و حکومت پاسخ دهد. ولی به‌هرحال، یک چیز قطعی است: این‌که چند میلیون بهائی و غیر بهائی، توجه خود را به عقاید و اصول ارائه‌شده از سوی بهاء‌الله و پسرش عبدالبهاء معطوف کرده‌اند. حال زمان آن رسیده، که با جزئیات و

در این رابطه، رهبری بهائی نه تنها ناگزیر از پاسخ‌گویی و حل برخی مسائل مربوط به هویت بهائی است، بلکه باید به موارد دیگری از جمله انحصار عضویت مردان در بیت‌العدل جهانی، تنش فزاینده بین گروهی از عالمان و روشنفکران بهائی با مسئولان تشکیلات اداری و موضع رهبری بهائی درباره رابطه آینده بین دین و حکومت پاسخ دهد.

دقت بیشتر این مباحث را بررسی کنیم.^۱

● در رابطه با موضوع رهبری کاریزماتیک، برخی از تحلیلگران اظهار می‌دارند که با درگذشت عبدالبهاء، جامعه بهائی دچار خلاء عاطفی شد. لذا جای تعجب نیست که هنوز در میان بهائیان غربی تمایل برای یافتن و داشتن مقامات و مسئولانی

است که بتوانند نیازهای روحی و روانی خود را با آنها در میان بگذارند. شوقی افندی ظرفیت و علاقه‌ای برای ابراز شخصیت کاریزمایی نداشت. در مقابل، او تلاش کرد که خلاء عاطفی را با ایجاد یک ساختار و تشکیلات مستحکم پر کند. علی‌رغم روش و منش ولی امرالله، عده‌ای روند اهمیت دادن بیش از

حد به رهبری بهائی و «بت کردن» گاردین را کلید زدند. این واقعیت که شوقی افندی در انزوا زندگی می‌کرد و به‌ندرت گوشه تنهایی خود را در حیف‌رها می‌کرد، شخصیت او را کمی رازآلود نشان می‌داد تا فضا برای افسانه‌پردازی ایجاد شود. برای مثال، غیر عادی نبود که از بهائیان بشنوی، که باور دارند شوقی افندی پسرش دارد و در خفا نگهداری می‌شود.

۱. کتاب آیین بهائی در امریکا - ویلیام گارلینگتن فصل آخر.

با فوت ناگهانی شوقی و اطلاع از این واقعیت هولناک که دیگر ولی امری در کار نیست، جنبه کارزمایی رهبری بهائی به پایان خود رسید.

اگرچه بعضاً تلاش‌هایی برای متعالی نشان دادن جایگاه بیت‌العدل جهانی صورت می‌گیرد، ولی این حقیقت که رهبری

بهائیان نه در دست یک شخص، بلکه در کنترل یک نهاد است، ضرورتاً بیانگر «عادی‌سازی و غیر قدسی شدن» رهبری بهائی است.^۱

• گرچه آیین بهائی تساوی رجال و نساء را به‌عنوان یکی از اصول و تعالیم خود قرار داده، ولی زنان در بیت‌العدل جهانی، بالاترین مؤسسه

اداری و تشکیلاتی آن، جایی ندارند. علت بیان‌شده برای این ممنوعیت، عبارت بهاء‌الله در کتاب اقدس است که در آن از «رجال بیت‌عدل» سخن رانده،^۲ و چون درباره آن عبارت از عبدالبهاء پرسش شده، پاسخش چنین بوده: بنابر احکام آیین بهائی، زنان در همه حقوق با مردان برابرند، مگر در عضویت در بیت‌العدل جهانی؛ زیرا همان‌گونه که در متن

۱. کتاب آیین بهائی در امریکا-ویلیام گارلینگتن قسمت جمع‌بندی.

۲. بهاء‌الله، کتاب اقدس، صفحه ۵۰ فراز ۵۳.

و نص کتاب آمده، هم ریاست و هم عضویت در بیت‌العدل، در انحصار و خاص مردان است.^۳ بعدها، در نامه‌ای که از سوی شوقی خطاب به یکی از بهائیان نوشته شده، او بیان داشته: لوحی از عبدالبهاء موجود است که در آن او به صراحت بیان داشته که عضویت در بیت‌العدل جهانی محدود به مردان است و دلیل و حکمت آن، در آینده، به‌طور کامل، روشن خواهد شد.

کسانی که از ادامه ممنوعیت حضور زنان در بیت‌العدل طرفداری می‌کنند، عقیده دارند که عبدالبهاء و شوقی افندی این موضوع را کاملاً

روشن کردند که حضور و خدمت زنان در بیت‌العدل جهانی مجاز نیست و از آنجا که بیت‌العدل حق تفسیر و تبیین متون و نصوص بهائی را ندارد (و بدون حضور یک ولی امر زنده، اساساً چنین جایگاهی دیگر وجود ندارد)، لذا هیچ تغییری در آینده متصور نیست. این دیدگاه، با توجه به پیام ۱۹۸۸ بیت‌العدل جهانی، مورد تأیید قرار گرفت:

«همان‌طور که قبلاً بیان گردید، قانون عدم عضویت زنان در بیت‌العدل جهانی در نصوص مذکور است و دارندگان حق تبیین و تفسیر هم آن را تأیید کرده‌اند. بنابراین، هرگونه تغییر در این قانون، نه در حال حاضر، و نه در آینده، قابل بحث و بررسی نیست».^۴

۳. عبدالبهاء منتخب مکاتیب، جلد ۱ صفحه ۷۷.

۴. کتاب آیین بهائی در امریکا-ویلیام گارلینگتن، فصل هشتم، زنان و بیت‌العدل جهانی.

گرچه آیین بهائی تساوی رجال و نساء را به‌عنوان یکی از اصول و تعالیم خود قرار داده، ولی زنان در بیت‌العدل جهانی، بالاترین مؤسسه اداری و تشکیلاتی آن، جایی ندارند. علت بیان‌شده برای این ممنوعیت، عبارت بهاء‌الله در کتاب اقدس است که در آن از «رجال بیت‌عدل» سخن رانده.

• از آنجا که مفهوم عصمت، بخش و جزئی از عقاید بهائی استاندارد است، لذا می‌توان گفت که موضوع عصمت برای غالب بهائیان امریکائی محل بحث و تردید نیست. مسئله زمانی ظاهر می‌شود که بخواهیم ببینیم منظور از عصمت چیست؟ باور بهائیان بر این است که آثار و نوشته‌های بهاء‌الله، به‌عنوان ظهورالله، آسمانی تلقی می‌شود و تفسیر عبدالبهاء و شوقی افندی بر آن نوشته‌ها نیز آسمانی و الهامی است. اگر از موضوعات و ظرایف الاهیاتی بین «دارای منشاء الهی» و «الهام الهی» صرف‌نظر کنیم و آن را به کناری بگذاریم، حوزه اختلاف به این مطلب باز می‌گردد که آیا فقط مطالب مربوط به بخش الاهیات و اخلاق در گفتار و نوشتار این شخصیت‌های مرکزی بهائی مصون از خطا است؟ یا مطالب و نوشته‌های آنها درباره تاریخ و علم همچنین است؟ در مورد شوقی افندی، بیت‌العدل جهانی، مطالبی را به شرح زیر تصریح کرده است: عصمت گاردین صرفاً محدود است به مطالب راجع به امر و تفسیر و تبیین تعالیم. او در سایر زمینه‌ها، همچون اقتصاد، علوم و غیره دارای مقام عصمت نیست.

در مورد بهاء‌الله و عبدالبهاء هیچ تعریف و توضیح قطعی ارائه نشده است. اگرچه بیت‌العدل، در سال ۱۹۸۲، درباره بهاء‌الله نوشته است که او اخطار داده که عبارات و بیاناتش نباید در معرض قضاوت بر اساس استانداردهای حاصل از علوم بشری قرار گیرد. هیئت حاکمه عالی بهائی همچنین خاطر نشان کرده که هیچ مطلبی در نصوص بهائی وجود ندارد که بتوان اظهارات شوقی افندی درباره آن دسته از مطالبش که مستقیم مربوط به امر نیست (عدم داشتن مقام عصمت)، شامل حال عبدالبهاء نیز بشود.

شاید بتوان تفسیرهای بیت‌العدل و درک و برداشت موجود در میان بهائیان امریکا را این‌طور خلاصه کرد که نوشته‌ها و آثار قلمی بهاء‌الله و عبدالبهاء را در حوزه هدایات روحانی و اخلاقی، مصون از خطا می‌دانند، و این که هیچ‌یک از آن دو مورخ و عالم و دانشمند نبوده‌اند.

یک نکته قابل اشاره در این زمینه، بیان بهاء‌الله در لوح حکمت است که فیثاغورث فیلسوف یونانی را معاصر سلیمان نبی و امپیدوکلس را هم‌دوره حضرت داوود ذکر کرده است. در اینجا علم و مطلب مذکور توسط بهاء‌الله برگرفته از دانش تاریخ‌نویسان سنتی مسلمان است که او با آثار و نوشته‌های آنها آشنا بوده است. ولی هیچ‌یک از موارد و اظهارات فوق را تحقیقات تاریخی معاصر تأیید نمی‌کند.

به همین ترتیب، مخالفت‌هایی نسبت به اظهارات مکرر عبدالبهاء درباره نفی تکامل، ابراز می‌شود. بعضی از بهائیان اظهارات عبدالبهاء را این‌گونه توجیه می‌کنند که دیدگاه او بیانگر نگرش سنتی درباره آفرینش است و یا این که گفته می‌شود عبارات عبدالبهاء را نباید تحت اللفظی معنا کرد، بلکه حالت استعاره داشته و بیشتر اهمیت تربیت اخلاقی نوع انسان، به‌طور کلی، مورد نظر بوده است!

گاهی اوقات در گذشته، برخی بهائیان، به علت آنکه ماهیت مصون از خطای نوشته‌ها و نصوص بهائی را نپذیرفته‌اند، مورد توبیخ و سرزنش قرار گرفته‌اند؛ مثل زمانی که یک ناشر بهائی، از یک مشاور قاره‌ای اخطار کتبی دریافت کرد

که مطلب اینترنتی او، که در آن بیان داشته که انتظار ندارد همه بهائیان هر آن‌چه بهاء‌الله و عبدالبهاء گفته‌اند را باور داشته باشند؛ یا درک و برداشت غلطی از تعالیم بهائی است و یا فقدان باور به عقاید بنیادین بهائی.

به نظر می‌رسد جامعه بهائیان امریکا، برداشت‌های مختلفی از عصمت و مصونیت از خطای نهادها و مؤسسات بهائی دارند.

این مطلب تا حدی نتیجه به پایان رسیدن دوران ولایت امری است. الواح و وصایای عبدالبهاء به روشنی بیان داشته است که هنگامی که بیت‌العدل مبادرت به وضع قانون می‌کند باید مصون و فارغ از

هرگونه تصمیم‌گیری غلط در نظر گرفته شود. درعین حال، نباید این مؤسسه عالی را در سایر زمینه‌ها (همچون تبیین و تفسیر نصوص بهائی) معصوم دانست، چراکه این حوزه، انحصاراً حوزه عملکرد یک ولی امر زنده است. ابهام ذاتی و عدم وضوح بین دو مقوله قانون‌گذاری و تفسیر، موجب شده که بسیاری از بهائیان، هر عبارت از پیام‌های بیت‌العدل را مطلقاً صحیح بدانند. در این زمینه، قابل ذکر است که نظر حاکم و غالب در بین بهائیان حاضر آن است که بیت‌العدل از مقام عصمت موهوبی و هدایات مصون از خطا برخوردار است.^۱

۱. همان، فصل ۸ - عصمت فردی و جمعی.

• فضای مجازی زمینه را برای بحث پیرامون مباحث علمی در یک مجمع عمومی (فروم) فراهم آورد؛ اگرچه خیلی زود به تعداد حاضران اضافه شد و البته جو عدم اعتماد و ترس هم پدیدار گردید. چنان‌که یک محقق، در سال ۱۹۷۷، طی نامه‌ای به بیت‌العدل چنین نوشته است: «من نگرانم که این موضوع نه تنها وحدت بهائی را تهدید کند، بلکه تصویر آیین بهائی را در چشم مردمان شایسته و صاحب نفوذ، در دنیا، به خطر اندازد.» پاسخ بیت‌العدل نشان دهنده تفاوت بنیادین در نگرش و دیدگاه اعضای بیت‌العدل و بهائیان

نخبه و لیبرال نسبت به پژوهش علمی در آیین بهائی است:

یک نکته قابل اشاره در این زمینه، بیان بهاء‌الله در لوح حکمت است که فیثاغورث فیلسوف یونانی را معاصر سلیمان نبی و امپیدوکلس را هم‌دوره حضرت داوود ذکر کرده است.

پارادایم مرتبطی برای پژوهش درباره بهائیت، به تدریج موضع خود را در برتری دادن به فرهنگ علمی و آکادمیک، در قرن حاضر، تقویت کرده است.

این پارادایم اصرار دارد که همه پدیده‌های روحانی و اخلاقی باید با استفاده از ابزار علمی سنجیده شوند، به‌طوری که این روش مباحث تداوم رابطه خداوند با مخلوقاتش و دخالت خداوند در سرنوشت تاریخ بشریت را انکار می‌کند. ولی، از دیدگاه بهائی، دقیقاً همین دخالت است که موضوع کانونی و اصلی در تعالیم بنیان‌گذاران بهائی است، که باید مورد مطالعه قرار گیرد.

برخی از محققان طرفدار بیت‌العدل، بر این عقیده پافشاری کرده‌اند که باید روش و پارادایم جدیدی برای مطالعات بهائی به کار برد که مواد زیر را دربر داشته باشد:

- ۱- مطالعات بهائی نباید گزینشی و در انحصار افراد خاصی باشد، بلکه همه اعضای جامعه بهائی، بدون استثناء باید بتواند وارد این عرصه بشوند؛
- ۲- پذیرش این نکته و شرط اولیه، که مطالعات بهائی باید در خدمت امر بهائی باشد؛
- ۳- دفاع و حمایت از این نظریه که مطالعات بهائی نباید موجب تفرقه و اختلاف در دورن جامعه بهائی گردد؛
- ۴- داشتن این عقیده و اعتقاد که یکی از وظایف پژوهشگر حوزه بهائیت آن است که هرگز در مخالفت با امر بهائی بحث و مجادله نکند؛

- ۵- اقرار و اذعان به این که تلاش برای اعتراض دینی برای یک پژوهشگر بهائی، اساساً نوعی عدم صداقت است؛
- ۶- اعلام موافقت با این مطلب که پژوهشگران بهائی در خصوص موضوعاتی که در حیطه تخصص یا مسئولیت آنها نیست، اظهار نظر نکنند، از جمله از انتقاد در خصوص نظم اداری و تشکیلات بهائی بپرهیزند؛
- ۷- خودداری از اظهار این که امر بهائی شبیه سایر ادیان و ساختارهای آنها است و یا دارای نقایصی مشابه به‌نقایص آنها است؛
- ۸- اقرار به این که نصوص و آثار و نوشته‌های بهائی فراتر از محدوده تحلیل‌های علمی انتقادی است؛

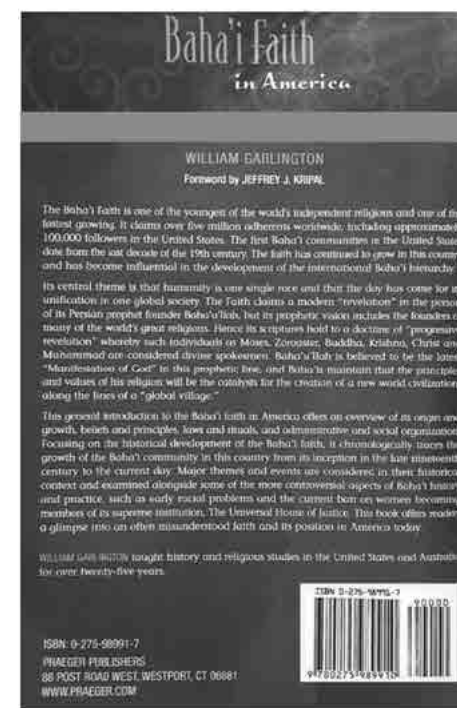
شرح تصویر: ویلیام گارلینگتن، منتقد بهائی



اگرچه چنین راهبرد و پارادایمی هیچ‌گاه به‌طور رسمی منتشر نشد، ولی اظهار علاقه به برخی از این اصول، در مطالب اینترنتی، قابل مشاهده بوده است.

برای محققان و عالمانی که در حوزه علوم انسانی، بر اساس مبانی و اصول شناخته‌شده دیگری تربیت یافته و آموزش دیده‌اند، اگر نگوئیم بسیاری از موارد فوق، غیر قابل قبول است، باید آن را بسیار مشکل‌آفرین و پرمسئله تلقی کنیم. از نتایج ضوابط پیشنهادی فوق این بوده است که تعدادی از محققان و دانشگاهیان بهائی ترجیح دادند که چاپ و نشر کتاب و مقاله درباره آئین بهائی را کنار بگذارند و از این حوزه فاصله بگیرند؛ و عده‌ای دیگر آموخته‌اند که آثار و کارهای خود را با احتیاط و ملاحظات خاص بنویسند. کسانی که در ابراز انتقاد نسبت به بهائیت رعایت احتیاط را نکرده‌اند، یا از سوی مؤسسات و نهادهای تشکیلاتی بهائی مورد چالش قرار گرفته‌اند و یا رفتارهایی با آنها شده که ترجیح داده‌اند جامعه بهائی را ترک کنند. یک نمونه از افراد دسته اول، یک انتشاراتی بهائی است که شرکت او توزیع کننده کتاب «مدرنیت و هزاره» تألیف خوان کول بود. این کتاب که مورد توجه و استقبال مجامع آکادمیک امریکایی قرار گرفت، آثار و نوشته‌های بهاءالله را تنها یکی از چند تلاش صورت گرفته از سوی روشنفکران و متفکران خاورمیانه‌ای، در پاسخ به چالش‌های برآمده از نیروهای مدرنیت، معرفی می‌کند. لیکن مدیر شرکت پخش، طی پیامی که از

مرکز جهانی بهائی برای او ارسال شد، مورد حمله و انتقاد شدید قرار گرفت و متهم شد که در درک و فهم ماهیت مأموریت و رسالت بهاءالله دچار بدفهمی و اشتباه شده و تصویری منفی از رهبری فعلی بهائی ارائه کرده است. پیام مذکور همچنین مدعی بود که خوان کول قبلاً هم اقدام به حمله علیه امر بهائی کرده و طی آن نهادهای بهائی را مورد هجوم قرار داده، تصویر زنده‌ای از تعالیم بنیادین آن ارائه نموده است. این پیام سپس به اخطار و هشدار به ناشر پرداخته و می‌گوید: «او باید عمیقاً به نتایج کار خود بیندیشد، زیرا این امور از مواردی است که بر روابط و تعهدات شما نسبت به پروردگار تأثیر می‌گذارد».^۱



۱. همان مدرک فصل ۸ - بنیادگرایی، لیبرالیسم و جریان عالمانه بهائی

• از جمله مباحث اختلافی، درباره مطالعات علمی بهائی، موضوع کنترل و نظارت قبل از نشر است، که به‌موجب آن هرگونه نوشتاری که توسط افراد بهائی نوشته شده و قرار است در جایی منتشر شود، باید برای تأیید محتوای آن به یک مؤسسه بهائی ارائه گردد. این سیاست ابتدا در دوره رهبری عبدالبهاء به اجرا گذاشته شد و سپس در دوره شوقی افندی ادامه یافت (که گفته شد موقتی خواهد بود) و هدف آن بود که از ارائه مطالب تحریف‌شده از تعالیم بهائی - که در آن دوره زمانی چنین مطالبی هم فراوان بود - جلوگیری شود. بیت‌العدل جهانی اجرای این سیاست را ادامه داده است. در طول حدود یک قرن که از اجرای این ضابطه و مقررات می‌گذرد، مخالفت چندان هم با آن صورت نگرفته، ولی همان‌طور که یک نویسنده بهائی اخیراً متذکر شده، ورود جوانان در اوایل دهه ۱۹۷۰ به جامعه بهائی موجب ایجاد یک طبقه کم تعداد روشنفکر بهائی گردید که طبعاً از وجود محدودیت و کنترل بر مطالب و ایده‌های نوشتاری، ناخشنود و معترض بود.

موضوع بررسی و کنترل خصوصاً از آن جهت مشکل‌آفرین شده که به معنی دخالت طرف ثالث بین نویسندگان و ناشر گردیده؛ پروسه‌ای که مؤسسات چاپ و نشر مایل به قبول آن نیستند. کار بررسی و کنترل آثار و تحقیقات هنگامی مشکل‌آفرین می‌شود که اعضای هیئت بررسی آثار، دانش کافی نسبت به موضوع نداشته باشند و نتوانند قضاوت صحیحی نسبت به مطالب بکنند و یا از چارچوب وظایف تعیین‌شده فراتر رفته و خواهان اصلاحاتی در متن نوشته شوند که در صلاحیت ویراستار آثار است و یا درباره مناسب بودن و نبودن اثر برای چاپ اظهار نظر نمایند. سپس مسئله هزینه شخصیتی بررسی و

کنترل آثار برای بهائیان دانشگاهی است که می‌تواند شامل از دست رفتن اعتبار مؤلف در مجامع و جمعیت علمی باشد.

طرفداران سیاست بررسی و کنترل آثار، عقیده دارند که بررسی قبل از نشر در جامعه بهائی تفاوتی با بررسی و ویرایش قبل از چاپ در محیط آکادمیک ندارد و این که جامعه بهائی باید در مقابل کج فهمی و سوءبرداشت شخصی و اظهار نظر فردی بهائیان و درج آن مطالب در نوشته‌هایشان محافظت شود. این مطالب اساساً دفاع از توضیحات بیت‌العدل جهانی، از جمله در بیانیه حقوق و آزادی‌های فردی و چند پیام دیگر بیت‌العدل، به افراد است. در این بیانیه‌ها، بیت‌العدل تأکید کرده که محققان بهائی باید خود را درگیر یک جدال عمومی و همگانی برای تحقق و پیاده‌سازی اهداف بهاءالله برای جامعه بشری ببینند و این که تلاش و اقدام خود را نباید خارج از چارچوب، یا خارج از چتر قدرت و حاکمیت بهائی قرار دهند. همان‌طور که بیت‌العدل در ۱۹۹۳ بیان کرده: «بیت‌العدل عقیده دارد که بخشی از مشکل تعدادی از بهائیان دانشگاهی در رابطه با کنترل و نظارت قبل از انتشار، ممکن است ناشی از این حقیقت باشد که این بهائیان، در آثار علمی و پژوهشی خویش، خودشان را عضو کاملی از این پروسه و روند نمی‌بینند».

کلیدی همچون حقوق و آزادی‌های فردی و آزادی بیان در جامعه بهائی است».

متن فوق بیان می‌دارد که برای برخی از بهائیان امریکایی، که براساس تصورات مبتنی بر حقوق ذاتی فردی موجود در اسنادی همچون اعلامیه و منشور حقوق (الحاقیه قانون اساسی امریکا) پرورش یافته‌اند، دیدگاه و رهیافت بهائی نسبت به آزادی‌های فردی مشکل آفرین به نظر می‌رسد. ظاهراً فردگرایی امریکایی با برخی از دیدگاه‌های بهائی درباره ریاست و قدرت در جامعه دینی در تعارض است.

بقیه متن پیام بیت‌العدل، به حوزه‌های اصلی آن نگرانی‌ها می‌پردازد که عبارتند از لزوم نظارت و کنترل محتوای کتاب و مقاله... قبل از انتشار، پذیرش اختیارات و حاکمیت مؤسسات و نهادهای بهائی توسط بهائیان و منع انتقاد از مؤسسات بهائی به صورت آشکار و عمومی. اساس بحث و استدلال بیت‌العدل این است که علی‌رغم ارائه برخی روش‌های دموکراتیک از سوی بهاءالله در نهادها و مؤسسات تشکیلاتی بهائی و با وجود اهمیت فراوانی که وی برای آزادی‌های فردی قائل بود، بهائیان همچنان مکلف به اطاعت و فعالیت در چارچوب نظم اداری پیشنهادی او هستند که محور و ستون اصلی آن «اعتدال و میانه‌روی در همه امور» است. لذا این‌طور پیام خود را جمع بندی کردند: «ما بر این باوریم که نظم اداری ترسیم شده از سوی او - بهاءالله - دربرگیرنده اصول اجرایی ضروری برای حفظ اعتدال و میانه‌روی است که ضامن آزادی حقیقی بشریت خواهد بود». به عقیده برخی از منتقدان، تأکید بر اهمیت وحدت در جامعه بهائی امریکا، گهگاه موجب نگرانی درباره آزادی هرگونه اظهار و بیان منتقدان خواهد بود. این امر، متقابلاً، منجر به

ایجاد محدودیت‌های شدید نسبت به آزادی بیان فردی، به‌ویژه درباره امور جامعه و تصمیمات نهادها و مؤسسات می‌شود. پاسخ رهبری بهائی به اتهامات فوق این است که بهائیان می‌توانند این سؤالات را در ضیافت‌های ۱۹ روزه مطرح کنند تا اگر نیازی باشد، آن سؤالات یا اعتراضات به مراجع ذی‌ربط منعکس شود. درعین حال، همان‌طور که یکی از اعضای محفل ملی بهائیان امریکا،

در سخنرانی خود، در مارس ۱۹۸۸، در لس آنجلس، بیان کرد: «ولی این که کسانی درخواست برگزاری کمپین، یا امضای تقاضانامه‌هایی را، براساس سنت دموکراتیک امریکایی، به‌طور عمومی و علنی مطرح می‌سازند، ربطی به آیین بهائی ندارد و موضوع متفاوتی است».

تأکید بر حمایت از دیدگاه و تصمیم‌های مؤسسات بهائی حداکثری است و تشکیلات بهائی خواهان اطاعت کامل است. حتی اگر اقلیت مهم و قابل توجهی معتقد باشند که تصمیم خاص یک مؤسسه و نهاد بهائی غلط است. اصل مهم و حاکم در جامعه بهائی این است که وحدت اشتباهی، بهتر از تفرقه و دسته‌بندی همراه با حقیقت و درستی است؛ زیرا در حالت اول، نهایتاً اشتباه بر ملا خواهد شد و مرتفع می‌گردد؛ درحالی که در حالت دوم، فقط منجر به ادامه درگیری و تفرقه خواهد شد. این اصل حتی بر روابط طبقات مختلف مؤسسات تشکیلاتی بهائی حاکم است.

به عقیده برخی از منتقدان، تأکید بر اهمیت وحدت در جامعه بهائی امریکا، گهگاه موجب نگرانی درباره آزادی هرگونه اظهار و بیان منتقدان خواهد بود. این امر، متقابلاً، منجر به ایجاد محدودیت‌های شدید نسبت به آزادی بیان فردی، به‌ویژه درباره امور جامعه و تصمیمات نهادها و مؤسسات می‌شود.

لذا محفل ملی بهائیان، در مواردی ولو اندک، در امور مربوط به محافل محلی (حتی در حد منحل کردن محفل محلی) هم دخالت کرده است. اگرچه این سیاست می‌تواند درخصوص رشد تدریجی و بهبود عملکرد رهبری محلی مفید باشد، ولی نباید از آثار منفی آن، که امکان سلطه و حاکمیت افراد جاه‌طلب بر جوامع بهائی است، غافل ماند. با این همه، به بهائیان توصیه می‌شود که از نظر و رای شوقی‌افندی تبعیت کنند که گفت: «باید از هرگونه انتقاد و بحث که حالت منفی دارد و می‌تواند به‌طور کلی منجر به تضعیف قدرت و سلطه

محفل اجتناب شود».

ایده سنتی دیگر بهائی در رابطه با آزادی بیان، موضوع «حکمت» است؛ یک اصل کلی که به زمان و نحوه بیان اظهارات باز می‌گردد. بحث حکمت یا خرد کاربردی، حضور دراز مدتی در تاریخ بهائی دارد که به زمان باب باز می‌گردد. یک بهائی آگاه و سرشناس، این اصطلاح را چنین تفسیر و تعبیر کرده است: «حکمت عبارت است از انجام هر اقدام باارزش، در جهت پیشبرد امرالله. و فقدان حکمت، عبارت است از ارتکاب اعمالی که می‌تواند موجب آسیب به آئین بهائی شود، حتی اگر آن اعمال

بنابراین پژوهشگران بهائی خود را در وضعیتی می‌بینند که یادآور شرایطی است که چند پژوهشگر و نخبه مورمون در اواسط ۱۹۶۰ با آن مواجه گردیدند. این محققان خود را افرادی مؤمن و وفادار به آیین خود دیدند تا مخالف آیین و طریقت خود؛ لذا تا حدودی احتیاط را در آثار و مکتوبات خویش رعایت کردند. ولی تعدادی دیگر، که دارای خودباوری بوده و با صراحت مطالب خود را ابراز می‌کردند، از سوی مقامات فرقه مورمون در مسیر سیستماتیک اخراج و انزوا قرار گرفتند»^۱.

• درسامبر ۱۹۸۸، بیت‌العدل جهانی مکتوبی را تحت عنوان حقوق و آزادی‌های فردی، خطاب به بهائیان ایالات متحده امریکا منتشر کرد. طلیعه سند مذکور چنین بود:

«ما با توجه و نگرانی، شواهدی از سردرگمی در دیدگاه‌ها و نگرش‌های برخی از احباء را در مواجهه با سختی‌های کاربرد و انطباق اصول بهائی بر موضوعات و مباحث روزانه، مشاهده می‌کنیم. آنها از یک سو، باور خود را به بهاءالله و تعالیم او اظهار می‌دارند؛ و از سوی دیگر، هنگامی که اعمال و رفتار و اقدامات مؤسسات و نهادهای بهائی یا برخی از افراد بهائی مطابق انتظاراتشان نیست، به عرف و قواعد و سنن دموکراتیک و لیبرالی غرب توسل جسته و به آن استناد می‌کنند. از مهم‌ترین و اصلی‌ترین موارد این سردرگمی، برداشت‌های غلط و سوءتفاهم در موضوعات و مباحث اساسی و

۱. همان، فصل ۸، بنیادگرایی، لیبرالیسم و جریان عالمانه بهائی.

درست و با نیت و انگیزه کاملاً خیر و مثبت صورت گرفته باشد».

در عمل، حکمت شامل اقداماتی است که موجب گمراه کردن مردم نسبت به عقیده و هویت بهائی یک فرد، و یا پنهان کردن ابعاد

نامناسب تعالیم بهائی است. در طول تاریخ،

حکمت به عنوان ابزاری برای حفاظت بهائیان از خصومت و دشمنی آشکار و خشن بوده است. در امریکای معاصر، کاربرد حکمت در ارتباط با «اعتدال و میانه روی در همه چیز» ظهور می یابد و این که انتقاد آشکار از جامعه بهائی، همانا استفاده بیش از حد بهائیان از آزادی بیان است.

بحث آزادی بیان در حوزه بهائیت هنگامی اوج گرفت که در دهه ۱۹۹۰، فانتزی نویس کانادایی، مایکل مک کنی، نامش به طور ناگهانی از لیست اعضای جامعه بهائی خط خورد و علت آن تکرار طرح مباحثی همچون عدم اجازه حضور زنان در بیت العدل جهانی و عصمت بیت العدل در فضای مجازی ذکر شد. مک کنی از نظر طرفدارانش قربانی استفاده دلبخواه از قدرت شد و آنها بلافاصله به گفته عبدالبهاء، مبنی بر ممنوعیت تکفیر در بهائیت استناد کردند. از منظر بیت العدل و موافقان

آن تصمیم، این نویسنده نمونه ای از چند فرد بهائی است که از کانال مناسب برای طرح نارضایتی خود استفاده نکرده اند. از نظر آنها، مک کنی قصد تحریک احساسات و عواطف اعضای جامعه بهائی را داشته، و تلاش کرده تا ساختارها و اصول اساسی نظم اداری بهائی را برهم بزند و آن را به میل خود ترسیم کند. بنابراین، آشکار است که در قضیه مک کنی، دو دیدگاه و برداشت متفاوت از آزادی بیان به مقابله با یکدیگر

در عمل، حکمت شامل اقداماتی است که موجب گمراه کردن مردم نسبت به عقیده و هویت بهائی یک فرد، و یا پنهان کردن ابعاد نامناسب تعالیم بهائی است. در طول تاریخ، حکمت به عنوان ابزاری برای حفاظت بهائیان از خصومت و دشمنی آشکار و خشن بوده است.

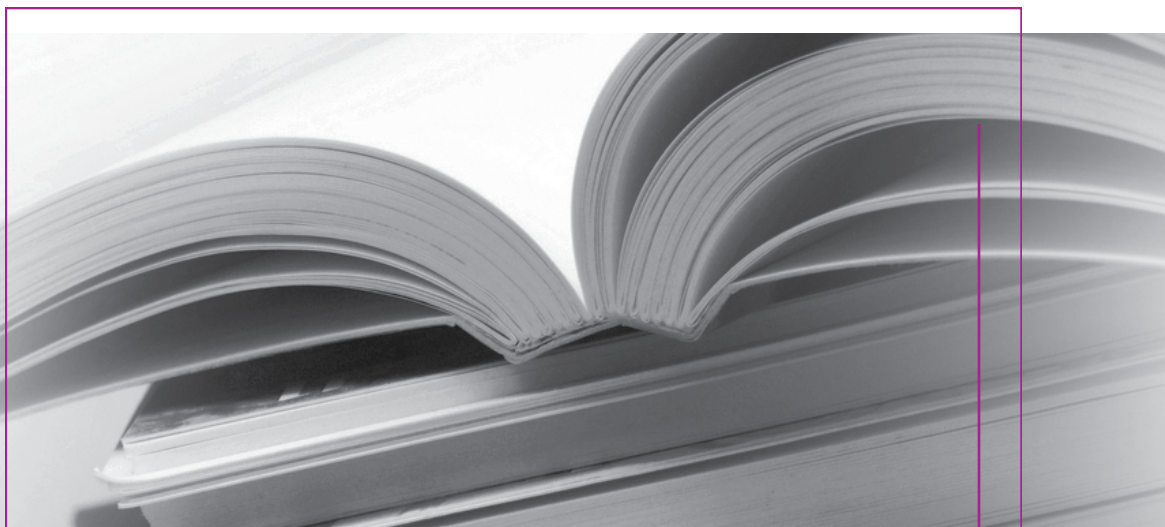
ایستادند: یکی که بر حق مسلم فرد برای ابراز عقاید و ادعاهای خود تأکید داشت و دیگری که بر جلوگیری از اختلاف و تجدید بیان نظر مخالف در جامعه بهائی اصرار داشت.^۱

علاوه بر نظرات و انتقادات یاد شده، گارلینگتن در حوزه موضوعاتی چون سقط جنین و مجازات

اعدام و مسئله همجنس گرایی در آیین بهائی نیز مطالبی را عنوان نموده و به اختلاف نظر بهائیان شرقی و غربی در این خصوص و عدم ارائه دستورالعمل روشن از سوی بیت العدل اشاراتی داشته است که به دلیل رعایت اختصار از بیان مابقی نظرات و دیدگاه های ایشان خودداری و پژوهشگران گرامی را به مطالعه دقیق مکتوبات ایشان ارجاع می نماید.

ادامه دارد....

۱. همان مدرک فصل ۸ - حقوق و آزادی های فردی.



بررسی تضادهای درونی میان گفتارها و رفتارهای سید باب در مسئله امام‌زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف

مهدی‌ها دیان^۱

اشاره

مقاله‌ای که در ادامه از منظر خوانندگان بهائی‌شناسی می‌گذرد، حاصل تحقیق پایان دوره اینجانب در مقطع کارشناسی ارشد در دانشگاه قرآن و حدیث و در رشته تفسیر اثری است. لازم می‌دانم پیش از تقدیم این مقاله، از تلاش‌های دست‌اندرکاران این دانشگاه به‌ویژه استاد راهنمای ارجمندم تقدیر و تشکر نمایم.

چکیده

میرزا علی‌محمد شیرازی ملقب به سیدباب یکی از متهمدیانی است که در قرن سیزدهم هجری در فضای اجتماعی و مذهبی ایران ادعای قائمیت کرد او در سال ۱۲۶۰ ه.ق در شیراز حرکت خود را آغاز کرد و ابتدا خود را باب امام‌زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف خواند اما پس از بروز برخی تحولات اجتماعی و سیاسی، ناگهان مدعی قائمیت شد. نخستین کتاب‌های وی همگی در تفسیر آیات قرآن کریم به رشته تحریر در آمده و بررسی آنها نشان از اعتقاد راسخ او به مبانی تشیع در سال‌های ابتدایی حرکت دارد.

۱. کارشناسی ارشد الهیات از دانشگاه قرآن و حدیث.

او در سال ۱۲۶۴ ه.ق ادعای قائمیت کرده و پیروان او پس از مرگش در سال ۱۲۶۶ به دسته‌های مختلفی تقسیم شده‌اند که بهائیان، مهم‌ترین و فعال‌ترین انشعاب از پیروان او هستند. بهائیان معتقدند که باب از ابتدا دعوی قائمیت داشته است. آنان امام‌زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف را موجودی موهوم و خیالی می‌دانند و نواب اربعه آن حضرت را دروغ‌گویانی معرفی می‌کنند که به طمع ریاست، مردم را به گمراهی کشانده‌اند. بررسی مقایسه نوشته‌های باب در دو عصر دعوت او نشان دهنده اعتقادی برخلاف ادعای بهائیان در رابطه با اوست. او در آن دوره کاملاً به حضرت حجت‌بن‌الحسن عجل‌الله تعالی فرجه الشریف چه از منظر شخصی و چه از منظر شخصیتی باور کامل داشته است. حتی در دوره دوم دعوت نیز ردپاهایی از اعتقاد او به امام‌زمان وجود دارد که تحلیل و ریشه‌یابی آن را باید در اعتقادات خاص شیخیه نسبت به امام‌زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف جستجو کرد.

کلیدواژه

سید باب، تفسیر قرآن، قائمیت، نواب اربعه، امام‌زمان، شیخیه، من یظهره‌الله.

مقدمه: باب کیست و در چه بستر تاریخی اجتماعی ادعای خود را مطرح کرد؟

باب در دوران نوجوانی در بوشهر به کار تجارت مشغول شد.^۵ اما دیری نپایید که برای حضور در درس سید کاظم رشتی، پیشوای شیخیان عازم کربلای معلی شد و حدود شش ماه در درس او شرکت کرد.^۶ پس از مرگ سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹، او در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری^۷، زمانی که فقط بیست و پنج سال سن داشت، ادعا کرد که جانشین سید کاظم رشتی و رکن رابع ایمان و واسطه و باب فیض میان مردم و امام‌زمان عجل‌الله تعالی فرجه الشریف است.

میرزا علی‌محمد شیرازی در شب دوم محرم سال ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد.^۱ پدرش میرزا محمدرضا بزاز و مادرش فاطمه بیگم نام داشتند.^۲ او در دوران کودکی، مقدمات تحصیل را در شیراز و در مکتب‌خانه‌ای در محله قهوه علیا،^۳ زیر نظر معلمی شیخی گذراند^۴ و از همان جا با تعالیم شیخیه آشنا شد.

۱. محمد حسینی، حضرت باب، صفحه ۱۳۴.

۲. همان صفحه ۱۳۵.

۳. آیتی، الکواکب الدریه، جلد ۱، صفحه ۳۰ و ۳۱، رحیق مختوم صفحه ۱۰۴۵.

۴. اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل صفحه ۵۹.

۵. شوقی ربانی، قرن بدیع، صفحه ۶۸۲.

۶. مازندرانی فاضل، تاریخ ظهورالحق، بخش سوم، صفحه ۲۰۰، پاورقی.

۷. شوقی افندی، قرن بدیع، صفحه ۴۳.

با این ادعا جمعی از پیروان سید کاظم رشتی به دور او حلقه زدند و گروهی ایجاد کردند که بعدها به بایه نامور شد. باب پس از چند سال ادعای خود را ارتقاء داد و در سال ۱۲۶۴ هجری قمری، اندکی پس از آنکه پیروانش در دشت بدشت، او را قائم موعود خواندند و بساط دین اسلام را برای همیشه به گمان خود برچیدند،^۱ ادعای قائمیت کرد و خود را مهدی موعود خواند.^۲ هرچند که باب بر اثر فشار حکومت و محاکمه توسط علمای هم عصر، در طول مدت شش ساله ادعای خود، دو بار به طور رسمی توبه کرد و از تمام ادعاهای خود دست شست اما سرانجام در ۲۸ شعبان سال ۱۲۶۶ هجری قمری در تبریز به جرم ایجاد فتنه مذهبی و برپایی جنگ داخلی^۳، اعدام شد.^۴

بی گمان باب دو دوره متمایز در دعوت و تبلیغ خود داشته که با بررسی کتابهای باقی مانده از او به سادگی از یکدیگر قابل تفکیک است.

دوره نخست ادعای او از سال ۱۲۶۰ هجری تا ۱۲۶۴ بوده که در این مدت، او فقط ادعای جانشینی سید کاظم رشتی را تکرار کرده است. در طول این مدت، او بارها و بارها، در کتابهای متعدد و پرشمار خود، از حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف یاد کرده و در مقابل آن حضرت ابراز خاکساری و بندگی نموده

۱. شوقی افندی، قرن بدیع، صفحه ۹۳؛ مازندرانی فاضل، تاریخ ظهورالحق بخش سوم، صفحه ۱۱۱.
۲. شوقی افندی، قرن بدیع، صفحه ۹۷.
۳. محمد حسینی، حضرت باب، صفحه ۵۵۸.
۴. اشراق خاوری، ایام تسعه، صفحه ۱۷۸.

است و خود را نایب ایشان خوانده و مردم را به سوی خود دعوت کرده تا به واسطه تمسک به باب، به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف متصل شوند. چیزی که زمینه های فکری آن در تعالیم شیخیه وجود داشته و لذا پیروان نخستین باب، عموماً شیخی بوده اند. در این دوره، عموم کتابهای نگارش یافته توسط او، تفاسیری بر سوره های قرآن کریم هستند. بنابراین او خود را فردی معتقد به اسلام و مبانی آن می دانسته است. روش او در تفسیر قرآن، تأویل آیات بوده و در این راه نه تنها از برخی منابع روایی بهره برده است، بلکه گاهی تأویلاتی از خود را بر آیات قرآن تحمیل کرده تا حقانیت دعوت خود را بدین ترتیب به اثبات رساند.

دوره دوم دعوت او که دوره ای بسیار بحث برانگیز و پرچالش است، با ادعای قائمیتش آغاز و با اعدام او به انجام می رسد. در این دوره، او دیگر در تفسیر آیات قرآن کتابی نوشته و عمده مطالب او در دو کتاب بیان فارسی و عربی به چشم می خورد. هرچند که آثار متفرقه دیگری نیز دارد که به آنها اشاره خواهد شد. وجهه همت باب در این دوره، از سویی اثبات ادعای قائمیت خویش بوده و از سوی دیگر، نسخ احکام اسلامی و جایگزینی آن با برخی احکام خودساخته است که برخی از آن احکام، هم چنان در میان معتقدان به او در روزگار حاضر رواج دارد.

در این میان، بهائیان که از نظر تعداد و قدرت تشکیلاتی، مهم ترین معتقدان به قائمیت باب در روزگار حاضر به شمار می روند، قرائتی متفاوت از تاریخ باب دارند. آنان معتقدند که باب از ابتدا تا به انتها فقط یک ادعا را مطرح کرده و آن هم ادعای قائمیت خویش بوده است. آنان باب را قائم دین مبین اسلام و فرجام این آیین

می دانند و درعین حال او را مبشر پیامبری جدید به نام بهاءالله معرفی می کنند. مبشری که خود شأن تشریع نیز داشته و آیین اسلام را به کلی منسوخ کرده و احکام دیگری را جایگزین احکام اسلامی کرده است. بهائیان به کلی منکر وجود حضرت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند و آن حضرت را شخصیتی موهوم می پندارند.^۱

برای شناخت بیشتر باب و بستر بروز و ظهور او، لازم است در این بخش، پس از معرفی شیخیه و اعتقادات ایشان، برخی مطالب به تفصیل بیشتر بیان شود تا اهمیت بررسی تفاسیر باب بر قرآن کریم و اعترافات متعدد او بر حقانیت اسلام و وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، روشن شود. آنگاه در بخش های بعد، به ارائه شواهد متعدد در اثبات نظریه فوق خواهیم پرداخت.

شیخیه بستر پیدایی بایه

شیخ احمد احسائی (۱۱۳۵-۱۲۱۸) از فقهای شیعه بود که به ائمه شیعه اظهار علاقه زیادی می کرد و درباره ایشان گفتگوها داشت. او که در زمان حیاتش، رهبری معنوی و فکری بخشی از شیعیان را برعهده داشت، دارای برخی اعتقادات شاذ در مباحث معاد و قائمیت بود.

در میان مباحث شاذ او در مهدویت، یکی هم آن بود که میان امام غائب و مردم، همواره بایستی رجالی الهی باشند که واسطه فیض و رابط بین خلق و حجت خدا گردند و ایشان را به اقتباس از قرآن کریم «قریه ظاهره» بین امام و رعیت^۲ می نامید و صفات بسیاری

۱. نوری میرزا حسینعلی بهاءالله، اقتدارات صفحه ۲۴۴؛ اشراقات صفحه ۱۵۷.
۲. در رساله رشتیه این آیه شریفه را برای استخراج لقب فوق به کار برده: سوره سباء، آیه ۱۷: «وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سَبْرًا

از جمله آشنایی به علوم ائمه و مذاق ایشان را برای قراء ظاهره قائل می شد و بالأخره به عناوین و بهانه های گوناگون خود را دارای آن صفات و در پرده، مزین به همین مقام (قریه ظاهره) وانمود می کرد.

شیخ احمد در حقیقت خود را به تلویح همان نایب خاص یا باب امام و یا قریه ظاهره بین امام و مردم خواند. تنها تفاوتی که او میان قراء ظاهره و نواب اربعه قائل می شد این بود که آنان از جانب امام تعیین رسمی شده بودند و حال این که اینان به سبب بزرگی مرتبت، خود حائز چنین مقامی می گشتند.

شیخ احمد در سال ۱۲۴۳ هجری قمری وفات کرد و شاگرد برجسته خود سید کاظم رشتی را به عنوان وصی و جانشین خود قرار داد. سید کاظم، راه شیخ احمد را ادامه داد.

سید رشتی به موضوع قریه ظاهره آب و تاب فراوان می داد و پیاپی مردم را به یافتن این رجل الهی دعوت می کرد و درواقع آنان را به سوی خویشتن می خواند. وی مدعی بود که اساس دین بر شناسایی چهار رکن استوار است: خدا، پیغمبر، امام، باب امام یا قریه ظاهره. اما مردم را نرسد که خدا و پیامبر و امام را بشناسند زیرا از

فیها لیالی و آیاماً آمنین»: و قرار دادیم میان اهالی شهر سباء و قرایی که برکتشان دادیم، قریه های آشکاری را و سیر و سفر را در میان آنها مقدر نمودیم و فرمان دادیم که در امن و امان در آنها، شبها و روزها سفر کنید.

امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه، قرای مبارکه را به ائمه اطهار و قرای ظاهره را به محدثان و راویان علوم اهل بیت تعبیر فرموده اند و شیخ احمد این مطلب را از آن حضرت اقتباس و در منظور خود به کار برده است.

دست‌ریشان به دورند، پس به‌ناچار باید به‌دنبال رکن چهارم یا شیعه خالص باشند و با شناخت او به معرفت ارکان بعد نائل آیند. به عبارت بهتر، به اعتقاد شیخیه، معرفت رکن رابع ایمان مقدمه معرفت امام‌زمان است (چرا که به اعتقاد ایشان، امام‌زمان از چنان جایگاهی برخوردار است که بشر نمی‌تواند به معرفت او دست یابد) و معرفت امام‌زمان، مقدمه معرفت به مقام رسول الله ﷺ و معرفت رسول خدا نیز، مقدمه معرفت خداوند متعال است.

بر این پایه، وی مریدان بسیاری را گرد آورد و بازار شیخی‌گری داغ‌تر از قبل شد. البته عموم این مریدان، شیعیان صاف و پاکیزه‌ای بودند که برای دست یافتن به معرفت

امام‌زمان و راضی کردن حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف از اعمال و اعتقادات خویش، به دور سید کاظم رشتی حلقه زده بودند. در سال ۱۲۵۹ سید رشتی وفات یافت و چون جانشینی برنگزیده بود، پس از وی بعضی شاگردانش چون حاج کریم‌خان کرمانی و میرزاشفیع تبریزی و میرزاظاهر حکاک اصفهانی و میرزاعلی‌محمد شیرازی خود را جانشین او خواندند. اعتقاد به لزوم معرفت رکن رابع ایمان، آن‌چنان در عمق اعتقادات شیخیان رسوخ کرده بود که برخی

از این مدعیان نیز، خود را واجد چنین مقامی می‌دانستند.

سیر تطورات ادعای باب

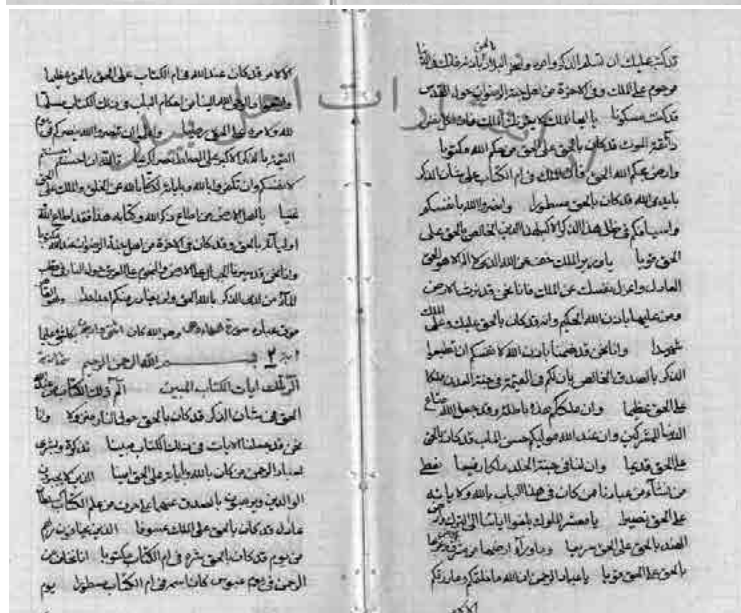
باب نخستین بار نزد ملاحسین بشرویه‌ای در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری در شیراز با ارائه تفسیر سورة یوسف، دعوت خویش را اعلام کرد. او در نخستین بخش این کتاب، به صراحت اعلام کرد که این تفسیر را به الهام از حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف

باب نخستین بار نزد ملاحسین بشرویه‌ای در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری در شیراز با ارائه تفسیر سورة یوسف، دعوت خویش را اعلام کرد. او در نخستین بخش این کتاب، به صراحت اعلام کرد که این تفسیر را به الهام از حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف

باب نخستین بار نزد ملاحسین بشرویه‌ای در شب پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری در شیراز با ارائه تفسیر سورة یوسف، دعوت خویش را اعلام کرد. او در نخستین بخش این کتاب، به صراحت اعلام کرد که این تفسیر را به الهام از حضرت حجت عجل‌الله تعالی فرجه الشریف

شیراز رفت و توبه کرد و تمام آنچه را به او منسوب بود تکذیب نمود. با فرار به اصفهان و حمایت‌های منوچهرخان معتمدالدوله گرجی حاکم اصفهان، او بار دیگر ادعاهای خود را از سر گرفت.

پس از مرگ حاکم اصفهان، باب به فرمان محمدشاه قاجار دستگیر و روانه زندانی در آذربایجان شد. در آذربایجان ناصرالدین میرزا ولیعهد، او را محاکمه کرد و پس از درماندگی در برابر سؤالات عالمان شیخی تبریز، باب



توبه‌نامه نوشت و التزام پا به مهر سپرد که دیگر ادعای خود را تکرار نکند.^۱ مدتی بعد اما در شعبان سال ۱۲۶۴ برخی پیروان باب به رهبری میرزاحسینعلی نوری ملقب به بهاءالله در روستایی در حوالی شاهرود به نام بدشت جمع شدند و اعلام کردند که باب همان قائم موعود و مهدی منتظر است و با ظهور او دین اسلام به پایان رسیده و او باید تعالیم جدیدی عرضه کند. لذا زرین تاج که از پیروان او بود، حجاب از سر برداشت و عده‌ای از بایان نیز برای همیشه جانمازها را جمع کردند و مهرها را شکستند و نماز را منسوخ شده دانستند.^۲ هرچند که در این میان، برخی از شیخیان پیوسته به باب، از او تبری جستند و هرگز دعوی قائمیت او را نپذیرفتند و در برابر بایان بدشت موضع گرفتند، اما خود باب پس از شنیدن خبر اجتماع بدشت و اعلام قائمیت وی، آن اجتماع را تأیید کرد و ادعای خود را از نیابت امام‌عصر به قائمیت ارتقاء داد.^۳

۱. گلپایگانی، کشف الغطاء صفحه ۲۰۰ تا ۲۰۵.
۲. اشراق خاوری، قاموس توقیع منبع، جلد ۲ صفحه ۵.
۳. شوقی افندی، قرن بدیع، صفحه ۹۷.

معرفی آثار باب که در این مقاله مورد توجه قرار گرفته‌اند

براساس مطالب پیش گفته، آثار باب به دو دسته تقسیم می‌شوند. آثاری که پیش از شعبان ۱۲۶۴ و اجتماع بایان در بدشت نگاشته شده و آثاری که از این تاریخ تا ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ یعنی دو سال آخر عمر او به رشته تحریر در آمده است. این کتاب‌ها به شرح ذیل هستند:

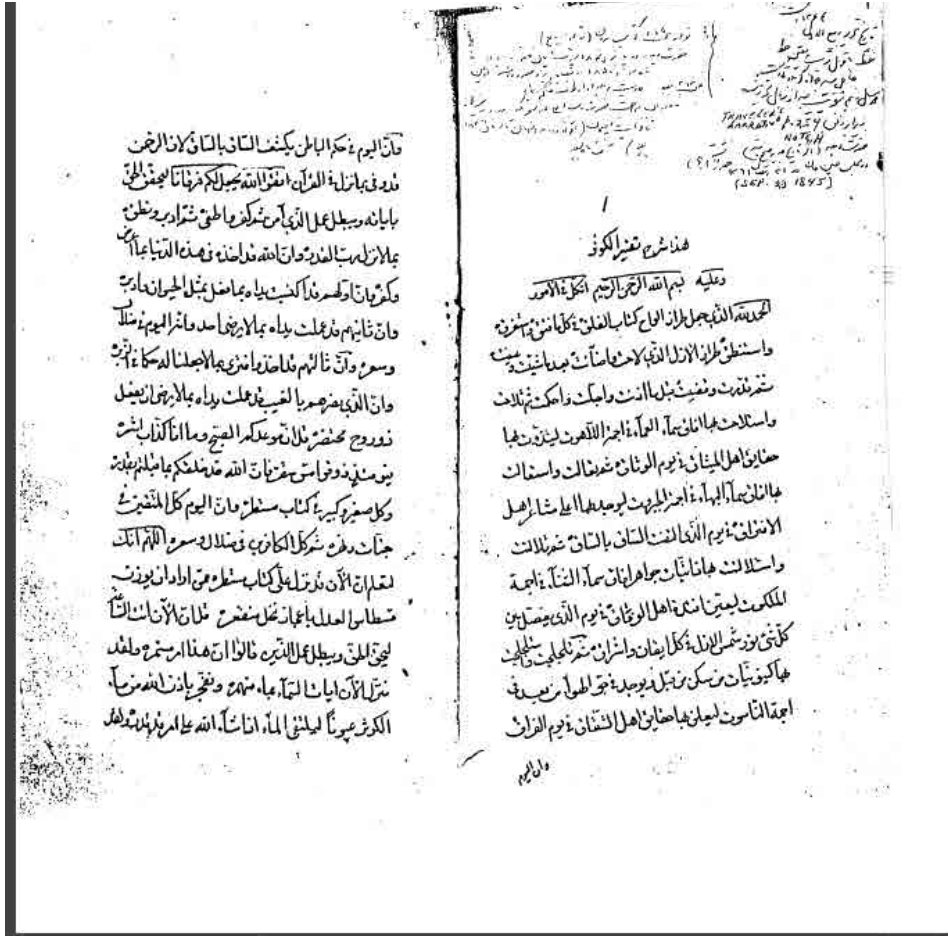
۱. نخستین کتاب باب پس از ادعای نیابت امام عصر در سال ۱۲۶۰، تفسیر سورة یوسف است. این کتاب با نام‌های «تفسیر احسن القصص»^۲ و «قیوم الاسماء»^۳ نیز در میان بایان و بهائیان مشهور است. این کتاب را بهائیان هرگز منتشر نکرده‌اند. اما ازلیان، شاخه دیگری از بایان، این کتاب را منتشر کرده‌اند. بخش‌هایی از این کتاب را نویسندگان بهائی در کتاب‌های مختلف نقل کرده‌اند. نسخه موجود از این کتاب، در ۴۰۴ صفحه نستعلیق در سایت بیانیکی مربوط به ازلیان، موجود است. ملاحظه بشوید، نخستین ایمان آورنده به باب، با مطالعه بخش‌هایی از این کتاب به او ایمان آورد؛^۴ لذا برای کشف اعتقاد او به‌عنوان «اول من آمن» اطلاع از محتوای این کتاب، ضروری و لازم است. بهاءالله این کتاب را اول و اعظم و اکبر جمیع کتب خوانده است.^۵

۲. کتاب دیگر باب تفسیر او بر سورة کوثر است. این کتاب نیز توسط بهائیان چاپ نشده اما ازلیان آن را منتشر کرده‌اند. این کتاب که در ۲۳۲ صفحه به خط نستعلیق منتشر شده، باعث بابی شدن ملایحیی دارابی فرمانده بایان

۲. اشراق خاوری، ریحی مختوم، جلد اول صفحه ۲۴.
۳. نوری میرزا حسینعلی بهاءالله، ایقان صفحه ۱۵۳.
۴. اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل، صفحه ۴۹.
۵. نوری میرزا حسینعلی بهاءالله، ایقان صفحه ۱۵۳.

در همین ایام بود که محمدشاه از دنیا رفت و ناصرالدین میرزا به‌جای وی بر تخت سلطنت نشست و میرزاتقی‌خان امیرکبیر را به‌عنوان صدراعظم منصوب کرد. بایان که زمینه را برای سرنگونی شاه جوان مساعد دیدند، سه جنگ بزرگ داخلی به راه انداختند که نتیجه هر سه جنگ، شکست کامل آنان از نیروهای دولتی و مردم مسلمان بود. در این هنگام باب در زندان دست به کار شد و کتاب‌های جدیدی به‌رشته تحریر در آورد. کتاب‌هایی که هیچ‌یک در تفسیر سور قرآن کریم نبود، بلکه او در کتاب‌های جدیدش احکام اسلام را منسوخ می‌کرد و به‌جای آنها احکام جدیدی جایگزین می‌نمود. درواقع باب در قامت یک پیامبر جدید چهره نمود و ادعای قائمیت را به نبوت ارتقاء داد. هنوز مدت زیادی از این ادعا نگذشته بود، که ادعاهای باب به الوهیت و حلول ذات خداوند در او انجامید. در همین اثنا و در هیاهوی جنگ‌های داخلی، امیرکبیر به این فکر افتاد که برای خاموش کردن شعله آتش جنگ‌ها، ریشه فتنه را خشک کند، لذا دستور داد باب را در تبریز به شعبان سال ۱۲۶۶ قمری اعدام کنند.^۱

۱. محمد حسینی، حضرت باب، صفحه ۵۵۷.



قدر در ۳۶ صفحه و تفسیر سوره والعصر در ۱۳۹ صفحه است.

۴. کتاب دیگر باب که در دوره نخست ادعای او نگارش شده، صحیفه عدلیه نام دارد. این کتاب به‌صورت تایپ شده در ۴۲ صفحه توسط ازلیان منتشر شده است. دیگر کتاب باب در این دوره صحیفه بین‌الحرمین است که آن

در جنگ نیریز، یکی از سه جنگ اصلی داخلی میان بایان و مسلمانان شده است.^۱ لذا اطلاع از محتوای این کتاب می‌تواند اعتقاد مبارزان بابی در این جنگ‌ها را مشخص نماید.

۳. کتاب‌های دیگر باب در تفسیر قرآن کریم تفسیر سوره توحید در ۱۴ صفحه، تفسیر سوره

۱. شوقی اندی، قرن بدیع، صفحه ۵۵.

کتاب نیز توسط ازلیان در ۹۲ صفحه منتشر شده است.

۵. کتاب‌های باب که در دوره دوم ادعای او نوشته شده ۴ کتاب اصلی است. کتاب بیان فارسی در ۳۲۸ صفحه، کتاب بیان عربی در ۶۲ صفحه، کتاب دلایل سبعة در ۷۲ صفحه و لوح هیکل الدین در ۳۶ صفحه.

بهائیان کیستند و چه می‌گویند

پس از مرگ باب، پیروان او به چند دسته تقسیم شدند. گروهی اطاعت از فرمان‌های کتاب بیان را کافی می‌دانستند. لذا بیانی نام گرفتند. گروهی دیگر جانشینی میرزاحیجی صبح ازل را پذیرفتند و ازلی نام گرفتند. گروهی دیگر نیز میرزاحسینعلی نوری

معروف به بهاءالله را جانشین باب و پیامبر بعدی خواندند و بهائی نام گرفتند.

بهائیان بعدها مدعی شدند که باب قائم موعود دین اسلام است که وظیفه داشته، به ظهور بهاءالله بشارت دهد. لذا او را صاحب شریعتی دانستند که فقط نه سال دوام داشته است. بهاءالله با نگارش کتاب ایقان در تأیید ادعای باب برای اولین بار دست به قلم برد و سپس

با نوشتن الواح متعدد و مناجات‌هایی به شکل دعا و آیات قرآن، کتاب‌هایی نظیر اشراقات، چهاروادی و هفت وادی و اقتدارات را به رشته تحریر درآورد. اما مهم‌ترین کتاب او از جهت استدلال، همان کتاب ایقان است. بهاءالله کتابی نیز در وادی احکام جدید نگاشت و نام آن را اقدس گذاشت. بهائیان امروزه به تعالیم کتاب اقدس و سایر نوشته‌های بهاءالله ابراز پایبندی می‌کنند.

بهائیان اعتقادات ویژه‌ای در مورد امام‌زمان و حضرت حجت‌بن‌الحسن دارند. آنان آن

حضرت را فرد موهومی معرفی می‌کنند که اصولاً وجود خارجی نداشته است.^۱ آنان معتقدند که امکان وقوع غیبت برای امام وجود ندارد و غیبت صغری و کبری، ساخته و پرداخته همان کسانی است که امروزه آنان را به نام نواب اربعه می‌شناسیم.^۲ بهائیان معتقدند که نواب اربعه به جهت تثبیت مقام و دسترسی به زعامت و رهبری شیعه، داستان

غیبت را به دروغ منتشر کرده‌اند و لذا هم خود دروغگویند و هم وجود فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) را دروغ می‌پندارند.^۳

۱. بهاءالله، اقتدارات، صفحه ۳۱۹.

۲. اشراق خاوری، حقیق مختوم، جلد ۱، صفحه ۴۵۰.

۳. صادق زاده میلانی، کاویان، «نگاهی تاریخی به مسأله قائم در شیعه دوازده امامی»، ۲۸ دیماه ۱۳۸۸.

علت اهمیت بررسی ادعاهای باب در مواجهه با بهائیان

در میان طرفداران باب، بعدها بهائیان از حیث تعداد و تشکیلات و حمایت دولت‌های استعماری از آنان، جایگاه ویژه‌ای یافتند. چنان که تبلیغات این گروه در پایگاه‌های اینترنتی و شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی ماهواره‌ای، امروزه کاملاً مشهود است. همچنین با به قدرت رسیدن تعداد قابل توجهی از عناصر این فرقه در دربار پهلوی پیش از انقلاب و گسترش نفوذ مالی و تبلیغاتی ایشان،^۱ می‌توان گفت که در بین گروه‌هایی که باب را به‌عنوان یک رهبر آسمانی و الهی به رسمیت می‌شناسند، مهم‌ترین گروه بهائیان هستند.

ادعاهای باب از آن جهت که بهائیان او را مهدی موعود آیین اسلام و مبشر بهاءالله و پیامبری الهی و آسمانی معرفی می‌کنند حائز اهمیت است. چراکه اگر اثبات شود این ادعا ادعایی غیر موجه است، به شکل طبیعی، ادعای بهاءالله که به اعتقاد بهائیان ظهورش را باب بشارت داده نیز ادعایی خلاف واقع قلمداد خواهد شد. از سوی دیگر مراجعه به کتاب‌های باب نمی‌تواند و نباید مورد اعتراض بهائیان واقع شود. چراکه بهائیان معتقدند تحریف لفظی در کتاب‌های آسمانی هرگز اتفاق نمی‌افتد. بهائیان معتقدند که تحریف، به معنای منحرف شدن معنی و منظور خداوند در کتاب‌های آسمانی از معنا و مفهوم اصلی است و نقصان و زیاده در کتاب‌های الهی راهی ندارد. استدلال ایشان نیز آن است که پیروان یک آیین و معتقدان به آسمانی بودن یک کتاب، محال است که در

۱. فصلنامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، مقاله ماه عسل رژیم پهلوی و بهائیان، صفحات ۳۴۹ تا ۵۱۲، به قلم همایون کشتگر

مندرجات آن دخل و تصرف کنند. بهاءالله در کتاب ایقان می‌نویسد:

«می‌شود کسی که معتقد به کتابی گشته و من عندالله دانسته آن را محو نماید؟»^۲

مبلغ معروف بهائی، اشراق خاوری نیز می‌نویسد:

«بهائیان حسب‌التعلیم خداوند منان قائل به تحریف لفظی کتب مقدسه نیستند و تحریف را معنوی می‌دانند».^۳

دسته‌بندی اعترافات باب

باب در کتاب‌های خود در دوره نخست دعوت، به کرات به اعتقادات خود به‌عنوان یک مسلمان اشاره کرده است. این اشارات به وضوح نشان‌دهنده اعتقاد او به اعتقادات اسلامی در چهارسال نخست دعوت خویش است. این موضوع از آن جهت حائز اهمیت است که نشان می‌دهد او به‌هیچ‌وجه در ابتدای امر، به دنبال منسوخ کردن اسلام نبوده و داعیه مهدویت نداشته است. بر این اساس اعترافات باب را در سه بخش اصلی می‌توان دسته‌بندی کرد:

الف) جملاتی از او که نشان‌دهنده اعتقاد وی به قائمیت حضرت حجت بن الحسن (علیه السلام) است. با اثبات این موضوع ادعای قائمیت او در سال‌های نخست که از سوی بهائیان مطرح می‌شود، رد خواهد شد. همچنین از آنجا که ادعای قائمیت او در سال‌های بعدی قطعی به‌نظر می‌رسد، تغییر ادعای او ظرف چند سال

۲. نوری میرزا حسینعلی بهاءالله، ایقان، صفحه ۵۷.

۳. اشراق خاوری، محاضرات، صفحه ۱۳۰.

از نیابت حضرت مهدی به قائمیت، نشان‌دهنده نوعی نوسان فکری در او و نشانی بر باطل بودن تمامی ادعاهای اوست.

ب) جملاتی از او که نشان‌دهنده اعتقاد او به خاتمیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پایان‌بخش بودن آیین اسلام بر شرایع نازل شده از جانب پروردگار برای انسان است. این جملات نیز از آن جهت که با ادعاهای او در نزول آیات جدید الهی بر او در سال‌های بعد در تناقض است، قابل توجه است.

ج) جملاتی از او که نشان‌دهنده اعتقاد راسخ او به معاد و روز قیامت و زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ است. این جملات نیز از آن جهت که او بعدها قیامت را به قیام قائم تأویل نمود و رستاخیز را به آن شکل که در قرآن مطرح است، منکر شد و بهاء‌الله نیز در کتاب ایقان از همین نظریه پیروی نمود، قابل تأمل و توجه است.

۱) اعترافات باب به وجود مقدس امام‌زمان علیه السلام در تفسیر سوره یوسف

پیش از تحلیل و بیان نمونه‌هایی از اعترافات باب به وجود امام‌مهدی علیه السلام در کتاب تفسیر سوره یوسف، لازم است که این تفسیر از نظر شکلی مورد بررسی قرار گیرد. این کتاب همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، نخستین کتاب باب است و به اعتقاد پیروان او به‌ویژه بهائیان،

اول و اعظم و اکبر جمیع کتب است.^۱ باب نخستین بار در شب پنجم جمادی‌الاولی سال ۱۲۶۰ هجری قمری، بخش نخست این کتاب را به ملاحسین بشروی عرضه کرد. ملاحسین از پیروان و شاگردان سید کاظم رشتی پیشوای دوم شیخیان بود. بسیاری از پیروان اولیه باب نیز با دیدن این کتاب دعوت او را لیبیک گفتند. باب در ذیل هریک از آیات سوره یوسف در قرآن کریم، متنی حدود دو تا سه صفحه به‌عنوان یک سوره به رشته تحریر در آورده است. درواقع این کتاب ۱۱۱ سوره در تفسیر ۱۱۱ آیه سوره یوسف دارد. در مورد عقیده باب در این کتاب به حضرت حجت علیه السلام، نکات ذیل قابل بررسی است:

۱-۱) مراد از «ذکر» در ادبیات بابی خود باب است. باب در این کتاب خود را بارها به لقب ذکر ملقب کرده است.^۲ بهائیان نیز این موضوع را کاملاً پذیرفته‌اند. فاضل مازندرانی مبلغ مشهور بهائی ضمن بیان نمونه‌های متعددی در این باره می‌نویسد: «در اوائل امر جدید لقب و شهرت باب اعظم گشت...»^۳.

۱-۲) باب در موارد متعدد اعلام می‌کند که از جانب حضرت حجت برای هدایت مردم آمده است. این موضوع در واقع تکرار همان بحث رکن رابع ایمان در الهیات شیخیه است. لذا «ذکر» و «حجت» از منظر باب در کتاب تفسیر سوره یوسف دو فرد جداگانه هستند. با مطالعه این کتاب می‌توان دریافت که گوینده در این کتاب حضرت حجت علیه السلام است و آن ۱. نوری میرزا حسینعلی بهاء‌الله، ایقان، صفحه ۱۸۰.
۲. سید باب، تفسیر سوره یوسف، در بسیاری از صفحات از جمله در صفحات: ۱، ۲، ۳، ۴، ۷ و...
۳. مازندرانی، اسرارالآثار جلد ۳ صفحه ۲۷۳، ذیل عنوان ذکر.

حضرت بارها مردم را به تبعیت از باب خود یعنی ذکر فرا می‌خواند.

۱-۳) باب بارها از حضرت حجت با لقب بقیة الله یاد می‌کند و آرزوی فدا کردن جان در راه او را دارد. او می‌نویسد: «یا بقیة الله قد فدیت بکلی لك و رضیت السب فی سبیلک و ما تمنیت الا القتل فی محبتک»^۴.

۱-۴) باب در کتاب تفسیر سوره یوسف به صراحت از حضرت حجت و پدران ایشان نام می‌برد و کتاب تفسیر سوره یوسف را اعطای آن حضرت به خود برای ابلاغ به جهانیان معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «الله قد قدر ان ینخرج ذالک الکتاب فی تفسیر احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علی عبده لیکون حجة الله من عند الذکر علی العالمین بلیغاً...»^۵.

ترجمه: «خداوند مقدر فرمود که این کتاب را در تفسیر احسن القصص از نزد محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بر بنده‌اش خارج سازد تا از نزد ذکر برهان بلیغ او بر اهل عالم باشد».

۱-۵) باب به غیبت امام‌زمان اشاره می‌کند: «لئلا یقول الناس لو ارسل الله الینا بشراً فی غیبة بقیته لکنا قد اتبعناه و قد کنا بحکمه هادياً الی الحق مهدیاً»^۶.

۱. سید باب، تفسیر سوره یوسف، صفحه ۲۰۸.
۲. سید باب، تفسیر سوره یوسف، صفحه ۱؛ همچنین اشراق خاوری، ریح مختوم، جلد ۱ صفحه ۲۳.
۳. سید باب، تفسیر سوره یوسف، صفحه ۲۵.
۴. سید باب، همان، صفحه ۲۸.
۵. سید باب، همان، صفحه ۱۴۰.
۶. سید باب، همان، صفحه ۱۶۴.
۷. سید باب، همان، صفحه ۲۷۹.

همچنین او کتاب تفسیر سوره یوسف را اعطای حضرت بقیة الله به او در دوران غیبت آن حضرت می‌داند و می‌نویسد:

«اسمعوا فو رب السماء و الارض، انی عبدالله اتانی البینات من عند بقیة الله المنتظر امامکم»^۷.

۱-۶) باب مرتباً دستور به آمادگی برای جهاد در رکاب حضرت حجت را صادر می‌کند و به دنبال زمینه‌سازی برای ظهور آن حضرت است. او به نقل از امام‌زمان در این کتاب می‌نویسد:

«من مات فی مسیره، فقد وقع اجره علی»^۸. ترجمه: هر کس در راه او بمیرد، اجرش بر عهده من است.

«یا ایها المؤمنون، اسمعوا ندائی من حول الباب، و ارجوا الفضل من عند هذا الذکر اسم الله الاکبر، و اقتلوا المشرکین فی سبیلنا خالصاً»^۹.

ترجمه: ای مؤمنان بشنوید صدای من را از جانب باب و فضل را از جانب او که ذکر الله الاکبر است بخواهید و مشرکان را در راه ما خالصانه به قتل رسانید.

«یا اهل الارض، فاعینن انفسکم بقوة الزبر من الحديد حتی اذا طهر الارض و من علیها و من هولاء المشرکین اهل النارین للحجة المنتظر الالف القائم»^{۱۰}.

۴. سید باب، همان، صفحه ۲۸.
۵. سید باب، همان، صفحه ۱۴۰.
۶. سید باب، همان، صفحه ۱۶۴.
۷. سید باب، همان، صفحه ۲۷۹.

ترجمه: ای اهل زمین! خود را یاری کنید با شمشیرهایتان تا آنکه زمین و آنچه در آن است و از مشرکان اهل دوزخ پاک شود برای حضرت حجت منتظر قائم.

۲) اعترافات باب به وجود مقدس امام زمان در تفسیر سورة کوثر

تفسیر سورة کوثر یکی دیگر از تفاسیر باب بر قرآن کریم است. استفاده گسترده باب در این کتاب از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام قابل توجه است. هرچند که این تفسیر نیز علیرغم چنین استناداتی، یک تفسیر ذوقی محسوب می شود. او در این کتاب حروف سورة کوثر را به ترتیب تأویل بر ملاحظات خود کرده است. مثلاً کلمه «اعطیناک» را به حروف «الف»، «ع»، «ط»، «ی»، «ن»، «ا» و «ک» تقسیم کرده و برای هریک تفسیر جداگانه ای ذکر کرده و در لابلای این تفسیر، مطالب اختصاصی خود را نیز بیان کرده است. او در این کتاب همچنین برای کلمات این سوره تأویل جداگانه ای در نظر گرفته است. مثلاً «کوثر» را تأویل به امیرالمؤمنین، «فصل لربک» را اشاره به ولایت امام حسن و «وانحر» را اشاره به ولایت امام حسین علیه السلام دانسته است. او همچنین «ان شانشک هو الابر» را تأویل به ائمه نار کرده است.^۱

او در بخشی از کتاب خطاب به پیروان سید کاظم رشتی می نویسد:

«وجود امام زمان نزد شیعیان اثنی عشریه مسلم و قطعی است و آنان تاریخ ولادت او و ویژگی های او را می شناسند و غیبت صغرای او و نایبانش در آن غیبت و معجزات او نزد ایشان ثابت شده است. آیات قرآن درباره اوست و پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام درباره او روایات متعددی فرموده اند».^۲

سپس به بیان برخی از این روایات در ادامه کتاب پرداخته و حجم قابل توجهی از کتاب را به این بحث اختصاص داده است. او روایاتی در این کتاب درباره حضرت حجت نقل می کند که جای هیچ شبهه ای باقی نمی ماند که در آن مقطع، کاملاً به امامت و قائمیت آن حضرت معتقد بوده است. او این روایات را از کتاب شریف بحارالانوار نقل می کند.^۳ به عنوان نمونه دو روایت ابتدایی این بخش نقل می شود:

۲-۲) بالاسانید عن الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله أفضل أعمال أمتي انتظار فرج الله عز وجل.^۴

۳-۲) عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَاذِبِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ع قَالَ تَمْتَدُّ الْعَبِيَّةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَالْأَيَّامَةُ بَعْدَهُ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيْبَتِهِ الْقَائِلُونَ بِإِمَامَتِهِ الْمُنتَظَرُونَ لِيُظْهِرَهُ أَفْضَلُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَالْأَفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ

۲. سید باب، همان، صفحه ۷۴.

۳. سید باب، همان، صفحه ۷۶.

۴. سید باب، تفسیر سورة کوثر، صفحه ۷۶؛ در منابع شیعی: مجلسی، بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه ۱۲۲ به نقل از صدوق، عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۳۶.

الْغَيْبَةِ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُشَاهَدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ ص بِالسَّيْفِ أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقّاً وَشِيعَتُنَا صِدْقاً وَالدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ سِرّاً وَجَهراً وَقَالَ ع انْتَظَرُوا الْفَرَجَ مِنْ أَكْثَرِ الْفَرَجِ.^۱

۴-۲) سید باب از باب ۲۲ جلد ۵۲ بحارالانوار روایات شماره ۷، ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۵۸

را نقل می کند البته او در پایان مدعی می شود که چهارده روایت را برای تنویر قلوب خواننده از بیانات اهل بیت علیهم السلام نقل کرده است!^۲ اشاره به عدد ۱۴ برای آشنایان به معارف دینی شیعی قابل ملاحظه است.

۵-۲) سید باب در ادامه تفسیر سورة کوثر به

بیان برخی از آیات قرآن می پردازد که مدعی است از سوی اهل بیت علیهم السلام به حضرت مهدی عجل الله فرجه تأویل شده است. البته او در ذیل این آیات، مستندات خود را بیان نکرده است. آیاتی که او به امام زمان علیه السلام مؤول دانسته عبارتند از:

سورة بقره آیات ۱ و ۲، سورة هود آیه ۸، سورة ابراهيم آیه ۵، سورة اسراء آیات ۴ تا ۸، سورة انبياء آیات ۱۲ تا ۱۵، سورة انبياء آیه ۱۰۵، سورة حج آیه ۳۹، سورة حج آیه ۶۰، سورة

۱. سید باب، تفسیر سورة کوثر، صفحه ۷۶؛ در میان منابع شیعی: مجلسی، بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه ۱۲۲ به نقل از طبرسی، احتجاج، جلد ۲، صفحه ۳۶.

۲. سید باب، تفسیر سورة کوثر، صفحه ۸۱.

شعرا آیه ۴، سورة نمل آیه ۶۲، سورة عنكبوت آیه ۱۹، سورة شوری آیه ۴۱، سورة قمر آیه ۱، سورة الرحمان آیه ۶۴، سورة صف آیه ۸، سورة صف آیه ۱۳، سورة جن آیه ۲۴، سورة طارق آیات ۱۵ تا ۱۷، سورة لیل آیات ۱ و ۲، سورة ملک آیه ۳۰، سورة توبه آیه ۳۳، سورة غاشیه آیات ۱ تا ۴، سورة انعام آیه ۱۵۸، سورة تکویر آیات ۱۵ و ۱۶، سورة یونس آیه ۲۰ (با حذف یک کلمه)، سورة ذاریات آیات ۲۲ و ۲۳، سورة حدید آیه ۱۷، سورة

بقره آیه ۱۴۸.

۶-۲) باب پس از بیان آیات مؤول به امام عصر علیه السلام در این تفسیر، بار دیگر به بیان ویژگی های دوران غیبت و علائم ظهور امام زمان اشاره می کند. علائمی که برخی از آنها تا کنون ظاهر نشده است. اهم مطالب مورد اشاره روایات نقل شده در کتاب تفسیر سورة کوثر به طور فهرست وار چنین است:

• برای امام زمان علیه السلام غیبتی طولانی خواهد بود. این دوران به دو بخش تقسیم می شود که یکی از دیگری بسیار طولانی تر خواهد بود.

• ارزش ایمان در این دوران از هر دوران دیگر برتر است، چراکه افراد از ملاقات با حجت حق محرومند.

۱. سید باب، تفسیر سورة کوثر، صفحه ۳۹.

- حفظ دین از بلایا در دوران غیبت از دشوارترین امور است، چراکه سخت‌ترین ابتلائات و امتحانات در این دوران واقع می‌شود.
- از برترین عبادات دوران غیبت آن حضرت، انتظار فرج ایشان و صبر بر ناملازمات است.
- قیام به عنوان قائم تا پیش از ظهور ایشان مردود و محکوم به شکست است.
- برخلاف ائمه پیشین، بیعت هیچ گردنکشی بر گردن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نخواهد بود.
- حضرت مهدی یازدهمین فرزند از نسل حضرت زهرا و امیرمؤمنان، نهمین فرزند از نسل امام حسین، چهارمین فرزند از نسل امام رضا، سومین فرزند از نسل امام جواد، دومین فرزند از نسل امام‌هادی و فرزند بلافصل امام حسن عسکری علیه السلام است.
- نام امام همان نام پیامبر است و ولادتش از مردم مخفی خواهد بود.
- ایشان به هنگام ظهور زمین را از عدل و داد پر می‌کند، آن‌چنان که از ظلم و جور پر شده باشد.
- به هنگام ظهور، حضرت عیسی علیه السلام در پشت سر ایشان نماز خواهد گذارد.
- وارونه شدن اسلام پیش از ظهور آن حضرت و توجه به ظاهر قرآن و مساجد و بی بهره بودن از محتوای واقعی دین، از علائم حتمی ظهور آن حضرت است.

- او عمری طولانی خواهد نمود؛ با این حال به هنگام ظهور در چهره جوانی چهل ساله خواهد بود.
- کسی که در ایمان به آن حضرت شک کند با آنکه به یازده امام پیشین ایمان دارد، همانند کسی است که به تمام پیامبران به جز رسول اکرم صلى الله عليه وآله ایمان داشته باشد.
- باب ضمن تأکید بر غیبت آن حضرت پیش از دوران ظهور با بیان نمونه‌هایی از غیبت سایر پیامبران در دوران‌های گذشته از این موضوع رفع استبعاد می‌کند.
- ۲-۷) نکته جالب دیگری که در تعابیر باب در کتاب تفسیر سوره کوثر به چشم می‌آید، نقل روایت از نواب اربعه امام‌زمان در دوران غیبت است. او از جناب عثمان بن سعید و فرزند ایشان محمد بن عثمان روایت نقل می‌کند^۱ که نشان‌دهنده وثوق آن بزرگواران از دیدگاه باب است. او همچنین عبارت بسیار مهمی در تجلیل از نواب اربعه و جایگاه ایشان در اعتقادات خود دارد. او درباره امام عصر و ایام غیبت صغری می‌نویسد: «فاعرف ان له كان غيبتان باذن الله، و قد حضروا بين طلعه خلق لا يعلم عدتهم الا من شاء، وان في الغيبة الصغرى له وكلاء معتمدون و نواب مقربون، وان مدت ها قضت في سبعين سنة و اربعين و عدة ايام معدودة، وان في تلك الايام كان نوابه روحى فداء عثمان بن سعيد العمرى و ابنه ابى جعفر محمد بن عثمان والشيخ المعتمد به الشيخ ابوالقاسم الحسين بن روح ثم على بن محمد السيمرى و انهم كانوا في غيبة الصغرى محال الامر و مواقع النهى...»^۲
- ۱. سید باب، همان، صفحه ۹۷.
- ۲. سید باب، همان، صفحه ۱۲۸.

ترجمه: پس می‌دانم که برای او دو غیبت به إذن خداوند بوده است، و در زمان ایشان آن قدر مخلوقات حاضر می‌شوند که تعداد آنها را کسی نمی‌داند مگر آنکه خدا بخواهد، و به درستی که در غیبت صغری برای او وکلای مورد اعتماد و نواب مقرب وجود داشت، و به درستی که مدت آن در هفتاد سال و چهل و چند روز تمام شد، و به درستی که در آن ایام نواب او که روحم به فدای او باد، عثمان بن سعید العمری و پسرش ابی جعفر محمد بن عثمان و شیخ مورد اعتماد شیخ ابوالقاسم الحسين بن روح سپس علی بن محمد السیمری بودند و به درستی که آنان در غیبت صغری محل امر و جایگاه نهی بودند.

۲-۸) او سپس به ذکر برخی توقیعات امام‌زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت در جهت تأیید نواب اربعه و تکذیب مدعیان دروغین نیابت از جمله شلمغانی، هلال کرخی و حلاج می‌پردازد و در پایان همین بخش، واپسین توقیع امام عصر در مورد آغاز غیبت کبری به نایب چهارم را به شکل کامل نقل می‌کند.^۱

۳) اعترافات باب به وجود مقدس امام‌زمان در تفسیر سوره توحید

تفسیر سوره توحید باب جزوه بسیار مختصری در آراء توحیدی اوست که به نظر می‌رسد برگرفته از الهیات شیخیه باشد. باب در این تفسیر کوتاه نیز از برخی روایات اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این سوره از قرآن بهره برده است. استفاده او از خطبه تطنجیه که بسیار مورد علاقه شیخیان است، قابل تأمل است.

باب در این سوره نیز به حضرت حجت علیه السلام اشاراتی دارد و معرفت آن حضرت را از مراتب توحید معرفی می‌کند. او می‌نویسد:

«فاعلم ان للتوحيد ظهورات سبعة، لا تدل في الحقيقة الا عليه، فالاولى رتبة النقطة مقام محمد صلى الله عليه وآله ثم الف الغيبية مقام على ثم الف الزينية مقام الحسن ثم الف غير معطوفه مقام الحسين، ثم مقام الف المعطوفه مقام الحجة، ثم مقام الحروف الائمة، ثم مقام الكلمة مقام الفاطمه و لهذه السبعة ظهورات في مقام تجلى الذات والصفات والافعال...»^۲

ترجمه: پس بدان که برای توحید ظهورهای هفت‌گانه است، که مگر به آن به حقیقت راهنمایی نمی‌کند، پس اولین آن، رتبه نقطه مقام حضرت محمد صلى الله عليه وآله سپس ثم الف غیبی مقام علی سپس الف یعنی مقام حسن سپس الف غیر معطوفه مقام حسین، سپس مقام الف معطوفه مقام حجت، سپس مقام حروف ائمه، سپس مقام کلمه مقام فاطمه و برای این هفت عدد، ظهورهایی در مقام تجلی ذات و صفات و افعال است.

۲. سید باب، تفسیر سوره توحید، صفحه ۴.

۱. سید باب، همان، صفحه ۱۳۲.

۴) اعترافات باب به وجود مقدس امام زمان در تفسیر عنه السلام سورة والعصر

باب در کتاب تفسیر سورة والعصر که خطاب به یکی از بزرگان از دیدگاه خود به نام سلطان العلماء نگاشته است، ضمن تبیین اعتقادات شیخیان ارکان ایمان را در چهاررکن توحید، نبوت، امامت و شناخت عالمان دین می‌شناسد. او همچون تفسیر خود بر سورة کوثر، به تفسیر

اشاری حروف این سوره

می‌پردازد و به‌عنوان مثال

دربارۀ نخستین حرف این سوره یعنی حرف «واو» مطالب مفصلی بیان می‌کند و آن را تأویل به مسأله ولایت می‌نماید.

او همچنین خود را از انجام خطا در تفسیر قرآن بری ندانسته و بابت آن از مخاطب کتاب پوزش

طلبیده است. چرا که خود را انسانی عادی معرفی می‌کند که امکان بروز خطا در گفتار و رفتار وجود دارد.^۱ او در جای جای کتاب ضمن عرض ارادت به ساحت ائمه هدی علیهم السلام، آرزوی شفاعت ایشان در روز قیامت به‌ویژه از سوی امام حسین علیه السلام را مطرح می‌نماید.^۲ اما موارد تصریح او به حضرت حجت بن الحسن علیه السلام در این تفسیر عبارتند از:

۱. سید باب، تفسیر سورة والعصر، صفحه ۴

۲. سید باب، همان، صفحه ۲۸.

۴-۱) او در تفسیر حرف نهم این سوره یعنی حرف «الف» به نقل دعایی از امام زمان و زیارت آن حضرت که از ناحیه مقدسه ایشان خطاب به فردی به نام عثمان بن عمرو بیان شده است، می‌نویسد:

«والیه اشار الحجة فی زیارت آل الله التي طلعت من الناحية المقدسه، الى عثمان بن عمرو حیث قال عز ذکرة: وان مشیتکم ذات مشیه الله الخ»^۳

ترجمه: و به سوی آن، حضرت حجت اشاره کردند در زیارت آل الله که از ناحیه مقدسه طلوع کرده است، به عثمان بن عمرو آنجا که کسی که ذکرش عزیز است گفت: و به درستی که مشیت شما ذات مشیت خداست تا آخر.

باب در تفسیر حرف چهل و دوم از سورة والعصر یعنی حرف «لام» آن را به لوایی تأویل می‌کند که امروز در اختیار حضرت حجت علیه السلام است و پس از بردن نام آن حضرت، خود را فدایی او معرفی می‌کند.

توضیح این مطلب ضروری است که چنین زیارتی در کتاب‌های شیعی پیدا نشد. همچنین عثمان بن عمرو از اصحاب امام صادق علیه السلام است^۴ و چنین نقلی قطعاً با تکیه بر حافظه انجام شده و اعتباری برای آن متصور نیست. تنها عبارت مشابهی که در برخی متون شیعی با این دعا وجود دارد نقلی خاص از زیارت آل یس است که از محمد بن عبدالله حمیری نقل شده و اصل عبارت چنین است:

«فَالْحَقُّ مَا رَضِيتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا سَخَطْتُمُوهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ

۳. سید باب، همان، صفحه ۲۹.

۴. خویی، معجم رجال الحديث، جلد ۱۱ صفحه ۱۱۶.

وَ الْقَضَاءُ الْمُثْبِتُ مَا اسْتَأْثَرْتُ بِهِ مَشِيتُكُمْ وَ الْمَحْضُومُ لَا اسْتَأْثَرْتُ بِهِ سُنَّتُكُمْ»^۱

ترجمه: ۴-۲) باب در تفسیر حرف بیست و پنجم از این سوره که حرف «الف» است، می‌نویسد:

«والیه الاشارة قول الحجة فی دعاء یوم رجب: و بمقاماتک التي لا تعطیل لها فی کل مکان»^۲

این عبارت مربوط به زیارت رجبیه است که از نایب دوم امام عصر در دوران غیبت صغری جناب محمد بن عثمان بن سعید نقل شده است و او این زیارت را از امام زمان علیه السلام نقل می‌کند.^۳ در نتیجه نقل باب از این دعا به معنی تأیید نایب دوم و همچنین اعتقاد و التزام به حضرت حجت علیه السلام است.

۴-۳) باب در تشریح اقسام ولایت و شأن و جایگاه این مسأله در این کتاب، بخشی از شئون ولایت را مربوط به حضرت قائم علیه السلام می‌داند و برای ظهور آن حضرت دعا می‌کند. او می‌نویسد:

«ثم ولایة التي اختص سبحانه للقائم من آل محمد لعلو بهائه و ذروة سنائه، و هی الولاية التي یشیر فی کل حین الى صدره و یقول هنالک الولاية لله الحق، هو خیر ثوابا و خیر عقبا عجل الله فرجه لظهور تلك الولاية الرفیعة و المرتبة العلیة السنية بمحمد و آله خیر خلق الله فی البریة»^۴

۱. مجلسی، بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۹۵.

۲. سید باب، تفسیر سورة والعصر صفحه ۳۶، و صفحه ۱۰۳.

۳. شیخ طوسی، مصباح المتعجد، جلد ۲ صفحه ۸۰۳.

۴. سید باب، تفسیر سورة والعصر صفحه ۴۲.

ترجمه: پس از آن ولایتی است که خداوند متعال به جهت والایی و عظمت برای حضرت قائم آل محمد اختصاص داده است. این همان ولایتی است که در هر لحظه در قلبش اشاره می‌کند و می‌گوید که این ولایت از آن حق است. این برترین پاداش و بهترین عاقبت است. خداوند به جهت اظهار این ولایت عظیم و درجه والا، ظهورش را نزدیک کند، به‌حق محمد و آل محمد که برترین خلق خدا در زمین هستند.

بدیهی است که اگر باب در آن دوران، ادعای خود را ظهور امام دوازدهم شیعه قرار داده بود دعا برای تعجیل در ظهور امام دوازدهم، جایگاهی نداشت.

۴-۴) باب در تفسیر حرف چهل و دوم از سورة والعصر یعنی حرف «لام» آن را به لوایی تأویل می‌کند که امروز در اختیار حضرت حجت علیه السلام است و پس از بردن نام آن حضرت، خود را فدایی او معرفی می‌کند. او می‌نویسد:

«و هو اللواء الذی کان الیوم فی یدی حجة الله روحی و من فی ملکوت الامر و الخلق فداءه و لیس اللواء فی مقام الجسم بل هو الروح المحیط علی قوایل الممكنات»^۵

ترجمه: و آن لوایی است که در امروز در دستان حجت خداست که روح من و هر که در ملکوت امر و خلق است فدای او باد و لواء

۵. سید باب، همان، صفحه ۴۶.

۵) اعترافات باب به وجود مقدس امام زمان در تفسیر سورة حمد

۵-۱) باب در تفسیر سورة حمد، بعد از حمد و سپاس خداوند و تنزیه و تقدیس ذات حق به شیوه خود، به صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام می‌پردازد و در ادامه برای ظهور امام زمان دعا می‌کند. او می‌نویسد:

«اتشفع اليك بمحمد وآل محمد و آل آل محمد بك اليك واقسمك بحقك لدیک و حقهم عندك و حقك عليهم ان تصلي عليهم من الفضل و محمد و شیعة محمد بما انت عليه من الفضل و الاحسان و الجود و الامتنان و ان تعجل لوليک الفرج و تسهل للمتظيرين امرک المخرج و تنصر بجنود ما فی عملک...»^۱

ترجمه: محمد و آل محمد و آل آل محمد را شفیعان خود نزد تو قرار می‌دهم و تو را به حقت بر ایشان و به حق ایشان بر تو قسم می‌دهم که بر محمد و آل محمد و شیعیان‌شان درود بفرستی به واسطه آن‌چه از فضل و احسان در نزد توست و از تو می‌خواهم که در ظهور ولایت تعجیل کنی و امر خروج آن حضرت را بر منتظرانش سهل نمایی و لشکریان خود را نصرت عطا فرمایی.

۵-۲) باب در بخش دیگری از تفسیر این سوره آنگاه که با حالتی مناجات‌گونه از خداوند طلب عفو و مغفرت در شب قدر دارد، به نزول ملائکه و فرشتگان بر حضرت قائم علیه السلام در این شب مبارک اشاره می‌کند. او می‌نویسد:

«و اغفر اللهم عظیم جریرتی فان لا استغفار لی عندک و هب لی یا الهی فی هذه الليلة المباركة

۴. سید باب، تفسیر سورة حمد صفحه ۸

در مقام جسم نیست، بلکه آن روح محیط بر قابلیت‌های ممکنات است.

۴-۵) سید باب در بخش دیگری از تفسیر خود بر سورة العصر با یادآوری ویژگی‌هایی از حضرت حجت علیه السلام مانند شهر مقرر حکومت آن حضرت یعنی کوفه و یا تعداد یاران آن حضرت که سیصد و سیزده نفرند به تردید اصحاب نخستین آن حضرت در مورد صحت ادعای ایشان می‌پردازد.^۱ او در بخش دیگری از تفسیر خود، مراد از عصر را عصر ظهور حضرت قائم علیه السلام معرفی می‌کند.^۲

۴-۶) باب در آخرین بخش از تفسیر سورة العصر آنجا که در بیان اعتقادات خود قلم زده است، بعد از اعتراف به وجود گناه و خطا در رفتارهایش، از خداوند طلب عفو و مغفرت می‌کند. او همچنین در بیان نام موالیانش چنین می‌نویسد:

«ان تسلم... علی محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد بکل ظهوراتک اللاهوتیه...»^۳

که به وضوح و به نام از حضرت محمد بن الحسن علیه السلام نام برده است.

۱. سید باب، همان، صفحه ۸۴ و صفحه ۱۲۰.

۲. سید باب، همان، صفحه ۱۲۴.

۳. سید باب، همان، صفحه ۱۲۷.

التي تنزل الروح و الملائكة فيها باذنک علی ولیک القائم المنتظر و اعترافاتهم بحدود تسبیحاتهم...»^۱

ترجمه: خداوند گناهان بزرگ مرا امشب ببخشای که من استغفاری نزد تو از پیش نفرستاده‌ام. و مرا پیامرز در این شب مبارک که در آن، ملائکه و روح بر ولی قائم منتظر تو نازل می‌شوند و با تسبیح خود، نزد آن حضرت معترف می‌گردند.

۶) اعترافات باب به وجود مقدس امام زمان در سایر نوشته‌های باقی‌مانده از او

یکی از مهم‌ترین کتاب‌های باب که از سوی ازلیان منتشر شده است، کتاب صحیفه عدلیه است. هرچند که این کتاب تفسیر قرآن محسوب نمی‌شود، اما در این کتاب نیز باب به کرات به امام زمان علیه السلام و ویژگی‌های آن حضرت اشاره کرده و در برابر او خضوع کرده است. او حضرت محمد بن الحسن را همچون سایر امامان قائم مقام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته و می‌نویسد:

۶-۱) «ثالث معرفت ابواب است و در این مقام فرض است بر مکلف، اقرار بوصایت امیرالمؤمنین علیه السلام نماید... رابع معرفت امامت است و در این مقام بر کل موجودات فرض است معرفت دوازده نفس مقدس که قائم مقام ولایت مطلقه بوده باشند... و اسماء مقدسه ایشان... اینست. الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم محمد بن الحسن صاحب الزمان

۱. سید باب، همان، صفحه ۲۴.

و الفاطمة الصديقة صلوات الله عليهم اجمعين و این شمس عظمت و نجوم عزت در هر شأن قائم مقام رسول الله صلی الله علیه و آله بوده‌اند»^۲

۶-۲) باب همچنین در فصل پنجم این کتاب به بیان دعایی می‌پردازد که در مورد آن معتقد است: «دعائی که در باب خامس ذکر می‌شود جامع جمیع مراتب اعتقاد است که عبد بعد از قرائت آن عمل باصول دین خود نموده و کافیت این دعا کل را در مقام اعتقاد»^۳

و در بخشی از این دعا درباره حضرت حجت علیه السلام او را امام قائم و امام خود می‌شمارد و می‌نویسد:

«وَ أَشْهَدُ لِأَوْصِيَاءِ مُحَمَّدٍ بَعْدَهُ عَلِيٌّ، ثُمَّ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ، ثُمَّ بَعْدَ الْحَسَنِ الْحُسَيْنُ، ثُمَّ بَعْدَ الْحُسَيْنِ عَلِيٌّ، ثُمَّ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ جَعْفَرٌ، ثُمَّ بَعْدَ جَعْفَرٍ مُوسَى، ثُمَّ بَعْدَ مُوسَى عَلِيٌّ، ثُمَّ بَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ، ثُمَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ، ثُمَّ بَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ، ثُمَّ بَعْدَ الْحَسَنِ صَاحِبُ الْعَصْرِ حُجَّتُكَ وَ بَقِيَّتُكَ... وَ أَشْهَدُ أَنَّ قَائِمَهُمُ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ حُجَّتُكَ إِمَامِي الْحَقِّ»^۴

ترجمه: و شهادت می‌دهم برای اوصیای محمد بعد از او علی، سپس بعد از علی حسن، سپس بعد از حسن حسین، سپس بعد از حسین علی، سپس بعد از علی محمد؛ سپس بعد از محمد

۲. سید باب، صحیفه عدلیه صفحه ۲۶ و ۲۷.

۳. سید باب، همان، صفحه ۳۸.

۴. سید باب، همان، صفحه ۴۰.

جَعْفَر؛ سپس بعد از جَعْفَر موسی، سپس بعد از موسی علی، سپس بعد از علی مُحَمَّد، سپس بعد از مُحَمَّد علی، سپس بعد از علی حَسَن، سپس بعد از حَسَن صاحبُ العَصْرِ حجت تو و باقیمانده تو... و شهادت می‌دهم به‌درستی که قائم آنان صلوات تو بر او، حجت توست، امام برحق من است.

۳-۶) باب در کتاب دیگرش به نام صحیفه بین الحرمین نیز به مسائل متعددی می‌پردازد که بسیاری از آنها در تأیید اعتقاد و باور او به اعتقادات شیعی و اسلامی قابل بررسی است. آن‌چنان که او بارها در متن کتاب به تاریخ نگارش آن اشاره می‌کند، او این کتاب را در ماه ذی الحجه و محرم سال ۱۲۶۱ هجری قمری و در سفر خود به مکه مکرمه و مدینه منوره نگاشته است.^۱ باب در مقدمه این کتاب، شأن نزول آن را دعای فردی به نام سید علی کرمانی می‌داند.^۲ او در این رساله در مورد امام‌زمان نیز مطالب جالبی مطرح می‌کند. نگارش این کتاب نیز به‌گونه‌ای است که همان ادعای رکن رابع ایمان و جانشینی او بر سیدکاظم را تقویت می‌کند. او در بخشی از کتاب می‌نویسد:

«الا یا اهل السماوات والارض، ان اسمعوا حکم بقیة الله واسئلوا من سبل الحق من ذکر [لقب باب]. اسم ربکم هذه الفتی العربی ما شئتم... فان الروح یؤیده فی کل حین باذن الله والله قوی عزیز»^۳

۱. سید باب، صحیفه بین الحرمین، صفحات، ۶۸، ۷۳.

۲. سید باب، همان، صفحه ۱.

۳. سید باب، همان، صفحه ۲.

ترجمه: ای اهل آسمان و زمین! حکم حضرت بقیة الله را بشنوید و هرآنچه را که می‌خواهید از راه‌های حقیقت، از باب پرسید. همان کس که نام پروردگار شما است. همین جوان عربی. همانا روح القدس او را در هر لحظه به اذن خدا تأیید می‌کند و خداوند قوی و پیروزمند است.

۴-۶) باب در بخش دیگری از این رساله ضمن تصریح به نام مبارک امام‌زمان برای ظهور و فرج آن حضرت دعا می‌کند. بدیهی است که در صورت ادعای قائمیت در سال ۱۲۶۱ از سوی او، چنین تعبیری بی‌معنا است. او می‌نویسد:

«فاسئلك بعلو کینونیتک و قرب اهل ولایتک الذین ما یدع لهم شبه الا لانفسهم ولا یدع لهم مثل الا القدرة الله فی شأن تجلیهم ان تجعل کل الشئونات وجهة واحدة فی محضرک و کل الآیات شأناً واحداً عند تلقاء وجهتک لان الوجه فی کل شأن بلقاء حجتک و ابن حجتک محمد بن الحسن، علی اذن من نفسک و حکم من قدرتک ذوالمن القديم و الحکم البدیع. فاسئلك اللهم ان تصلی و تسلم علی ولیک، القائم بامرک والغائب باذنک و المنتظر وعدک بکل شأن انت اثنت علی نفسک و ان تنجز له ما وعدته و تقرب ایام سلطنته و تظهر ایام کلمته انک علی کل شیء قدیر»^۴

ترجمه: پس از تو می‌خواهم به بلندی کینونت و نزدیکی اهل ولایت، کسانی که شبیه برای آنان مگر خودشان نیست و مثلی برای آنها به جز قدرت خداوند در شأن تجلی آنان نیست، که تمام شئونات را صورتی یکتا در محضر

۴. سید باب، همان، صفحه ۶۸.

خود قرار دهی و تمام آیات را جایگاهی یکتا هنگام لقای وجهت قرار دهی، زیرا صورت در هر جایگاهی به لقای حجت تو و فرزند حجت تو، محمد بن الحسن است، با اجازه از خودت و حکمی از قدرتت دارای منت قدیم و حکم جدید. پس خدایا از تو می‌خواهم که صلوات و سلام بر ولی خود، قائم به امرت و غائب به اذنت و منتظر وعده‌ات به تمام شأنی که تو بر خودت ثنا کرده‌ای بفرستی، و این که آن‌چه که به او وعده داده‌ای انجام دهی و ایام سلطنتش را نزدیک کنی و ایام کلمه‌اش را ظاهر کنی، به درستی که تو بر هر چیزی توانایی.

۵-۶) از آنجا که بخش قابل توجهی از کتاب صحیفه بین الحرمین در ماه محرم به نگارش در آمده است، بخش‌های مختلفی از آن به ذکر مصائب امام حسین (علیه السلام) و ثواب زیارت آن حضرت و کیفیت این زیارت اختصاص دارد. باب در بخشی از این کتاب و در عنوان کیفیت زیارت امام حسین (علیه السلام) می‌نویسد:

«السلام من الله الذی لا اله الا هو علیمحمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد صاحب الامر کما انت اهلهم...»^۱

ترجمه: سلام از خداوندی که معبودی جز او نیست بر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و محمد صاحب الامر آن‌گونه که تو اهل آن هستی.

۶-۶) باب در کتاب دیگرش با عنوان دلایل سبعة که در اثبات مقامات خود به رشته تحریر درآورده است، ضمن استناد به حدیث لوح جابر، از بخش پایانی این روایت عباراتی ۱. سید باب، همان، صفحه ۸۲.

را نقل می‌کند و به صراحت از حضرت محمد بن الحسن (علیه السلام) نام می‌برد. او می‌نویسد:

«و از آن جمله حدیث لوح فاطمه است که در کتب حدیث مسطور است الی ان قال: وَأُكْمِلُ ذَٰلِكَ بِابْنِهِ مُحَمَّدٍ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَبِهَاءُ عِيسَى وَصَبْرُ أَيُّوبَ وَيَذِلُّ أَوْلِيَاءُهُ فِي زَمَانِهِ»^۲.

ترجمه: و آن را به وسیله فرزندش محمد برای رحمت بر عالم‌ها کامل می‌کنم، او دارای کمال موسی و روشنی عیسی و صبر ایوب است و دوستانش در زمانش ذلیل می‌شوند.

۷) اعترافات به وجود مقدس امام‌زمان در آثار نقل شده از او در منابع بهائی

ظهور اعتقاد به قائمیت حضرت حجت بن الحسن در آثار سید باب تنها در آثار مکتوب به‌جامانده از او منحصر نمی‌شود. نویسندگان بهائی نیز گاهی در مقام تبیین و تشریح بیانات باب، به ذکر برخی از اعتقادات او در الواح مختلفش پرداخته‌اند که اصل این الواح، بعضاً امروزه در دست نیست، اما نقل این الواح توسط نویسندگان بهائی دو نکته اساسی را به ذهن متبادر می‌کند.

۲. سید باب، دلایل سبعة، صفحه ۴۷، اصل این روایت در کتب متعدد شیعی نقل شده که از جمله آنها عبارتند از: اصول کافی جلد ۱، صفحه ۵۲۵، غیبت نعمانی صفحه ۶۶، کمال الدین، جلد ۱، صفحه ۳۱۰.

۲-۷) اشراق خاوری در ضمن نقل بخش‌های ابتدایی تفسیر سورة يوسف، نمونه ۱-۴ نقل شده از این کتاب در همین مقاله را عیناً نقل می‌کند.

عباس افندی رهبر سوم بهائیان در مقاله شخصی سیاح، ضمن تأکید بر ادعای نیابت باب در اوائل دعوت، عباراتی از تفسیر سورة يوسف را نقل می‌کند که خطاب به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان شده است. او در این کتاب می‌نویسد:

دو اشاره دیگر باب به «من يظهره الله» شباهت بسیاری با ویژگی‌های حضرت حجت دارد. اشارات باب در این دو مورد به گونه‌ای است که گویی باب من يظهره الله را همان حضرت مهدی می‌داند. او در بیان فارسی محل ظهور موعود را مکه مکرمه می‌داند و می‌نویسد:

«اول ارضی که محل ظهور جسد من يظهره الله در او ظاهر گردد، مسجد الحرام بوده و هست.»

بآن شخص غائب که از او مستفید و مستفیض بوده نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده و از جمله این عبارتست: یا بقیة الله قد قدیت بکلی لک و رضیت السبب فی سبیلک و ما تمنیت إلا القتل فی محبتک»^۲

۳-۷) فاضل مازندرانی در کتاب اسرارالآثار عبارت نقل شده از باب در تفسیر سورة يوسف را که در بخش ۲-۷ همین مقاله به آن اشاره شد، عیناً نقل می‌کند.^۳

۲. افندی عباس، مقاله شخصی سیاح صفحه ۳ و ۴.
۳. مازندرانی، اسرارالآثار جلد ۲، صفحه ۷ و ۸.

نخست آنکه اعتقاد به قائمیت حضرت حجت بن الحسن در آثار باب قطعی و برای بهائیان نیز قابل قبول است و این البته با آنچه که امروزه به طور رسمی از سوی این گروه تبلیغ می‌شود تفاوت اساسی دارد.

دوم آنکه این اعتقاد در آثار باب آنچنان پررنگ بوده است که حتی سیاست سانسور و حذف نیز مؤثر واقع نشده و لذا مبلغان بهائی به نقل این موارد تن داده‌اند. برخی از این موارد عبارتند از:

۱-۷) نویسندگان و مبلغان بهائی نیز با شیعیان هم عقیده‌اند که بقیة الله در آثار اولیه باب، اشاره به حضرت حجت دارد. فاضل مازندرانی می‌نویسد: «...لذا بقیة الله از القاب امام دوازدهم اثنی عشریه قرار گرفت و در آثار اولیه نقطه بیان، تکرار ذکر یافت. قوله: اننی انا عبد من بقیة الله.»

و در صحیفه بین الحرمین است. قوله: ان اسمعوا حکم بقیة الله

و در صحیفه مخزونه است. قوله: و لقد اخرجها بقیة الله صاحب الزمان الی بابہ الذکر...»^۱

۱. مازندرانی، اسرارالآثار، جلد ۲، صفحه ۶۸

۴-۷) مازندرانی در کتاب اسرارالآثار به نقل نوشته‌ای از سیدباب می‌پردازد که به ابلاغیه الف مشهور است. مازندرانی در این کتاب خود معترف است که باب به لسان شیعیان معتقد در این نامه مطالب خود را منعکس کرده است. باب در این کتاب ضمن تأکید بر عدم ادعای نیابت امام زمان و ادعای قائمیت، مطالب متعددی در تأیید دیانت اسلام، کتاب قرآن، خاتمیت پیامبر و... نقل کرده که همگی با ادعاهای بعدی او در تعارض است. باب در این کتاب می‌نویسد:

«... و ما انا ادعیت الوحی... و قالوا إنه ادعی الولاية و اُختیها قتلهم الله بما افترؤا... إن بعض الناس قد افترؤا علی کلمة البابية المنصوصة و ادعوا الرؤية لنفسی، لعنهم

بنابر این شیخ احمد در برخی تألیفات و نظریه پردازی‌های خود، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را فاقد بدن عنصری در این دنیا دانسته بود و وسیله حضور آن حضرت در اقالیم هفتگانه را پوشیدن لباس اهل این دنیا دانسته بود.

الله بما افترؤا ما كان لبقية الله صاحب الزمان بعد الابواب الاربعة باب منصوص و لا نائب منصوص و من ادعی الرؤية بدون بينة فرض علی الكل بان یکذبوه و یقتلوه. اللهم انی اشهدک بانّی ما ادعیت رؤية حجتک الحق و لا بابیة نفسی بنص من قبل... و انّی لو نسبْتُ إلى نفسی کلمة البابية ما قصدت إلا ذکر کلمة الخیر... و حجتک الحی الذی وجوده یبقی کُلّ الخلق و یدکر بذکره کُلّ الموجودات ان تحفظ غیبته و تقرّب آیامه... و اشهد انّ الیوم کان حجتک

مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی مَنِ اتَّبَعَهُ... و اشهد انّ بعد الابواب الاربعة لیس له باب قد ورد فی الحدیث... و انّ له فی آیام غیبته علماء مستحفظین... و اشهد انّ طاعتهم فرض و مودّتهم عدل و من انکر احدا منهم فقد کفر و کان من

الخابرین»^۱

ترجمه: و من هرگز ادعای وحی نکرده‌ام. و گفتند که او ادعای ولایت و دو خواهر ولایت (نبوت و امامت) کرده است. خداوند آنان را به‌خاطر این تهمت نابود سازد... برخی از مردم

بر من تهمت زدند که مدعی بابیت منصوص از جانب امام زمان هستم و آن حضرت را می‌بینم. خداوند به‌خاطر این تهمت آنان را لعنت کند. همانا برای حضرت بقیة الله صاحب الزمان بعد از نایبان چهارگانه، باب و نایب منصوص دیگری وجود ندارد و هرکس بدون بینة ادعای ملاقات با امام زمان را داشته باشد بر همگان تکذیب و قتل او فرض است. خداوند شاهد باش که من نه ادعای رؤیت حجت تو را داشته‌ام و نه خود را نایب او با نصی از قبل می‌دانم و اگر به خود واژه باب را نسبت داده‌ام قصدی جز یادآوری یک سخن خیر نداشته‌ام.

۱. مازندرانی، همان، جلد ۱، صفحات ۱۷۹ تا ۱۸۲.

حجت تو امروز آن زنده‌ای است که وجودش باعث بقای تمام مخلوقات است و تمام موجودات به ذکر او مشغولند. او را در غیبتش محفوظ دار و ایام ظهورش را نزدیک گردان.... و شهادت می‌دهم که امروز حجت تو حضرت محمد بن الحسن است که درود خداوند بر او و پیروانش باد... و شهادت می‌دهم که بعد از نواب اربعه برای آن حضرت بابی نیست آن چنان که در روایات نیز این موضوع آمده است.... و شهادت می‌دهم که برای او در ایام غیبت دانشمندانی نگهدارند.... و شهادت می‌دهم که تبعیت و محبت آن عالمان دینی بر همگان واجب است و هر کس یکی از ایشان را انکار کند کافر شده و از زیانکاران خواهد بود.

۸) من یظهره‌الله در آثار باب و شباهت عجیب او به قائم موعود

سرانجام باب برای نخستین بار در سال ۱۲۶۴ هجری قمری و کمی قبل از محاکمه در مجلس ناصرالدین میرزا ادعای قائمیت کرد. هر چند که نتیجه این جلسه توبه نامه کتبی باب بود^۱ اما باب پس از این جلسه به ادعای خود در مورد قائمیت ادامه داد و کتاب بیان فارسی و بیان عربی را نوشت. او در این کتاب‌ها به تصریح و تلویح بارها خود را قائم موعود دانست^۲ و به تغییر احکام اسلام پرداخت و برخی از آنان را منسوخ اعلام کرد. او همچنین به بیان دستورات و تعالیم جدیدی پرداخت و آیین خود را بیان نام نهاد.

۱. گلپایگانی، کشف الغطاء صفحه ۲۰۳.

۲. به عنوان نمونه، بیان فارسی صفحه ۳۳۱.

او در کتاب بیان در مواضع متعدد، به ظهور موعودی به نام «من یظهره‌الله» یعنی «کسی که خدا او را ظاهر می‌کند» اشاره کرد و به مریدان خود در مورد ظهور وی پس از خود بشارت داد. باب در کتاب بیان فارسی می‌نویسد: «مد نظر بیان نیست الا به سوی من یظهره‌الله»^۳.

در موضعی دیگر ضمن ادعای قائمیت برای خود می‌نویسد:

«آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه است من قبل الله از برای او در ظهور بعد... مثلاً آن‌چه خداوند بر عیسی نازل فرمود، تحفه بوده من قبل الله از برای محمد رسول الله... و همین قسم آن‌چه خداوند به رسول الله نازل فرموده، که امروز در مؤمنین به قرآن مشاهده می‌شود، مریای افئده ایشان، تحفه بود من الله به سوی قائم آل محمد ﷺ و همین قسم آن‌چه در بیان متکون شود، از شئون محبوبه، تحفه است از قبل نقطه بیان به سوی من یظهره‌الله که ظهور اخرای بیان باشد...»^۴.

باب در کتاب بیان، اعتبار تعالیم خود را تا روز ظهور «من یظهره‌الله» دانسته و او را در رد یا قبول تعالیم خود صاحب اختیار دانسته است. او همچنین منی را از دسته نجاسات خارج کرده تا «من یظهره‌الله» از پاکی پدید آید.^۵ این بدان معنا بود که باب معتقد به تشکیل نطفه «من یظهره‌الله»، پس از تشریع آن حکم بود.

باب در بیان فارسی ظهور موعود خود را بین ۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال پس از ظهور خود و تألیف بیان مقرر کرده است. او می‌نویسد:

«اهل این جنت در این جنت متلذذ هستند الی اول ظهور من یظهره‌الله قسم به ذات الهی که از برای ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنتی

۳. سید باب، همان، صفحه ۷۸.

۴. سید باب، همان، صفحه ۷۳.

۵. سید باب، همان، صفحه ۱۲۶.

اعظم‌تر از ایمان به او و طاعت او نیست... وصیت می‌کنم کل اهل بیان را... اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده به آیات قبل از عدد اسم الله الاغیث (= ۱۵۱۱ به حساب حروف ابجد) که کل داخل شوید و اگر نشده.. به عدد اسم الله المستغاث (= ۲۰۰۱ به حساب حروف ابجد)»^۱.

دو اشاره دیگر باب به «من یظهره‌الله» شباهت بسیاری با ویژگی‌های حضرت حجت دارد. اشارات باب در این دو مورد به گونه‌ای است که گویی باب من یظهره‌الله را همان حضرت مهدی می‌داند. او در بیان فارسی محل ظهور موعود را مکه مکرمه می‌داند و می‌نویسد:

«اول ارضی که محل ظهور جسد من یظهره‌الله در او ظاهر گردد، مسجدالحرام بوده و هست»^۲. او همچنین از القاب من یظهره‌الله را لقب قائم می‌داند و به پیروانش دستور می‌دهد به یاد قیام او برخیزند. همان سنتی که سالیان درازی است در میان شیعیان نیز به یاد حضرت مهدی ﷺ وجود دارد.^۳

بعد از مرگ باب عده زیادی از پیروان او ادعای من یظهره‌الله بودن کردند که مهم‌ترین ایشان میرزا حسینعلی نوری مشهور به بهاء‌الله است. او که پیش از باب به دنیا آمده بود (ولذا شامل حکم طهارت منی باب نمی‌شد) و تنها سیزده سال بعد از مرگ باب ادعای خود را مطرح کرد (و در محدوده زمانی اعلام شده توسط باب ظهور نکرده بود) بهائیت را پایه‌گذاری کرد.

۹) نگاهی به اعتقاد شیخیه در مورد قائم برای کشف مراد باب از من یظهره‌الله

اما به راستی چه شد که باب به ناگاه خود را از یک شیعه عادی به مقام نیابت امام‌زمان و رکن

۱. سید باب، همان، صفحه ۶۱.

۲. سید باب، همان، صفحه ۱۵۱.

۳. سید باب، همان، صفحه ۲۳۰.

رابع ایمان ارتقاء داد و پس از آن‌چه شد که ادعای قائمیت کرد؟ در این میان مراد او از من یظهره‌الله چه بود و علت قرابت بسیار بین قائم موعود و من یظهره‌الله چیست؟

شاید برای پی‌جویی این مسئله لازم باشد نگاهی اجمالی به اعتقادات شیخیه بیندازیم، چرا که باب از ابتدا یک شیخی مؤمن به حساب می‌آمد و عموم پیروان او شیخیان جوانی بودند که از ابتدا حول محور اعتقادات شیخیه به دور او جمع شدند. آن‌چنان که در مقدمه این مقاله اشاره شد، شیخیان اعتقادات خاصی در مورد شیعه خالص و رکن رابع ایمان داشتند و معرفت او را از لوازم ایمان می‌دانستند. اما این تنها بحث شیخیان نبود. شیخ احمد احسانی در برخی نوشته‌های خود تصریح می‌کرد که امام‌زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف فاقد جسم عنصری است و در عالم هور قلیا و در اقلیم هشتم زیست می‌کند و هر هنگام که اراده کند، می‌تواند در جسمی زمینی به اختیار خود حلول کند. درواقع شیخ احمد با این تبیین، مسئله طول عمر امام‌زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف را در نظام فکری خود حل کرده بود. شیخ احمد در رساله رشتیه - که در جوامع الکلم منتشر شده است - هنگامی که ملا علی‌بن‌میرزاخان گیلانی رشتی از وی درباره وجود امام‌زمان این گونه می‌پرسد که مقصود او از این که حضرت حجت در هور قلیا زندگی می‌کند و ظهور و رجعت او در عالم مثال است، چیست؟ نوشته بود:

«الحجة عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف فی غیبتة تحت هور قلیا فی تلک الدنیا فی قریة یقال لها کرعة فی وادی شمروخ. و روی انه فی طیبة و ان معه ثلاثین بدلا و کل

هذه القرى من تلك الدنيا و هو عَلَيْهِ السَّلَام ظاهر لاهلها. و اما اذا اراد ان يدخل فى هذه الاقاليم السبعة، لبس صورة من صور اهل هذه الاقاليم و لا يعرفه احد و لا تراه عين رؤىة معرفة حتى تراه كل عين.»

ترجمه: حجت عَلَيْهِ السَّلَام در [زمان] غیبتش در هور قلیا در آن دنیا در قریه‌ای است که «کرعه» خوانده می‌شود و در وادی «شمروخ» است. و روایت شده که او در «طیبه» است. و سی نفر همراه اویند و همه این قریه‌ها از آن دنیا است و او عَلَيْهِ السَّلَام برای اهل آن دنیا ظاهر است؛ اما هرگاه بخواهد در این اقالیم هفت گانه وارد شود، صورتی از صور اهل این اقالیم را می‌پوشد و هیچ کس او را نمی‌شناسد و هیچ کس او را به نحو شناختن نمی‌بیند، تا این که همه چشم‌ها او را ببینند.^۱

بنابراین شیخ احمد در برخی تألیفات و نظریه‌پردازی‌های خود، امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام را فاقد بدن عنصری در این دنیا دانسته بود و وسیله حضور آن حضرت در اقالیم هفتگانه را پوشیدن لباس اهل این دنیا دانسته بود. این بدان معنا بود که هر هنگام که آن حضرت اراده می‌فرمود، می‌توانست در لباس اهل این جهان یا یکی از اهالی این جهان حلول کند و از این طریق در این عالم حضور یابد. در واقع حضور امام عصر در عوالم هفتگانه، بر پایه حلول در جسد شخصی ثالث بود. بر پایه همین اعتقاد، این امکان وجود داشت که آن حضرت، در جسم

۱. فیض، بشارت موهوم، صفحه ۳۶ تا ۳۸، احسائی، جوامع الکلم چاپ سنگی، جلد ۱، صفحه ۱۰۳.

نایب خود حلول کند و در واقع با این توجیه، تناقض میان ادعاهای باب حل شود. همچنین ممکن بود که بعد از مرگ جسم عنصری باب، آن حضرت به اقلیم هشتم بازگردد و بار دیگر در لباس من یظهره الله به این جهان بازگردد. درواقع این احتمال وجود دارد که باب، با بهره‌گیری از همین اعتقاد در مورد جسم حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام، برخی شیخیان را با خود همراه کرده باشد.

لازم به ذکر است که شیخ احمد در برخی دیگر از تألیفات خود، ضمن قبول وجود جسم برای حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَام، به نحوی اعتقاد پیش گفته را نقض نیز کرده است که این دو گانگی در تعالیم شیخ احمد، می‌تواند دستمایه پژوهشی دیگر باشد.

نتایج

۱) بی‌گمان باب در دوران کودکی و جوانی از تعالیم شیخیه تأثیر گرفته است. او بر پایه همین تعالیم و با ارادت محض به محضر امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام که از ویژگی‌های شیخیه بوده است، در ابتدای دعوت خود در سال ۱۲۶۰ هجری قمری خود را رکن رابع ایمان، شیعه کامل یا قریه ظاهره می‌دانسته است و برای زمینه‌سازی ظهور امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام تلاش می‌کرده است. در تمام تألیفات نخستین باب که اکثراً در تبیین و تفسیر سوره‌های قرآن کریم بوده است، او ضمن اشارات رمزگونه و تفسیرهای کنایی و اشاری، مکرراً به تصریح و با نقل روایات متعدد به وجود امام‌زمان عَلَيْهِ السَّلَام، ویژگی‌های شخصی و شخصیتی آن حضرت، نام ایشان و نام نواب اربعه، بحث غیبت آن حضرت، طول عمر ایشان و مأموریت تاریخی و جهانی آن حضرت مطالبی را بیان کرده است

که با اعتقادات امروز شیعیان در مورد حضرت مهدی عَلَيْهِ السَّلَام مطابقت کامل دارد و در طول این مقاله بخش‌هایی از آن بیان شده است. او در نوشتارهای خود تمنای شهادت و جان‌نثاری در راه آن حضرت را داشته و به پیروان خود برای آن پیروزی حتمی و ظهور کلی بشارت می‌داده و برای ظهور آن حضرت دعا می‌کرده است.

۲) اما به ناگاه و از سال ۱۲۶۴ هجری قمری و پس از اجتماع بایان در بدشت و اعلام قائمیت او و نسخ آیین اسلام توسط مریدان، ناگهان تمامی این ادعاها رنگ می‌بازد و ادعای قائمیت باب به همراه نسخ آیین اسلام و تشریع دیانت بیان جلوه‌گر می‌شود و تضادی درونی میان ادعاهای نخستین و واپسین او ایجاد می‌شود. هرچند که تحلیل‌های متعدد سیاسی و اجتماعی درباره علت این دگرگونی ادعا وجود دارد که از موضوع این مقاله خارج است، اما به هر حال ریشه‌های سخنان باب در طول شش سال پر حادثه زندگی او را می‌توان در بستر اعتقادات شیخی باب جستجو کرد؛ چه در ادعایش بر «رکن رابع ایمان» و چه در ادعای «قائمیت» و چه در بشارت‌های متعدد باب به ظهور «من یظهره الله» و شباهت‌های بی‌شمار این موعود جدید به حضرت حجت علیه‌السلام.

۳) باب حتی در آن زمان که ادعای قائمیت کرده است به بحث حلول حجت‌بن‌الحسن عَلَيْهِ السَّلَام در جسد خود معتقد شده و هرگز وجود آن حضرت را نفی نکرده است. بلکه ضمن نام بردن از آن حضرت، در تأیید وکلای ایشان نیز مطالب بسیاری نوشته است. او حتی معتقد بوده است که حضرت حجت بار دیگر در قالب من یظهره الله ظهور خواهد کرد و کار او را به انجام خواهد رساند. این البته با بسیاری از ادعاهای پیروان بعدی باب از جمله بهاء‌الله در

کتاب ایقان در تعارض است. چرا که آنان باب را همان امام دوازدهم دانسته‌اند و منکر وجود حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَام شده‌اند و حتی وکلای آن حضرت را دروغگو و شاید دانسته‌اند. همین تعارض‌ها برای غیر قابل‌جمع بودن ادعای بهائیان با رفتار و نوشته‌های باب کافی به نظر می‌رسد. لذا ادعای بهائیان در تبعیت از باب و من یظهره الله بودن بهاء‌الله غیر قابل پذیرش است.

فهرست منابع اسلامی

- ۱- ابن بابویه محمدبن علی، عیون اخبار الرضا، نشر جهان، تهران ۱۳۷۸ هجری قمری.
- ۲- خویی سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، چاپ پنجم، ۱۴۱۳.
- ۳- طبرسی احمدبن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، نشر مرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ هجری قمری.
- ۴- طوسی محمدبن الحسن، مصباح المتعجد و سلاح المتعبد، مؤسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ هجری قمری.
- ۵- فیض محسن، بشارت موهوم، انتشارات گوی، تهران، ۱۳۹۰ هجری شمسی.
- ۶- کلینی محمدبن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ هجری قمری.
- ۷- مجلسی ملا محمد تقی، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ هجری قمری.

فهرست منابع بابی و بهائی:

- ۸- آیتی عبدالحسین، الکواکب الدریه فی مآثر البهائیه در دو مجلد، مطبعة السعادة بجوار محافظة مصر.
- ۹- اشراق خاوری عبدالحمید، ایام تسعه، نشر سوم، تهران، ۱۲۱ بدیع.
- ۱۰- اشراق خاوری عبدالحمید، ریح مختوم (قاموس لوح مبارک قرن) جلد اول، لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۰۳ بدیع.
- ۱۱- اشراق خاوری عبدالحمید، قاموس توقيع منیع مبارک سنه ۱۰۵ بدیع «اسرار ربانی»، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۸ بدیع.
- ۱۲- افندی عباس عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، مؤسسه ملی مطبوعات امری - لجنة ملی طبع آثار امری به لسان فارسی و عربی، چاپ اول، هوفمهایم، آلمان، ۲۰۰۱ میلادی - ۱۵۸ بدیع.
- ۱۳- ربانی (افندی) شوقی، کتاب قرن بدیع، نصرت الله مودت، مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی، چاپ دوم با تجدید نظر، ۱۹۹۲ میلادی - ۱۴۹ بدیع، انتاریو، کانادا.
- ۱۴- زرنندی محمد، تلخیص تاریخ نبیل، افندی شوقی - عبدالجلیل سعد - اشراق خاوری، بی‌نا، بی‌تا، نسخه دیجیتال کتابخانه بهائی.
- ۱۵- شیرازی میرزا علیمحمد (سید باب)، تفسیر سوره کوثر، بی‌تا، بی‌نا نسخه سایت بیانیک (www.bayanic.com).
- ۱۶- شیرازی میرزا علیمحمد (سید باب)، تفسیر سوره والعصر، بی‌تا، بی‌نا، نسخه سایت بیانیک.
- ۱۷- شیرازی میرزا علیمحمد (سید باب)، تفسیر سوره قدر، نسخه سایت بیانیک.

- ۱۸- شیرازی میرزا علیمحمد (سید باب)، رساله بین الحرمین، نسخه سایت بیانیک.
- ۱۹- شیرازی میرزا علیمحمد (سید باب)، دلایل سبعة، نسخه سایت بیانیک.
- ۲۰- شیرازی میرزا علیمحمد (سید باب)، بیان فارسی، نسخه سایت بیانیک.
- ۲۱- شیرازی میرزا علیمحمد (سید باب)، قیوم الاسماء (تفسیر سوره یوسف)، نسخه سایت بیانیک.
- ۲۲- گلیاگانی ابوالفضل، گلیاگانی مهدی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، عشق آباد، ۱۳۳۷ هجری قمری.
- ۲۳- مازندرانی اسدالله، اسرار الآثار خصوصی، در پنج مجلد، سال‌های نشر جلد اول و دوم: ۱۲۴ بدیع، سال نشر جلد سوم تا پنجم: ۱۲۹ بدیع، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
- ۲۴- مازندرانی اسدالله، تاریخ ظهور الحق جلد سوم، بی‌تا، بی‌نا.
- ۲۵- محمدحسینی نصرت‌الله، حضرت باب، چاپ اول، کانادا، مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۵ میلادی.
- ۲۶- نوری میرزا حسینعلی بهاءالله، کتاب ایقان، لجنة ملی نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی، هوفمایم آلمان، ۱۹۸۸ میلادی - ۱۴۵ بدیع.
- ۲۷- نوری میرزا حسینعلی بهاءالله، اشراقات و چند لوح دیگر، عرفانیان صادق، ۲۰۰۵ میلادی، ۱۶۲ بدیع.

فهرست نشریات:

- ۲۸- فصل‌نامه تخصصی تاریخ معاصر ایران، سال ۱۳، تابستان ۱۳۸۸، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

پاسخ به شبهات بهائی چالش‌های معنای نوین قیامت در آیین بهائی

زینب خانزاده^۱

چکیده

اعتقاد به معاد و قیامت یکی از اصول اعتقادی اسلام است. آیین بهائی، آیینی نوظهور بوده که ادعای یکی بودن اصول اعتقادی خود با اصول اعتقادی اسلام را دارد. علی‌رغم ادعای پیشوایان بهائی، بهائیت در مسئله معنای قیامت و ویژگی‌های آن، وجه مشترکی با اسلام نداشته و مفهومی به کل، متفاوت از اسلام و آیات قرآن ارایه داده است. این معنای جدید منجر به ایجاد چالش‌ها و تناقضاتی میان آیات قرآن گردیده که به موجب آن، تعدادی از آیات مربوط به قیامت و معاد، بدون توضیح و فاقد معنی می‌گردند. در این نوشتار سعی شده تا به چالش‌ها و تناقضات ایجاد شده حاصل از این نظریه جدید پرداخته شود و ابعاد آن مورد بررسی قرار گیرد. این مقاله پاسخی به شبهه دوازدهم از جزوه رفع شبهات نیز می‌باشد.

کلیدواژه

اسلام، بهائیت، معنای نوین قیامت، چالش‌ها، تناقض‌ها

مقدمه:

بهائیت آیینی است که ادعا می‌کند پس از اسلام و در ادامهٔ سلسلهٔ ادیان الهی ظهور کرده است و بشر امروز برای دستیابی به سعادت، باید از آن پیروی کند. خاستگاه این آیین (و نیز بابیت) جامعهٔ اسلامی و شیعی ایران بود. پایه‌گذاران این دو آیین هر کدام، برهه‌ای از عمر خود را با ظاهری متدین به اسلام و تشیع زیسته‌اند. (حسینی، وقتی همه برخیزند، ۹)

آیین بهائی، مدعی است در اصول اساسی‌اش هیچ اختلاف و تفاوتی با ادیان ابراهیمی پیشین ندارد (شوقی افندی، دور بهائی ص ۳۲، اسلمنت، بهاءالله و عصر جدید، ص ۹۴). اعتقاد به معاد و قیامت یکی از اساسی‌ترین اصول اعتقادی اسلام و مسلمانان است که تعاریف و ویژگی‌هایی برای آن، در آیات قرآن بیان شده است.

بهائیت، علی‌رغم ادعایش در وحدت اساس ادیان، تعریف نوینی از مفهوم قیامت ارائه داده که اختلافات اساسی با معنای آن در قرآن و اسلام دارد.

در مقاله حاضر ابتدا توصیفات و ویژگی‌های مربوط به قیامت از منظر هر دو آیین مورد بررسی قرار گرفته و سپس به چالش‌ها و تعارضات ایجادشده، حاصل از مفهوم نوین قیامت در آیین بهائی خواهیم پرداخت.

۱- قیامت از منظر اسلام

اعتقاد به قیامت و معاد یکی از اصول اعتقادی اسلام است و همهٔ مسلمانان، با وجود اختلاف نظر در جزئیاتش، بدان پای‌بندند. طبق این اعتقاد، انسان پس از مرگ، زندگی جدیدی را با عنوان «زندگی برزخی» آغاز می‌کند. این حیات جدید تا شروع قیامت کبری ادامه می‌یابد و پس از آن، آدمی حیات جسمانی دوباره‌ای را تجربه می‌کند. قیامت صحنهٔ دادگاه الهی برای داوری در مورد کردار آدمی در دنیاست. فرجام کار انسان در گرو این داوری است و او پس از آن، یا به‌سوی بهشت رهنمون می‌شود، یا به‌سوی نعمت‌ها و لذت‌های جاودانش؛ یا به‌سوی دوزخ رانده می‌شود، با تمام عذاب‌های ابدی‌اش.

اعتقاد به قیامت از ضروریات دین اسلام است. دلیل آن را می‌توان صراحت آیات و روایاتی دانست که دربارهٔ آن سخن گفته‌اند. موضوع قیامت در مقایسه با سایر موضوعات، آیات پرشماری را به خود اختصاص داده است. در میان حدود هزار آیه‌ای که در قرآن کریم به این مهم پرداخته، از الفاظ مختلفی برای اشاره به روز قیامت استفاده شده است که از جملهٔ آنها می‌توان موارد زیر را برشمرد:

یوم‌القیامه (آل عمران ۱۹۴)، یوم‌الفصل (صافات ۲۱)، یوم‌الحسره (مریم ۳۹)، الساعه (طه ۱۵)، یوم‌الدین (فاتحه ۴)، یوم‌التغابن (تغابن ۹)، یوم‌الحساب (ص ۲۶)، یوم‌التلاق (غافر ۱۵)، یوم‌الآزفه (غافر ۱۸)، یوم‌التناد (غافر ۳۲)، یوم‌الجمع (شوری ۷)، یوم‌الوعید (ق ۲۰)

بر اساس ویژگی‌های این روز که در جای جای قرآن بیان شده است:

۱. ضروری دین به مطلبی گفته می‌شود که فرد با انکار آن از دایرهٔ اسلام خارج گردد.

• دگرگونی‌های شدیدی در عالم رخ می‌دهد (کوه‌ها از هم فرو می‌پاشند و...) (مزمّل ۱۴، قارعه ۵)

• مردگان از میان قبرها به قدرت خداوند، برمی‌خیزند و «بعث» رخ می‌دهد. (حج ۷)

• نیکوکاران دارای چهره‌هایی سپید و بدکاران صورت‌هایی تیره و تار خواهند داشت. (آل عمران ۱۰۶ و ۱۰۷)

• هر کس از اعمال خود آگاه می‌شود. (مجادله ۶)

• در آن روز، داور دادگر خداوند خواهد بود. (یونس ۹۳)

• نامهٔ اعمال هر فرد به دست او داده می‌شود. نامهٔ عمل نیکوکاران را به دست راستشان و نامهٔ عمل بدکاران را به دست چپشان می‌دهند. (حاقه ۱۹ تا ۳۲)

• مردمان، براساس اعمالشان، به بهشت یا به جهنم روانه خواهند شد. (آل عمران ۱۸۵)

• نیکوکاران به بهشت جاودانه خداوند وارد می‌شوند و بدکاران را به جهنم روانه خواهند کرد. (رعد ۳۵)

• عده‌ای از مجرمان در جهنم (تغابن ۱۰) و نیکوکاران در بهشت (هود ۱۰۸) جاودانه باقی خواهند ماند.

• مجرمان با انواع عذاب‌ها و عقوبت‌ها در جهنم، به کیفر اعمال زشت خود خواهند رسید (صافات ۶۲ تا ۷۰، واقعه ۴۲ تا ۴۴ و ۵۲ تا ۵۶) و نیکوکاران با بهره‌مندی از انواع نعمت‌های مادی و معنوی، در بهشت، پاداش داده خواهند شد. (واقعه ۲۷ تا ۳۷)

از حدود هزار آیهٔ قرآن و هزاران روایتی که توضیح‌دهندهٔ آیات‌اند، به‌وضوح بر می‌آید که

۲- قیامت از منظر آیین بهائی

قدیمی‌ترین منابع مورد قبول بهائیان، در خصوص معنای روز قیامت، نوشته‌های میرزا علی‌محمد شیرازی (معروف به سید باب) است. بهائیان معتقدند او پیامبر برحق بوده که پس از اسلام و پیش از بهاءالله ظهور کرده و به ظهور وی بشارت داده است.

میرزا علی‌محمد باب در برخی نوشته‌های خود، به خصوص در کتاب «بیان» به تفصیل، معنای قیامت را از منظر خود تبیین کرده است:

«ملخص [= گزیده] این باب آن‌که: مراد از یوم قیامت، یوم ظهور شجرهٔ حقیقت است... و آن چه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت است، این است که از وقت ظهور شجرهٔ حقیقت در هر زمان، به هر اسم، الی حین غروب آن، یوم قیامت است؛ مثلاً از یوم بعثت عیسی تا یوم عروج آن، قیامت موسی بود... و بعد از یوم بعثت رسول الله تا یوم عروج آن، قیامت عیسی بود که شجرهٔ حقیقت ظاهر شده در هیکل محمدیه، و جزاداد هر کس

که مؤمن به عیسی بود و عذاب فرمود به قول خود، هر کس مؤمن به آن نبود. و از حین ظهور شجره بیان [= باب] الی ما یغرب [= تا زمانی که غروب کند]، قیامت رسول الله ﷺ هست

که در قرآن، خداوند وعده فرمود: «(علیه‌السلام) باب، بیان ص ۳۰ به نقل از مؤسسه ملی مطبوعات امری، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی ص ۷۵).

در ادامه سخنان او، میرزا حسینعلی نوری (بهاءالله) در کتاب ایقان - که در اثبات دعاوی باب به رشته تحریر درآورده - به اثبات این نظریه پرداخت و تلاش کرد تا ثابت کند قیامت به همان معنایی

است که باب توضیح داده است:

«...و مقصود از موت و حیات - که در کتب مذکور است - موت و حیات ایمانی است... «و نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ» که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به‌نظرها بسیار بعید بود. و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه... مقصود از صور، صور محمدی است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی. و غافلین که در قبور اجساد

مرده بودند، همه را به خلعت جدیدۀ ایمانیّه مخّلع فرمود و به حیات تازه بدیعه زنده نمود... خلاصه معنی آن که: هر عبادی که از روح و نفخۀ مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولد و زنده شدند، بر آن‌ها حکم حیات و بعث و ورود در جنت محبت الهیه می‌شود و من دون آن، حکم غیر آن - که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است - می‌شود. و در جمیع کتب و الواح و صحائف،

مردمی که از جام‌های لطیف معارف نچشیده‌اند و به فیض روح القدس، وقت قلوب ایشان فائز نشده، بر آن‌ها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده... و هرگز در هیچ عهد و عصر، جز حیات و بعث و حشر حقیقی، مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست. و اگر قدری تعقل شود، در همین بیان آن حضرت، کشف جمیع امور می‌شود که مقصود از لحد و قبر و

صراط و جنت و نار چه بود. و لیکن چه چاره که جمیع ناس در لحد نفس محجوب و در قبر هوی مدفون‌اند» (میرزا حسینعلی نوری، ایقان، صص ۷۴ تا ۷۹).

با توجه به آن‌چه آمد، در دیدگاه پیشوایان بهائی، قیامت هر دین، منطبق بر مدت زمان بین بعثت تا مرگ پیامبر دین بعدی است. هم‌چنین منظور از بهشت، ورود به رضای الهی است که به باغی تشبیه شده و غرض از جهنم، ورود به کفر و غضب خداوند است که از آن به آتش تعبیر شده است. معنای مرگ و زندگانی

با توجه به آن‌چه آمد، در دیدگاه پیشوایان بهائی، قیامت هر دین، منطبق بر مدت زمان بین بعثت تا مرگ پیامبر دین بعدی است. هم‌چنین منظور از بهشت، ورود به رضای الهی است که به باغی تشبیه شده و غرض از جهنم، ورود به کفر و غضب خداوند است که از آن به آتش تعبیر شده است. معنای مرگ و زندگانی و بعثت نیز در همه گزاره‌های ادیان آسمانی، تنها معانی روحانی آن است.

و بعث نیز در همه گزاره‌های ادیان آسمانی، تنها معانی روحانی آن است. قبر، تشبیهی برای هوی و هوس؛ لحد، توصیفی برای نفس است و ادعا شده که این مطلب در همه زمان‌ها و در تمام کتب آسمانی، به همین ترتیب بوده است. درواقع، از منظر رهبران بهائی، مسلمانان به عمق مطالب قرآن پی نبرده‌اند و قرن‌ها به اشتباه و بی‌جهت، فکر کرده‌اند که قرار است تمامی انسان‌ها پس از مرگ، با همین جسم خود، در روز قیامت، در اجتماعی همگانی، در پیشگاه خدا حاضر شوند و حساب و کتاب بر پا شود و هرکسی نسبت به اعمال خود پاسخ‌گو باشد. چنین اندیشه‌ای نزد رهبر آیین بهائی کاملاً بی‌اساس است و بنابر دیدگاه ایشان، قیامت در همین دنیا برپا می‌شود.

میرزا حسینعلی نوری باز در این باره می‌نویسد: "... و این لقاء [دیدارخدا] میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیّۀ خود. و این است معنی قیامت که در کلّ کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند به آن یوم... آیا روایت مشهور را نشنیده‌اند که می‌فرماید: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ؟» (همان، ص ۹۴). همو در جای دیگر بیان کرده:

"مقصود الهی از حشر و نشر و جنت و نار و امثال این اذکار که در الواح الهیه مذکور است، مخصوص است به حین ظهور... هر نفسی که به کلمه بلی موقن شد، از صراط گذشت و به جنت رضا فائز و هم‌چنین محشور شد، در زمره مقربین و مصطفین [= برگزیدگان] و عندالله از اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسی که از کلمه‌الله معرض [روی گردان] شد، در نار و از اهل نفی و سجنین و در ظل مشرکین

محشور... باری جنت و نار در حیات ظاهره، اقبال و اعراض بوده و خواهد بود. (فاضل مازندرانی، امر و خلق، جلد ۲، صص ۲۲۶ و ۲۲۷)

۳- علل ارائه مفهوم جدید از قیامت

اما علت این گونه تغییر معنای قیامت و تأویل آیات و مفاهیم روشن مربوط به آن چیست؟ بهائیان وجود اشکالاتی چند در آیات و روایات اسلامی را به‌عنوان دلیلی برای این گونه معنا کردن ذکر کرده‌اند (جزوه رفع شبهات، ۱۳۸۸ ش ذیل پاسخ به سؤال ۱۲).

۳-۱- اشکال اول: مبهم بودن کلیت موضوع. بهائیان، با استناد به آیه ۱۸۷ سوره اعراف: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ» ترجمه: از تو درباره قیامت می‌پرسند [که] وقوع آن‌چه وقت است، بگو علم آن فقط نزد پروردگار من است جز او [هیچ کس] آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند.

ادعا می‌کنند کلیت موضوع قیامت، در نزد مردم، مورد سؤال و مبهم بوده است و پاسخ سؤال آنها از خدا در این مورد، این بوده که علم آن (روز قیامت) نزد پروردگار است و در وقت خودش آن را آشکار می‌گرداند.

۱. لازم به ذکر است تمامی اشکالات یاد شده در این مقاله، بر گرفته از جزوه رفع شبهات بهائیان منتشره در سال ۱۳۸۸ از سوی سایت www.rafe-shobahat.ning.com می‌باشد و هرگز از ادعاهای بهائیان سخن گفته شده منظور ادعاهای ذکر شده در این جزوه است.

۳-۳- اشکال سوم: وجود تناقض در آیات قرآن در صورت اکتفا به معنای ظاهری آیات قیامت.

اگر معنای ظاهری آیات مربوط به قیامت را در قرآن در نظر بگیریم، به تناقضات بسیاری برخورد می‌کنیم. مثلاً در جایی فرموده شده آسمان مانند فلز گداخته می‌شود و در جای دیگر فرموده که آسمان به دو نیم می‌شود و یا پراکنده می‌شود، حال آنکه فلز گداخته را نمی‌توان از هم شکافت، پراکنده و یا لوله کرد. همچنین سنگ نمی‌تواند مانند پشم زده شود. و چنین مطالبی دور از ذهن است و امکان ندارد. پس باید دانست که منظور از شمس و قمر و کوه و... چیزی غیر از معانی ظاهری است.

به عنوان نمونه: «گذشته از این، اگر معانی قیامت را ظاهری در نظر بگیریم به تناقض می‌رسیم مثلاً در جایی فرموده شده، آسمان مانند سرب گداخته می‌شود و در جای دیگر فرموده که آسمان مانند لوله‌ای به هم پیچیده می‌شود. حال چگونه سرب گداخته لوله می‌شود؟ و دیگر آنکه سنگ چگونه می‌تواند مانند پشم زده شود؟» (رفع شبهات، ۵۳).

۳-۴- اشکال چهارم: عبث بودن آفرینش در صورت نابودی آن.

به اعتقاد نویسندگان بهائی «اگر قرار بود روزی دنیا به پایان برسد برای چه خدا آن را آفرید؛ آیا این کاری عبث نبوده؟ اگر روزی خلقت به پایان برسد، نعوذ بالله نسبت خالقیت از خداوند سلب می‌شود زیرا صفات ذات الهی لم یزل بوده و لایزال خواهد بود. پس باید دانست که از شمس و قمر و کوه و... منظور چیزی غیر از معانی ظاهری است.» (همان).

بهائیان این وقت را، هنگام ظهور آیین الهی جدید می‌دانند که خدا ابهامات معنای قیامت را برطرف کرده و معنای روشنی از آن ارایه داده است.

۳-۲- اشکال دوم: هم‌زمانی قیامت با ظهور قائم از دیدگاه بهائیان.

به ادعای بهائیان، از جمله اشکالات، وجود روایتی مشهور در این زمینه است که ایجاد تناقض در معنای قیامت کرده و ما را مجبور به معنا کردن آن به گونه‌ای دیگر می‌کند.

متن روایت چنین است:

إذا قام القائم قامت القيامة.

ترجمه: هنگامی که قائم برخاست قیامت به پا می‌شود.

این روایت را نخستین بار، بهاءالله در کتاب ایقان، بیان کرده و پس از او نیز بدون توجه به درست یا غلط بودن آن، مورد استفاده سایر نویسندگان بهائی قرار گرفته است.

با استفاده از این روایت، گفته می‌شود که چگونه ممکن است قائم ظاهر شود و قیامت با نشانه‌هایی که در قرآن ذکر شده (مانند فروپاشیدن کوه‌ها، در هم پیچیده شدن خورشید و...) برپا شود و در آن هنگامه که برادر، برادر را نمی‌شناسد، حضرت قائم به تأویل آیات قرآن بپردازد؟! آیا شنونده‌ای خواهد داشت؟

پس از طرح این سؤال، به دلیل استبعاد چنین اتفاقی، نتیجه‌گیری می‌شود که معنی نشانه‌های روز قیامت آن گونه که تصور می‌شود، نیست و باید به معنای باطنی آن توجه کرد.

۳-۵- اشکال پنجم: عدم امکان غفلت مردم از حادثه قیامت با ابعاد گسترده آن.

بهائیان می‌گویند چگونه امکان دارد در حالی که به‌طور ناگهانی آسمان مانند فلز گداخته شده و حرارت چنان فراگیر می‌شود که کسی را یارای نفس کشیدن نیست، غیر مؤمنین، با دیدن این نشانه‌های روشن، باز هم از آن «غافل» باشند، از وقوع آن آگاه نشوند و خصوصاً بعد از اینکه «امر به انجام رسد» در «غفلت» غوطه‌خورند و ایمان نیابورن از طرفی درحالی که عدالت برقرار شده، باز هم، مردم یکدیگر را انکار و لعنت کنند و حتی این حوادث را جادو بدانند؟! آیا نباید این علائم و نشانه‌ها آن قدر قوی باشند که مجالی برای ادامه بی‌اعتقادی و غفلت و لعنت باقی نماند؟

۳-۶- اشکال ششم: عدم امکان عقلی و علمی برخی نشانه‌های قیامت.

از جمله اشکالات وارد شده، ایرادات علمی به ویژگی‌های روز قیامت است مثل سقوط و فروافتادن ستارگان بر زمین و این که مردم امروز می‌دانند که هر ستاره چندین هزار برابر زمین است و فرو ریختن آنها در زمین - جسمی هزاران برابر کوچک‌تر - ممکن نیست.

۴- نقد و بررسی اشکالات

در ادامه مقاله به بررسی اشکالات وارد شده از سوی بهائیان بر آیات قرآن، در صورت در نظر گرفتن معنای ظاهری مفهوم قیامت خواهیم پرداخت.

۴-۱- پاسخ اشکال اول:

در آیه مذکور (اعراف ۱۸۷)، از زمان وقوع قیامت سؤال شده اما مبلغان بهائی، آن را سؤال از معنای قیامت قلمداد کرده‌اند. در صورتی

که آیه قرآن درباره سرگردانی مردم در زمان قیامت است و دلالتی بر سرگردانی ایشان در معنای قیامت نداشته، استفاده از آن ناجا به نظر می‌رسد.

آیه فوق بیانگر آن است که زمان وقوع قیامت، برای مردم مبهم بوده (و هست) و درباره آن از خدای متعال سؤال می‌کنند و پاسخ می‌شنوند که تنها خدا زمان وقوع آن را می‌داند و بس.

اما با استناد به این آیه، در مورد مبهم بودن معنای قیامت، نمی‌توان سخنی گفت چرا که موضوع آیه، ربطی به آن ندارد.

و البته مستنداتی که پیش‌تر، از آیات قرآن آورده شد، نشان دهنده آن است که حقیقتاً توضیح قرآن در مورد معنا و ویژگی‌های روز قیامت بسیار روشن و صریح بوده و مسئله‌ای گنگ و مبهم نیست.

۴-۲- پاسخ اشکال دوم:

اولاً باید توجه داشت که از روایت مذکور، لزوماً معنای «یکی بودن» قیامت و قیام قائم برداشت نمی‌شود و می‌توان از آن، محقق شدن دو واقعه مستقل اما به ترتیب را نیز برداشت کرد؛ اما

۱. به عبارت دیگر، از گزاره: «هرگاه الف رخ دهد، ب صورت می‌گیرد.» هم می‌توان یکی بودن و ترادف زمانی این دو را برداشت کرد (مانند این جمله: هروقت اسفند ماه تمام شود، زمستان به اتمام می‌رسد). هم این را که الف و ب مستقل‌اند اما الف حتماً قبل از ب رخ می‌دهد (هر وقت کلاس‌های ترم به اتمام برسد، امتحانات برگزار می‌شود).

جناب بهاءالله تنها برداشت اول را مد نظر داشته اما اگر این جمله با برداشت دوم مقصود باشد، می‌توان مفهوم آن را درست پنداشت. چون - همان گونه که در روایات شیعه و سنی مورد تصریح قرار گرفته است - قیامت برپا نخواهد

در کتاب ایقان، ظرف مدتی متجاوز از دو سال نگاشته شده است.

او ذیل عبارت: «إذا قام القائم قامت القيامة» توضیح داده است:

پراشکال‌تر از دلالت این جمله، سند آن است: "این حدیث از احادیث مشهوره مرویه از صادق

جناب بهاءالله و به تبع ایشان نویسندگان بهائی این عبارت را «روایت مشهور» دانسته‌اند (ایقان ص ۹۵) درحالی‌که در هیچ‌یک از کتب روایی شیعه چنین حدیثی نقل نشده و آن را در تألیفات مهم هیچ‌یک از محدثان، نمی‌توان پیدا کرد حتی امروزه با استفاده از پیشرفته‌ترین نرم‌افزارهای جستجوی حدیث در بین مجموعه‌های متعددی شامل کتب متعدد حدیثی، اصلی و فرعی، بزرگ و کوچک نیز این روایت «مشهور» قابل یافت نیست! و جناب بهاءالله به این سبب در معرض اتهام جدی جعل حدیث قرار دارد.

مبلغ معروف و نویسنده نامدار بهائی، اشراق خاوری" در کتابی که در

شرح کتاب ایقان به نام "قاموس ایقان" نوشته، پس از رسیدن به این جمله بهاءالله توضیحاتی داده و سندی بر صحت آن ارائه کرده است. این کتاب - آن‌گونه که نویسنده‌اش در آغاز آن اشاره کرده - بنا به درخواست محفل ملی ایران و به منظور «تبیین و توضیح مطالب مندرجه»

شد، مگر آنکه پیش از آن قائم موعود عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف قیام کند.

ص و مِمَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ حَشْرُ كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَمِنَ الْآيَاتِ كَثِيرٌ مِثْلُ قَوْلِهِ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ يَغْشِي النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ أَنَّهُ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ وَأَيَّةِ الْقِيَامَةِ الْكُبْرَى بَعْدَ هَذِهِ الْآيَاتِ.... الخ"

شرح رساله عرشیه شیخ احسائی در زمرة کتب حدیثی برشمرده نمی‌شود؛ همچنین شیخ احمد احسائی در قرن ۱۲ و ۱۳ هجری قمری می‌زیسته و امکان نقل روایت از امام صادق عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف را نداشته است. لذا در صورتی که روایتی تنها از او نقل شود که در کتب قبلی شیعی، هیچ‌گونه سابقه‌ای ندارد،

از درجه اعتبار ساقط است. درعین حال مراجعه به همان کتاب نیز نتیجه‌ای جالب در بردارد... در نسخه خطی رساله عرشیه شیخ احمد موجود در کتابخانه ملی ایران آورده شده است:

و للقيمة الصغرى إطلاق من حيث المعنى و يراد بها قيام القائم (ع) من آل محمد صلى الله عليه وآله أو رجعتهم عليهم السلام التي أولها خروج الحسين ع أو مطلق ظهور دولتهم التي أولها ظهور قائمهم عليه وعليهم السلام وآخرها خروج رسول الله صلى الله عليه وآله و ممَّا يَدُلُّ عَلَى ذَلِكَ حَشْرُ كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْوَاتِ وَمِنَ الْآيَاتِ كَثِيرٌ مِثْلُ قَوْلِهِ: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مِثْلُ يَغْشِي النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ» إِنَّهُ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ عَجَلُ اللَّهِ فَرْجَهُ وَ سَهْلُ مَخْرَجِهِ وَ آيَةُ الْقِيَمَةِ الْكُبْرَى بَعْدَ هَذِهِ الْآيَاتِ قَوْلُهُ: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنْتَقِمُونَ» وَ الْقُرْآنُ

به عبارت دیگر جمله «إذا قام القائم قامت القيامة» - که بهاءالله آن را "روایت مشهور" خوانده - حتی در این کتاب فرعی شیخ احمد هم وجود خارجی ندارد و اشراق خاوری بی‌توجه به موازین علمی، با دستبرد در متن کتاب شیخ، برای آن سندی ساختگی نقل کرده است.

فیه کثیر... (همچنین بنگرید به شرح العرشیه الجزء ۳ ص ۱۰ به نقل از سایت الابرار) همان‌طور که مشخص است، شیخ احمد در رساله یادشده از ظهور قائم عجل‌الله تعالی فرجه‌الشریف با تعبیر «قیامت صغری» یاد کرده و در راستای همین تعبیر، مطالبی را بیان داشته و اشراق خاوری در ضمن نقل مطالب او ناگهان، عبارت بی‌سند

بهاءالله را نیز جای داده و آورده است! به عبارت دیگر جمله «إذا قام القائم قامت القيامة» - که بهاءالله آن را "روایت مشهور" خوانده - حتی در این کتاب فرعی شیخ احمد هم وجود خارجی ندارد و اشراق خاوری بی‌توجه به موازین علمی، با دستبرد در متن کتاب شیخ، برای آن سندی ساختگی نقل کرده است (حسینی و حیات شاهی، وقتی همه بر خیزند، صص ۶۹-۷۴).

۱. البته باید توجه داشت که کاربرد این تعبیر - جدا از این که آیا منشأ صحیح روایی و دینی دارد یا این که اصطلاحی است که توسط دانشمندان وضع شده - به هیچ عنوان منافی معنای معاد جسمانی از دیدگاه شیخ نیست؛ چراکه او هم‌زمان با استفاده از این تعبیر (قیامت صغری) برای قیام امام‌زمان، از معاد جسمانی نیز در جایگاه خود یاد می‌کند (قیامت کبری) و وجود قیامت در معنای اصیل آن (قیامت کبری) را هم در این متن و هم در متون دیگرش مورد تصریح قرار می‌دهد.

۴-۳- پاسخ اشکال سوم:

مهم‌ترین روش نویسنده اشکال در اینجا، بیان استبعاد است. او جمع میان اتفاقات توصیف‌شده برای روز قیامت را در ذهن خود غیر ممکن می‌داند و با بیان این که اتفاقات مربوط به قیامت با ذهن جور در نمی‌آید و نمی‌توان آن را تصور کرد و... سعی می‌کند در ذهن خواننده القا نماید، آیات

قرآن، در صورت عدم تأویل در مفهوم قیامت، با یکدیگر در تناقض قرار می‌گیرند و چون الهی بودن قرآن قطعی است و امکان تناقض در آن وجود ندارد، پس برای رهایی از این مخمصه باید به تأویل آن روی آورد.

در پاسخ باید گفت که استبعادهای بیان شده، مسائلی نیستند که بتوان با آن، اساس برپایی قیامت را منکر شد. چه که جمع میان تمامی این ویژگی‌ها بستگی به قدرت تصور فرد دارد. اگر نویسنده نمی‌تواند آن را تصور کند، دلیلی بر آن نیست که چنین پدیده‌هایی نمی‌تواند اتفاق بیفتد. صد سال پیش نیز مردم تصویری از تلویزیون و ماهواره‌های مخابراتی نداشتند و فکر این که در خانه‌هایشان بنشینند و بتوانند بدون طی مسافت، مردمان فرسنگ‌ها دورتر از خود در قاره‌ای دیگر را ببینند، برایشان غیر ممکن بود؛ اما امروزه مسئله‌ای بسیار عادی به

نظر می‌رسد. نشانه‌های مربوط به روز قیامت نیز مشابه همین مثال است. واقعیت این است که ما با عقل خود می‌توانیم امکان وقوع چنین اتفاقاتی را تصدیق کنیم و نیز با قدرت تصور و تخیل خود تا حدودی آن را در ذهن ترسیم نماییم.

اما این که نشانه‌های وقوع قیامت دقیقاً و عیناً به چه صورت است باید اتفاق بیفتد تا ببینیم و قبل از وقوع آن، تنها می‌توانیم امکان آن را تصدیق و حدود آن را تصور نماییم. (درست مثل تلویزیون و ماهواره).

نکته مهم دیگری که توجه به آن لازم است، وجه تشبیه در آیات قرآن کریم است. قرآن کریم فرموده است که در روز قیامت آسمان همانند مهل یعنی نقره گداخته می‌شود (سوره معارج، آیه ۸).

وجود حرف «کاف» قبل از کلمه مهل، به معنی وجود یک تشبیه در این آیه شریفه است. هنگامی که در هر زبان، تشبیهی اتفاق می‌افتد، یافتن وجه شبه، مهم‌ترین کار برای فهم متن است و در صورت اشتباه، جمله می‌تواند برخلاف مقصود گوینده تفسیر شود. همین اتفاقی که برای نویسنده بهائی افتاده است.

در این آیه شریفه، تشبیه آسمان به نقره مذاب لزوماً به آن معنی نیست که آسمان تبدیل به نقره مذاب می‌شود یا ذوب می‌گردد. در واقع وجه شباهت می‌تواند در مایع شدن نباشد. بلکه، درهم فرو رفتن و ناپایدار شدن باشد. یعنی آسمان همانند نقره ذوب شده که شکل و حالت پایداری ندارد، ناپایدار خواهد شد و این مفهوم،

با تمام آیات دیگری که مورد اشاره قرار گرفته، قابل تطبیق است و هیچ‌گونه تناقضی در آن نیست. (طیب، اطیب البیان ج ۱۳ ص ۱۸۶) به عنوان احتمالی دیگر، ممکن است وجه تشبیه آسمان، به نقره گداخته شده، در رنگ آن باشد. یعنی آسمان به رنگ نقره گداخته شده در می‌آید. بدیهی است که در این صورت،

مانعی برای دو نیم شدن یا درهم پیچیده شدن آسمان وجود نخواهد داشت. ملاحظه می‌گردد با وجود احتمالات مختلف برای این وجه شباهت، نمی‌توان تنها یک تفسیر از آن را پذیرفت و بر اساس همان یک تفسیر (یعنی مذاب شدن آسمان) در مورد لزوم تأویل آن سخن گفت و بر همین مبنا، اصل برپایی روز قیامت را انکار کرد.

نکته دیگری که باید به آن توجه داشت، طولانی بودن روز قیامت و وجود مواقف و موقعیت‌های متعدد در آن است. در برخی روایات برای روز قیامت پنجاه موقف ذکر شده که هر یک از آنها هزار سال به طول می‌انجامد (شیخ طوسی، الامالی، ۳۶) و این مطلب را تفسیر قول خداوند در آیه ۴ سوره معارج دانسته‌اند (کلینی، الکافی، ج ۸ ص ۱۴۳). در این مدت علاوه بر حساب و کتاب اعمال بندگان، اتفاقات مهم دیگری نیز در صحرای محشر به وقوع می‌پیوندد که بیان آن از حوصله این مقاله خارج است.

این که تصور کنیم، تمام اتفاقات پیش‌بینی‌شده در قرآن کریم که مربوط به روز قیامت

وجود حرف «کاف» قبل از کلمه مهل، به معنی وجود یک تشبیه در این آیه شریفه است. هنگامی که در هر زبان، تشبیهی اتفاق می‌افتد، یافتن وجه شبه، مهم‌ترین کار برای فهم متن است و در صورت اشتباه، جمله می‌تواند برخلاف مقصود گوینده تفسیر شود. همین اتفاقی که برای نویسنده بهائی افتاده است.

است، به صورت هم‌زمان اتفاق خواهد افتاد، بدون دلیل است. بلکه ممکن است هر یک از توصیف‌های فوق، مربوط به موقعی از مواقف قیامت باشد که لزوماً هم‌زمانی در وقوع این پدیده‌ها به وجود نیاید. با این تفسیر نیز می‌توان قیامت را به همان معنای ظاهری آن در قرآن کریم در نظر گرفت، بدون آنکه تعارضی میان آیات آن پدید آید و لازم باشد مفهوم روز قیامت، به روز ظهور پیامبر بعدی تفسیر شود.

۴-۴- پاسخ اشکال چهارم:

در پاسخ باید گفت که اتفاقاً اگر دنیا فرجامی داشته باشد خلقت آن دارای هدف است و اگر خلقت الی الابد بود و فرجامی برای آن نبود کاری عبث و بیهوده به نظر می‌رسید.

اما ادعا شده که خالقیت از صفات ذات الهی است که لم یزل و لایزال بوده و هرگز از خدا سلب نخواهد شد. به عبارت ساده‌تر خدا همواره باید خلق کند و دست او در خلق نکردن اشیا بسته است. حقیقت این است که این دقیقاً همان سخن یهود است که می‌گفتند دست خدا

بسته است^۱ البته نویسنده اشکال نیز با بیان این ۱. وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و یهود گفتند: «دست خدا بسته است.» دست‌های خودشان

مطلب به طور ضمنی مهر تأییدی بر این اعتقاد زده و جالب اینجاست که بهائیان، خود در رد خاتمیت پیامبر اسلام، این اعتقاد قوم یهود را مورد انتقاد قرار می‌دهند.^۱

نکته حائز اهمیت دیگر آن است که تحولات روز قیامت، هرگز به معنای پایان خلقت نیست. بلکه به معنی دگرگونی خلق قبلی و انجام خلقتی جدید است. براساس تعالیم قرآن، خلقت آسمان‌ها و زمین به شکل موجود، با برپایی قیامت فرو می‌ریزد و خلقتی جدید، براساس بهشت و جهنم شکل می‌گیرد و هستی تا زمانی که اراده خداوند بر ادامه آن تعلق گیرد، دوام خواهد یافت. بر اساس این تعلیم قرآنی، خداوند متعال در چنین شرایطی از خلقت منتزع نگردیده و اشکال به انتفاع مقدم نیز بی‌پایه است.

۴-۵- پاسخ اشکال پنجم:

پاسخ به این اشکال نیز بسیار ساده است. چرا که اگر کمی در ویژگی‌های روز قیامت دقت کنیم می‌بینیم که خدای متعال، این روز را به جهت ایمان آوردن افراد برپا نمی‌کند و اصولاً اگر قرار بود که در زندگی دنیا هرکس، هر گناهی که می‌خواست و می‌توانست، انجام دهد و بمیرد و بعد روز قیامت برپا شود و زنده شده و با دیدن نشانه‌های قیامت توبه کند و روی برگرداند، این گونه همه مؤمن می‌شدند و آزمایش انسان‌ها که در قرآن کریم بارها مورد اشاره قرار گرفته است، جایگاهی نداشت.

بسته باد. و به [سزای] آن‌چه گفتند، از رحمت خدا دور شوند. مانده آیه ۶۴

۱. بنگرید به جزوه رفع شبهات، ذیل جواب سؤال ۱۵.

اما حقیقت این است که خدای متعال، این روز را به جهت حسابرسی و بررسی اعمال بندگان (مجادله ۶) قرار داده و روز پرسش و پاسخ است و مجالی برای ایمان آوردن و کافر شدن نیست.^۲ در این روز، فرصت انسان‌ها برای ایمان و عمل پایان یافته و انسان‌ها دقیقاً با همان حالتی که در دنیا داشته‌اند (مؤمن یا کافر) مبعوث می‌شوند و اساساً به همین علت است که یکی از نام‌های روز قیامت، يوم الحسره^۳ (مریم ۳۹) است، روزی که انسان‌ها در حسرتند که چرا قبل از فرا رسیدن قیامت، ایمان نیاورده و مؤمن نشدند. در حقیقت، آنها نسبت به گمراهی خویش آگاهی یافته‌اند اما دیگر فرصتی برای بازگشت و ایمان آوردن ندارند. همچنین باید توجه نمود غفلت افراد، به معنی پنهان بودن عوامل روز قیامت نیست، بلکه به معنی غفلت ایشان از روز قیامت در زندگی دنیایی ایشان است که با همان حالت در روز قیامت مبعوث می‌شوند و در برابر این حقیقت عظیم، چاره‌ای ندارند جز آنکه سر تسلیم فرود آورند.

۴-۶- پاسخ اشکال ششم:

اساس اشکال فوق، به کتاب ایقان باز می‌گردد. جناب بهاءالله در این کتاب در ذکر علامات ظهور بعد - که آن را مصادف با وقوع قیامت دین قبل می‌داند - به جمله‌ای از انجیل متی باب ۲۴ آیات ۲۹ و ۳۰ اشاره کرده که اصل آن به شرح ذیل است:

۲. در بررسی ویژگی‌های روز قیامت، آیات مربوطه اشاره شد.

۳. وَأَنْذَرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ: و آنان را از روز حسرت بیم ده آنگاه که دآوری انجام گیرد و حال آنکه آنها در غفلتند و سر ایمان آوردن ندارند، مریم ۳۹.

«و بعد از زحمت آن ایام، فی‌الفور آفتاب تاریک خواهد گشت، و ماه نور خود را نخواهد بخشید، و ستارگان از فلک خواهند افتاد، و قوت‌های آسمان متزلزل خواهد شد.»

اما بهاءالله این جملات را از انجیل متی در کتاب ایقان خود به صورت زیر آورده است:

«وَاللَّوَقْتُ مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْآيَامِ تُظْلَمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطِي ضَوْءَهُ وَالْكَوَاكِبُ تَتَساقَطُ مِنَ السَّمَاءِ وَقُوَّةُ الْأَرْضِ تَرْتَجُ. حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عِلَامَاتُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَيُتَوَخَّ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَ يَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابٍ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَ مَجْدٍ كَبِيرٍ وَ يُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ»

انتهی. ترجمه آن به فارسی این است که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه می‌نماید شمس از افاضه ممنوع می‌شود یعنی تاریک می‌گردد و قمر از اعطای نور باز می‌ماند و ستاره‌های سما بر ارض نازل می‌شوند

و ارکان ارض^۱ متزلزل می‌شود. (بهاءالله، ایقان ص ۱۶)

با دقت به نقل قول بهاءالله، می‌بینیم او عبارات انجیل را که در اصل به زبان عبری بوده یک بار به زبان عربی و بار دیگر به زبان فارسی (و البته نه با عبارات‌های موجود در انجیل فعلی) آورده است.^۲

۱. توجه کنید که در عبارت انجیل ارکان آسمان ذکر شده و بهاءالله به اشتباه به ارکان ارض اشاره کرده است.
۲. البته به نظر می‌رسد آوردن عبارات عربی از انجیل توسط بهاءالله کاری بیهوده بوده چرا که زبان اصلی انجیل عبری است نه عربی و اگر نیت به این بود که بر دقت مستندات و متن اضافه شود باید عبارات‌های عبری انجیل در متن گنجانده می‌شد نه عربی.

همچنین، در ذکر نشانه‌های قیامت، به عبارت عربی «الْكَوَاكِبُ تَتَساقَطُ مِنَ السَّمَاءِ» اشاره نموده که با کمال تعجب می‌بینیم در معنی آن دخل و تصرفی داشته و کلمه «بر ارض» (بر زمین) را نیز اضافه نموده است یعنی به جای ترجمه صحیح «و ستارگان از فلک خواهند افتاد» گفته شده «و ستاره‌های سما بر ارض نازل می‌شوند».

با توجه به این که، اساساً کلمه «بر ارض» در جمله اصلی انجیل وجود نداشته و بهاءالله آن را از خود اضافه کرده است. همین اشکال و افزودن به انجیل به کتاب‌های عباس افندی نیز راه یافته و باعث تشدید این ابهام نزد مبلغان بهائی شده است. او نیز بدون آنکه به اصل کتاب

با توجه به این که، اساساً کلمه «بر ارض» در جمله اصلی انجیل وجود نداشته و بهاءالله آن را از خود اضافه کرده است. همین اشکال و افزوده به انجیل به کتاب‌های عباس افندی نیز راه یافته و باعث تشدید این ابهام نزد مبلغان بهائی شده است.

مقدس مراجعه کند، همین عبارت را با توضیح بیشتر در کتاب‌های خود نقل کرده است. او می‌نویسد:

«مجیء ثانی مسیح بر این منوال است علائم و شروطی که بیان شده، جمیع معانی دارد؛ نه به حسب ظاهر. اگر به حسب ظاهر باشد، از جمله می‌فرماید: «جمیع نجوم بر روی زمین سقوط نمایند.» نجوم بی‌پایان و بی‌شمار است و فتاً در نزد ریاضیون حالیه، ثابت و محقق گشته که جرم شمس تخمیناً قریب یک میلیون و نیم اعظم از ارض است و هریک از این نجوم

۵- رمزگشایی بهائیان از مفاهیم مرتبط با قیامت در آیات قرآن

بهائیان، بعد از مطرح کردن اشکالات فوق‌الذکر و بیان نظریه خویش در باب قیامت، نه تنها معنای قیامت را تغییر داده‌اند بلکه سایر مفاهیم مرتبط با آن را نیز به گونه‌ای، دستخوش دگرگونی‌هایی قرار داده و ویژگی‌های جدیدی برای قیامت ذکر می‌کنند (جزوه رفع شبهات ذیل پاسخ به سؤال ۱۲)،

اما باید توجه داشت معنای نوینی که از کلمات متعدد قرآنی ارائه می‌کنند، آنها را با چالش‌های متعددی مواجه می‌سازد که وجه مشترک تمامی این چالش‌ها، تعارضات متعدد ایجاد شده میان آیات قرآن است؛ در ادامه به بیان و بررسی برخی از این معانی نوین و چالش‌ها و تعارضات ایجاد شده، می‌پردازیم.

۵-۱- زندگی و حیات:

بهائیان مدعی‌اند هر کجا در قرآن کلمه زندگی و حیات به کار رفته منظور، ایمان آوردن به پیامبر الهی بوده و نیز هر کجا از مرگ یاد شده مقصود، کافر شدن و روی برگرداندن از پیامبر و دین الهی بوده است و برای اثبات گفته خویش نیز به چند آیه از قرآن کریم اشاره می‌کنند. (انعام ۶، نحل ۲۱، انفال ۲۴)

قبل از پرداختن به این ادعا، جا دارد به یک مطلب مهم تذکر داده شود. استفاده استعاری از کلمات موت و حیات و سایر کلمات در آیات قرآن و احادیث مطلبی نیست که مورد انکار

ثوابت، هزار مرتبه اعظم از شمس. اگر این نجوم سقوط بر روی زمین نماید، چگونه در زمین محل یابد. مانند این است که هزار ملیون جبال مثل جبل حمالایا بر روی دانه خردلی افتند. این قضیه عقلاً و فتاً بلکه بالبداهه از ممتنعات است نه ممکنات.... پس واضح و مبرهن گشت که این علامات معنی دارد. مقصود به ظاهر نیست و معانیش در کتاب ایقان مفصل بیان شده است. به آن مراجعت نمائید. (همو، مفاوضات، ۸۵).

می‌توان گفت علت

ایجاد شبهه برای بهائیان نیز همین بوده که چگونه ممکن است ستاره‌ای که حجم آن بارها بزرگ‌تر از حجم زمین است بتواند بر روی آن سقوط کند. حال آنکه نویسندگان بهائی، غافل از اضافات جناب بهاءالله بوده‌اند و توجه نکرده‌اند که در عبارت عربی فقط لفظ «تنساقط» که به معنای سقوط و افتادن است، آمده و بدیهی است که افتادن ستاره از محل خودش ملازمه با نزول به زمین ندارد و می‌بینیم که با ترجمه ناصحیح این عبارات و دخل و تصرف در متن چنین اشکالی ایجاد شده است.

ما باشد. در قرآن و ادبیات اسلامی از حیات و موت برای زندگی و مرگ ایمانی نیز استفاده شده است. مثلاً خداوند در سوره انعام می‌فرماید:

أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (انعام ۱۲۲)

ترجمه: آیا آن کس که مرده بود و ما زنده‌اش ساختیم و نوری فرا رویش قرار دادیم تا بدان در میان مردم راه خود را بیابد، همانند کسی است که به تاریکی گرفتار است و راه بیرون‌شدن را نمی‌داند؟ اعمال کافران، در نظرشان، چنین آراسته شده است.

ممکن است عبارات دیگری از این قبیل وجود داشته باشند که در آنها نیز از کلمات موت و حیات به‌عنوان مرگ و زندگی ایمانی استفاده شده باشد؛ اما باید توجه داشت که چنین کلماتی را فقط در صورتی می‌توان

به معنای استعاری دانست که یک قرینه محکم بر مجازی بودن معنای آنها وجود داشته باشد، چنان‌که در آیه‌ای که آوردیم، عبارت «یَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (به وسیله آن نور در میان مردم راه می‌رود) معلوم می‌کند که منظور از مرگ و زندگی در این آیه، معنایی مجازی است. در

صورت عدم وجود قرینه، همیشه، اصل بر این است که کلمات به همان معانی اصلی خود باشند.

با مثالی می‌توان این مطلب را بیشتر روشن ساخت:

زمانی که گفته می‌شود: «وقتی فلان شخص، دلیرانه وارد میدان جنگ شد، همه روباه‌های لشکر دشمن از برابر او گریختند»، کلمه روباه را به معنای ترسو به کار برده‌ایم. اما معنای این استعاره آن نیست که اساساً معنای کلمه «روباه» به‌کلی عوض شده و از این پس مجبوریم همه جا به جای «روباه» از کلمه «ترسو» استفاده کنیم! مثلاً هنگامی که می‌خواهیم بگوییم در باغ وحش دو روباه دیدم، بگوییم: دو ترسو در باغ وحش دیدم!

کلمات، معانی اصلی خود را دارند و استفاده از آنها در معانی استعاری، نباید باعث شود تا گمان کنیم در «همه جا» تنها معنای مجازی صحیح است.

ادعای جناب بهاءالله در مورد موت و حیات قرآنی دقیقاً مشابه با همین مثال است. او موت و حیات پس از مرگ را در همه جا، به معنایی

ممکن است عبارات دیگری از این قبیل وجود داشته باشند که در آنها نیز از کلمات موت و حیات به‌عنوان مرگ و زندگی ایمانی استفاده شده باشد؛ اما باید توجه داشت که چنین کلماتی را فقط در صورتی می‌توان به معنای استعاری دانست که یک قرینه محکم بر مجازی بودن معنای آنها وجود داشته باشد، چنان‌که در آیه‌ای که آوردیم، عبارت «یَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (به وسیله آن نور در میان مردم راه می‌رود) معلوم می‌کند که منظور از مرگ و زندگی در این آیه، معنایی مجازی است. در صورت عدم وجود قرینه، همیشه، اصل بر این است که کلمات به همان معانی اصلی خود باشند.

مجازی دانسته است؛ لیکن این پندار نادرست، جز بروز تناقضات متعدد حاصلی ندارد. در بحث از معنای زندگی و حیات پس از مرگ در قرآن، نه تنها قرینه‌ای برای انتخاب معنای مجازی وجود ندارد، بلکه به‌عکس، در موارد بسیار، قرائن محکمی وجود دارد که اثبات می‌کند معنای حقیقی کلمات مورد نظر بوده است. مصداق تام این سخن، نمونه‌های متعدد از آیاتی است که به آن اشاره خواهیم کرد؛ آیاتی که به روشنی بیانگر آن‌اند که حیات و موت مربوط به مباحث قیامت، معنا و مفهومی کاملاً حقیقی و نه استعاری دارند.

۵-۱-۱- نمونه یکم: زنده شدن مردگان در برابر چشمان ابراهیم علیه السلام

قرآن کریم از قول حضرت ابراهیم علیه السلام درخواستی را نقل می‌کند:

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُتُؤْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قُلُوبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. (بقره ۲۶۰)

ترجمه: و [یاد کن] آن‌گاه که ابراهیم گفت: خداوندا، به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا، ولی تا دلم آرامش یابد. فرمود: پس، چهار پرنده بگیر و آن‌ها را پیش خود، ریزریز گردان؛ سپس بر هر کوهی پاره‌ای از آن‌ها را قرار ده؛ آن‌گاه آن‌ها را فرا خوان؛ شتابان

به سوی تو می‌آیند، و بدان که خداوند توانا و حکیم است.

حضرت ابراهیم از خداوند درباره نحوه زنده شدن مردگان در قیامت سؤال می‌کند. پاسخ خدا، نمایش شیوه زنده شدن پرندگان است که قطعه قطعه شده‌اند. حال آیا متن آیه، به ما اجازه می‌دهد منظور از «زنده شدن مردگان» را ایمانی بدانیم؟ آیا زنده شدن «پرندگانی که قطعه قطعه شده‌اند» نمونه‌ای از «حیات ایمانی» است؟

۵-۱-۲- نمونه دوم: زنده شدن الاغ عزیر پیامبر پس از مرگ

آیات دیگری که مقصود قرآن از موت و حیات را روشن می‌سازد، داستان معروف «عزیر نبی» است:

أَوْكَالَ الَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتُ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْتُ مِائَةً عَامٍ فَانْظُرْ إِلَىٰ طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَسْتَنَّهْ وَانْظُرْ إِلَىٰ حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِّلنَّاسِ وَانْظُرْ إِلَىٰ الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (سوره بقره، ۲۵۹)

ترجمه: یا مانند آن کس که به روستایی رسید که سقف‌های بناهایش فرو ریخته بود. گفت: خدا چگونه این مردگان را زنده کند؟ پس خدا او را به مدت صد سال میراند و سپس او را برانگیخت و گفت: چه مدت در این جا بوده‌ای؟ [او] گفت: یک روز یا قسمتی از روز. [خداوند] گفت: [نه] بلکه صد سال است که در این جا بوده‌ای. به طعام و آب و بنگر که تغییر نکرده است، و به خرت بنگر [که

جسدش پوسیده است]. می‌خواهیم تو را برای مردمان عبرتی گردانیم. بنگر که استخوان‌ها را چگونه به هم می‌پیوندیم و گوشت بر آن می‌پوشانیم. چون قدرت خدا بر او آشکار شد، گفت: می‌دانم که خدا بر هر کاری تواناست.

صراحت قرآن در بیان پیوستن «استخوان‌ها» و «رویدن گوشت» بر آن‌ها پس از «پوسیده شدن» آن هم برای یک الاغ، روشن می‌سازد که منظور از میراندن عزیر، هرگز گمراه شدن یا گمراه کردن او نبوده است. چنان که حیات مجدد پس از مرگ در این آیه شریفه، زنده شدن دوباره جسد مردگان است و هیچ ارتباطی با مفهوم استعاری مرگ و حیات به معنی کفر و ایمان ندارد.

۵-۱-۳- نمونه سوم: خلق مجدد استخوان‌های پوسیده

روزی فردی استخوانی پوسیده به دست گرفت و آن را میان دو انگشتش فشرد و به گردی تبدیل کرد و به طعنه پرسید چه کسی این را زنده می‌کند؟! خداوند این آیات را نازل کرد تا جواب روشنی باشد به او و تمام کسانی که حیات جسمانی بعد از مرگ، برای آنها مورد تردید است:

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ * وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. (یس ۷۷-۷۹)

ترجمه: آیا آدمی که اکنون دشمنی آشکار است، نمی‌داند که او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم؟ درحالی که آفرینش خود را از یاد برده است، برای ما مثل می‌زند که چه کسی این استخوان‌های پوسیده را زنده می‌کند؟ بگو: کسی آنها را زنده می‌کند که در آغاز بیافریده است، و او به هر آفرینشی بسی داناست.

بنابراین، باز هم مشخصاً سخن از زنده شدن استخوان پوسیده‌ای است که در دستان سؤال کننده تبدیل به گرد شده است و به هیچ منطقی نمی‌توان آن را به معنای «ایمان

حضرت ابراهیم از خداوند درباره نحوه زنده شدن مردگان در قیامت سؤال می‌کند. پاسخ خدا، نمایش شیوه زنده شدن پرندگان است که قطعه قطعه شده‌اند. حال آیا متن «زنده شدن مردگان» را ایمانی بدانیم؟ آیا زنده شدن «پرندگانی که قطعه قطعه شده‌اند» نمونه‌ای از «حیات ایمانی» است؟

آوردن» تفسیر کرد.

۵-۲- زمین:

یکی دیگر از کلماتی که بهائیان آن را نه در معنای اصلی، بلکه در معانی استعاری‌اش به کار می‌برند زمین است. از دیدگاه نویسندگان بهائی زمین را باید قلوب مردم معنی کرد چراکه از ویژگی‌های قیامت این است که زمین به لرزه در می‌آید! لذا تعبیر آیات قرآن در مورد به لرزه در آمدن زمین در روز قیامت را باید به لرزه در دل انسان‌ها تأویل کرد. امری که در زمان ظهور باب و بهاءالله رخ داده است.

همان‌طور که اشاره شد، برای انتخاب معنی استعاری هر تعبیر، لازم است قرینه‌های محکمی

در متن وجود داشته باشد. در غیر این صورت نمی‌توان معنی استعاری را در همه جا به جای معنی حقیقی استعمال کرد. در اینجا نیز همین اشتباه از سوی شبهه‌کنندگان رخ داده است. به نظر می‌رسد اصرار بیش از حد بر تطبیق تمام ویژگی‌های قیامت که در قرآن کریم ذکر شده است با حال و روز ایام ظهور باب و بهاءالله، نویسندگان بهائی را به انجام چنین تطبیق‌های بی‌دلیل و غیر عالمانه‌ای سوق داده باشد. حال آنکه لرزش زمین، پدیده‌ای طبیعی است که بسیاری از انسان‌ها آن را با چشمان خود دیده و آن را تجربه کرده‌اند و اتفاقاً تعبیری مانند تبدیل شدن زمین به غیر از آن در ادامه چنین آیاتی، نشانی از حقیقی بودن استعمال این لفظ در آیات کریمه قرآن است.

۳-۵- آتش:

با استناد به آیه ۱۰۳ سوره آل عمران گفته شده که آتش به معنای کافر شدن به دین الهی در قرآن به کار رفته است و معنایی دیگر از آن بر نمی‌آید. لذا سوختن کافران و بدکاران در آتش دوزخ، تعبیری استعاری است و واقعیت خارجی نخواهد داشت. بلکه مراد از سوختن بدکاران و کافران، کفر ورزیدن ایشان به باب و بهاءالله است.

باید گفت این بیان، ادعایی بیش نیست چرا که اگر آن را بپذیریم با تناقضات دیگری مواجه خواهیم شد نظیر نمونه‌های زیر:

۵-۳-۱- نمونه اول:

در سوره قصص آیه ۲۹ می‌خوانیم:

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمُ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

ترجمه: چون موسی آن مدت را به پایان رسانید و همسرش را [همراه] برد آتشی را از دور در کنار طور مشاهده کرد به خانواده خود گفت: [اینجا] بمانید که من آتشی از دور دیدم شاید خبری از آن یا شعله‌ای آتش برایتان بیاورم باشد که خود را گرم کنید.

اگر قرار باشد نار یا آتش را در تمام قرآن به معنی استعاری مورد نظر نویسندگان بهائی تأویل کنیم، آتش را در اینجا باید به معنی کفر بدانیم! دیدن کفری از دور توسط حضرت موسی و برگرفتن از آن چه معنایی می‌دهد؟ آیا با قرار دادن این کلمات در معنای مجازی آنها، این آیات، معنی جدیدی می‌یابند یا کلاً بی‌معنا و مفهوم می‌شوند؟

۵-۳-۲- نمونه دوم:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ بَخْلٍ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ (رعد ۱۷)

ترجمه: [همو که] از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه‌هایی به اندازه گنجایش خودشان روان شدند و سیل، کفی بلند روی خود برداشت

و از آنچه برای به دست آوردن زینتی یا کالایی در آتش می‌گذازند هم، نظیر آن، کفی برمی‌آید. خداوند حق و باطل را چنین مثل می‌زند اما کف بیرون افتاده از میان می‌رود ولی آنچه به مردم سود می‌رساند در زمین [باقی] می‌ماند خداوند مثل‌ها را چنین می‌زند.

باز در این آیه سؤال اینجاست که گذاشتن کالا در کفر! برای شکل دادن و زینت آن چه معنای خاصی می‌دهد؟

آیا نباید اول به قرینه‌ها توجه کرد و در صورت عدم وجود قرینه، معنای اصلی را در نظر گرفت؟ اینجا کاملاً پیداست که آتش، معنای اصلی، واقعی و فیزیکی خود را می‌دهد و لذا کاربرد آن در معنای مجازی، بدون وجود علت و قرینه کاملاً اشتباه و بی‌اساس است.

در مورد آتش دوزخ نیز، چنان آیات قرآن صریح هستند که هرگز نمی‌توان تأویل مورد نظر بهائیان در مورد آنها را پذیرفت. به عنوان نمونه، هنگامی که از هیزم شدن برخی از کافران برای آتش جهنم در قرآن کریم یاد می‌شود (آل عمران ۱۰)، به هیچ نحو نمی‌توان معنای مجازی آتش را در نظر گرفت و آن را تأویل کرد. یا هنگامی که از سوختن پوست کافران در آتش جهنم سخن به میان می‌آید (نساء ۵۶)، هیچ تأویلی قابل پذیرش نیست و تنها باید به همان معنی ظاهری آتش اکتفا کرد.

۴-۵- رجعت به معنی بازگشت خصوصیات ناشایست انسان‌ها

بهائیان ادعا می‌کنند رجعت به معنای مراجعت و حضور همه مردم در روز قیامت نیست و به معنای بازگشت صفات رذیله مردم شرور در زمان‌های قبل به مردم آن زمان است.

صرف نظر از ادعای فوق باید گفت در روایات

اسلامی و شیعی، رجعت به هیچ‌یک از این دو معنا به کار نمی‌رود بلکه به معنای بازگشت یک به یک ائمه اسلام و گروه‌هایی از مؤمنین و کافران گذشته، پس از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و حکومت آنها بر زمین است.

اما اگر معنای لغوی رجعت، به معنای بازگشت را در نظر بگیریم می‌دانیم یکی از ویژگی‌های قیامت این است که همه انسان‌ها آن را درک می‌کنند و در آن حضور دارند و این، امری انکارناپذیر است.

اما بهائیان ادعای عدم حضور همه مردم در قیامت را دارند و می‌گویند رجعت، نه به معنای بازگشت همه مردم در روز قیامت، بلکه به معنای بازگشت صفات رذیله مردم در زمان‌های قبل، به مردم حاضر در یوم قیامت است.

حال به بررسی ادعای فوق می‌پردازیم:

خداوند در سوره مریم می‌فرماید:

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا * وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا. (مریم ۹۳-۹۵)

ترجمه: هر که در آسمان‌ها و زمین است، جز [با حالتی] بنده‌وار به سوی [خدای] رحمان نمی‌آید. و یقیناً آن‌ها را به حساب آورده و به دقت شماره کرده است. و روز قیامت همه آن‌ها تنها به سوی او خواهند آمد.

این آیه، به روشنی، به ما می‌نماید که همه انسان‌ها قیامت را درک می‌کنند و هیچ کس از درک آن، گریزی ندارد.

آیات دیگری نیز با این مضمون وجود دارد. برای مثال، در سوره نسا می‌خوانیم:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا. (نسا ۸۷)

ترجمه: خدا کسی است که هیچ معبودی جز او نیست. به یقین، در روز قیامت - که هیچ شکی در آن نیست - شما را گرد خواهد آورد، و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟

یا در جای دیگر:

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ. (واقعه ۴۹ و ۵۰)

ترجمه: بگو: در حقیقت، اولین و آخرین، همه، قطعاً، در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند.

و همچنین:

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ. (آل عمران ۹)

ترجمه: پروردگارا، به یقین، تو در روزی که هیچ تردیدی در آن نیست، گردآورنده [جمله] مردمانی. قطعاً خداوند در وعده [خود] خلاف نمی‌کند.

همان‌طور که دیده می‌شود از مجموع این آیات، بی‌هیچ کنایه و تأویلی، به‌روشنی دریافت می‌شود که همه انسان‌ها در روز مشخص و معینی، در یک‌جا جمع می‌شوند و این قانون استثنا ندارد.

بنابراین، ادعای بهائیان مبنی بر لزوم استفاده از مفهوم استعاری در این زمینه ادعایی خلاف واقع است که هیچ دلیلی در متن برای آن وجود ندارد و در مواضع دیگر قرآن، خلاف این مفهوم، به دفعات مکرر، مورد اشاره و تصریح قرار گرفته است.

۵-۵- دو نفخه صور:

ادعا می‌شود صور خداوند، به معنای امر او یا ظهور الهی است که دو نفخه صور یعنی دو ظهور الهی و فاصله میان دو نفخ صور یعنی



فاصله میان دو ظهور الهی که به‌دنبال هم می‌آیند (باب و بهاءالله) و همان‌طور که می‌دانیم همه ادیان منتظر دو موعود هستند.

در پاسخ به این ادعا ابتدا لازم است آیات مربوط به نفخ صور در قرآن را مورد بررسی قرار دهیم:

در سوره مؤمنون می‌خوانیم:

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (مؤمنون ۹۹-۱۰۱)

ترجمه: تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید خداوندا، مرا بازگردان، شاید من در آن چه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم. چنین نیست؛ این سخنی است که او گوینده آن است و فراروی آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد. پس آنگاه که در صور دمیده شود، [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند.

لازم است توجه کنیم که در این آیه هم کلمه موت یا مرگ استفاده شده - که بهائیان معنای کفر به آن داده‌اند - هم کلمه بعث - که در نظر بهائیان معنای ایمان را می‌دهد - و هم نفخ صور - در معنای قیام مظهر ظهور.

اکنون معانی استعاری مورد ادعای بهائیان را در آیه جای‌گذاری می‌کنیم:

تا آن گاه که کفر یکی از ایشان فرا رسد، می‌گوید خداوندا، مرا بازگردانید، شاید من در آن چه وانهاده‌ام کار نیکی انجام دهم. چنین نیست؛ این سخنی است که او گوینده آن است و فراروی آنان برزخی است تا روزی که ایمان بیآورند پس آنگاه که مظهر ظهور بیاید [دیگر] میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند!!

اگر معنای استعاری واژگان را همچنان که نویسندگان بهائی توصیه می‌کنند، در ترجمه این آیات شریفه جای‌گذاری کنیم، با جملاتی

مغشوش و درهم مواجه می‌شویم که معنای خاصی از آن نمی‌توان برداشت کرد. سؤال اینجاست که معنای این که بعد از کفر - موت - هر کافری ایمان است چیست؟ یعنی فرد یک زمان کافر است و سپس پیش روی او برزخی است و پس از آن مؤمن می‌شود - بعث - و هنگامی که مؤمن می‌شود مظهر ظهور قیام می‌کند - نفخ - و آنگاه نسبت‌های خویشاوندی برداشته می‌شود و افراد از حال یکدیگر خبر نمی‌گیرند!؟

آیا می‌توان مفاهیم موت و بعث و نفخ را به معنای استعاری بهاءالله، یعنی کفر و ایمان و قیام مظاهر الهی دانست؟ آیا با جای‌گذاری رموز بهائیان در آیات مزبور، جملات قرآن معنایی جدید می‌یابند یا اینکه به کلی فاقد معنا می‌شوند؟

۵-۶- الفت بین قوم یهودی و مسیحی:

بهائیان ادعا می‌کنند در آیاتی از قرآن کریم اشاره شده دشمنی و عداوت میان یهودیان و مسیحیان تا روز قیامت ادامه خواهد داشت (آل عمران ۵۵ و مایده ۶۴) لذا می‌توان نتیجه گرفت این اختلافات در روز قیامت برطرف شده و به وحدت و عشق تبدیل خواهد شد و نقطه پایانی عداوت‌ها، روز قیامت خواهد بود. و امروز نیز شاهدیم که مودت و دوستی یهود و نصاری پس از ظهور بهاءالله ایجاد شده و لذا با این تأویل، می‌توان پذیرفت که مراد از قیامت، ظهور بهاءالله یا مظهر ظهور بعدی است.

در پاسخ ابتدا آیات فوق را از نظر می گذرانیم:

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنِي مَرْيَمَ كَفَرُوا بَيِّنَاتٍ مِّنَ اللَّهِ وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (آل عمران ۵۵)

ترجمه: [یاد کن] هنگامی را که خدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته و به سوی خویش بالا می برم و تو را از [آلایش] کسانی که کفر ورزیده اند پاک می گردانم و تا روز رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده اند فوق کسانی که کافر شده اند قرار خواهم داد، آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در آنچه بر سر آن اختلاف می کردید میان شما داوری خواهم کرد.

و نیز:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَلَاقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ (مائده ۶۴)

ترجمه: و یهود گفتند دست خدا بسته است دست های خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو

دست او گشاده است، هر گونه بخواهد می بخشد و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم، هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد.

واضح است که در آیات یادشده، گفتاری مبنی بر این که دشمنی و عداوت در روز قیامت از بین خواهد رفت، دیده نمی شود و تنها به مسئله ادامه دار بودن عداوت و دشمنی ها تا روز قیامت اشاره شده اما در مورد حل و بر طرف شدن این نزاع ها در روز قیامت اشاره ای نشده است و لذا نویسندگان بهائی نمی توانند بی دلیل نتیجه گیری نمایند روز قیامت عداوت میان یهودیان و مسیحیان و نیز میان یهودیان باهم و مسیحیان باهم بر طرف خواهد شد. از طرفی همان طور که شاهد هستیم در حال حاضر و در زمان ما هنوز اختلافات مذهبی میان پیروان آیین های مختلف از جمله یهودیان و مسیحیان از میان نرفته و این نیز با فرموده قرآن کاملاً منطبق است چرا که عداوت و دشمنی ها تا روز قیامت ادامه دارد و می دانیم که هنوز این روز فرا نرسیده است.

ذکر این نکته نیز ضروری است که نویسندگان بهائی رفع اختلاف میان یهود و نصاری را با بهائی شدن هر دو گروه مختومه کرده اند. درحالی که از بین رفتن عداوت و دشمنی در حالی می تواند صحیح باشد که هر گروه بر آیین خود باقی بمانند و درعین حال، اختلافی میان آنها نباشد. اگر هر دو گروه بهائیت را بپذیرند، دیگر یهودی و مسیحی نیستند که بخواهند اختلاف و بغض داشته باشند یا نداشته

باشند. پر واضح است افرادی که هم عقیده اند اصولاً اختلافاتشان بسیار کمتر از افرادی با عقیده های متفاوت است و این لطفی ندارد که افراد ابتدا هم عقیده شوند و بعد اختلافاتشان بر طرف گردد. زیرا نفس هم عقیده شدن خود به خود اختلافات را بر طرف می کند.

از سوی دیگر نویسنده شبهه مذکور، معتقد است که ایجاد دولت اسرائیل و تشخیص یافتن یهودیان همگی از مواردی است که بعد از ظهور بهاء الله ایجاد شده و لذا با

بروز قیامت اسلام (یعنی دیانت بابی) پیش گویی قرآن به حقیقت پیوسته است. (جزوه رفع شبهات ۱۳۸۸ ش، ذیل سؤال ۱۲)

در پاسخ به این شبهه نیز باید گفت که اولاً بنا بر تأویل مفهوم قیامت توسط رهبران بهائی، طول دوره قیامت آیین اسلام، تنها در دوران ظهور باب یعنی از سال ۱۲۶۰ تا

۱۲۶۶ هجری قمری است که چنین توفیقاتی برای یهودیان در آن دوره پدید نیامده است و تشکیل دولت اسرائیل و بهبود روابط مسیحیان و یهودیان، مربوط به سال ها پس از مرگ باب می باشد (محمد تهرانی، بهائیت و اسرائیل حلقه های یک زنجیر، ۲۲).

ثانیاً پیش از بهبود نسبی و نه مطلق روابط، یهودیان زیادی توسط مسیحیان در دولت نازی آلمان در واقعه هولوکاست کشته شدند که اگر قرار بود با ظهور باب یا بهاء الله، بغض و عداوت میان یهود و نصاری خاتمه یابد، نباید چنین اتفاقات هولناکی رخ می داد. لذا به نظر می رسد

که استدلال هایی از این دست، از جنس مصادر به مطلوب است و پایه علمی و متقنی ندارد.

۵-۷- حل مشاجرات مذهبی:

بهائیان به آیات ۶۳ و ۶۴ سوره نحل اشاره می کنند و می گویند قرآن حاوی مفاهیمی است که اختلافات را رفع می کند از طرفی چون از ویژگی های روز قیامت این است که اختلافات پیروان مذاهب بر طرف می گردد پس روز قیامت همان روز بعثت پیامبر الهی است.

در پاسخ باید گفت ادعای رفع اختلافات در روز قیامت ادعایی باطل است زیرا - چنانچه در قسمت قبل نیز به آن اشاره شد -

در هیچ آیه ای از قرآن کریم، برخلاف آنچه نویسنده ادعا کرده گفته نشده که روز قیامت روزی است که در آن اختلافات بر طرف می گردد، در آیات قرآن، تنها ادامه دار بودن اختلافات تا روز قیامت بیان شده است.

لذا نتیجه گیری نویسنده نیز که از ادعایی باطل صورت گرفته نادرست است.

۵-۸- وحدت میان انسان ها در روز قیامت:

بهائیان ادعا می کنند روز قیامت، روزی است که در آن وحدت میان انسان ها بر قرار می گردد. بهاء الله نیز از طریق تعالیم خود، وحدت را میان

در هیچ آیه ای از قرآن کریم، برخلاف آنچه نویسنده ادعا کرده گفته نشده که روز قیامت روزی است که در آن اختلافات بر طرف می گردد، در آیات قرآن، تنها ادامه دار بودن اختلافات تا روز قیامت بیان شده است. لذا نتیجه گیری نویسنده نیز که از ادعایی باطل صورت گرفته نادرست است.

انسان‌ها ایجاد کرده است. لذا ظهور او همان روز قیامت موعود است. آنها برای اثبات ادعای خود به دو آیه ذیل اشاره می‌کنند.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ (آل عمران ۹)

ترجمه: پروردگارا

به یقین تو در روزی که هیچ تردیدی در آن نیست گردآورنده [جمله] مردمانی، قطعاً خداوند در وعده [خود] خلاف نمی‌کند. و:

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ (واقعه ۴۹ و ۵۰)

ترجمه: بگو در حقیقت اولین و آخرین، قطعاً

همه در موعد روزی معلوم گرد آورده شوند. همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم دو آیه فوق به وضوح، بیانگر یکی از ویژگی‌های روز قیامت، یعنی حضور و گردآوری تک‌تک انسان‌ها در آن روز است (جَامِعُ النَّاسِ، لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) و ارتباطی به برقراری وحدت اعتقادی و رفتاری میان انسان‌ها ندارد و ادعای فوق ادعایی باطل است.

همچنین آیات یادشده بیانگر تناقض و تعارض دیگری در گفتار بهائیان است. چراکه اگر

قرار باشد بنا به ادعای آنها، قیامت را به معنای فاصله میان بعثت تا مرگ یک پیامبر در نظر بگیریم، مسلماً انسان‌هایی که در غیر از این زمان زندگی کرده یا می‌کنند روز قیامت را درک نخواهند کرد. حال آنکه آیات به وضوح از حضور تمامی انسان‌ها در روز قیامت سخن می‌گوید.

در پایان نیز باید گفت درست بالعکس ادعای برقراری وحدت، یکی از ویژگی‌های روز قیامت آن است که عده‌ای از انسان‌ها عده‌ای دیگر را لعن و یا انکار

می‌کنند.

در سوره عنکبوت آیه ۲۵ می‌خوانیم:

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمُ مِنْ نَاصِرِينَ

ترجمه: و [ابراهیم] گفت جز خدا فقط بت‌هایی را

اختیار کرده‌اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست، آنگاه روز قیامت بعضی از شما بعضی دیگر را انکار و برخی از شما برخی دیگر را لعنت می‌کنند و جایتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود.

به‌روشنی می‌بینیم اختلاف و نفرت میان عده‌ای از بت‌پرستان در روز قیامت وجود داشته و ادعای برقراری وحدت میان آنان منتفی است.

خلاصه و نتیجه‌گیری

با عنایت به مطالب مطرح شده در این نوشتار، نتایج ذیل قابل توجه است:

۱- اسلام آیینی ابراهیمی است که تعریف مشخص و واضحی از قیامت و معاد - به‌عنوان یکی از اصول اساسی خود - دارد. بنابر آیات قرآن، قیامت صحنه دادگاه الهی برای داوری در مورد کردار آدمی در دنیاست. فرجام کار انسان در گرو این داوری است و او پس از آن، یا به سوی بهشت رهنمون می‌شود؛ یا همه نعمت‌ها و لذت‌های جاودانش؛ یا به سوی دوزخ رانده می‌شود، با تمام عذاب‌های ابدی‌اش. این روز هنوز فرا نرسیده است؛ فقط خدای متعال زمان آن را می‌داند و مشخصاً بعد از مرگ فیزیکی انسان‌ها اتفاق خواهد افتاد.

۲- آیین بابی و به تبع آن، آیین بهائی به‌عنوان آیینی نوظهور پس از اسلام علی‌رغم ادعایش مبنی بر یکی بودن اصول و مبانی خود با ادیان ابراهیمی، معنایی نوین از قیامت ارائه می‌دهد که به کلی با معنای آن در اسلام متفاوت است. آیین بهائی، مفهوم قیامت را محدود به فاصله بعثت تا مرگ هر پیامبر الهی می‌کند و مدعی است به‌طور مثال قیامت اسلام محدود به فاصله بعثت تا مرگ باب یعنی سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۶ هجری قمری است و قیامت آیین باب در فاصله بعثت تا مرگ بهاء‌الله می‌گنجد.

۳- بهائیت وجود اشکالاتی چند در آیات و روایات اسلامی را دلیلی بر ارایه مفهومی نوین از قیامت می‌داند و ادعا می‌کند برای رفع این اشکالات باید قیامت را در یک معنای استعاره‌ای - که به آن اشاره شد - به کار برد.

۴- اشکالات مطرح شده از سوی بهائیان در نوشتار فوق یک به یک بیان گردیده و به آن پاسخ داده شد. به نظر می‌رسد عمده ایراد بهائیان در این زمینه و دلیل ایجاد اشکالاتی چند برای آنان، بعضاً غلط معنا کردن آیات قرآنی، دخل و تصرف در روایات اسلامی، جعل روایت، نداشتن تصویری درست از آنچه اسلام در تعریف و بیان ویژگی‌های مربوط به قیامت عنوان می‌کند و اکتفا به منابع بهائی برای توجیه معنای قیامت است.

۵- همچنین، پیشوایان بهائی پیرو ارایه معنایی نوین از قیامت، معنای اصلی بسیاری از لغات قرآنی نظیر موت و حیات، بهشت و جهنم، آتش، زمین، بعث و... را نیز تغییر داده و معنای استعاره‌ای جدیدی برای آنها بیان می‌کنند. در نوشتار حاضر، این لغات و معنای استعاره‌ای آنها بررسی شده و تعارضات و تناقضات متعدد حاصل از معنی کردن چنین واژگانی به مفهوم استعاره‌ای آن، یک‌به یک مورد بررسی قرار گرفت. به نظر می‌رسد مشکل اصلی بهائیان در این قسمت نیز، عدم توجه به لزوم وجود قرینه برای امکان استعمال لغات در معنای استعاره‌ای آن و به کارگیری فراگیر معنای استعاره‌ای به جای معنای اصلی در تمامی آیات قرآن توسط مبلغان بهائی است.

۶- نکته پایانی آنکه یک نظریه علمی جدید آنگاه معتبر است که با واقعیات مسلم و اصول اثبات شده قبلی انطباق داشته باشد و نیز به خوبی بتواند سؤالات و ابهامات مربوط را پاسخ گوید

نقد و بررسی لزوم تجدید بعثت پیامبران براساس مقتضیات زمان

طاهره سادات دیباجی^۱

چکیده

یکی از مهم‌ترین دلایل بهائیان برای تجدید دین و بعثت پیامبر جدید، لزوم هماهنگی تعالیم دینی با مقتضیات زمان است. مبلغان بهائی با اعلام پایان تاریخ مصرف احکام اسلام، آن را برای دوران خود مفید و برای روزگار حاضر ناکارآمد می‌دانند. این در حالی است که علت تجدید رسالت، تحریف ادیان گذشته و ناکارآمدی آنان در هدایت بشر و آمیخته شدن آنها با شرک، خرافات و پیرایه‌های مختلف است. به گونه‌ای که امکان هدایت انسان‌ها با تمسک به آنچه در قالب دین عرضه می‌شود، غیر ممکن می‌گردد. حتی اگر استدلال مبلغان بهائی در مورد مقتضیات زمان را بپذیریم، با توجه به تغییرات گسترده در طول بیش از یک و نیم قرن از زمان ظهور بهاءالله تاکنون در جوامع بشری، باید امروزه شاهد ظهور پیامبران جدیدی متناسب با نیازهای امروز باشیم. حال آنکه بهاءالله در برخی نوشته‌هایش، خود را آخرین پیامبر معرفی کرده است. همچنین اگر بحث مقتضیات زمان را بپذیریم، با هیچ توجیهی نمی‌توان ظهور دو پیامبر به فاصله کمتر از بیست سال در ایران عصر قاجار را توجیه کرد. این‌ها همه در شرایطی است که قرآن، به خاتمیت پیامبر و جاودانگی اسلام تا پایان دنیا تأکید کرده است.

به عنوان یک نمونه در کتاب‌های تبلیغی بهائیان، بریدن دست دزد در احکام اسلامی غیرمتناسب با روزگار حاضر معرفی شده است، این در حالی که مجازات دزد بر پایه کتاب اقدس و تعالیم بهائی، به مراتب سنگین‌تر از مجازات آن در اسلام است و جزئیات آن نیز بعد از یکصد و پنجاه سال هنوز مشخص نشده است. در حالی که مجازات بریدن دست دزد در دیانت اسلام، در شرایطی استثنایی از حیث دزد، روش دزدی، مال مسروقه و... است که در صورت وجود تمام شرایط، مجازات قطع دست اعمال می‌شود. مجازاتی که در طول تاریخ، بازدارندگی خود را به اثبات رسانده و قطعاً از مجازات تعیین شده در بهائیت، مترقی‌تر است.

کلیدواژه

بهائیت، اسلام، مقتضیات زمان، تجدید دین، احکام اسلام، مجازات دزد

۶- بهاءالله (نوری میرزا حسینعلی)، ایقان، ۱۳۷۷ ش، هوفمایم، آلمان، مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، چاپ اول.

۷- تهرانی محمد، بهائیت و اسراییل حلقه‌های یک زنجیر، ۱۳۹۱ ش، تهران، انتشارات گوی.

۸- حسینی سید محمدرضا - حیات‌شاهی سید حامد، وقتی همه برخیزند: بررسی تطبیقی قیامت از منظر آیین بهائی و اسلام، ۱۳۹۱ ش، تهران، انتشارات گوی، چاپ دوم.

۹- سایت رفع شبهات بهائیان، www.rafe-shobahat.ning.com، ۱۳۸۸ ش، ویرایش دوم.

۱۰- سید باب، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ۱۹۷۸ م، اسراییل: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

۱۱- شوقی افندی، دور بهائی، ۱۹۸۸ م، لانگهاین، آلمان غربی، لجنه ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی، نشر سوم.

۱۲- طوسی محمد بن الحسن، الامالی للطوسی، ۱۴۱۴ قمری، قم: دارالثقافه.

۱۳- طیب عبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۸ ش، بی‌جا، انتشارات اسلام.

۱۴- عبدالبهاء عباس افندی، مفاوضات، ۱۹۹۸ م، هندوستان، مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت.

۱۵- فاضل مازندرانی اسدالله، امر و خلق، ۱۳۴۱ ش، لانگهاین، آلمان غربی، لجنه ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی، نشر سوم.

۱۶- کلینی محمد بن یعقوب، الکافی، ۱۴۰۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

و مشاهدات جدید را توجیه و تفسیر کند. آیین بهائی نیز از این امر مستثنی نیست. لذا با ارائه مفهومی نوین از قیامت و به دنبال آن تغییر معنای بسیاری از لغات قرآنی، ناچار به پاسخ‌گویی به تعارضات متعددی است که میان آیات قرآن ایجاد می‌شود و بعضاً آنها را بی‌معنی می‌گرداند. این در شرایطی است که بهائیت، آسمانی بودن قرآن و الهی بودن آن را پذیرفته است و تا زمانی که پیشوایان بهائی توضیحی برای تناقضات متعدد نداشته باشند، نمی‌توان نظریه جدید آنها را برای تغییر معنای قیامت در ادیان ابراهیمی پذیرفت و باید به همان معنای اصیل و ویژگی‌های یادشده در قرآن رجوع کرد.

فهرست منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- احمد بن زین‌الدین احسائی، شرح العرشیه، بی‌تا، بی‌جا، سایت الابرار. www.alabrar.info.
- ۳- انجیل متی، ۱۸۳۷ م، لندن، دارالطباعه ریچارد واطس انگلیسی.
- ۴- اسلمنت جی ای، بهاءالله و عصر جدید، ۱۹۸۸ م، برزیل، دارالنشرالبهائیه.
- ۵- اشراق خاوری عبدالحمید، قاموس ایقان، ۱۳۴۵ ش، تهران، ایران، مؤسسه ملی مطبوعات امری.

۱- مقدمه:

درباره علت ارسال پیامبران بعد از ادیان قبلی نظرات متفاوتی در میان متکلمان و اندیشمندان وجود دارد. برخی دلیل تجدید نبوت را انحراف پیروان ادیان گذشته از تعالیم اصلی و اساسی دین خود دانسته‌اند. به عنوان مثال هنگامی که توحید از میان باورهای مسیحیان رخت برپست و تثلیث جای آن را گرفت، دین اسلام ظهور کرد و مردم را بار دیگر به یکتاپرستی فراخواند. براساس این نظریه، هنگامی که مسیر عبودیت

خداوند و نیل به سعادت از آخرین دین رخت بر می‌بست خداوند با تجدید نبوت این راه را برای انسان‌ها باز می‌گشود.

اما برخی دیگر از اندیشمندان، پیشرفت و تکامل بشر و نیاز او به تعالیم پیشرفته‌تر در هر زمان را دلیل ارسال پیامبران دانسته‌اند. آنان معتقد شدند که رشد جوامع بشری در ادوار گوناگون، باعث شده است تا متناسب با مقتضیات هر زمان، خداوند پیامبری را با تعالیم جدید مبعوث کند تا تعالیمی مطابق با نیازهای جدید بشر برای او وضع نماید.

مطابق با نظریه دوم، پیامبر جدید باید همواره در میان متمدن‌ترین جامعه که تا آن زمان شناخته شده، مبعوث شود تا مسیر کاروان بشری را از نهایت پیشرفتی که بشر تا آن لحظه به آن رسیده، به کمال مطلوب‌تری برساند.

این درحالی است که پیامبراکرم، حضرت محمد ﷺ در میان اعراب جاهلی که از عقب مانده‌ترین اقوام بدوی بودند، مبعوث شدند؛ حال آنکه مطابق این نظریه، لازم بود تا در میان ایرانیان و یا یونانیان مبعوث شوند تا باعث تعالی بیشتر بشریت و ارائه احکامی متناسب با نیازهای آن دو قوم پیشرفته در دوران خود شوند.

بهایان اما با تمسک به همین دلیل دوم، تجدید دین بعد از دین اسلام را امری طبیعی و مطابق با سنت الهی دانسته‌اند. به باور ایشان در دوره‌های مختلف بنابر مقتضیات زمانه، باید نبوت تجدید شود.

حتی اگر استدلال بهائیان در لزوم تجدید نبوت را بپذیریم، این که این پیامبر جدید بهاءالله است، نیازمند دلیل است.

۲- توجیهات بهائیت بر مدعای لزوم تجدید نبوت

عبدالبهاء می‌گوید: «جمع امور تجدد یافته، پس باید تقالید بکلی زائل شود و نور حقیقت بتابد. تعالیمی که روح این عنصر است، ترویج گردد و آن تعالیم حضرت بهاءالله که مشهور آفاق است و نفثات روح القدس است (همو، مکاتیب ج ۳ ص ۳۳۲).

مبلغان بهائی نیز در همین زمینه مطالبی را به رشته تحریر در آورده‌اند. یکی از ایشان به بهانه نقل قولی از عبدالبهاء، نام فصلی از فصول کتاب خود را «در این که دین باید مطابق مقتضیات وقت باشد» قرار داده است. (اشراق خاوری، پیام ملکوت، ۱۹۰)

در دوره معاصر نیز استناد به این استدلال در میان مبلغان بهائی رواج دارد. به باور برخی از مبلغان بهائی، تاریخ مصرف احکام دین اسلام به پایان رسیده و انجام دستورات قرآن کریم در

روزگار حاضر ممکن نیست. لذا باید پیامبری از سوی خداوند مبعوث شود تا احکام جدیدی را متناسب با نیازهای بشر وضع کند و احکام یک دین، نمی‌توانند تا ابد باقی بمانند. (مطلق، آیا اسلام آخرین دین است؟، ۲۳؛ جزوه رفع شبهات، صص ۱۰۰-۱۰۱)

۳- نقد و بررسی این استدلال

حتی اگر استدلال بهائیان در لزوم تجدید نبوت را بپذیریم، این که این پیامبر جدید بهاءالله است، نیازمند دلیل است. با این وجود در پاسخ به استدلال لزوم تجدید نبوت به دلیل مقتضیات زمان، این موضوع را در سه محور بررسی خواهیم کرد: بهائیت و مقتضیات زمانه، خاتمیت در بهائیت و جاودانگی دین اسلام

۱-۳) بهائیت و مقتضای زمانه

اگر اقتضائات اجتماعی و پیشرفت‌های زندگی بشر را دلیلی بر لزوم تجدید نبوت بدانیم، بی‌گمان باید معتقد شویم که تاریخ مصرف این دیانت نیز به فرض الهی بودن، در روزگار حاضر به اتمام رسیده است و خداوند باید پیامبر جدیدی را برای هدایت بشر مبعوث کند؛ چرا که بهاءالله در عصر و زمانی زندگی کرده که مرکب مردم استر و الاغ بوده و یا خوراک و پوشاک مردم با شرایط زمان پیامبر اسلام بیشتر همخوانی داشته است. در روزگار حاضر که علم پیشرفت چشمگیری داشته و زندگی مردم تحت تأثیر تحولات لحظه‌ای قرار گرفته است؛ در روزگاری که انفجار اطلاعات رخ داده و ابزارهایی در اختیار بشر قرار گرفته که هیچ کدام در دوران بهاءالله نبوده است؛ در روزگاری که مشکلات جدید فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، روحی و اخلاقی سراسر دنیا را پر کرده است؛ آیا نیازی به تجدید نبوت و ارسال یک پیامبر جدید نیست؟

قطعاً اگر استدلال لزوم تجدید نبوت به مقتضای فرهنگ زمانه را بپذیریم، باید به لزوم بعثت پیامبری پس از بهاءالله نیز معتقد باشیم. آیا بهائیان می‌توانند آن پیامبر جدید را معرفی کنند که بعد از بهاءالله ظهور کرده و به مقتضای زمان، احکام و قوانین جدید آورده است؟

۲-۳) ادعای خاتمیت در بهائیت

نکته جالب دیگر آن است که در میان مکتوبات رهبران بهائی، جملاتی به چشم می‌خورد که نشان دهنده ادعای خاتمیت برای بهائیت است. بهاءالله می‌گوید: «سوگند به نفس حق من که همه ظهورات به این ظهور بزرگ‌تر پایان گرفت و هرکس پس از چنین ظهوری مدعی ظهور جدیدی شود او دروغگو و افترازننده است.» (اقتدارات، بهاءالله، ص ۳۲۷).

ملاحظه می‌شود که با ادعای خاتمیت برای دیانت بهائی، عملاً بحث لزوم بعثت پیامبر جدید در اثر مقتضیات زمان، منتفی می‌شود. یعنی رهبران بهائی، اعتقاد به خاتمیت را فقط برای دین اسلام، چیز بدی می‌دانند و فقط معتقدند که احکام اسلام، در اثر گذشت ایام و اقتضائات جدید، نسخ می‌شود، اما هنگامی که نوبت به بهائیت می‌رسد، هر ادعای جدیدی پس از آن را باطل می‌شمرند.

۳-۳) خاتمیت اسلام نسبت به ادیان گذشته

در قرآن کریم آیات فراوانی است که دلالت می‌کند بر این که پس از رسول خدا ﷺ دیگر فرستاده‌ای برگزیده نخواهد شد و دیانت اسلام برای تمام بشر در همه زمان‌ها کافی است.

به‌عنوان نمونه خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (سوره الفرقان، آیه ۱)

ترجمه: والا و بی‌زوال و پربرکت است آن (خدایی) که فرقان (قرآن) جدا کننده میان حق و باطل و جدا جدا از حیث آیات و سور) را به تدریج بر بنده خود فرو فرستاد تا همه جهانیان را (از انس و جن تا انقراض نسلشان) بیم‌دهنده باشد. (ترجمه مشکینی).

فرقان یعنی جدا کننده حق از باطل. (طریحی، مجمع البحرین، ۲۲۴/۵) نکته‌ای که در این آیه مطرح شده این است که هدف نهایی از نزول فرقان را انذار جهانیان بیان می‌کند. اندازی که نتیجه‌اش احساس مسئولیت در برابر تکالیف و وظایفی است که بر عهده انسان قرار گرفته و تعبیر للعالمین روشنگر این است که

آئین اسلام جنبه جهانی دارد و مخصوص به منطقه و نژاد و قوم یا زمان معینی نیست. مقید کردن این واژه قوم آن حضرت و یا حتی به انسان‌های زمان پیامبر یا فقط نیازمند دلیل و قرینه‌ای است که وجود خارجی ندارد.

اگر بخواهیم مقتضیات زمانه را در نظر بگیریم و ملاک آمدن شرایع را تغییر مقتضیات زمانه

قرار دهیم، هر روز خداوند عالم باید یک رسول جدید بفرستد و نیز برای هر منطقه جغرافیایی هم پیامبری جداگانه لازم خواهد شد. چراکه شرایط و مقتضیات اقوام و گروه‌های مختلف نیز با یکدیگر متفاوت است و این چیزی است که برای هیچ پژوهشگر و اندیشمندی قابل پذیرش نیست.

پاسخ دیگر به این استدلال آن است که ما، خداوند را برای انجام هر کاری توانا می‌دانیم و معتقدیم برای او، باید و نیایدی نمی‌توان در نظر گرفت. نمی‌توان خدا را مجبور به ارسال پیامبر جدید دانست و او را ملزم به این کار کرد، بلکه خداوند قادر متعال و توانایی است که نسبت به

افعال خود، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. خداوند حکیم اراده فرموده تا دین اسلام را آخرین دین و دین مورد رضایت خویش قرار دهد و بعد از رسول اکرم ﷺ، بساط پیامبری و شریعت جدید برچیده شود. خداوند اراده فرموده دیانتی بفرستد که قابلیت گسترش و توسعه براساس اصول بیان‌شده در آن، نیازمندی‌های آینده

بشر را تأمین نماید؛ چنان‌که این قابلیت را پژوهشگران درباره اسلام یافته‌اند.

۴- اقتضائات جدید و دو ظهور پیاپی

این ادعای مبلغان بهائی را از منظر دیگری نیز می‌توان مورد نقد و بررسی قرار داد. به اعتقاد بهائیان، پس از اسلام دو ظهور مستقل و صاحب

ما، خداوند را برای انجام هر کاری توانا می‌دانیم و معتقدیم برای او، باید و نیایدی نمی‌توان در نظر گرفت. نمی‌توان خدا را مجبور به ارسال پیامبر جدید دانست و او را ملزم به این کار کرد. بلکه خداوند قادر متعال و توانایی است که نسبت به افعال خود، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

احکام و شریعت پیدا شده‌اند که بهائیان هر دو را نیز بر حق می‌دانند:

۱- ظهور باب

۲- ظهور بهاءالله

حال این سؤال پیش می‌آید که اختلاف مدت این دو ظهور، حداکثر ۱۸ سال بیشتر نبود و در این مدت مقتضیات زمان چندان تغییری نکرده ولی احکام و آداب آیین باب، تفاوت فاحشی با تعالیم و دستوره‌های بهاءالله دارد و در موارد بسیاری کاملاً ضد یکدیگرند. چنان‌که عبدالبهاء می‌نویسد: «در یوم ظهور حضرت اعلی منطوق بیان ضرب اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و قتل عام الا من آمن و صدق بود. اما در این دور بدیع و قرن جلیل، اساس دین الله و موضوع شریعت‌الله، رأفت کبری و رحمت عظمی و الفت با جمیع ملل و صداقت و امانت و مهربانی صمیمی قلبی با جمیع طوائف و نحل و اعلان وحدت عالم انسان است» (همو، مکاتیب، ۲/۲۶۶).

آیا واقعاً در فاصله کمتر از بیست سال، به‌قدری شرایط جهانی تغییر یافت که احکام دیانت باب مانند گردن زدن مخالفان و سوزاندن کتاب‌های غیر از کتاب‌های باب و تخریب بقاع متبرکه و قتل تمامی انسان‌ها به جز ایمان آورندگان به باب، تبدیل به صلح و محبت و دوستی شده است؟ این در شرایطی است که تغییرات پدید آمده در این دوره، تنها در بخش‌هایی از ایران

۱. درباره فاصله ظهور باب و بهاءالله نظرات متفاوتی وجود دارد. اگر ظهور باب را سال ۱۲۶۰ و سال ظهور بهاءالله را سال ۱۲۶۹ در سجن طهران در نظر بگیریم (آن چنان که شوقی مدعی شده است) این اختلاف نه سال خواهد بود و اگر سال ظهور بهاءالله را آن چنان که برخی بهائیان دیگر مدعی‌اند سال ۱۲۷۸ در باغ رضوان بغداد در نظر بگیریم این اختلاف به ۱۸ سال خواهد رسید. در این مقاله همان مقدار بیشتر مورد اشاره قرار گرفته است.

قابل بررسی است و آیین باب، گسترشی در جهان پیدا نکرد. ملاحظه می‌گردد که حتی اگر دلیل مقتضیات زمان برای لزوم بعثت پیامبر جدید را بپذیریم، نمی‌توان پذیرفت که شرایط اجتماعی ظرف مدت کمتر از بیست سال چنان تغییر کند که نیاز به بعثت پیامبر جدیدی باشد.

۵- بررسی موردی قطع دست دزد

بهائیان به‌عنوان نمونه در تجدید احکام با گذشت زمان، به اجرای حدود در اسلام اشاره می‌کنند و از باب مثال، به مجازات قطع کردن دست دزد پس از دزدی می‌پردازند و آن را با مقتضای عصر جدید ناهمخوان معرفی می‌کنند و سپس استدلال می‌کنند که احکامی از این دست، باید اصلاح شود و لذا نزول پیامبر جدید لازم است (جزوه رفع شبهات، صص ۱۰۰-۱۰۱؛ مطلق، آیا اسلام آخرین دین است؟، ۲۲).

۵-۱) مجازات دزد در بهائیت

با مطالعه حکم صادرشده برای مجازات دزد در دیانت بهائی، به نکات قابل توجهی دست می‌یابیم. رهبران بهائی مجازات دزد را چنین تعیین کرده‌اند: «همانا بر دزد واجب شده تبعید و حبس و در بار سوم در پیشانی‌اش نشانه‌ای قرار دهد که بدان شناخته شود. تا این که شهرها و دیار خدا او را نپذیرند» (اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ۳۱۷).

این قانون که به ادعای مبلغان بهائی، متناسب با نیازهای بشر در دنیای امروز وضع شده است، دارای نواقص بسیاری است که آن را نیازمند

تفسیر و توجیه می‌کند. تفسیر و توجیهی که تا امروز، توسط هیچ‌یک از رهبران بهائی انجام نشده و حتی بیت‌العدل نیز که مرکز تصمیم‌گیری و قانون‌گذاری در مورد مسائلی است که نصوصی از رهبران بهائی در تعیین آن وجود ندارد، در رابطه با این حکم، سکوت کرده است.

- در این کیفر و این حکم معلوم نیست که دزد به کجا باید تبعید شود و تبعیدگاه دارای چه شرایطی است؟
- مدت زندان چقدر است؟

• آیا رابطه و ضابطه‌ای میان کیفیت و کمیت و موقعیت جرم و مجرم با کیفر وجود دارد؟

• آیا شرایط خاصی در دزد یا کیفیت دزدی باید وجود داشته باشد یا آنکه در هر شرایطی باید چنین مجازاتی را نسبت به دزد اعمال کرد؟

• نشانه‌ای که لازم است بر پیشانی دزد قرار گیرد، چگونه باشد که پاک نشود؟

• جالب‌تر این که برای بار چهارم دزدی، هیچ کیفری مشخص نشده است.

• و باز جالب‌تر آن است که حتی یک نمونه اجرای این حکم در بین جامعه بهائی به چشم نمی‌خورد.

نمی‌توان پذیرفت که هیچ بهائی در هیچ جای دنیا تاکنون دزدی نکرده است. با این حال، عدم اجرای چنین حکمی، نشان می‌دهد که تشکیلات بهائی خود نیز، به دلیل آنکه در

دنایای امروز نمی‌تواند از امثال چنین احکامی دفاع کند، نسبت به اجرای آن دست نگه داشته است. جای طرح این سؤال در مواجهه با چنین احکامی وجود دارد که آیا این احکام به‌روز است؟ یا آنکه حکم اسلام برای همین مورد از جامعیت بیشتری برخوردار است و در حتی در دنایای امروز نیز قابل دفاع است؟

۵-۲) کیفر دزدی در اسلام

بی‌گمان یکی از گناهانی که امنیت جامعه را تهدید می‌کند و بستری برای انحطاط اخلاق فردی و اجتماعی به‌شمار می‌آید، دزدی است. در پاره‌ای از جامعه‌های پیش از اسلام، کیفر این جرم اعدام بوده ولی اسلام با شرایط ویژه‌ای دستور به قطع انگشتان دزد داد تا جامعه از این گناه مصون بماند:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (سوره المائد، آیه ۳۸)

ترجمه: و (ای حاکمان اسلامی) مرد دزد و زن دزد، دستشان را (چهار انگشت غیر ابهام دست راستشان را) ببرید به سزای کاری که کرده‌اند به جهت کیفری که از جانب خداوند معین شده است، و خدا مقتدر غالب و دارای حکمت (در تکوین و تشریع) است (ترجمه مشکینی).

ممکن است برای برخی اندیشمندان سؤالاتی درباره‌ی این حکم مطرح شود: به‌راستی چرا دین اسلام که دین عطف و مهربانی است، چنین حکم خشنی را صادر کرده است؟ آیا درست است دست یک سارق بریده شود؟ آیا یک کودک نابالغ که از روی نادانی دست به دزدی می‌زند باید تا آخر عمر با دست قطع‌شده زندگی کند؟ آیا یک فرد بیچاره و تنگدست که دچار لغزش می‌شود و دزدی می‌کند باید دست او

بریده شود؟ آیا کسی که به سبب گرسنگی دست به دزدی می‌زند سزایش قطع دست او است؟

هرچند در نگاه اول ممکن است این حکم، حکمی خشن و ناعادلانه به نظر بیاید، اما حقیقت چیز دیگری است.

اسلام با شناخت عمیق خود به انسان، احکامی را وضع می‌کند که بیشترین کارایی را داشته باشد و منطبق بر انسانیت، فطرت و حقوق تمام انسان‌ها باشد. با کمی تحقیق و تأمل در مورد آیه شریفه قرآن و سنت پیامبر و امامان و همچنین بزرگان دین، درخواستیم یافت که حکم بریدن دست سارق، شامل هر نوع دزدی نمی‌شود و این بریدن دست شامل افرادی می‌شود که حقیقتاً دزد هستند و همانند یک غده سرطانی برای جامعه‌اند که باید از پیکر جامعه حذف شود.

بر طبق برداشت و استخراج فقها و بزرگان دین از سنت پیامبر و امامان، حکم بریدن دست سارق زمانی اجرا می‌شود که شرایط زیر برقرار باشد:

۱- دزد باید به سن بلوغ رسیده باشد. بنابراین طفل غیر بالغ اگر سرقت کند این‌گونه از حد درباره‌ی او اجرا نمی‌شود؛ بلکه حاکم شرع وی را تعزیر می‌کند (تنبيه بدنی با تازیانه).

۲- عاقل باشد. بنابراین دست دزد دیوانه در اسلام قطع نمی‌شود.

۳- سرقت از روی اختیار او باشد. اگر کسی را مجبور به دزدی کنند، حکم قطع دست او جاری نمی‌شود.

۴- مال مسروقه حرز باشد یعنی جای سر بسته و قفل زده شده. بنابراین اگر کسی مالی را از صحرا و جاده و حمام و مسجد و نظیر این

اماکن که محل رفت و آمد است بدزدد، دست او را نمی‌برند.

۵- سارق خودش هتک حرز کند، یعنی خودش قفل را بشکند یا دیوار خانه را سوراخ کند. در این صورت اگر شخص دیگری قفل را بشکند، و این سارق، مال را بدزدد، حکم قطع دست برای او جاری نمی‌شود.

۶- دزدی از روی شبهه ملکیت و مأذونیت در تصرف نباشد. بنابراین اگر کسی به گمان آنکه چیزی مال اوست و یا اذن تصرف آن را دارد و یا حاکم درباره‌ی او چنین شبهه‌ای را بنماید، حد بر او جاری نیست.

۷- مال دزدیده شده باید ربع دینار طلای خالص سکه زده شده و یا به قدر قیمت آن باشد و اگر از این مقدار کمتر باشد دست سارق را نمی‌برند (به‌طور تخمینی چیزی حدود سه و نیم گرم طلا).

۸- دزدی باید سرّاً باشد؛ یعنی مخفیانه دزدی انجام شود. یعنی اگر دزد در حضور مالک چیزی بدزدد، حد قطع ید بر او جاری نیست.

۹- دزدی از پدر نسبت به مال پسرش نباشد؛ در این صورت حکم جاری نیست.

۱۰- دزدی غلام نسبت به مال آقا و مولایش نباشد، در این صورت حکم جاری نیست.

۱۱- دزدی در عام مجاعة نباشد؛ یعنی در سال خشکی و تنگی که قحطی پیش آمده است، نبوده باشد. و چنان چه دزدی در این سال‌ها چیزی را بدزدد؛ حکم قطع ید درباره‌ی او اجرا نمی‌شود.

۱۲- ارجاع دزد به حاکم به درخواست غَریم، یعنی کسی که مال او را دزدیده‌اند، بوده باشد. بنابراین اگر غریم از حق خود بگذرد و دزد را ارجاع به حاکم ندهد، حدی درباره وی اجرا نمی‌گردد.

۱۳- و در نهایت سرقت و دزدی، در نزد حاکم به اقرار و اعتراف داوطلبانه خود سارق و یا با شهادت دو نفر مرد متقی و عادل، به اثبات برسد.

بریدن دست، عبارت است از بریدن چهار انگشت دست راست فقط: خنصر و بنصر و وسطی و مُسَبَّحَه (سَبَّاه) و باید انگشت ابهام را که شصت است و تمام کف دست باقی بماند.

۱۴- در صورت تکرار دزدی، دست چپ دزد در بار دوم مانند دست راست او قطع می‌شود و در صورت تکرار در بار سوم، او را اعدام می‌کنند. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۱۴ صص ۴۷۸-۵۳۶؛ محقق اردبیلی، مجمع الفائده، ج ۱۳ صص ۲۱۳-۲۸۵)

با کمی تأمل در مورد شروط ذکر شده درمی‌یابیم که اسلام با شناخت کامل بر روی انسان، تمامی شرایط را در نظر گرفته است و اجرای این حکم با این شرایط، نشان از دقت

دیانت اسلام بر شرایط محیطی و زمانی دزد، مال مسروقه، فردی که از او سرقت شده و نحوه دزدی دارد. اگر به شروط ذکر شده توجه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که اسلام برای دزدی‌هایی که بر اساس یک وسوسه یا تحریک و یا از روی نادانی باشد و یا از روی اشتباه یا سوءبرداشت انجام شود، مجازات سخت بریدن دست را اعمال نمی‌کند. از نظر اسلام کسی مستحق بریدن دست است که دزدی را کار و منبع درآمدش قرار داده است، به اموال دیگران چشم طمع دارد و با علم و آگاهی می‌دزد،

نقشه می‌کشد و برای موفق شدن در دزدی، مشقت زیادی تحمل می‌کند.

از نظر اسلام چنین افرادی همانند یک انگل برای اجتماع هستند که باید از پیکر جامعه اسلامی جدا شوند. باید دست کسی که به مال و اموال دیگران دست درازی می‌کند، بریده شود. باید برای این افراد این چنین مجازات سخت

و وحشت‌آوری وضع شود تا بازدارندگی کافی داشته باشد.

۶- نتایج:

از مجموع مقاله فوق، نکات ذیل قابل استنتاج است:

۱-۶) مبلغان بهائی ضمن بررسی علت تجدید بعثت پیامبران پیشین، لزوم تطابق تعالیم دین در هر دوران با مقتضیات زمان را به‌عنوان علت تجدید دین به شمار آورده‌اند.

۲-۶) با توجه به ظهور پیامبر اکرم (ص) در بدوی‌ترین اقوام جاهلی، صحت استدلال فوق، محل تردید جدی و غیر قابل پذیرش است.

۳-۶) در صورت پذیرش استدلال مبلغان بهائی در مورد لزوم تجدید دین در هر دوران، دست کم با دو اشکال در خود بهائیت مواجه می‌شویم: اول اعتقاد به خاتمیت دیانت بهائی در تعالیم بهاءالله و دوم عدم تغییر محسوس در شرایط جهانی به فاصله بیست سال که فاصله زمانی ظهور باب و بهاءالله است.

۴-۶) آیات قرآن کریم به اشکال گوناگون، اسلام را آخرین دین مورد رضایت پروردگار و پیامبر اکرم را آخرین پیامبران معرفی کرده و این از نصوص قرآن است که قابل تأویل نیست. لذا هر گونه استدلالی که منجر به پذیرش نبوتی بعد از پیامبر شود، بر اساس قرآن کریم باطل است. بهائیان نیز به الهی بودن قرآن کریم معترفند.

۵-۶) به‌عنوان یک نمونه برای متناسب نبودن احکام اسلام با شرایط زمان، مبلغان بهائی مکرراً به حد بریدن دست دزد اشاره کرده و این حکم را برای دنیای امروز متناسب نمی‌دانند. این درحالی است که مجازات دزد در میان تعالیم کتاب اقدس و کتاب‌های احکام بهائی، تبعید، زندانی کردن و داغ نهادن بر پیشانی است. مجازات‌هایی که شرایط و جزئیات اجرای هیچ کدام در کتاب‌های بهائی بیان نشده و هیچ‌گاه در جوامع بهائی به اجرا در نیامده است. این درحالی است که بریدن دست دزد در اسلام، مستلزم بروز شرایط بسیار خاصی است که در نظر گرفتن آن شرایط و جزئیات، نشان‌دهنده دید وسیع شارع الهی در وضع چنین قانون بازدارنده‌ای است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. اشراق خاوری عبدالحمید، پیام ملکوت. دهلی نو مؤسسه ملی مطبوعات امری هند. ۱۹۸۶ میلادی ص - ۱۹۰.
۳. اشراق خاوری عبدالحمید، گنجینه حدود واحکام، ۱۱۹ و ۱۲۸ بدیع.
۴. بهاءالله میرزا حسینعلی نوری، اقتدارات و چند لوح دیگر، بی‌تا، بی‌جا، بی‌نا.
۵. شهید ثانی، مسالک الافهام جلد ۱۴، ۱۴۱۹ قمری، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۶. طریحی فخرالدین، مجمع البحرین، ۱۳۷۵ شمسی، تهران: کتابفروشی طریحی.
۷. عبدالبهاء عباس افندی، مکاتیب جلد ۲.
۸. عبدالبهاء عباس افندی، مکاتیب جلد ۳.
۹. محقق اردبیلی، مجمع الفائده جلد ۱۳، ۱۴۱۶ قمری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۰. مطلق هوشیدر، آیا اسلام آخرین دین است؟، ۱۳۹۳ شمسی - ۱۷۱ بدیع - ۲۰۱۴ میلادی، آمریکا: گلوبال پرسپکتیو.

وحدت عالم انسانی یا وحدت بهائی؟

مریم آگاه^۱

چکیده

در میان تعلیم دوازده گانه بهائیان که مهم ترین دستور اجتماعی آنان است، یکی از پر آوازه ترین آنها وحدت عالم انسانی است. این تعلیم نه تنها به عنوان یک تعلیم مهم معرفی شده، بلکه به عنوان محور اصلی و ریشه و اساس آیین بهائیت به شمار آمده است. عبدالبهاء تقریباً در تمامی خطابات و اکثر نوشته هایش اشاره هایی کم و بیش به وحدت عالم انسانی کرده و آن را محور اصلی تعلیم بهائیان خوانده است. به جز رهبران اصلی، مبلغان بهائی نیز از این تعلیم زیاد یاد می کنند و در جزوه های تبلیغی شان وحدت عالم انسانی را شاهکار بهائیت می دانند.

در ابتدا وقتی با این تعلیم و تأکید بر آن مواجه می شویم، نرمی و مهربانی و مدارا با کل انسان ها در نظر می آید؛ اما وقتی برای چگونگی ایجاد این تعلیم در جامعه به کتب بهائیان مراجعه می کنیم، مطالب زیادی را که کاملاً با وحدت عالم انسانی در تضاد است، مشاهده می کنیم که در ابتدا باور آن با توجه به شعارهای بهائیان مشکل است. این مقاله پاسخی به سه نوشته از جزوه رفع شبهات با عنوان های «چرا بهائیان معتقدند که هر کس به حضرت بهاء الله ایمان نیاورد، از گمراهان است؟» (شبهه ۳۶)، «تهمت استفاده از کلمات ناشایسته» (شبهه ۴۶) و «اعتراض به تشبیه ستمگران به فرزندان شیطان» (شبهه ۴۸) است.

کلیدواژه

وحدت عالم انسانی، مهربانی، صلح، دوستی، بهائی، تناقض.

مقدمه:

در تمام اعصار مردم جوامع مختلف به دنبال صلح، وحدت، آشتی و دوستی هستند. این علاقه مردم برای ایجاد صلح در عصر ناآرامی ها بیشتر مشاهده می شود. مردم بر این باورند که پیشرفت جوامع انسانی بر مبنای اتحاد و صلح به دست می آید. از این رو در طول تاریخ افراد بسیاری ادعای برقراری صلح و دوستی میان ملل را مطرح کرده اند، که تاکنون در حد ادعا بوده و گاهی بسیاری از این مدعیان رفتارهایی بر ضد صلح و دوستی ارائه کرده اند.

هدف ما در این مقاله بررسی وحدت و صلح در آیین بهائی است. یکی از تعلیم دوازده گانه که بهائیان آن را با علاقه تبلیغ می کنند و تأکید زیادی بر آن دارند، وحدت عالم انسانی است. آنها ادعا می کنند، تعلیم آیین بهائی بکر و بدیع است. رهبران و مبلغان بهائی پیام صلح و دوستی را که از آرزوهای بشر است، در قالب تعلیم وحدت عالم انسانی مطرح می کنند. در این مقاله ابتدا این تعلیم را در نگاه پیشوایان آیین بهائی بررسی می کنیم و به تعریفی که آنها ارائه کرده اند دست می یابیم و بعد درستی آن را در رفتار و گفتارهای آنها مقایسه می کنیم. برای این کار سراغ کتاب های دست اول پیشوایان بهائی رفتیم و با هدف دستیابی به وحدت عالم انسانی و چگونگی اجرایی کردن این تعلیم، کتاب ها را بررسی خواهیم کرد. بدیهی است که اگر میان تعلیم بهائی با این دستور، تعارضات درونی کشف شود، نشان دهنده غیر الهی بودن این دستورات خواهد بود، چرا که قرآن کریم می فرماید: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (سوره النساء، آیه ۸۲).

ترجمه: آیا در قرآن تدبیر نمی کنند؟ اگر قرآن از جانب غیر خدا آمده بود، در آن تناقض ها و اختلاف های زیادی قابل مشاهده بود.

رهبران بهائی نیز به همین بیان قرآن در گفته های خود استناد کرده اند. به عنوان نمونه بهاء الله معتقد است: «تناقض را در ساحت مظاهر الهیه راه نبوده و نخواهد بود.» (همو، بدیع، ص ۱۲۶).

۱- تعریف وحدت عالم انسانی از نگاه پیشوایان بهائی

برای این که خودمان از پیش خود از وحدت عالم انسانی تعریفی ارائه ندهیم که شاید قضاوت نادرستی را دربر داشته باشد؛ سراغ بیانات پیشوایان بهائی که این تعلیم را مطرح کرده اند می رویم و تعریف وحدت عالم انسانی را از زبان آنها بیان می کنیم:

۱-۱) جناب بهاء الله: «بگو ای دوستان سرپرده یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را نبینید، همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار» (بهاء الله، مجموعه الواح، ص ۲۶۵).

و همچنین: «اگر ظالمی بر شما تعرض نماید، به حبل صبر تمسک نمایید، اگر اذیت کند، از او بگذرید. به شأنی نزاع و قتل و غارت و تاراج را نهی نمودیم که اکثری از عباد، مطلع و شاهد و گواه اند (فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۳ ص ۲۲۸ به نقل از بهاء الله).

۱-۲) جناب عبدالبهاء: «و تعلیم ثانی، وحدت عالم انسانی، جمیع خلق اغنام (=گوسفندان)

خلق، ج ۳، ص ۲۲۸، به نقل از عبدالبهاء).

۱-۳) - شوقی ربانی: «در بین اصول و مبادی بهیئت قیمه که در الواح مقدسه مذکوره مسطور است اعظم و اتم و اقدم و اقوم آنها اصل وحدت و یگانگی عالم انسانی است که می توان آن را جوهر تعالیم الهیه و محور احکام و اوامر سماویه در این دور اعظم اقدس محسوب داشت و این اصل اصیل یعنی اتفاق عالم و اتحاد امم در این عصر نورانی به درجه ای منیع و عظیم است که شارع قدیر در کتاب عهد خویش به صراحت

ملاحظه می شود که بنابر تعاریف اولیه رهبران و مبلغان بهائی، دایره این وحدت بسیار گسترده است؛ یعنی همه انسان ها باهم برادر و برابرند، تعصبات دینی و مشخص نمودن مرزهای عقیدتی مانعی برای تحقق وحدت عالم انسانی نیست. وظیفه ما این است که به کل مهربان باشیم و نفسی را بر نفسی ترجیح ندهیم.

ملاحظه می شود که بنا بر تعاریف اولیه رهبران و مبلغان بهائی، دایره این وحدت بسیار گسترده است؛ یعنی همه انسان ها باهم برادر و برابرند، تعصبات دینی و مشخص نمودن مرزهای عقیدتی مانعی برای تحقق وحدت عالم انسانی نیست. وظیفه ما این است که به کل مهربان باشیم و نفسی را بر نفسی ترجیح ندهیم. در نتیجه حکم جهاد و قصاص و نزاع منتفی می شود و ازدواج با سایر افراد که اعتقادات گوناگون دارند جایز است.

۲- ادعای بکر و بدیع بودن تعالیم

بهائیان تعالیم رهبران خویش را تازه و بی سابقه قلمداد می کنند و آنها را مختص آیین بهائیت می شمارند. از جمله:

الهی و خدا شبان مهربان، به جمیع اغنام رأفت کبری دارد، به هیچ وجه امتیازی نگذاشته است» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳ ص ۶۷).

و همچنین: «چرا بگوئیم این موسوی است؟ او عیسوی است؟ این محمدی است؟ او بودایی

است؟ این ها دخلی به ما ندارد. خداوند همه ما را خلق کرده و تکلیف ما است که به کل مهربان باشیم، اما مسائل عقاید راجع به خدا است. او در روز قیامت مکافات و مجازات دهد، خداوند ما را محتسب آنها قرار نداده.» (عبدالبهاء، خطابات، ج ۲ ص ۲۸۴). نیز «تعصب جنسی و وطنی و دینی و مذهبی و سیاسی و تجاری و صناعی و زراعی جمیع

را از میان بردارید تا آزاد از جمیع جهات باشید و مشید بنیان وحدت عالم انسانی جمیع اقالیم، اقلیم واحد است» (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۵ ص ۲۷۲، لوح احبای امریک).

و همچنین: «شما بالعکس معامله نمایید، یعنی زخم ستمکاران را مرهم نهد و درد ظالمان را درمان شوید. اگر زهر دهند، شهد دهید و اگر شمشیر زنند، شکر و شیر بخشید؛ اگر اهانت کنند، اعانت نمایید، اگر لعنت نمایند، رحمت جوئید. در نهایت مهربانی قیام نمایید و به اخلاق رحمانی معامله کنید و ابداً به کلمه رکیکی در حقشان زبان نیالایید. (فاضل مازندرانی، امر و

عبدالبهاء می گوید: «این تعالیم پیش از ظهور بهاءالله، کلمه ای از آن در ایران مسموع نشده بود. این را تحقیق فرمایید تا بر شما ظاهر و آشکار شود.» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳ ص ۱۱۴).

و یا: «از جمله این تعالیم وحدت عالم انسانی است، این در کدام کتاب است؟ نشان بدهید و صلح عمومی است، این در کدام کتاب است؟ و دین باید سبب محبت و الفت باشد، اگر نباشد عدم دین بهتر است، این در کدام کتاب است؟» (عبدالبهاء، خطابات بزرگ ص ۱۹۱).

حقیقت این است که هیچ کدام از تعالیم بهائی بدیع و بکر نبوده و برخی از آنها حرف های قدیمی و کهنه ای است که در اواخر قرن هیجدهم و اوائل قرن نوزدهم طرفدارانی

در گوشه و کنار پیدا کرده بود و بهائیت و خصوصاً جناب عبدالبهاء آنها را با آب و تاب فراوان به عنوان تعالیم آیین خویش به گوش مردم می رسانده است و برخی از آنها در مکاتب و ادیان قبل مطرح شده بود.

۳- پیشینه وحدت عالم انسانی در ادیان پیشین در کلام عبدالبهاء

هرچند عبدالبهاء در برخی نوشته های پیش گفته، در مورد تعالیم بهائی نظیر وحدت عالم انسانی ادعای نوآوری کرده است و آنها را بکر و



نمودند. شریعت الله یکی است و دین الله یکی و آن الفت و محبت است. حضرت بهاءالله تجدید تعالیم انبیاء فرمود: «(عبدالبهاء، خطابات، ج ۱ ص ۱۸ و ۱۹).

شاید جناب عبدالبهاء فراموش کردند که در بیانات دیگری بدیع و بکر بودن این تعالیم را گفته‌اند؛ پس بکر و بدیع بودن این تعالیم را خود ایشان نقض می‌کند.

۴- سابقه وحدت عالم انسانی

علاوه بر این که عبدالبهاء سخنان متعارضی در بکر بودن و نوآوری وحدت عالم انسانی در میان ادیان گذشته بیان کرده است، مطالعه مستقل تعالیم ادیان پیشین نشان می‌دهد که عنوان این بحث یعنی وحدت بین انسان‌ها و تمایل عمومی به صلح، در ادیان گذشته نیز مطرح بوده و قطعاً در جامعه ایران «مسموع بوده» است.

۴-۱) مسیحیت:

در آیین مسیحیت احسان و دوستی و طلب خیر برای دیگران به زبان دیگری مطرح شده است: «ای شنوندگان شما را می‌گویم! دشمنان خود

بدیع خوانده، اما به همین گفته خود وفادار نمانده است. او هنگامی که خواسته بهائیت را آیینی مانند سایر ادیان الهی پیشین معرفی کند، ناگزیر بحث وحدت اساس ادیان را مطرح کرده است. مطابق این تعلیم، جوهره دین در بین ادیان الهی ثابت است و تنها احکام جزئی بین ادیان الهی، مطابق با نیازهای زمان تغییر خواهد کرد. صرف‌نظر از درستی یا نادرستی این نظریه، شاهد مثال ما آنجایی است که عبدالبهاء خواسته است به نمونه‌هایی از تشابه آیین بهائی با ادیان الهی قبل اشاره و اثبات کند که جوهره دیانت بهائی، همچون جوهره ادیان پیشین است. در بیان این مثال‌ها، در کمال تعجب، عبدالبهاء وحدت عالم انسانی را دارای سابقه پیشین در ادیان گذشته معرفی کرده است.

او می‌نویسد: «اساسی که جمیع پیغمبران گذاشتند، آن اساس بهاءالله است و آن اساس وحدت عالم انسانی است. آن اساس محبت عمومی است، آن اساس صلح عمومی بین دول است.» (عبدالبهاء، خطابات، ج ۲ ص ۲۸۶).

و یا: «امروز هرکسی به وحدت بشر خدمت کند در درگاه احدیت مقبول است؛ زیرا جمیع انبیای الهی در وحدت عالم انسانی کوشیدند و خدمت به عالم انسانی کردند، زیرا اساس تعالیم الهی وحدت عالم انسانی است. حضرت موسی خدمت به وحدت انسانی نمود، حضرت مسیح وحدت عالم انسانی تأسیس کرد، حضرت محمد اعلان وحدت انسانی نمود. انجیل و تورات و قرآن اساس وحدت انسانی تأسیس

را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و هرکه شما را لعن کند برای او برکت بطلبید و برای هرکه با شما کینه دارد، دعای خیر کنید. و هرکه بر رخسار تو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان. و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن. هرکه از تو سؤال کند، بدو بده. و هرکه مال تو را گیرد، از وی باز مخواه. و چنان که می‌خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همان‌طور با ایشان سلوک نمایید؛ زیرا اگر محبان خود را محبت نمایید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گناهکاران هم محبان خود را محبت می‌نمایند. و اگر احسان کنید با هرکه به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چون که گناهکاران نیز چنین می‌کنند...» (انجیل لوقا، باب ۲۶ آیه ۲۷ تا ۳۸).

۴-۲) پیش بینی وحدت عالم انسانی در کلام زردشت

در کتاب مقدس زردشتیان آرزوی وحدت جامعه نیکان بدین صورت بیان شده است:

«بشود که ما با همه راستان که در سراسر هفت

خلق الله البقر علی صورة البشر



سیاهان آفریقا (به جهت دور ماندن از تعلیمات مدرن) گاوهایی در لباس انسان هستند.

عبدالبهاء، خطابات بزرگ، ۲۱۹

کشور زمین هستند همکار و انباز باشیم. بشود که آنها با ما و ما با آنها یکی باشیم. بشود که همه با یکدیگر محبت و معاونت کنیم سراسر کردار نیکی که از این رو برآورده شود در گنجینه اهورا مزدا پذیرفته و جاودان خواهد ماند. (آخرین گهنبار ۱ و ۲) «(فاضل مازندرانی، امر و خلق، ج ۳ ص ۲۱۹، پاورقی به نقل از عبدالبهاء).

۴-۳) در شعر سعدی

این تعلیم را شاعر شیرین سخن سعدی در قرن هفتم در زبان شعر بیان کرده است:

بنی آدم اعضای یک پیکرند
که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار
دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی غمی
نشاید که نامت نهند آدمی

(سعدی، گلستان، باب اول، حکایت ۱۰)

و حالا اگر اعتقاد به وحدت عالم انسانی و طرح آن فضیلتی است، ملاحظه می‌کنیم که این فضیلت مربوط به آیین بهائی نخواهد بود.

۵- تناقض میان ادعا و عمل در کتب بهائی

در این بخش جا دارد که به برخی از مطالبی که برخلاف وحدت عالم انسانی در نصوص بهائی ملاحظه کردیم اشاره کنیم:

۵-۱) بهاءالله و تعارض با وحدت عالم انسانی
۵-۱-۱) جناب بهاءالله در ابتدای کتاب

اقدس می‌نویسد: «هرکس موفق به شناخت او (بهاءالله) شد، به همه خیرها دست یافته است و کسی که از چنین شناختی محروم شد، از اهل گمراهی است، هرچند که همه اعمال را به‌جا آورد» (بهاءالله، اقدس ص ۱).

۵-۲) و «در توقیعی خطاب به حاجی میرزا آقاسی است: اترکوا التروک ولو کان ابوک، ان احبوک اکلوک و ان ابغضوک قتلوک.» از ترک زبانان دوری کن و فاصله بگیر، اگر چه پدرت باشد که اگر دوستت بدارد تو را خواهد خورد و اگر دشمن بدارد تو را خواهد کشت. (فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۲ ص ۱۵۴) (ذیل کلمه ترک) - به نقل از بهاءالله و به دیده تأیید).

این بیان که توهینی آشکار به انسان‌های ترک‌زبان است با سخنان پیش‌گفته ایشان در لزوم وحدت میان تمام طوایف و ترک تمام تعصبات وطنی و اجتماعی و سیاسی و... در تعارض جدی است. صرف‌نظر از این تعارض، وجود همین عبارت در کلام ایشان، با وجدان و سرشت آدمی ناسازگار است و از شنیدن آن، روح شنوندگان کسل می‌شود.

۵-۱-۳) «الیوم هر نفسی بر احدی از معرضین من اعلاهم او من ادناهم ذکر انسانیت نماید از جمیع فیوضات رحمانی محروم است، تا چه رسد که بخواهد از برای آن نفوس اثبات رتبه و مقام نماید.» (بهاءالله، بدیع، ص ۱۴۰).

از این بیان معلوم می‌شود که وحدت عالم انسانی در بهائیت یعنی وحدت بهائی، چراکه در شأن

غیر بهائیان ذکر انسانیت نمی‌توان کرد. یعنی در دنیا انسان‌ها هیچ‌کدام رتبه انسانیت ندارند و فقط تعداد کمی از مردم جهان که بهائی هستند، دارای مقام انسانیت هستند. این مسئله در برخی نصوص بهائی آن‌قدر پیشروی می‌کند که کسانی که از بهائیت اعراض کرده‌اند را «سنگ‌ریزه»، «بهائم» و «حرام‌زاده» خطاب کرده‌اند:

۵-۱-۴) «اجبائی هم لثالی الامر و من دونهم حصة الارض».

ترجمه: دوستداران من در و جواهر و ما بقی ایشان سنگ‌ریزه‌های ارض خاکی‌اند. (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب ۷، مقام احبا الهی، ۳۵۳).

۵-۱-۵) «آلِیَوْمَ بَنَصْ نقطه بیان (=یعنی سید باب) نفوسی که از این امر بدیع معرضند، از رداء اسمیه و صفتیه محروم و کل از بهائم بین یدی الله محشور و مذکور». (بهاءالله، بدیع، ص ۲۱۳).

کاش جناب بهاءالله به همین‌ها اکتفا می‌کرد و غیر بهائیان را تنها از دایره انسانیت خارج می‌نمود؛ نه این‌که پا را فراتر بگذارد و هرکس به آیین او ایمان نیاورد و فضایل او را انکار کند، حرام‌زاده خطاب نماید.

۵-۱-۶) «تالله الحق! من ینکر هذا الفضل الظاهر الباهر المتعالی المنیر ینبغی له بان یسئل من امه حاله فسوف یرجع الی الجحیم».

ترجمه: «به خدا سوگند، هرکسی فضل آشکار و روشن و والا و درخشنده (=ادعای پیامبری و ظهوراللهی بهاءالله) را انکار کند، باید وضعیت خودش را از مادرش بپرسد و زود است که به آتش دوزخ درآید.» (اشراق خاوری، مائده آسمانی ج ۴، باب یازدهم، منکرین امرالله، ص ۳۵۵).

۵-۱-۷) «أَنْتُمْ یا أَحِبَّاءَ اللَّهِ کونوا سَحَابَ الْفَضْلِ لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ و آيَاتِهِ و عَذَابِ الْمَحْتَمِ لِمَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ و أَمْرِهِ و کان مِنَ الْمُشْرَکِینَ».

ترجمه: ای محبان خدا (=ای بهائیان)، نسبت به کسی که به خدا و آیاتش ایمان آورده، ابر فضیلت باشید و نسبت به کسی که به خدا و امر او کفر ورزیده (=مخالفان بهائیت) و از مشرکان است؛ عذاب حتمی باشید. (بهاءالله، مجموعه الواح، ص ۲۱۶).

۵-۱-۸) مسئله تعارض با وحدت عالم انسانی در سایر بیانات پیشوایان بهائی آن‌قدر مشهود است که حتی در بیان وضع احکام هم شاهد آن هستیم. به‌عنوان نمونه بهاءالله دستور داده است فردی که خانه‌ای را آتش بزند، زنده زنده بسوزانند!

«مَنْ أَحْرَقَ بَيْتًا مُتَعَمِّدًا فَاحْرِقْهُ» اگر یک نفر خانه‌ای را متعمداً آتش

بزند خودش را آتش بزند. (بهاءالله، کتاب اقدس، ص ۵۶؛ اشراق خاوری، گنجینه حدود و احکام، ص ۲۹۷).

۵-۱-۹) «إِعْلَمَ بَانَ اللَّهِ حَرَّمَ عَلَى أَحِبَّاءِ اللَّهِ لِقَاءَ الْمُشْرَکِینَ و الْمُنَافِقِینَ». ترجمه: بدان که خداوند ملاقات مشرکان و منافقان را بر محبان خداوند حرام نموده است. (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب ۸، لوح مباهله، ص ۲۸۰).

۵-۱-۱۰) «با نفوس معرض که اعراضشان ظاهر شده معاشرت و تکلم و ملاقات جایز نه، هذا حکم قد نزل من سماء ارادة آمر قدیم» (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، ص ۷۴، باب

معاشرت با معرضین جایز نه).

۵-۱-۱۱) «باید از معرضین در کل شئون اعراض نماییم و در آنی مؤانست و مجالست را جایز نداریم که قسم به خدا که انفس خبیثه انفس طیبه را می‌گذارد، چنان‌که نارحطب

یابسه را و حرّ ثلج بارده

را.» (اشراق خاوری، مائده

آسمانی، ج ۸ مطلب ۵۳، ص ۳۹). «بر هرنفسی لازم است از انفس خبیثه مشرکه اجتناب نماید» (همان).

۵-۲) عبدالبهاء

جناب عباس افندی که در بیشتر بیانات خود از این تعلیم یاد می‌کرد و شعاری را از پدرش نقل می‌کرد که «همه بار یک دارید

و برگ یک شاخسار» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲ ص ۱۶۳)، در بخش‌های دیگری از سخنان و نوشته‌های خود به مسیری دیگر می‌رود که به‌هیچ‌عنوان با تعبیری نظیر تعبیر فوق قابل جمع نیست. به چند نمونه توجه کنید:

۵-۲-۱) «امروز جمعی بی‌خردان که مانند حیوان اسیر عالم طبیعت‌اند و از جهان الهی خبر ندارند با هر نفسی الفت کنند.» (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۲ ص ۳۶ به نقل از عبدالبهاء).

۵-۲-۲) با شخص ظالم و یا خائن و یا سارق نمی‌شود مهربانی نمود. زیرا مهربانی سبب

از این بیان معلوم می‌شود که وحدت عالم انسانی در بهائیت یعنی وحدت بهائی، چرا که در شأن غیر بهائیان ذکر انسانیت نمی‌توان کرد. یعنی در دنیا انسان‌ها هیچ‌کدام رتبه انسانیت ندارند و فقط تعداد کمی از مردم جهان که بهائی هستند، دارای مقام انسانیت هستند.

طغیان او می‌گردد نه انتباه او، کاذب را آن‌چه ملاطفت نمایی بر دروغ می‌افزاید» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۳ ص ۲۱۱).

۳-۵) شوقی افندی و مجازات طرد:

براساس تعالیم بهائی، هنگامی که یکی از اعضای بهائیت به دلایل مختلفی اقدام به اموری برخلاف میل تشکیلات و رهبران بهائی انجام دهد و یا خارج از ضوابط تشکیلاتی اقدامی نماید و یا آنکه علیه بهائیت سخنی بر زبان جاری کند و مخالفتی نماید، مشمول مجازات طرد، یعنی راندن از مجموعه بهائیت می‌شود. این مجازات در دو مرحله و به تناسب میزان خطا بر فرد خاطی اعمال می‌شود.

نخستین مرحله، طرد اداری نام دارد که به موجب آن، فرد طردشده حق حضور در اجتماعات بهائی را ندارد و حق رأی و مشارکت در فعالیت‌های گروهی بهائی از او سلب می‌شود. با این وجود، او همچنان از حقوقی مانند ارث بهره می‌برد و سایر بهائیان با او سخن می‌گویند و او حق دارد در کنار خانواده‌اش به زندگی ادامه دهد. (شوقی، توقیعات مبارکه، ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۲، ص ۹۴).

مرحله دوم که مجازاتی بسیار سنگین است، طرد روحانی نام دارد و مخصوص کسانی است که علناً با تشکیلات بهائی یا رهبران آن مخالفت کنند. در این مرحله هیچ‌یک از بهائیان حق صحبت کردن با فرد خاطی را ندارند. حتی سلام کردن به او نیز جایز نیست. او از تمام حقوق اجتماعی خود محروم می‌شود و حتی

خانواده او نیز حق ندارند با او ارتباطی برقرار کنند. (همان؛ اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۸، مطلب ۹۴، ص ۷۴ باب معاشرت با معروضین جایز نه به نقل از بهاءالله؛ همو، رحیق مختوم، ج ۱، ص ۷۰).

۶- دعوای خانوادگی

در طی بررسی کتاب‌های بهائی این جمله جناب عبدالبهاء که از انصاف حرف می‌زند توجه هر خواننده را به خود جلب می‌کند:

«انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمایم آیا در این قضیه ذره‌ای شبهه و تردید است؟» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۲ ص ۱۸۲).

مقصود ایشان آن است که هرگاه کسی نتواند از عهده تربیت خانواده خود برآید، مسلماً نخواهد توانست از عهده تربیت و اصلاح انسان‌ها در عالم برآید.

و جناب بهاءالله می‌گوید: «من لا ادب له لا ایمان له» (کسی که از ادب بی‌بهره باشد از ایمان نیز نصیبی نخواهد داشت). (بهاءالله، بدیع، ص ۲۰۵).

در سخن دیگر ادب را وجه امتیاز انسان بر حیوان معرفی می‌کند و می‌گوید: «ادب از سبیه انسان است و به او از دوش ممتاز و هر نفسی که به او فائز نشده البته عدمش بر وجودش رجحان داشته و دارد.» (بهاءالله، بدیع، ص ۲۰۳).

بااین وجود متأسفانه در برخی کتاب‌های عبدالبهاء و پدرش شاهد ناسزاگویی‌هایی به برخی مخالفان ایشان هستیم. مخالفانی که از قضا، رهبری ایشان در مقطعی به عهده برادر

بهاءالله و در مقطع دیگر بر عهده برادر عبدالبهاء است.

۶-۱) توهین جناب بهاءالله به برادر

بهاءالله نیز برادرش میرزایحیی صبح ازل را الاغ می‌خواند: «قل یا ایها الحمیرحق آن‌چه بفرماید ۶-۲) توهین‌های جناب عبدالبهاء به عمو و

حق است و به کلمات مشرکین باطل نشود» (همو، بدیع، ص ۱۷۴) و باز در مورد شخص ازل می‌نویسد: «و معرض بالله چون توقف نمود و از صراط لغزید و در همان حین هیکلش از قمیص انسانی خارج و به جلود بهائم ظاهر و مشهود گشت.» (همان، ص ۱۱۰).

از سوی دیگر، بهاءالله باری شکوه و شکایت می‌کند که چرا برادرش وی را به اندازه نطفه گاو هم به حساب نمی‌آورد: «ملاحظه نما که چقدر غافلند این نفوس که شمس معانی (=بهاءالله) با منتها علو عظمت و جلال از افق حقیقت طالع و مشرق شده، او را به قدر ما یظهر من صلب البقر هم ندانسته‌اند. بگو لعنت بر شما و بر حیای شما!» (بهاءالله، بدیع، ص ۱۷۲).

بهاءالله نیز در مقام پاسخ‌گویی بر می‌آید و چون سال‌های سال با برادرش آشنا بوده و به مقامش عرفان پیدا کرده، در الواح و آثار و مراسلات صادره به رموز و اشارات، القابی از قبیل مشرک بالله، و عجل (گوساله) (مازندرانی، اسرار الآثار، جلد ۴) و طاغوت (همان، ج ۴ ص ۲۷۷) و شیطان (همان ج ۱، ص ۴۹) و ابلیس و برکه فتنه خبیثه و طنین ذباب (=مگس) (همان، ج ۳ ص ۲۶۸) و امثال آن ایشان را مفتخر می‌فرمایند.

در طی بررسی کتاب‌های بهائی این جمله جناب عبدالبهاء که از انصاف حرف می‌زند توجه هر خواننده را به خود جلب می‌کند: «انصاف باید داشت از نفسی که در تربیت اولاد و عیال و آل عاجز مانده چگونه امید تربیت اهل آفاق نمایم آیا در این قضیه ذره‌ای شبهه و تردید است؟»

۶-۲) عباس افندی به پیروی از پدر به عمویش می‌نویسد: «اگر جمال قدم تو را خطاب فرماید که مرکز میثاق مرا و فرع منشعب از اصل قدیم مرا و منصوص کتاب مبین مرا و مبین کتاب را چگونه عجل (گوساله) خواندی ای یحیی حیائی چه جواب خواهی داد؟» (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱ ص ۲۷۱)

۶-۲) عبدالبهاء نیز از آنجا که فرزند خلف این خاندان است؛ رفتار پدر و عمویش را پیش گرفته و با برادرش محمد علی افندی آن‌چنان روش و سلوک ناستوده‌ای پیش می‌گیرد که یقیناً دو برادر فهمیده و با شعور این کار را نمی‌کنند.

او در هنگامی که به واسطه سعایت محمدعلی افندی در زندان عثمانی گرفتار شده است در مورد برادرش می‌نویسد: «الهی الهی، تری عبدک المظلوم بین مخالف سبع ضاریه و ذئاب کاسره و وحوش خاسره.» (عبدالبهاء، الواح وصایا، ص ۹).

ترجمه: خدایا خدایا، می‌بینی بنده مظلومت را که در چنگال حیوانات وحشی و تجاوزکار و گرگ‌های درهم شکسته و وحشیان خسارت‌دیده گرفتار شده است.

این آیین نتوانسته‌اند به تعالیم خود پایبند باشند و وحدت عالم انسانی را با مختصاتی که در ابتدای این نوشتار به آن اشارت رفت، لا اقل به نزدیک‌ترین افراد خانواده خود ساری و جاری کنند. بگذریم از آنکه به ادعای خود ایشان، کسی که نتواند فرزندان و اهل و عیال خود را تربیت کند، شایسته نیست ادعای تربیت کل عالم نماید.

۷- جسارت به علما و شیعیان

توهین‌ها و ناسزاگویی‌های رهبران بهائی که قطعا برخلاف ادعای وحدت عالم انسانی است، به اختلافات خانوادگی ختم نمی‌شود. متأسفانه این رهبران، رفتار ناشایست خود را آن قدر پیش می‌برند که دامن علما که محترم‌ترین گروه مردم هستند را در بر می‌گیرد. مثلا در موارد عدیده‌ای ایشان را «هَمْجُ رَعَا» (=حشراتی که به گرد سر حیوانات در گردشند) و «خراطین ارض» (=کرم‌های زیرزمینی) می‌خوانند. (بهاءالله، ایقان، ص ۶۷ و ۱۹۱) شیخ محمد باقر اصفهانی را که از علمای بزرگ عهد قاجار به شمار می‌آید، «ذئب» (گرگ) و میرمحمدحسین امام جمعه اصفهان را «رقشا» (مار خوش خط و خال) خوانده است (شوقی، قرن بدیع، ص ۴۳۸). شیخ عبدالحسین شیخ العراقین اصفهانی که به تصدیق بهائیان، جمیع بزرگان و علمای عراق از وی احترام می‌نمودند و نفوذی فوق العاده داشت، به «شیخ خبیث» ملقب کردند (اشراق خاوری، رَحِیقِ مختوم، ج ۲، ص ۶۴۲) و مرحوم آیت الله سیدصادق طباطبایی را به نقل از باب «کاذب ارض طاء» (=دروغگوی بزرگ طهران) قلمداد کردند؛ چراکه از نظر ایشان، فتوایش ظالمانه بوده است. (شوقی، قرن بدیع، ص ۴۶۲).

ایشان همچنین از برادرش محمدعلی افندی با القابی نظیر «پشه و سوسک و کرم خاکی و خفاش و جغد و کلاغ» و یاد می‌کند. (عبدالبهاء، مکاتیب، ج ۱ ص ۴۴۲ و ۴۴۳؛ همان، ج ۲ ص ۲۳۴).

اگر بهاءالله نتواند با میرزایحیی نوری، برادرش، اتحاد کند چگونه می‌خواهد در جهان، وحدت عالم انسانی ایجاد کند؟

عبدالبهاء که می‌گوید با تمام اهل آفاق باید اتحاد و اتفاق کرد؛ برای این رفتارهایش چه توجیهی خواهد داشت؟

رفتار نازیبا و وجود نفاق و دوئیتهای بین عباس افندی و محمدعلی افندی که هر دو فرزندان جناب میرزا به‌شمار می‌آیند نشان‌دهنده این واقعیت است که نه تنها جناب بهاءالله قادر به تربیت فرزندان خود، به آن نحو که رشته یگانگی ایشان پاره نشود، و دشمنان خونی یکدیگر نگردند نبوده است، بلکه از عدم توانایی جناب عبدالبهاء نیز حکایت می‌کند که نتوانسته است لا اقل بین خود و برادرش اتحاد و اتفاق ایجاد کند.

همه ما می‌دانیم که رعایت ادب و تربیت در کلام و سخن گفتن از ابتدایی‌ترین مسائلی است که باید هر انسانی آن را سرلوحه رفتارهای خود در زندگی قرار دهد که گفته‌اند: «ادب مرد به ز دولت اوست».

منظور ما نیز از نقل این اختلافات و تعارفات خانوادگی بازگو کردن این حقیقت است که بسیاری از تعالیم و سخنان رهبران بهائی، بلندپروازی صرف است و در مقام عمل، رهبران

زمانی این چنین به همه علما جسارت می‌ورزند که «حضرات علما آخور را دیدند ولی آخر را ندیدند!» (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۵، ص ۱۹۷) و باز هم ایشان - عبدالبهاء - در همان کتاب - می‌نویسد:

«این قوم خویش را علمای دین مبین و حامی شرع متین و جانشین سید المرسلین می‌شمردند و چون ثعبان بدکیش، بیگانه و خویش را نیش زدند و چون مار و عقارب ابعاد و اقارب را می‌گزند. و بنیاد رحمان براندازند و بنیاد عدل

و داد را ویران کنند و به زبان از خشیه الله دم زنند چون گرگان خونخوار اغنام الهی را بدرند و دعوی شبانی کنند و چون دزدان راه قطع طریق و سد سیل نمایند و قافله سالاری خواهند، در مجالس علم، ابکم و اصم نشینند و در برهان و بیان لال گردند و به ضرب سیاط و چوب

«اخراج و طرد افراد از شریعت الهیه که جزء اختیارات خاصه ولی امر الله یعنی رئیس عالی روحانجامه می‌باشد.»



و چماق اثبات مدعا خواهند. چون به عمائم نگری هریک چون جبل ابی قبیس بلند و چون به فضائل نگری هریک اجهل از انعام و بهیم» (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۵ ص ۱۹۲)

لازم به یادآوری است که ایشان شیعیان مسلمان را هم جزء مشرکین می‌دانند. چنان‌که بهاء‌الله در جاهای مختلف می‌گوید: «لعمرا للّه حزب شیعه از مشرکین از قلم اعلی در صحیفه حمراء مذکور و مسطور» (اشراق خاوری، مائده آسمانی، ج ۴، باب هشتم، ص ۱۴۰).

۸- نتیجه‌ها:

نتایج ذیل با توجه به تحقیق انجام شده قابل ذکر است:

۱. بهائیان دارای تعالیمی هستند که ادعا می‌کنند جدید و بکر است. از جمله این تعالیم وحدت عالم انسانی است که در ظاهر قرار است صلح و دوستی میان همه انسان‌ها را برای بشر به ارمغان آورد و هر خواننده و شنونده‌ای را تحت تأثیر قرار دهد.

۲. با مراجعه به تعالیم سایر ادیان الهی پیشین و همچنین با نگاهی به گزارش‌های رهبران بهائی از تعالیم پیامبران گذشته، در می‌یابیم که ادعای بکر بودن این تعالیم و بی‌سابقه بودن آن در میان

امت‌ها و ملت‌های پیشین، ادعایی نادرست است.

۳. با مطالعه سایر تعالیم رهبران بهائی به‌نظر می‌رسد که ایشان در مسئله وحدت عالم انسانی دچار سردرگمی شده‌اند. از طرفی شعار وحدت عالم انسانی سر داده‌اند، فرموده‌اند که اعتقادات افراد، باعث جدایی آنان از وحدت عالم انسانی نیست، دستور رحمت و رأفت با تمام انسان‌ها را صادر کرده‌اند و... و از طرف دیگر، مخالفان خود را به انواع نسبت‌های ناروا نواخته‌اند و هنگامی که وارد فضای تشریع شده‌اند، احکامی

مانند سوزاندن مجرم و یا طرد اداری و روحانی وضع کرده‌اند که علاوه بر مخالفت صریح با دستورات قبلی در زمینه وحدت عالم انسانی، با اصول اولیه قانون‌گذاری و مجازات مانند تناسب داشتن مجازات با جرم، در تعارض است. درواقع نمی‌توان پذیرفت که آیینی از سوی خداوند، برای هدایت بشر آمده است، در تعالیم خود دچار چنین تعارضات درونی

باشد.

۴. تعارضات درونی بهائیت در مسئله وحدت عالم انسانی تنها به گفته‌های رهبران بهائی و احکام آن ختم نمی‌شود. رهبران بهائی به هنگام بروز اختلافات خانوادگی نیز بدترین ناسزاها را نثار نزدیک‌ترین افراد خود کرده‌اند. آن‌هم به دلیل آنکه در مسئله رهبری بهائیت با آنان دچار اختلاف بوده‌اند.

۵. رهبران و مبلغان بهائی با توهین کردن، دشنام دادن و نفرت‌پراکنی علیه مخالفان خود مانند دانشمندان شیعی، بار دیگر اجرایی بودن وحدت عالم انسانی در ظرف تعالیم بهائی را

زیر سؤال برده‌اند. این دشنام‌ها و تکفیرها در ادبیات بهائی، به دانشمندان شیعه ختم نمی‌شود و بعضاً کل شیعیان را فرا می‌گیرد.

منابع:

(۱) قرآن کریم.

(۲) انجیل.

(۳) اشراق خاوری عبدالحمید، مائده آسمانی جلد ۲ و ۴ و ۵ و ۸، ۱۲۹ بدیع، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

(۴) اشراق خاوری عبدالحمید، ریحیق مختوم، تهران: لجنة آثار امری ۱۰۳ بدیع.

(۵) اشراق خاوری عبدالحمید، گنجینه حدود و احکام، تهران: بی‌تا، بی‌نا.

(۶) بهاء‌الله میرزا حسینعلی، اقدس، ۱۹۹۵، حیف: مرکز جهانی بهائی.

(۷) بهاء‌الله میرزا حسینعلی، ایقان، ۱۵۵ بدیع، آلمان: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفمایم.

(۸) بهاء‌الله میرزا حسینعلی، بدیع، بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا.

(۹) سعدی، گلستان.

(۱۰) شوقی، توقیعات مبارکه ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۲، ۱۲۵ بدیع، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

(۱۱) شوقی، قرن بدیع، ۱۹۹۲، کانادا: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی.

(۱۲) عبدالبهاء عباس افندی، خطابات، جلد ۱، ۱۳۴۰ قمری، مصر: فرج الله ذکی.

(۱۳) عبدالبهاء عباس افندی، خطابات جلد ۲، ۱۲۷ بدیع، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

(۱۴) عبدالبهاء عباس افندی، مکاتیب جلد اول، ۱۹۷۹ میلادی، ایلینویز - آمریکا: انتشارات بهائی.

(۱۵) عبدالبهاء عباس افندی، مکاتیب جلد دوم، ۱۹۸۴ میلادی، بریتانیا: ریچارد کلی.

(۱۶) عبدالبهاء عباس افندی، مکاتیب جلد سوم، ۱۴۹ بدیع، لانگن‌هاین - آلمان، لجنة ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی.

(۱۷) عبدالبهاء، خطابات مبارکه حضرت عبدالبهاء در اروپا و آمریکا (خطابات بزرگ)، ۹۹ بدیع، بی‌جا، بی‌نا.

(۱۸) عبدالبهاء، الواح وصایا، نوامبر ۱۹۶۰، محفل روحانی ملی بهائیان پاکستان، مطبعة استرلینگ گاردن‌رود.

(۱۹) فاضل مازندرانی اسدالله، اسرار الآثار، جلد اول و دوم، ۱۲۴ بدیع، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

(۲۰) فاضل مازندرانی اسدالله، اسرار الآثار، جلد سوم و چهارم، ۱۲۹ بدیع، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.

(۲۱) فاضل مازندرانی اسدالله، امر و خلق جلد سوم، ۱۴۲ بدیع، لانگن‌هاین - آلمان غربی، لجنة ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی.

بررسی تطبیقی عقیده مسلمانان و بهائیان در مورد امام غائب

مریم آگاه

چکیده

در باور شیعه دوازده امامی، حجت‌بن‌الحسن العسکری در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه.ق. در سامرا به دنیا آمدند؛ ایشان در پنج‌سالگی و پس از شهادت پدرشان به امامت رسیدند. پس از شهادت حضرت امام حسن عسکری (ع)، امام مهدی (ع) غیبت اختیار کردند و فقط از طریق چهار نائب خاص با شیعیان در تماس بودند. دوران غیبت نخستین امام مهدی ۶۹ سال بود و پس از فوت چهارمین نائب دیگر برای خود نائبی انتخاب نکردند و دوران غیبت کبری ایشان به امر خدا آغاز شد که تاکنون ادامه دارد. به باور شیعیان، ایشان به اذن الهی ظهور خواهند کرد و زمین را از عدل و داد پر خواهند کرد. اما بهائیان معتقدند که میرزاعلیمحمد شیرازی ملقب به سید باب همان موعود آخرین دیانت اسلام و دوازدهمین امام شیعیان دوازده امامی است. او در سال ۱۲۶۰ ه.ق. در شیراز ظهور کرد. بعد از بررسی و مقایسه بین امام‌زمان (ع) شیعه و میرزاعلیمحمد شیرازی نقاط مشترکی بین این دو ملاحظه نمی‌شود تا ادعای تطبیق این دو با یکدیگر، مورد پذیرش قرار گیرد. درعین‌حال، جست‌وجوهای تاریخی از منابع بهائی در زندگی باب، نشان می‌دهد وی به ادعای باییت قانع نبود و پس از آن ادعای قائمیت و پیامبری و خدایی کرد و بعد از مختصر آزاری از سوی مخالفان، دوبار توبه کرده و از ادعای خود دست کشید. این مقاله پاسخی به شبهه هشتم و بخشی از شبهه نهم جزوه رفع شبهات نیز محسوب می‌شود.

کلیدواژه

مهدی، باب، قائم، شیعه، عدالت، ظلم، ادعا

مقدمه:

اعتقاد به ظهور موعود و مهدی (ع) قسمتی از عقاید مسلمانان است و در مذاهب مختلف اسلامی به این واقعیت تصریح کرده‌اند. از جمله در میان شیعیان:

قال رسول الله ﷺ: لو لم يبقَ من الدنيا إلا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلاً من ولدِي، يواطئ اسمه اسمي، يملأها عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً. رسول اکرم ﷺ فرمود: اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز البته خدا آن روز را طولانی فرماید تا خدا مبعوث کند مردی از فرزندان من را که اسم او با اسم من یکسان باشد؛ زمین را پر از عدل و داد کند، چنان‌که پر از ظلم و جور شده باشد. (صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲ ص ۲۶۶).

در میان اهل سنت:

قال رسول الله ﷺ: [الله] وسلّم: لا تقوم الساعة حتى تملأ الأرض ظلماً وعدواناً ثم يخرج من عترتي أو من أهل بيتي من يملأها قسطاً وعدلاً، كما ملئت ظلماً وعدواناً

حضرت رسول اکرم ﷺ فرمود: قیامت برپا نمی‌شود تا زمین پر از ظلم و ستم گردد سپس کسی که زمین را پر از عدل و داد کند از عترت من یا اهل بیت من خروج کند. (ترمذی محمد، صحیح ترمذی ج ۲ ص ۴۶؛ سجستانی ابی داود، صحیح ابی داود چاپ مصر ج ۲ ص ۲۰۷).

بهائیان می‌گویند میرزا علیمحمد شیرازی همان قائم موعود اسلام است که ۱۷۰ سال پیش در شیراز ظهور کرده است و سپس در تبریز تیرباران شده است. در این مقاله برخی آیات و روایاتی که مهدی موعود را معرفی کرده‌اند،

اجمالاً بررسی می‌کنیم و سپس ویژگی‌های علیمحمد شیرازی و آنچه را بهائیان می‌گویند، بر آنها تطبیق می‌دهیم و می‌بینیم که علیمحمد شیرازی با موعود اسلام و دوازدهمین پیشوایی که در منابع شیعی معرفی شده است، چه اشتراکاتی دارد و آیا تطبیق این دو با یکدیگر صحیح است؟

۱. امام مهدی (ع) در قرآن:

آیات زیادی در قرآن کریم سرچشمه اعتقاد به مهدویت و قائمیت در اسلام و نشانه اصالت آن است که برای اختصار به دو نمونه اشاره می‌کنیم:

۱-۱) وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ (رعد-۷)

و کافران می‌گویند: چرا از سوی پروردگارش معجزه‌ای [غیر قرآن] بر او نازل نشده؟ تو فقط بیم‌دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت‌کننده‌ای است.

دو روایت در توضیح آیه نقل می‌کنیم:

۱-۱-۱) امام باقر (ع) در تفسیر این آیه فرمودند: رسول خدا ﷺ منذر و ترساننده‌ای است که خدا فرموده، و مردم هر زمانی را هادی راه و نماینده‌ای از ما هست که ایشان را راهنمایی می‌کند به سوی آن‌چه پیغمبر ﷺ آورده. پس رهنمایان بعد از آن حضرت، علی (ع) است و اوصیای بعد از او یک‌به‌یک. (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۱).

در تفسیر این آیه قرآن کریم، امام صادق علیه السلام آن را در مورد امام قائم و یارانش دانسته‌اند. (بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن ج ۴، ص ۸۹).

در این آیه که به تعبیر امام معصوم علیه السلام اشاره به ظهور امام عصر علیه السلام دارد نکاتی را مشاهده می‌کنیم:

- ایمان آوردندگان جانشین خدا در زمین می‌شوند.
- دینی که خدا برایشان می‌پسندد مستقر در جهان می‌شود.
- امنیت در دنیا برقرار می‌شود.
- فقط خداوند در دنیا پرستش می‌شود و هیچ‌کس برای خدا شریک قرار نمی‌دهد.

در بررسی این دو آیه سؤالاتی به ذهن متبادر می‌شود:

- الف- اگر علیمحمد شیرازی امام دوازدهم و قائم بوده و کشته شده، امروز هادی و حجت خدا در زمین کیست؟
- ب- آیا بعد از ظهور جناب باب امنیت در دنیا برقرار شد؟
- ج- آیا بعد از ظهور جناب باب همه موحد و مسلمان شدند؟

واضح است که جواب سؤالات فوق منفی است. بعد از ظهور باب، هرگز امنیت در عالم حکمفرما نشده است، بلکه روز به روز، جنگ و خونریزی افزایش یافته است؛ بعد از ظهور وی، بساط بت‌پرستی و بی‌دینی جمع نشده است و روزبه‌روز، افراد بی‌اعتقاد به خداوند، بیشتر شده‌اند. حتی بهائیان نیز برای امروز بشر، حجتی زنده و امامی از سوی خداوند معرفی نمی‌کنند. سؤال اصلی اینجا است که اگر مطابق نظریهٔ مبلغان بهائی، باب را امام دوازدهم و موعود دین

۱-۲) حضرت ابی‌جعفر امام باقر علیه السلام در معنای آیه شریفه: **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** فرمود: منذر رسول خدا است و هادی علی است، به خدا قسم این سمت از دست ما بیرون نشده است و همواره در میان ما خواهد بود تا روز رستاخیز. (نعمانی، الغیبه، ترجمه فهری، ص ۱۱۷).

از این آیه استفاده می‌شود که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین هادی مردم بودند و بعد از ایشان اوصیای آن حضرت تا روز جزا هادی مردم خواهند بود و تا رستاخیز زمانی نیست که حجت خدا بر زمین نباشد.

۲-۱) **وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** (۵۵-نور)

ترجمه: خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داده است که حتماً آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد، و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند، و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند، و هرکس پس از آن به کفر گراید؛ آنانند که نافرمانند.

اسلام بدانیم، آمدن و یا نیامدن او برای مردم منتظر در جهان چه دستاوردی داشته است؟

۲- امام‌زمان علیه السلام در روایات شیعه:

در میان روایات امامیه درباره امام دوازدهم به روایاتی بر می‌خوریم که در مورد ویژگی‌های ایشان از قبیل چگونگی تولد، پدر و مادر، طول عمر، غیبت‌ها و ظهورشان نکات دقیقی را مطرح می‌کنند. وجود این روایات در درجه نخست، نشان‌دهنده اهمیت مسئله است که حتی قبل از تولد امام دوازدهم، پیامبر اکرم و

امامان علیهم السلام، نسبت به معرفی آخرین پیشوا و موعود دین اسلام، اهتمام گسترده‌ای داشتند. از سوی دیگر به‌نظر می‌رسد که ویژگی‌های موعود واپسین، آن‌چنان دقیق بیان شده است که هیچ فردی نتواند ادعا کند که دارای مقامات اوست یا آن که شخص او را انکار کند.

۱-۲) پیشینه روایات قبل از تولد امام‌زمان علیه السلام:

اهمیت این مسئله به‌حدی است که کتبی در همین خصوص قبل از تولد ایشان تألیف شده است. از آن جمله:

۱-۱-۲) ابراهیم‌بن‌صالح الانمطی از اصحاب امام کاظم و امام رضا علیهما السلام بوده است. نجاشی و شیخ طوسی وی را توثیق کرده‌اند. نجاشی دربارهٔ وی گفته است که تمام کتاب‌های او از بین رفته است و فقط کتاب او دربارهٔ غیبت به دست ما رسیده است. (نجاشی، رجال، ص: ۱۵)

۲-۱-۲) فضل‌بن‌شاذان نیشابوری کتابی در

واضح است که جواب سؤالات فوق منفی است. بعد از ظهور باب، هرگز امنیت در عالم حکمفرما نشده است، بلکه روزبه‌روز، جنگ و خونریزی افزایش یافته است؛ بعد از ظهور وی، بساط بت‌پرستی و بی‌دینی جمع نشده است و روزبه‌روز، افراد بی‌اعتقاد به خداوند، بیشتر شده‌اند.

احوال قائم آل‌محمد و غیبت نوشته است. نجاشی او را توثیق کرده و می‌نویسد: از فقهاء و متکلمین امامیه است و احتیاجی به تعریف ندارد و ۱۸۰ کتاب نوشته که یکی از آنها غیبت است. (نجاشی، رجال، ص: ۲۶۰؛ طوسی، الفهرست، ج ۱ ص ۱۰)

۳-۱-۲) ابراهیم‌بن‌اسحاق احمري نهاوندي یکی دیگر از اصحاب امام رضا، امام جواد و امام‌هادی علیهما السلام بوده و کتابی تحت عنوان غیبت تألیف نموده است. (طوسی، الفهرست، ص: ۱۶).

۲-۲) برخی روایات در کتب شیعیان:

آن‌چه مسلم است ویژگی‌های موعود علیه السلام در روایات

شیعه به‌روشنی ترسیم شده که جای شک و شبهه‌ای را برای مدعیان باز نمی‌گذارد که ما در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۲) ویژگی اول: مهدی از آل محمد است. **عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ يُصْلِحُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ.** (صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص: ۱۴۵)

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: مهدی از ما اهل بیت است. خداوند امر ظهور او را در یک شب (به‌طور ناگهانی) اصلاح می‌کند.

۲-۲-۲) ویژگی دوم: مهدی هم نام رسول الله است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَشْبَهُ النَّاسِ بِي خُلُقًا وَ خُلُقًا تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ حَتَّى تَضِلَّ الْخَلْقُ عَنْ أَذْيَانِهِمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُقْبِلُ كَالْشَّهَابِ الثَّاقِبِ فَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا. (صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص: ۲۸۶).

پیامبر اکرم علیه السلام فرمودند: مهدی از فرزندان من است؛ نام او نام من و کنیه اش کنیه من است. او شبیه ترین مردم به من از نظر صورت و سیرت است. برای او غیبتی است که در آن مردم به گمراهی در آیند و از دین خود منحرف شوند. پس در آن هنگام، همانند ستاره ای دنباله دار آشکار می شود و [زمین] را از عدل و داد آکنده می سازد، بعد از آنکه از ظلم و جور، پر شده باشد.

۲-۲-۳) ویژگی سوم: مهدی دارای مقام امامت و از اوصیای پیامبر است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَإِنَّ أَوْصِيَائِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْ لَهُمْ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ. (صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۴).

پیامبر اکرم علیه السلام فرمودند: من برترین پیامبران هستم و علی بن ابی طالب، برترین وصی یک

پیامبر است. تعداد اوصیا پس از من دوازده تن است که نخستین ایشان علی بن ابیطالب و آخرین ایشان، قائم موعود است.

۲-۲-۴) ویژگی چهارم: مهدی از تبار پاکان است.

عَنِ النَّبِيِّ ص مَعَاشِرَ النَّاسِ التُّورُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فِي ثَمَرِ مَسْلُوكٍ فِي عَلِيٍّ ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ وَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا (طبرسی، ابی منصور، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۶۱)

پیامبر اکرم علیه السلام فرمودند: ای مردم! خداوند نوری را در من قرار داد و پس از من آن را در علی نهاد و پس از او آن را در نسل علی جاری ساخت تا فرزندان او به قائم علیه السلام برسند. همان کس که تنها به حق عمل می کند و هر حقی را باز می ستاند.

۲-۲-۵) ویژگی پنجم: مهدی فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

احمد بن اسحاق گوید: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و می خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم. او آغاز سخن کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام زمین را خالی از حجت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجت نخواهد گذاشت، به واسطه اوست که بلا را از اهل زمین دفع می کند و به خاطر اوست که باران می فرستد و برکات زمین را بیرون می آورد.

احمد بن اسحاق گوید: گفتم: ای فرزند رسول خدا، امام و جانشین پس از شما کیست؟

آن حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت در حالی که بر شانه اش کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده

می درخشید. پس فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر نزد خدای تعالی و حجت های او گرامی نبودی، این فرزندم را به تو نمی نمودم، او هم نام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. (صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۳۸۵).

۲-۲-۶) ویژگی ششم: مهدی، فرزند کنیزی والا مقام است و عیسی بن مریم، پشت سرش نماز خواهد خواند.

قَالَ أَبُو بصيرٍ فَقُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَمَنْ الْقَائِمُ مِنْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ فَقَالَ يَا أَبَا بصيرٍ هُوَ الْحَامِسُ مِنْ وَلَدِ ابْنِي مُوسَى ذَلِكَ ابْنُ سَيِّدَةِ الْأِمَاءِ يَغِيبُ غَيْبَةً يَرْتَابُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ ثُمَّ يُظْهِرُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَيَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدِهِ مَسَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع فَيُصَلِّيَ خَلْفَهُ وَ تُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهِ (صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۴۵)

هنگامی که ابابصیر از امام صادق علیه السلام پرسید که قائم از شما چه کسی است؟ آن حضرت فرمودند: ای ابابصیر! قائم پنجمین فرزند از نسل فرزندم موسی (امام کاظم علیه السلام) است. او فرزند سرور کنیزان عالم است. برای او غیبتی است که در آن، گروهی بر اثر تردید و شک، راه باطل خواهند پیمود. سپس خداوند او را ظاهر خواهد کرد و به دست او شرق و غرب عالم را فتح خواهد نمود. عیسی بن مریم در زمان ظهور او از آسمان فرود خواهد آمد و پشت سرش نماز خواهد خواند.

۲-۲-۷) ویژگی هفتم: مهدی موعود با هیچ طغیانگری عهد و پیمان ندارد.

حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ ع إِنَّ الْقَائِمَ مِنَّا إِذَا قَامَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ فَلِذَلِكَ تَخَفَى وَلَادَتْهُ وَ يَغِيبُ شَخْصُهُ. (صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۰۳)

جناب عبدالعظیم حسنی از امام جواد علیه السلام و ایشان به نقل از پدران بزرگوارشان از امام علی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمودند: هنگامی که قائم ما ظهور می کند، بر گردنش بیعت هیچ کس نیست و برای همین است که ولادت و زندگی او پنهانی است.

۲-۲-۸) ویژگی هشتم: مهدی دارای دو غیبت و البته غیبتی طولانی است.

مفضل بن عمر جعفری از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «همانا صاحب این امر دارای دو غیبت است یکی از آن دو چندان به درازا می کشد که پاره ای از مردم بگویند: مرده است و بعضی گویند: کشته شده و عده ای از ایشان می گویند: او رفته است، و از اصحابش جز افراد اندکی کسی بر امر او باقی نمی ماند و از جایگاهش هیچ کس از دوست و بیگانه آگاهی نمی یابد مگر همان خدمتگزاری که به کارهای او می رسد». (نعمانی، محمد بن نعمان، الغيبة، ص ۱۷۱).

۲-۲-۹) ویژگی نهم: مهدی دارای عمری طولانی است.

عن سعید بن جبیر قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع يَقُولُ فِي الْقَائِمِ سُنَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَهُوَ طُولُ الْعُمُرِ. (صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ۳۲۲)

سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علی علیه السلام شنیدم که فرمود: سنتی از حضرت نوح در قائم است و آن طولانی بودن عمر اوست.

۲-۲-۱۰) ویژگی دهم: مهدی در سن پیری سیمایی جوان دارد.

عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع مَا عَلَامَاتُ الْقَائِمِ مِنْكُمْ إِذَا خَرَجَ قَالَ عَلَامَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَيْخَ الْبَيْنِ شَابَ الْمَنْظَرِ حَتَّى إِنَّ النَّاطِرَ إِلَيْهِ لَيَحْسِبُهُ ابْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا وَإِنَّ مِنْ عَلَامَاتِهِ أَنْ لَا يَهْرَمَ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ. (صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۲).

اباصلت هروی از امام رضا علیه السلام پرسید: هنگامی که قائم از شما ظاهر می شود، چه علامت هایی دارد؟ امام رضا فرمودند: علامتش آن است که با وجود سن زیاد، به صورت جوانی ظاهر می شود که بیننده گمان می برد، او چهل ساله یا کمتر از آن است. او بر اثر گذر زمان، پیر و فرتوت نمی شود تا آنکه اجلش فرا رسد.

۲-۲-۱۱) ویژگی یازدهم: مهدی، جامع معجزات و وارث کمالات انبیاست.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع إِذَا ظَهَرَ الْقَائِمُ ع ظَهَرَ بِرَأْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ص وَخَاتَمِ سُلَيْمَانَ وَحَجَرِ مُوسَى وَعَصَاةِ (نعمانی، محمد بن نعمان، غیبت، ص: ۲۳۸)

امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: هنگامی که قائم ظهور می کند، پرچم رسول خدا و انگشتری سلیمان و سنگ موسی و عصای او را در اختیار دارد.

۲-۲-۱۲) ویژگی دوازدهم: به هنگام ظهور عیسی پشت سر او نماز می گذارد.

قَالَ ع إِذَا خَرَجَ الْمَهْدِيُّ مِنْ وَلَدِي نَزَلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ع فَصَلَّى خَلْفَهُ (صدوق، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۲۰۲، باب ۴۶)

۲-۲-۱۳) حدیث لوح جابر

برای حسن ختام این بخش، از خزانه سرشار احادیث شیعه، درباره خصوصیات وجود گرامی مهدی منتقم به حدیث لوح جابر اشاره می کنیم که برخی از ویژگی های این امام همام به ویژه پدران ایشان را که همه از اهل بیت علیه السلام بودند، در خود دارد:

مقدمه آن حدیث چنین است که امام باقر علیه السلام از جابر بن عبدالله انصاری نقل می نماید که جابر روزی برای عرض تهنیت میلاد امام حسین علیه السلام به محضر حضرت فاطمه علیها السلام مشرف می شود و در آنجا لوحی سبز رنگ را می بیند که با خط سپید بر آن سطورى نگاشته اند. راجع به آن می پرسد و حضرت زهرا علیها السلام بیان می فرمایند که این نوشته از جانب خدا برای پدرم رسول اکرم ﷺ به عنوان هدیه آمده و ایشان آن را به من بخشیده اند. سپس جابر رونوشتی از آن بر می دارد. این لوح مفصل بوده،

مضامین والایی دارد که ضمن آن، نام پیامبر و جانشینانشان آمده است و ما در این جا آن را شاهد می آوریم:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیغمبر او، و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

ای محمد اَسْمَاء مرا بزرگ شمار و نعمت های مرا سپاسگزار باش و الطاف مرا انکار مدار. همانا منم خدائی که جز من شایان پرستشی نیست، به منم شکننده جباران و دولت رساننده مظلومان و جزادهنده روز رستاخیز، همانا منم خدایی که جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد (به اینکه خود را مستحق ثواب من داند) و از غیر عدالت من بترسد، (به اینکه کیفر مرا ستم انگارد) او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد، جز اینکه برای او وصی و جانشینی مقرر کردم و من ترا بر پیغمبران برتری دادم و وصی ترا بر اوصیاء دیگر، و تو را به دو شیر زاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم... سپس نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است. و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود محمد است... و جعفر است که شک کنندگان در باره او هلاک می شوند... پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد، زیرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند.

هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکه یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است... پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی، وای بر دروغ بندان و منکرین علی (امام هشتم علیه السلام) و... او را به وجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمد مسرور سازم... و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین وحی من است... از او به وجود آورم دعوت کننده به سوی راهم و خزانه دار علمم حسن (امام عسکری علیه السلام) را. و این رشته را به وجود پسر او «م ح م د» که رحمت برای جهانیان است کامل کنم، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستمگران) سرهای آنها را برای یکدیگر به هدیه فرستند، چنان که سرهای ترک و دیلم (کفار) را به هدیه فرستند، ایشان را بکشند و بسوزانند، و آنها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود، آنها دوستان حقیقی منند. به وسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبهات و مصیبات و زنجیرها را بردارم، درودها و رحمت پروردگارشان بر آنها باد، و تنها ایشانند، هدایت شدگان.

۲-۳) نتایج حاصل از این روایات

از نقل این روایات متعدد ویژگی های خاص و انحصاری امام دوازدهم و موعود اسلام بر ما مشخص می شود. در نتیجه اعتقاد به مهدویت

عبارت است باور به امامی زنده و آخرین جانشین پیامبر ﷺ در این زمان که ایشان در میان مردم و در روی کره زمین زندگی می‌کنند؛ ولی در غیبت به سر می‌برند، مردم را می‌بینند و مردم هم ایشان را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند. همان شؤونی را که ائمه قبل داشتند ایشان دارا هستند؛ که با ظهور پرشکوه و پیروزمندانه خود به نابرابری‌ها و بیدادگری‌ها و جهالت‌ها و نابسامانی‌های جامعه انسانی پایان می‌بخشند و سراسر زمین را زیر پرچم حکومت توحید و عدالت جهانی درمی‌آورند و رفاه و آسایش و آرامش به همگان ارزانی می‌دارند؛ حضرت عیسی علیه السلام بعد از ظهور پشت سر ایشان نماز می‌خوانند.

حالا جای سؤال است کسانی که ادعا می‌کنند حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کرده کدام یک از این ویژگی‌ها را در جناب باب می‌بینند یا به اعتقاد ایشان، کدام دگرگونی در عالم ایجاد شده و قابل مشاهده بر همگان است؟

۳- اعتقاد به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در منابع بهائی:

حدیث شریف لوح جابر را بزرگان بهائیت و بابت در کتاب‌های خود به صورت ناقص آورده‌اند و البته تلاش کرده‌اند تا مفاد آن را بر جناب باب منطبق نشان دهند. اینان آخرین بخش از این حدیث شریف را که مربوط به ویژگی پیروان مهدی در دوران غیبت او و نزول بلاها و مشکلات بر یاوران خالص اوست، بر مشکلات ایجاد شده بر پیروان باب پس از ظهور او منطبق دانسته‌اند. بدون

آنکه توجه کنند بر اساس مفاد همین حدیث شریف، باب نمی‌تواند قائم موعود باشد. چرا که مطابق این حدیث، قائم، فرزند امام یازدهم، امام حسن عسکری علیه السلام است که این ویژگی بر باب انطباق ندارد. لذا بهتر است هر محقق به اصل منبع حدیث مراجعه کند و نتیجه‌گیری پیشوایان بهائی را از حدیث ناقص ارزیابی کند. از جمله نقل‌هایی که بابی‌ها و بهائی‌ها کرده‌اند عبارت است از:

۱-۳) باب:

«و از آن جمله لوح فاطمه است که در کتب حدیث مسطور است إلى أن قال: و اکمل ذلک بانه م ح م د رحمه للعالمین. علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و یدل اولیائه فی زمانه...» (باب، کتاب دلائل سبعة، ص ۴۷).

۲-۳) میرزا حسینعلی بهاءالله:

«چنان چه در کافی در حدیث جابر در لوح فاطمه در وصف قائم می‌فرماید: علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب فیدل اولیائه فی زمانه و...» (بهاءالله، ایقان، ص ۱۶۲)

۳-۳) مقایسه میان ویژگی‌های امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و جناب باب:

۱-۳-۳) نام امام زمان محمد و نام پدرشان حسن ملقب به امام عسکری و نام مادرشان نرجس خاتون است. ایشان در سال ۲۵۵ در سامرا پنهانی متولد شدند. و اما نام باب، علیمحمد و نام پدرش میرزا محمدرضا و اجدادش ابراهیم و فتح‌الله بوده است. (اشراق خاوری عبدالحمید، به اهتمام حمید رأفتی، محاضرات ۲: ۱۰۲۶) و مادرش فاطمه بیگم نام داشته و هرگز برای او سابقه بردگی و کنیزی را یادآور نشده‌اند. (همان مدرک).

۲-۳-۳) جناب نقطه (=علیمحمد شیرازی) در اول محرم سال ۱۲۳۵ در شیراز به‌طور عادی و آشکار و بدون کمترین خوفی از حکومت وقت به دنیا آمده. (اشراق خاوری، عبدالحمید، به اهتمام حمید رأفتی محاضرات ۲ ص ۶۶۹) و گذشته از آن که برای سیادت او برهانی در دست نیست و در هیچ یک از آثار بهائی سلسله یا شجره نسب او را تا یکی از امامان ننوشته‌اند.

۳-۳-۳) سید باب پیش از هزار سال با حضرت

حسین یا حضرت رضا یا دیگر ائمه علیهم السلام فاصله زمانی داشته و نمی‌تواند نسل نهم یا پشت چهارم یا فرزند چندم یکی از آنها باشد. مسئله‌ای که در مورد ویژگی‌های قائم در احادیث مکرراً به آن استناد شده است.

۴-۳-۳) وی علی‌رغم بشارات معصومین، تابعیت و بیعت حکومت محمدشاه قاجار و ناصرالدین شاه قاجار را داشت و نسبت به آنها در آثار و نامه‌های خود کمال تعظیم و تواضع را می‌نمود و خود را فدایی آنان می‌خواند و مستدعی الطاف سلطانی و رحمت و رأفت شاهی قلمداد می‌کرد. (گلپایگانی ابوالفضل، کشف الغطاء، ص ۲۰۴).

۵-۳-۳) جناب باب هیچ‌گاه از انتظار مردم و مریدان پنهان نبود تا آنان مورد آزمایش قرار گیرند و در مورد حیات و ممات او به اختلاف و انحراف دچار گردند و عمر طولانی ایشان فقط و فقط سی و یکسال و هشت ماه بود. بعد از ظهور ایشان تاکنون نه تنها از عدل و داد

سید باب بیش از هزار سال با حضرت حسین یا حضرت رضا یا دیگر ائمه علیهم السلام فاصله زمانی داشته و نمی‌تواند نسل نهم یا پشت چهارم یا فرزند چندم یکی از آنها باشد. مسئله‌ای که در مورد ویژگی‌های قائم در احادیث مکرراً به آن استناد شده است.

خبری نشده، نا امنی بیشتر هم شده است. پس از ظهور باب در دو قرن گذشته، جنگ‌های بزرگ بین‌المللی رخ داده و در آنها، هزاران انسان بی‌گناه به کام مرگ فرو رفته‌اند. هزاران نفر بر اثر قحطی و گرسنگی جان باخته‌اند و بساط ظلم و جور از گیتی رخت بر نبسته است.

ملاحظه می‌شود که جناب نقطه اولی (سید باب)، نه نامش و نه کنیه‌اش، نه اسم پدرش و نه نام مادرش، نه فواصل نسلی او با ائمه دین و نه کیفیت تولدش، نه غیبتش و نه دوران عمرش، نه ظهورش و نه نتایج حاصل از

ظهورش... و نه هیچ کدام از ویژگی‌هایش مطابق با آنچه در روایات مربوط به ویژگی‌های قائم موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف نقل شده، کوچک‌ترین مشابهتی ندارد. اگر مقصود بهائیان از تطبیق موعود اسلام و مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف - که در اعتقادات شیعه آمده- میرزا علیمحمد شیرازی است؛ ایشان هیچ نقطه مشترکی با جناب باب ندارند.

۴- ادعاهای باب:

آن‌چنان که اهل تحقیق در مسائل بهائیت واقفند، سید باب از ابتدای دعوت خویش تا به انتها، ادعای ثابتی در مورد مقامات خود نداشته است. در ادامه به بررسی این ادعاها

و اعتراض‌های وارد بر این شیوه و پاسخ‌های بهائیت به این اعتراضات خواهیم پرداخت.

۴-۱) ادعای اول باب:

برای این که ببینیم جناب باب در سال ۱۲۶۰ خود را به ملاحسین بشرویی چگونه معرفی کرده است، بهترین راه، مراجعه به نخستین بخش از تفسیر سورة یوسف است که به سورة الملک معروف است؛ کتاب تفسیر سورة یوسف (=قیوم الاسماء) به نظر بهائیان، اول و اعظم و اکبر جمیع کتب باب به شمار می‌آید. (بهاءالله، ایقان، ص ۱۵۳). در اینجا جناب باب ادعا می‌کند که تفسیر سوره یوسف را از نزد محمدبن‌الحسن که نسلشان از طریق امامان شیعه، به علی ابن ابیطالب می‌رسد؛ دریافت کرده است و خود را بنده ایشان می‌خواند.

اشراق خاوری تمامی آن بخش را که سورة الملک نام دارد، آورده و ما بخشی آن را از شاهد می‌گیریم: «اللَّهُ قَدْ قَدَّرَ أَنْ يَخْرُجَ ذَلِكَ الْكِتَابُ فِي تَفْسِيرِ أَحْسَنِ الْقَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلِيٍّ عَبْدِهِ لِيَكُونَ حُجَّةَ اللَّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ بَلِيغًا».

ترجمه: به درستی که خدا مقدر کرده است که این کتاب را در تفسیر نیکوترین داستان‌ها (سورة یوسف) از نزد محمد فرزند حسن فرزند علی... فرزند علی بن ابی طالب بر بنده اش خارج سازد تا از نزد ذکر - میرزا علیمحمد - حجت

رساننده خدا بر اهل عالم باشد. (اشراق خاوری، عبدالحمید، ریحی مختوم، ص ۲۱ تا ۲۴).

پس روشن شد که میرزا علیمحمد شیرازی (جناب باب) در آغاز ادعا، خود را بنده و باب امام غائب می‌دانست و مدعی بود که مکتوباتش از او نیست، بلکه از جانب حضرت امام محمدبن‌الحسن به او رسیده و همین اظهار نزدیکی کامل و ارتباط وافر با وجود مقدس امام عصر کافی بود تا ملاحسین و امثال او را سرسپرده و مرید گردانند.

پس ادعایی که بهائیان مبنی بر ظهور قائم اسلام در سال ۱۲۶۰ دارند با ادعای باب در آن سال مغایر است و تا سال ۱۲۶۴ ایشان ادعای باییت قائم موعود عجل الله تعالی فرجه را داشته‌اند. قائم موعودی که اتفاقاً ویژگی‌هایش با قائم موعود در فرهنگ شیعی مطابقت دارد.

۴-۱-۱) پاسخ مبلغان بهائی و بررسی این پاسخ:

بهائیان در پاسخ می‌گویند: «به جهت پیشگیری از ضوضا و بلوای عمومی، برای عوام، خود را باب معرفی نمودند، ولی پس از مدتی که امر انتشار وسیع‌تری یافت، حقیقت امر را بر همگان آشکار ساختند و فرمودند که قائم موعود (امام‌زمان) هستند که همه ادیان انتظار ظهورشان را می‌کشیده‌اند و خداوند ایشان را با شریعت مستقلی مبعوث فرموده است. تمام این مراحل برای آن بود که به تدریج ذهن عموم آمادگی پذیرش این امر عظیم را پیدا کند. نکته مهم این است که در ابتدا مردم گمان می‌نمودند که منظور حضرت اعلی از کلمه «باب»، باییت امام‌زمان است، اما به فرموده حضرت عبدالبهاء «از کلمه باییت مراد او چنان بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگوار هستم که هنوز در پس پرده عزت است و دارنده کمالات

بی‌حصر و حد باراده او متحرک و بحبل ولایش متمسک.» در واقع حضرت باب، باب من یظهره الله، حضرت بهاءالله بودند. (جزوه رفع شبهات، پاسخ شبهه ۸ و ۹).

خوانندگان محترم از این پاسخ چه دریافتی دارند نمی‌دانم؟! ولی آن چه به وضوح روشن می‌شود آن است که به گفته بهائیان، باب برای جلوگیری از بلوا، ابتدا با رای و نظر مردم همراهی کرده، اما بعداً مقصود اصلی خود را بیان کرده است.

اشکال اصلی این استدلال آن است که باب، تفسیر سورة یوسف را ابتدا به یکی از نزدیک‌ترین یاراناش، یعنی ملاحسین بشرویی ملقب به باب الباب عرضه کرد و هرگز چنین نبود که کتاب تفسیر سورة یوسف او، از بدو نگارش در اختیار عموم مردم قرار گیرد. ملاحسین نیز از دیدگاه مبلغان بهائی، نه تنها از عوام نیست، بلکه اولین ایمان آورنده به باب و یکی از هجده یار نزدیک او ملقب به حروف حی بود

یکی از هجده یار نزدیک او ملقب به حروف حی بود.

گذشته از این، با خواندن آثار اولیه باب نظیر تفسیر سورة یوسف، عبارات بسیار صریح دیگری می‌توان یافت که کاملاً نشان می‌دهد سید باب، خود را نایب حجت دوازدهم و نایب قائم موعود معرفی کرده بود.

عباس افندی می‌نویسد: «آغاز گفتار نمود و مقام باییت اظهار و از کلمه باییت مراد او چنان

بود که من واسطه فیوضات از شخص بزرگوار هستم که هنوز در پس پرده عزت است و دارنده کمالات بی‌حصر و حد، به اراده او متحرک و به حبل ولایش متمسک. و در نخستین کتابی که در تفسیر سورة یوسف مرقوم نموده، در

جمیع مواضع، خطاب‌هایی به آن شخص غائب - که از او مستفید و مستفیض بوده - نموده و استمداد در تمهید مبادی خویش جسته و تمنای فدای جان در سبیل محبتش نموده و از جمله این عبارت است: يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ قَدْ فَدَيْتُ بِكَ لَكَ وَرَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَ مَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ...

« ترجمه عبارات عربی اخیر این است: ای بقیةالله سراپا فدای تو شوم و به

ناسزاشنوی در راه تو خشنودم و در راه محبت تو جز کشته شدن آرزویی ندارم.... (عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح، صص ۳ و ۴؛ منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه، ص ۳۹).

در همین‌جا عبدالبهاء اشاره به تفسیر سوره یوسف کرده که باب در آنجا خود را بنده حضرت بقیةالله نامیده است و حضرت بقیةالله در فرهنگ شیعی که مخاطب اصلی گفتار باب بوده است، همان حضرت محمدبن‌الحسن

العسکری، امام دوازدهم است؛ طرفه آنکه در کتاب‌های نخستین باب، هیچ اسمی از بهاءالله نیست.

بالا‌تر از همه این موارد، اعتراف تلخ مبلغان بهائی در مورد منظور باب از لفظ بقیةالله در آثار نخستین اوست. نویسنده و مبلغ بزرگ بهائی می‌نویسد: «بقیةالله یکی از القاب امام دوازدهم شیعیان است.» (فاضل مازندرانی، اسرارالآثار جلد ۲، ص ۶۸).

بنابراین اگر باب خود را فدایی حضرت بقیةالله معرفی می‌کرده است، برداشت از سخنان او تنها آن بوده که او نایب قائم موعود و بشارت دهنده به ظهور آن منجی بشر است.

بهائیان همچنین در مورد

تغییر ادعاهای باب از بابت به قائمیت و سپس به نبوت، به مسئله تقیه و جایز بودن آن در آیین بایی و دیانت اسلام را مطرح می‌کنند (جزوه رفع شبهات، صص ۳۶ و ۴۱، پاسخ شبهه ۸ و ۹). به باور این مبلغان، سید باب در ارائه دعوت خویش، مراعات تقیه کرده است و چون ممکن بوده مردم در آغاز با شنیدن ندای قائمیتش، او را پس بزنند و دعوتش را نپذیرند، نوعی تدریج در دعوت را رعایت کرده است

و ابتدا خود را باب قائم موعود و سپس خود او معرفی کرده است.

صرف‌نظر از آنکه پذیرش این ادعا، مساوی با پذیرش رد ادعای پیشین است که مطابق آن بیان می‌شد که باب، خود را نایب بهاءالله و مبشر به او معرفی می‌کرده است، این ادعا به صورت جداگانه نیز قابل تحلیل است.

نخستین اشکال این استدلال، مغایرت آن با جواز تقیه در آثار بهائی است. بدین معنی که نه در بهائیت و نه در هیچ آئین دیگر، تقیه در اصل ادعای مدعیان اتفاق نمی‌افتد. بلکه مدعیان اتفاق نمی‌افتد. بلکه مدعی پیامبری اگر واقعا از سوی خداوند مبعوث شده باشد، ادعای خود و دعوتش به سمت توحید و یگانه‌پرستی را بدون هیچ ترس و واهمه‌ای بیان می‌کند تا مأموریتش به انجام برسد و دعوت او به عموم انسان‌های مخاطب او، ابلاغ گردد. درواقع تقیه مربوط به پیامبر نبوده و نیست؛ بلکه مرتبط با پیروان پیامبر است. پیروان پیامبر و احتمالا

اوصیا و جانشینان پیامبر است. همچنین تقیه در برابر دشمنان و برای حفظ خود و دوستان لازم است و تقیه کردن در میان هم‌مسلمانان، معنایی ندارد. به این مسأله بدیهی در آثار بهائی نیز اشاره شده است. جناب بهاءالله معتقدند: «حکمت محبوب است و لکن نه به شأنی که کلمه الله مستور ماند و حکمت بین اشرار لائق، نه بین اخیار» (مازندرانی، اسرارالآثار ج ۲، ص ۱۷۱).

بهاءالله می‌گوید: تا زمانی تقیه درست است که کلام خدا و حقیقت دین پنهان نماند و نیز در برابر مردمان بدکار این رفتار مجاز است، نه در مقابل نیکان و پاک نهادان و هم‌کیشان. می‌بینیم جناب باب برای ملاحسین بشرویی که از خاصان و حروف حی بودند ادعای بابتیت خود را مطرح کرده، درحالی که دعوی قائمیت را به ناصرالدین شاه و علمای درباری او ابراز نموده که بهائیان آنان را شرور و ستمگر می‌دانند! پس نه تنها

تقیه‌ای در کار نبوده است؛ بلکه مستندات تاریخی نشان می‌دهد که رفتارهای باب، کاملاً برخلاف تقیه بوده و بهائیان باید برای تغییر مدام دعوی او، توجیه بهتری پیدا کنند.

۴-۱-۲) افسانه غرائیق نکته دیگر حائز اهمیت، آن است که بهائیان در ادامه پاسخ خود نسبت به تقیه‌ای بودن رفتار باب در پنهان کردن دعوت اصلی خود در آغاز کار،

به جریانی تاریخی در اسلام استشهاد می‌کنند؛ به نام افسانه غرائیق.

مطابق این افسانه به نقل بهائیان، رسول اکرم ﷺ در آغاز دعوت خویش به هنگام نام بردن از بت‌های مشرکان، از آنان به نیکی یاد کردند تا بتوانند آنان را با خود همراه کنند و در مراحل بعدی، دستور یکتاپرستی را ابلاغ کردند و مردم را به دوری از بتها فراخواندند. به باور مبلغان بهائی، تغییرات دعوت باب در دوران شش ساله

در افسانه غرائیق، اصل ماجرای تجلیل از بتان قریش، اشتباه پیامبر و بر اثر القاء شیطان بوده است و هرگز هدف از آن، جلب حمایت و رضایت کفار نبوده است؛ درحالی که بهائیان ادعا می‌کنند سید باب برای همراه ساختن شیعیان با خود، ابتدا ادعا کرد که نایب امام‌زمان است و شیعیان و به‌ویژه شیخیانی که به دور او حلقه زدند، او را همراهی کردند و پس از این همراهی، ادعاهای بعدی را در سال‌های بعد مطرح ساخت.

حیات او پس از سال ۱۲۶۰ قمری، مشابه همین افسانه است که در ادیان پیشین اتفاق افتاده است.

برای بررسی این مطلب که تنها در منابع اهل سنت نقل شده و در آثار شیعی به‌شدت مورد نقد و نکوهش قرار گرفته است، لازم است نخست اصل مسئله نقل شود:

مطابق این داستان، هنگامی که رسول اکرم ﷺ سورة نجم را تلاوت می‌فرمود و به این آیه مبارکه رسید: «أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ؟»، آیا نمی‌نگرید بر لات و عزی و منات، سومین بت؟

شیطان بر زبان آن حضرت جاری کرد که بگوید: تِلْكَ الْغُرَانِيقُ الْعُلَىٰ مِنْهَا الشَّفَاعَةُ لَتَرْجَىٰ! یعنی اینها درناهایی گرانقدرند و شفاعت آنان در پیشگاه پروردگار مورد پذیرش قرار خواهد گرفت. (این عبارت، در منابع مختلف ستیان، به عبارات گوناگون نقل شده است).

در ادامه این افسانه آمده است که بت‌پرستان با شنیدن این عبارات در تجلیل از بت‌هایشان، به‌سوی پیامبر مایل شدند و به حالت سجده بر خاک افتادند. اما در ادامه، خداوند پیامبر خود را آگاه ساخت که این عبارات توسط شیطان

بر زبان او جاری شده و مورد تأیید پروردگار نیست. لذا پیامبر ﷺ، بلافاصله به تصحیح اشتباه خود پرداخت و دستور داد تا آن عبارات را از قرآن حذف کنند و پس از آن نیز دیگر آن عبارات، بر زبان آن حضرت جاری نشد. (طبری، تاریخ طبری، ج ۲ ص ۳۳۸ و ۳۳۹؛ همو، جامع البیان فی تفسیر آی القرآن، ج ۱۷ ص ۳۱ و ۱۳۲).

صرف نظر از دروغ بودن اصل این واقعه و ریشه یابی این دروغ پردازی در ادامه مقاله، نکته مهمی درباره استدلال بهائیان به این واقعه باید مد نظر قرار گیرد. حتی اگر تمام مفاد این افسانه را بپذیریم و قبول کنیم که چنین اتفاقی برای پیامبر اکرم در زمان قرائت قرآن برای مشرکان مکه افتاده است، نمی توان مشابهتی میان این حادثه با رفتار سید باب در ارتقاء تدریجی ادعای خود در طول سال های پس از نخستین ادعا پیدا کرد. چرا که در افسانه غرائیق، اصل ماجرای تجلیل از بتان قریش، اشتباه پیامبر و بر اثر القاء شیطان بوده است و هرگز هدف از آن، جلب حمایت و رضایت کفار نبوده است؛ در حالی که بهائیان ادعا می کنند سید باب برای همراه ساختن شیعیان با خود، ابتدا ادعا کرد که نایب امام زمان است و شیعیان و به ویژه شیخیانی که به دور او حلقه زدند، او را همراهی کردند و پس از این همراهی، ادعاهای بعدی را در سال های بعد مطرح ساخت. دو دیگر آنکه در همین افسانه غرائیق بلافاصله پس از تأثیر القاء شیطان، خداوند به واسطه فرشته وحی، پیامبرش را از اشتباه صورت گرفته آگاه ساخت و پیامبر

بلافاصله به اصلاح اشتباه خود پرداخت و لذا تأثیر رضایت مشرکان، تنها چند ساعت بود و پس از آن، مشرکان نیز متوجه شدند که حمایت و تجلیلی از بت های مورد احترام ایشان در کار نیست و پیامبر اکرم ﷺ، در برابر تمام خرافات آنان ایستاده است. اما در ماجرای سید باب، نه تنها این مسئله در همان دوران بر طرف نشد، بلکه بسیاری از کشته شدگان بابی در قلعه طبرسی و سایر نبردهای بایبه با دولت مرکزی، از اصل ادعای باب بی خبر بودند و او را با همان مشخصات اولیه می شناختند و برای هموار کردن قیام حجت بن الحسن، امام دوازدهم شیعه، به گرد او جمع شده بودند و مبارزه می کردند. تنها پس از سال ۱۲۶۵ هجری و نگارش کتاب بیان بود که برخی از بایان متوجه ادعاهای بعدی باب از جمله ادعای قائمیت او شدند. با عنایت به نکات فوق، حتی در صورت پذیرش افسانه غرائیق، نمی توان مشابهتی میان این اشتباه پیامبر با ارتقاء تدریجی دعوت باب در طول دوران ادعا یافت و استدلال نویسندگان بهائی به این ماجرا صحیح نیست.

۴-۱-۳) بررسی علل دروغین بودن افسانه غرائیق:

آنچه دروغ پردازی جا علان این افسانه را روشن می سازد، این است که آیات قبل و بعد از جمله منقول از شیطان، همه در مذمت و بدگویی از باورها و رفتار مشرکان است؛ چطور ممکن است سخن دانان و نکته سنجان قریش، آن همه سرزنش و نکوهش خدایان را در نیابند و تنها با دل خوش کردن به همان دو جمله، به خاک افتند؟! آیات سوره «نجم» به این شرح اند:

«فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ تِلْكَ إِذَا قَسَمَ صِغِيرِي إِنِّي هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيَتْهُمَا أُتُمُّ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ

اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ» (۱۹-۲۳)

به من از لات و عزی [دو بت خویش] خبر دهید و منات، سومین [بت] دیگران [که شما آنها را تمثال فرشتگانی به عنوان دختران خدا می پندارید]، آیا [به پندار شما] ویژه شما پسر و ویژه او دختر است؟ در این صورت این تقسیمی ظالمانه است. این بتان [که شما آنها را به عنوان شریک خدا گرفته اید] چیزی جز نامها [ی بی معنا] که شما و پدرانتان [بر اساس حدس و گمان] نامگذاری کرده اید نیستند، خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نازل نکرده است. اینان فقط از پندار و گمان [بی پایه] و هواهای نفسانی پیروی می کنند، در حالی که مسلماً از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است.

اگر ترجمه عبارت جعل شده را در این میان قرار دهید، چنین می شود: «اینان دُرناهای عالی مقام اند و به شفاعت آن ها امید می رود!» قطعاً می بینید که سراپا تناقض خواهد بود. ادامه آیات این است: «آیا پسر از آن شما و دختر خاص خداست؟ این، تقسیمی ظالمانه است. اینان جز نام هایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامیده اید و خدا هیچ حجتی درباره آن ها نازل نکرده است». می بینید که کل آیات در مذمت بت و بت پرستان است.

عرضه احادیث بر قران کریم و سنجش عیار آنها با قران، از ملاک های قطعی شیعه و سنی در نقد روایات است. در این جا که این دسته روایات، آشکارا با قرآن مخالفت دارند، به این مخالفت توجهی نکرده و این روایات را نقل کرده اند. چگونه عالمان قدیم و جدید سنی، هم چون طبری (متوفای ۳۱۰)، و اقدی (متوفای ۴۶۸)، زَمَخْشَری (متوفای ۵۳۸)، بیضاوی (متوفای ۷۹۱) و سُیوطی (متوفای ۹۱۱)، این

گونه احادیث جعلی را در تفاسیر یا تواریخ خود آورده اند؟ این روایات ساختگی را که تسلط شیطان را بر پیامبر تصدیق می کند - چگونه می توان به عنوان واقعیت، جمع و تدوین و عرضه کرد در حالی که آیات قرآن خلاف امر فوق را گواهی می دهند. به نمونه هایی از این آیات اشاره می کنیم:

الف: قرآن تسلط شیطان را بر مؤمنان متوکل بر خدا رد می کند:

«فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (نحل، ۹۹)

هنگامی که قرآن می خوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر. یقیناً او بر کسانی که ایمان آورده اند و همواره بر پروردگارشان توکل می کنند تسلطی ندارد. تسلطش فقط بر کسانی است که او را سرپرست و دوست خود گرفته اند و بر کسانی است که [به وسیله اغواگری او] برای خدا شریک قرار داده اند

خود شیطان نیز به درگاه خداوند گفت:

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» (ص، ۸۳)

«سوگند به عزت تو (ای خدا) همه را گمراه خواهم کرد؛ جز بندگان گزیده ات را».

بی تردید، رسول اکرم ﷺ مصداق کامل مخلصین و برترین فردی است که از تسلط و اغوای شیطان در امان است.

ب: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جز به وحی سخن نمی گوید: در ابتدای همین سوره نجم، خداوند متعال در وصف پیامبرش چنین می فرماید: «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم ۳و۴)

و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید گفتار او چیزی جز وحی که به او نازل می شود نیست. بر اساس آیه فوق و آیات دیگر (یونس/۱۶، حاقه/۴۵و۴۷) پیامبر جز به وحی آسمانی سخن نمی گوید؛ چه رسد به الهام گرفتن از شیطان و تمجید بت ها!

این درحالی است که حدیث شناسان در سند این روایات نیز خدشه های بسیار کرده اند و انگیزه های جعل و وضع چنین روایاتی در برخی کتب تفسیری را کشف و بیان کرده اند. (علامه عسکری، نقش ائمه در احیای دین، درس نهم).

۴-۱-۴) توبه باب از مقام بابت:

«نقطه اولی را با احترام تمام به شیراز آوردند و در مجلسی با حضور امام جمعه و حاکم شیراز، مورد بازخواست قرار گرفت. در آغاز مجلس، میان نظام الدوله و سید باب گفتگوی تندی واقع شد و سوء تفاهم پیش آمد، به نحوی که نظام الدوله فرمان داد تا با یک سیلی جانانه از او پذیرایی کردند. ولی امام جمعه وساطت کرد و پس از نوازش میرزا علی محمد، درباره ادعایش پرسید: حضرت فرمودند: «من نه وکیل قائم موعود هستم و نه واسطه بین امام غائب و مردم هستم». امام جمعه گفت کافی است و قرار بر

این شد که باب در مسجد وکیل شیراز برای رفع هیجان عمومی این اقرار را تکرار کند. روز جمعه میرزا علی محمد بر فراز منبر رفت و با این عبارات بر خود و مریدانش لعنت فرستاد و گفتار پیشین خود را پس گرفت: «لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غائب بداند. لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند... لعنت خدا بر کسی که مرا منکر امامت امیرالمؤمنین و سایر ائمه اطهار بداند». (نبیل زرنندی محمد، تلخیص تاریخ نبیل، صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۲).

اما جناب باب به ادعای بابت اکتفا نکرده و بعد از مدتی ادعای قائمیت و پیامبری کردند.

۴-۲) ادعای دوم باب: قائمیت

در آثاری که میرزا علی محمد پس از سال ۱۲۶۴ نگاشته، دعاوی قائمیت او به چشم می خورد. اهمیت این مقطع تاریخی بدان سبب است که بدانیم تا آن سال، باب واقعا خود را قائم موعود نمی دانسته و به پیروان خویش نیز چنین مطلبی را بیان نمی کرده است.

۴-۲-۱) بیان برخی نمونه ها:

نمونه های ذیل از این دسته اند:

• و هم چنین در ظهور نقطه بیان اگر کُل یقین کنند به این که همان مهدی موعودی است که رسول خدا خبر داده، یک نفر از مؤمنین به قرآن منحرف نمی شوند از قول رسول خدا» (باب، بیان فارسی، ص ۳۱۶؛ منشی محفل روحانی بهائیان ایران، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه، ص ۷۸، ۱۳۴ بدیع).

• ... و همچنین در ظهور نقطه بیان، که کل از برای اسم او قائم می شدند و از برای ظهور شب و روز تضرع و ابتهال می نمودند و اگر در خواب می دیدند او را به آن خواب افتخارها می نمودند. (منشی محفل روحانی بهائیان ایران، منتخبات

آیات از آثار حضرت نقطه، ص ۵۸، ۱۳۴ بدیع).

۴-۲-۲) توبه نامه باب:

اندکی پس از ادعای قائمیت باب، او را در مجلس ولیعهد، ناصرالدین میرزای قاجار محاکمه کردند و پس از محاکمه او، توبه نامه ای مکتوب از وی به یادگار ماند که منکر هرگونه ادعایی در آن شده بود. در ادامه این توبه نامه و شرح آن محاکمه از منظر خوانندگان عزیز می گذرد.

به هر حال میرزا علی محمد در مجلسی که با حضور ولیعهد و چند تن از ندیمان و برخی از علمای درباری تبریز - که عموماً شیخی بودند - برگزار شد احضار گردید و مورد بازجویی قرار گرفت. نظام العلماء رئیس مجلس بود و پرسید ادعای شما چیست؟ «حضرت اعلی در جواب با کمال صراحت فرمودند: منم آن قائمی که مدت هزارسال است منتظر ظهور او

می باشید و بشنیدن اسمش قیام نموده و لقای او بوده اید». (فیضی، حضرت نقطه اولی، ص ۲۹۰).

«من مجنون نیستم دیوانه کسی است که حکم به قتل قائم موعود می دهد». (همان، ص ۳۳۳).

این البته تنها نقل تاریخی از آن جلسه نیست. چرا که منابع مستقل از تنبیه بدنی باب در آن جلسه توسط ناصرالدین میرزا و مجبور شدن باب به نوشتن توبه نامه ای مفصل خبر می دهند. اصل توبه نامه توسط ناصرالدین میرزا به تهران،

اصل نگارش توبه نامه باب، در برخی منابع بهائی نیز ذکر شده و برخی از مبلغان بزرگ بهائی، بر آن صحه گذاشته اند (گلپایگانی، کشف الغطاء، صص ۲۰۰-۲۰۴). لذا به نظر می رسد تلاش این مبلغان برای خدشه در سندیت مورد قبول همکیشان ایشان نبوده است و منابع بهائی نیز وجود این توبه نامه و وقوع چنین جلسه ای را تأیید کنند.

پایتخت دولت قاجاریه ارسال می شود و در گنجینه آثار موجود در دربار قاجاریه قرار می گیرد. بعدها با پیروزی انقلاب مشروطه و تشکیل مجلس شورای ملی و کتابخانه آن، بسیاری از اسناد سلطنتی بدان جا منتقل می شود که یکی از آن اسناد، همین دستخط میرزا علی محمد شیرازی است.

بهائیان تلاش گسترده ای کرده اند تا از حیث مطابق ندانستن دستخط این توبه نامه با دستخط باب یا انشای متفاوت آن با سایر نوشته های باب یا مهر نشدن با مهر مخصوص باب، در اصل آن خدشه کنند و آن را جعلی و بی اعتبار قلمداد و اثبات کنند که باب، هرگز از ادعاهای اصلی

خود کوتاه نیامده است. (جزوه رفع شبهات، ص ۴۳). صرف نظر از درستی یا نادرستی این استدلال ها که می تواند موضوع تحقیق مستقلی قرار بگیرد، بیان این تذکر کافی است که اصل نگارش توبه نامه باب، در برخی منابع بهائی نیز ذکر شده و برخی از مبلغان بزرگ بهائی، بر آن صحه گذاشته اند (گلپایگانی، کشف الغطاء، صص ۲۰۰-۲۰۴). لذا به نظر می رسد تلاش این مبلغان برای خدشه در سندیت، مورد قبول هم کیشان ایشان نبوده است و منابع بهائی نیز

بحارالانوار، ج ۵۲ ص ۲۳۱) و یا امام صادق (ع) فرمودند: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ كَمَا دَعَا رَسُولُ اللَّهِ ص فِي بُدْوِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرِ جَدِيدٍ» (مفید، الارشاد، ج ۲ ص ۳۸۴).

در این مقاله برای جلوگیری از طولانی شدن به سه پاسخ کوتاه اکتفا می کنیم:

۴-۳-۱) این روایات دلیل حقانیت باب نیست: حتی اگر ادعای مبلغان بهائی در دلالت این روایات را بپذیریم (که البته نشان خواهیم داد که دلالت این روایات، آن چنان که بهائیان تصور کرده اند، نیست) باز هم این روایات دلیلی برای انطباق سید باب با قائم موعود نخواهد داشت. چرا که اولاً همین روایات، منحصر به این عبارات نیست و قبل و بعد روایت نخست، مطالب مفصلی در مورد نشانه هایی از ظهور قائم موعود هست که بی گمان هیچ یک از آن، بر سید باب منطبق نیست. مانند این که در روایت نخست، امام باقر ظهور قائم را در ماه رمضان و پس از دو صیحه آسمانی اعلام می کنند که چنین نشانه هایی بر ادعای سید باب قابل تطبیق نیست. یعنی اگر صحت همین روایات را بپذیریم، سایر نشانه های بیان شده برای قائم موعود در همین روایت آن چنان با سید باب در تعارض است که نمی توان باب را قائم دانست. ضمن آنکه تطبیق یک نشانه از مجموع نشانه ها، نمی تواند دلیلی بر اثبات انطباق باب بر قائم موعود باشد.

۴-۳-۲) مطابق آیات قرآن، اسلام، آخرین و کامل ترین دین الهی است.

دین پسندیده و برگزیده نزد پروردگار اسلام است و دینی غیر از آن از کسی، پذیرفته نیست. این دین توسط حضرت محمد بن عبدالله (ص) بر مردم عرضه شد و با ابلاغ وصایت امیر مؤمنان

وجود این توبه نامه و وقوع چنین جلسه ای را تأیید می کنند. ضمن بر آنکه در مطالعات تاریخی، وجود شهادت ولیعهد و علمای حاضر در آن جلسه بر توبه کردن باب، دلیل مهمی در صحت انتساب توبه نامه به حساب می آید.

۴-۳) ادعای سوم باب: نبوت و رسالت

هم زمان با داعیه قائمیت، میرزا علی محمد خود را پیامبر خواند و کتاب «بیان» را با احکام تازه و مقررات جدید ارائه داد. آیین مقدس اسلام را نسخ نمود و خود را برتر از رسول اکرم (ص) و بیان را برتر از قرآن قلمداد کرد. «و همین قسم اگر مؤمنین به رسول الله و کتاب او، یقین کنند که ظهور قائم و بیان، همان ظهور رسول الله است به نحو اشرف در آخرت و این کتاب به عینه همان فرقان است که به نحو اشرف نازل شده در آخرت، احدی از مؤمنین به قرآن، خارج از دین خود نشده... و حال آن که عدم یقین ایشان عندالله مردود است». (باب، بیان فارسی، ص ۵۵).

عباس افندی باب را جزء انبیای مستقل و صاحب شریعت به شمار می آورد. (عبدالبهاء، مفاوضات، ص ۱۲۴).

بهائیان در توجیه این مطلب اشاره به روایاتی می کنند که مطابق آن، وقتی امام زمان (ع) ظهور می کنند با کتاب و آیین جدید می آیند. (پاسخ به شبهات، شبهه ۵).

متن این روایات چنین است: امام باقر (ع) فرمودند: «...يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ». (مجلسی،

و ائمه طاهرين (ع) به اتمام و اکمال رسید.

در این راستا به آیات زیر استناد می کنیم.

آل عمران - ۱۹: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ»: دین نزد خداوند تنها اسلام است.

آل عمران - ۸۵: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»: آن کس که دینی به غیر از اسلام برای خود برگزیند، از او پذیرفته نمی شود و در آخرت از زیانکاران است.

الأحزاب - ۴۰: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»: محمد پدر هیچ یک از شما نیست اما او فرستاده خداوند و آخرین پیامبران است.

المائدة - ۳: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»: امروز دین را بر شما کامل کردم و نعمت خود را به طور کامل در اختیارتان قرار دادم و راضی شدم که دین شما اسلام باشد.

علت استناد به آیات قرآن در این بخش آن است که بهائیان مدعی اند که رسول خدا (ص) پیامبری از سوی خداوند بوده که کتاب قرآن را برای هدایت بشر آورده است. لذا به آسمانی بودن قرآن و آیات آن اعتقاد دارند. البته معتقدند که دوره این تعالیم به پایان رسیده و لازم است دین جدیدی از طرف خداوند بیاید که لاجرم دیانت بهائی است. اما ملاحظه می کنیم که آیات قرآن کریم که بهائیان آسمانی بودنش را پذیرفته اند،

به صراحت و در مواضع مختلف، دین اسلام را آخرین دین و پیامبر اسلام را آخرین فرستاده الهی معرفی می کند.

در چنین شرایطی باید به سراغ تفسیر دلالت روایاتی رفت که بهائیان به آن استناد کرده اند و در سطور گذشته از منظر خوانندگان عزیز گذشت. در توضیح باید افزود که در برخی دیگر از روایات و ادعیه در مورد حضرت قائم (ع) از آن حضرت به عنوان مجدد دین اسلام یاد شده است. (شیخ طوسی، مصباح المتعجد، ج ۱ ص ۱۵۹؛

سیدبن طاووس، مهج الدعوات، ۶۵). بنابر این تفسیر، منظور از جدید در این روایات، ظهور امام قائم با دینی به غیر از دین اسلام نیست. بلکه حضرت حجت (ع) مطابق دین و آیین جدشان، خاتم پیامبران (ع) عمل می کنند و آن دین را تجدید می نمایند و چهره زیبا و رحمانی آن را به جهانیان نشان می دهند. این درحالی است که روایات متعدد دیگری نیز بر عملکرد قائم موعود بر اساس اسلام راستین و واقعی تأکید کرده اند. از جمله پیامبر (ص) می فرماید:

الْقَائِمُ مِنْ وَلَدِي اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي وَ شِمَائِلُهُ شِمَائِلِي وَ سُنَّتُهُ سُنَّتِي يُقِيمُ النَّاسَ عَلَى مِلَّتِي وَ شَرِيعَتِي وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ

بلکه حضرت حجت (ع) مطابق دین و آیین جدشان، خاتم پیامبران (ع) عمل می کنند و آن دین را تجدید می نمایند و چهره زیبا و رحمانی آن را به جهانیان نشان می دهند. این در حالی است که روایات متعدد دیگری نیز بر عملکرد قائم موعود بر اساس اسلام راستین و واقعی تأکید کرده اند.

الله علیه و آله- أَمَرَ الْجَاهِلِيَّةَ وَيَسْتَأْنِفُ الْإِسْلَامَ
جَدِيدًا» (نعمانی، غیبت، ص ۲۳۱؛ مجلسی،
بحار، ج ۵۲، ص ۳۵۳)

«خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: سیره
و رفتار مهدی چیست؟ فرمود: همان کاری را
که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد، مهدی هم انجام
می دهد. بدعت های موجود را خراب می کند.
چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله اساس جاهلیت را منهدم
نمود، آنگاه اسلام را از نو بنا می کند.»

۴-۳-۴) انکار ادعای نبوت در آثار باب

صرف نظر از پاسخ حلی ارائه شده در مورد
دلالت روایات فوق الذکر و همچنین عدم
امکان تطبیق محتوای کامل همین روایات بر
سید باب، یادآوری می کنیم که باب در سال
۱۲۶۱ و در ضمن ابلاغیه الف، ادعای نبوت و
ولایت را در مورد خود تکذیب کرده بود.

خلاصه ترجمه مفاهیم آن ابلاغیه، چنین است:
«همانا گفته اند که من ادعای امامت و دو
خواهرش (رسالت و نبوت) را کرده ام. خدا
ایشان را به واسطه این افترا بکشد... برخی مردم
نیز به من افتراء بسته اند که من بابت منصوص
را مدعی هستم. خدا آنان را لعنت کند. امام زمان
جز چهار نایب خاص، باب دیگری ندارد... و
گفته اند که من دعوی ربوبیت و خدایی دارم...
همانا من از کسانی که به این احکام نادرست
معتقدند بیزارم...». (فاضل مازندانی، ج ۱
اسرار الآثار، ص ۱۸۰ و ۱۸۱).

ملاحظه می شود که سید باب، چند سال قبل
از ادعای نبوت و ظهور الهی و خود را ذات
خداوند معرفی کردن، تمامی این ادعاها را کتباً
نفی کرده است و مبلغان بهائی نیز متن نوشته او
را در کتاب های خود نقل کرده اند. جای سؤال
از بهائیان هست که آیا نفی یک ادعا از مدعی
پیامبری در سال های نخست ادعا و تکرار همان

ادعا در سال های بعد قابل توجیه است؟ جالب
اینجا است که مبلغان بهائی نیز در برابر این
واقعیت های تاریخی، به جای پذیرش و فرود
آوردن سر تسلیم، به همین دلیل آن را غیر
قابل باور و لذا ساختگی می دانند و می نویسند:
«چگونه ممکن است که حضرت باب توبه
کرده باشد و بعد از آن دوباره به نزول آیات
بپردازند؟» (جزوه رفع شبهات، ۴۱).

در واقع مبلغان بهائی نیز نتوانسته اند این مطلب
را هضم کنند که باب، بارها ادعای خود را
تغییر داده و از آنها توبه کرده است، ولی هر
بار توبه را شکسته و ادعایی جدیدتر مطرح
کرده است. لذا عجیب بودن این واقعیت را
دلیل انکار آن قرار داده اند. حال آنکه به نظر
می رسد غیر الهی بودن دعوت باب و همچنین
عدم وجود ثبات قدم در دعوت، علت اصلی این
رفتارهای متناقض باشد.

۴-۴) ادعای چهارم باب: الوهیت

باب در لوح هیکل الدین که در اواخر حیاتش
آن را نگاشته چنین می نویسد: «إِنِّي عَلَى قَبْلِ
نَبِيلِ ذَاتِ اللَّهِ وَ كَيِّنُونِيَّتِهِ» عبارت اخیر می رساند
که میرزا علیمحمد خود را ذات خدای یکتا
و هستی و کیان او می داند (باب، لوح هیکل
الدین، ص ۵).

جناب بهاء الله در این باره می گوید: «سبحان الله با
اینکه اهل بیان خود مقرر و معترفند که نبوت به
رسول الله ختم شده و سینه ستین اول ظهور الله است،
معذک و مع اینکه حق حال بنفسه و کینونته مشهود
و از افق انانی انا حی فی الافق الابهی ظاهر و طالع
مجدداً ذکر وصایت و امثال آن می نمایند (اشراق
خاوری، مائده آسمانی، ج ۷، ص ۶۹).

در اینجا جناب بهاء الله به صراحت اعلام می کنند
که نبوت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ختم شده و در سال
۱۲۶۰ اول ظهور الله است.

نتیجه

بهائیان ادعا می کنند که علیمحمد شیرازی
ملقب به سید باب، قائم موعود و امام دوازدهم
شیعیان است. با یک بررسی اجمالی که در منابع
اسلامی و شیعی داشتیم و با بررسی نشانه های
قائم موعود و ویژگی های شخصی و شخصیتی
او، دریافتیم که علیمحمد شیرازی نمی تواند قائم
موعود و آخرین امام شیعیان باشد.

از سوی دیگر تغییرات مکرر ادعای باب در
دوران حیاتش عجیب و از یک مدعی پیامبری
غیر قابل پذیرش است. باب در چهار سال
نخست دعوت، خود را نایب قائم موعود و باب
او معرفی کرده است. سپس خود را همان قائم
موعود و در مراحل بعدی، پیامبر و خدا معرفی
کرده است. با این وجود در موضعی که مورد
محاکمه دانشمندان قرار گرفته است، به راحتی
از ادعاهای خود دست شسته و توبه نامه نوشته
است که این رفتار نیز از یک مدعی پیامبری
غیر قابل قبول است.

بهائیان تلاش کرده اند تا با مشابهت سازی میان
رفتار باب با پیامبر اکرم، این رفتارها را از سر
تقیه جلوه دهند. حال آنکه استنادات ایشان
به ویژه در مورد افسانه غرانیق، مربوط به برخی
روایات موضوع و جعلی است که در منابع
شیعی نیز مورد پذیرش قرار نگرفته و با آیات
قرآن در تعارض است. ضمن آنکه اصل ادعای
مشابهت میان تغییرات ادعای باب با القای آیات
شیطانی به پیامبر اکرم، قابل پذیرش نیست.

منابع

- ۱- قرآن
- ۲- اربلی، بهاءالدین علی بن عیسی، درگذشته ۹۲۶ق، کشف الغمّة.
- ۳- اشراق خاوری، عبد الحمید، ریحیق مختوم.
- ۴- اشراق خاوری، عبد الحمید، به اهتمام حمید رأفتی، محاضرات ج ۲.
- ۵- اشراق خاوری، عبد الحمید، مائده آسمانی جلد هفتم، مؤسسه ملی مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع.
- ۶- باب، لوح هیکل الدین.
- ۷- باب، دلائل سبعة.
- ۸- باب، بیان فارسی.
- ۹- بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن ج ۴.
- ۱۰- بهاءالله، ایقان، لجنه ملى نشر آثار بهائی به زبان فارسی و عربی - آلمان، ناشر: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان، هوفمایم، آلمان چاپ اول (نشر جدید) ۱۵۵ بدیع، ۱۳۷۷ شمسی، ۱۹۹۸ میلادی.
- ۱۱- بهاءالله، ایقان، ص ۱۵۳ چاپ ۱۷۵ صفحه ای.
- ۱۲- ترمذی، محمد، صحیح ترمذی ج ۲ ص ۴۶.
- ۱۳- جزوه رفع شبهات.
- ۱۴- سجستانی، ابی داود، صحیح ابی داود چاپ مصر ج ۲ ص ۲۰۷.
- ۱۱- شوقی ربّانی، قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودت، چاپ دوم با تجدید نظر، به مناسبت تجلیل یکصدمین سال اختتام عهد ابهی، و تعظیم قرن اعلان عهد و میثاق امر بهاء، ۱۴۹ بدیع - ۱۹۹۲ میلادی، مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی.
- ۱۲- صافی، لطف الله، منتخب الأثر.
- ۱۳- صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱.
- ۱۴- صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲.
- ۱۵- صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ باب ۶۶.
- ۱۶- صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱.
- ۱۷- طبرسی، ابی منصور، الإحتجاج علی أهل اللجاج ج ۲.
- ۱۸- عبدالبهاء، مفاوضات.
- ۱۹- عبدالبهاء، مقاله شخصی سیاح.
- ۲۰- طبری، محمد جریر، تاریخ، ج ۲ ص ۳۳۸ و ۳۳۹.
- ۲۱- طبری، محمد جریر، تفسیر، ج ۱۷.
- ۲۲- طوسی، محمد، فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول.
- ۲۳- فیضی، محمد علی، حضرت نقطه اولی.
- ۲۴- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الإسلامية) ج ۱، باب أن الأئمة ع هم الهداة
- ۲۵- گلپایگانی، کشف الغطاء عن حیل الاعداء، میرزا ابوالفضل و میرزا مهدی.
- ۲۶- مازندرانی، فاضل، اسرار الاثار ج ۱.
- ۲۷- مازندرانی، فاضل، اسرار الاثار ج ۲.
- ۲۸- مجلسی، محمد تقی، بحار الانوار، ج ۴۴.
- ۲۹- مجلسی، محمد تقی، بحار، ج ۵۲.
- ۳۰- منشی محفل روحانی بهائیان ایران، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه، ص ۷۸، ۱۳۴ بدیع).
- ۳۱- نبیل زرنندی، محمد، تلخیص تاریخ نبیل.
- ۳۲- نجاشی، رجال.
- ۳۳- نعمانی، محمد، الغيبة، باب ۴، ترجمه فهري.

افتتاحیه اول عدد من نشرة «معرفة البهادية»

فؤاد پور عبادی

نشکر الله المتان على توفيقه مرة أخرى، أن سیرنا على الطريق الصحيح في المعتقدات الشيعية والتعاليم الإلهية. وإن نظرة في إيماننا هذه إلى العالم المضطرب الملىء بالاعتقادات والأفكار المرتبطة بالله أو غيره، وفي خضم هذه المواجهات بين الأفكار المختلفة، نتطرق بفكرنا الصحيح للحديث عن إحدى هذه الاعتقادات التي خرجت عن المسار الصحيح للإسلام، وسنحاول نقدها بطريقة علمية سليمة.

إن موضوع بحثنا ونقدنا في هذا المقال هو موضوع "البهائية"، لكن لماذا البهائية؟ ذلك؛ لأن بعض يعتقدون أن البهائية فرقة صغيرة، ولا تحتاج

أن نولي لها الاهتمام والنقد الذي تستحقه. أو ربما نتساءل هنا ونقول: ألا يوجد أولويات أكثر حساسية للحدود الفكرية والثقافية والدينية؟ وهل يمكن لمثل هذه الاعتقادات أن تغذي المخاطر والانحرافات العقائدية والاضطرابات الفكرية والمشاكل الاجتماعية، وفي نهاية الأمر هل يمكن لها أن توجد المشاكل في المجتمع؟ ألا يوجد أخطار أخرى تشبه الترويج الذي تقوم به المعتقدات التكفيرية الوهابية أو البعثات التبشيرية المسيحية، وهذا ما يجعلنا نولي اهتمامنا بها ونقدها بطريقة تستحقها؟

وإشراق خاوري، وغيرهم من المروجين البهائيين، سيجد مثل هذه الأفكار تملأ الكتب وتفيض بها. إن الأخطاء التي يتداولها البهائيون في كتبهم تختلف عن الكتب التي نشأت منها وعمّا وضعها ميرزا حسين علي نوري كما في كتاب "إيقان" والجمال والكلمات الأولى للسيد باب "التي تتمتع بمستوى أقل من الناحية الأدبية. وإن الجواب على الاختلاف في أفكار هؤلاء المبشرين، ما هو إلا دفاع عن الإسلام والتشيع، أمام هذا الانحراف الذي يروج له البهائيون في الدين.

(٢) البهائية اعتقاد تنظيمي، يعتمد في أساسه على زيادة عدد في أتباعه ومناصريه، والدعوة المستمرة له، وسعى هؤلاء من خلال زيادة عدد أتباعهم إلى إنشاء دين إلهي والترويج له. ومن هنا فقد اعتمد البهائيون في هجماتهم التبشيرية على الإسلام ومذهب التشيع كغطاء لهم، لاستقطاب حماية الشيعة والمسلمين ولاسيما في إيران في إطار الهدف الذي يسعون إليه. ولا بد من التذكير هنا أن البهائية قد روجت لدينها على أنه دين إيراني وأكثر أعضائه المؤثرين من إيران. فقد كان للإيرانيين دور بارز ومهم في التنظيمات البهائية على مدار تاريخهم. كما أن هناك ثلاثة أشخاص أصلاء من أصل تسعة أعضاء في بيت العدل الإيراني، كما يعتبر الإيرانيون من الأعضاء الأصلاء في التنظيمات الدولية. لذلك فقد كان البهائيون يسعون إلى هدفهم في إيران وبين

إن مثل هذه الأسئلة، بل العشرات منها يمكن أن تدغدغ أذهان القراء في المجلة الفصلية "الدراسات البهائية" مع أن هناك الكثير من الأخطار المهمة بالنسبة لنا والتي تجعلنا نقف عندها، إلا أنه في هذا المجال الضيق من الضروري التطرق إلى البهائية والأهمية الاستراتيجية لها في إطار هجوم الثقافة والفكرية التي بدأت بها، وعلينا دراستها والاهتمام بها وتوضيح أفكارها.

إذا كان هذا النوع من الخطابات العلمية والمنطقية يفيض بالأدب والأخلاق، فمن المرجح أنه يتناول فسحة صغيرة من النمو الفكري الخاطئ الذي يشوبه بعض الأخطاء والمغالطات.

(١) يمكن ان يقال انّ البهائية تكون أنموذجاً تاريخياً للأفكار والانتقادات التي قامت على الإسلام والتشيع. فبعض الشبهات التي أسندت إلى الإسلام على مدار التاريخ الإسلامي والتشيع، كان عن طريق المغرضين والحاقدين لهما، و بصورة ألفاظ جديدة " تبدو أنها جميلة في نظر الكثيرين- قام البهائيون بالحديث عنها وإشاعتها بين المسلمين. ومن يقرأ في كتب "أبو الفضل كلبايكاني"، وفاضل المازندراني،

الإيرانيين، وقد استفادت الكثير من الوسائل السياسية والاقتصادية والثقافية والاجتماعية " على مدار ١٥٠ سنة- من الترويج لها في إيران. إنّ عدم الإجابة الثقافية والعلمية التي تتمحور حول الأفكار والعقائد الاجتماعية البهائية، سيؤدي إلى التضليل الفكري لبعض دعاة المسلمين، وبالتالي سينحرفون عن الاعتقادات الإسلامية الأصيلة والانجذاب إلى الأفكار البهائية ومسايرتها. إن المساعي الفكرية ليست غافلة عن النتائج السياسية والاجتماعية والأمنية التي تروج لها البهائية ونشاطات تنظيماتها في إيران.

(٣) حاولت البهائية طوال السنوات الماضية أن تطرح أفكارها على شكل قالب دين إلهي. ويرى البهائيون وأتباعهم أن كل قرار يصدر عن التنظيمات البهائية وبشكل خاص بيت العدل "الذي اتخذ من إسرائيل مركزاً له" هو بمثابة الحكم الإلهي الذي لا يشوبه أي خلل أو خطأ. وتعمل هذه التنظيمات على جمع المال من أتباعها، للدعوة إلى البهائية في العالم. ويدفع أتباع البهائية المال دون أن يسألوا أي مؤسسة أو منظمة تتبع لهم أين وكيف يتم صرف المال؟ وبالإضافة إلى هذا كله، ومع زيادة وسائل التواصل الاجتماعي والقنوات التلفزيونية، نجد أتباع البهائية وتنظيماتها يعملون للترويج لدينهم ومهاجمة باقي الأديان الصحيحة الأخرى. طبعاً يقوم هؤلاء بالدعاية للبهائية عن طريق

تلك الأموال التي يجمعونها من أتباعهم، لتحقيق أهدافهم ومطامعهم المختلفة. وفي هذا المجال يجب القيام بالنشاطات العلمية والثقافية المرتكزة على التحقيق والبحث، والإجابة على هذه النشاطات والدعايات التي تروج لها البهائية وتنظيماتها. ولا يمكن الإجابة على معتقدات البهائية دون أن تركز الدراسات على المجال العلمي والبحثي.

(٤) في السنوات الأخيرة، تعمل البهائية على نقد اعتقاداتها وأفكارها من خلال الإتيان ببعض الأعذار التي تتحدث عن حقوقهم المسلوقة، وبدل الإجابة عن الانتقادات الموجهة إليها، تطرح في المجتمع قضية "إثبات حقها في المجتمع" وقضية " حقوق البشر". أغلق الطريق أمام التنظيمات البهائية للترويج لاعتقاداتها في إيران، وبدل أن تقوم بالدعوة لها " ومن الممكن أن يواجه برودة فعل طبيعية من المسلمين الإيرانيين- وإظهار الظلم الذي تتعرض له وتوضح ذلك لأتباعها، نراها تتملص وتهرب من مواجهة المفكرين التاريخيين والاجتماعيين والباحثين في أمور الدين. لا بد للجميع من معرفة هذه الاعتقادات الخطيرة والابتعاد عنها. إنّ مجال "الدراسات

البهائية" هو العودة إلى الخطاب الأصلي، يعني معرفة الاعتقادات ومقارنتها مع التطبيق العملي لها، وإثبات أحقية القيادة والألوهية عن طريق الأتباع. وكل نوع من أنواع الحديث قبل توضيح البحث الأصلي، ما هو إلا لعب ولهو، فالتنظيمات البهائية كانت تنتظر أن يروج لمعتقداتها عن طريق الامكانيات المتوفرة اليوم من وسائل التواصل في العالم. وللاهتمام بهذا الموضوع والأفكار التي أُشير إليها لابد من افتتاح مجلة فصلية تخصصية تُعنى بقضايا النقد ودراسة البهائية في العالم الثقافي في البلد. ولا يجب أن ينحصر عمل هذه المجلة الفصلية بمحور خاص ومجال محدد، لذلك لابد أن تتطرق إلى القضايا التاريخية والاجتماعية، بالإضافة إلى القضايا الكلامية والاعتقادية. كما أنه يجب أن يُنشر في كل عدد من أعداد المجلة كلاماً وحواراً مع أحد أصحاب النظر للتطرق إلى هذا المجال وتوضيحه. وبعون من الله ومده لم تغفل مجلة "الدراسات البهائية" الحديث عما تقوم به البهائية والتطورات في العالم، وتسعى هذه المجلة أن تتطرق إلى القضايا الجديدة لدى البهائية ودراستها ونقدها. ودون أدنى شك فإن السير في هذا الطريق البحثي الذي بدأنا به، لم يكن يُكتب

له النجاح لولا التعاون والمساعدة التي تمت بين محبي وهواة هذا المجال. لذلك نفتح أذرعنا أمام الجميع من الباحثين والنقاد لمساعدتنا في هذا المجال الذي شرعنا به، ونحن على استعداد لاستقبال نصائحكم وأبحاثكم ومقالاتكم حيال هذا الموضوع. ومع مرور الوقت، فمن المقرر أن نعرض في كل عدد من أعداد المجلة بعض المواضيع القصيرة المتعلقة بالاعتقادات الإسلامية و الشيعة الأصلية وإظهارها لقراء البهائية. وفي إصدار العدد الأول من هذه المجلة في شهر ذي القعدة، نهدي هذا العدد للإمام النوراني الطاهر علي بن موسى الرضا، كما نقدم هذا العدد أيضاً لقرائنا الأعزاء.

اشتراک یک ساله شهرستان ۴۰۰۰۰ تومان

اشتراک یک ساله تهران ۳۶۰۰۰ تومان

اشتراک یک ساله برای دانشجویان و اعضاء هیئت علمی ۳۲۰۰۰ تومان

برای مشترکین یک ساله، هزینه پست عادی در مبالغ فوق منظور گردیده است
لطفا پس از پرداخت هزینه ی اشتراک، فرم تکمیل شده و مشخصات پرداخت خود را به دفتر فصلنامه فکس کنید تا نام شما در فهرست مشترکان ثبت نهایی گردد

فصلنامه فرهنگی اجتماعی / شماره اول / تابستان ۹۵

نام	
نام خانوادگی	
نشانی	
تلفن	
پست الکترونیکی	
نوع اشتراک	
قیمت	

نشانی: خیابان شریعتی، خیابان خواجه عبدالله انصاری،
خیابان ابوذر، کوچه دوازده، پلاک ۱۳، واحد ۱، تلفن: ۲۲۸۹۸۴۲۵

شماره حساب: ۵۳۹۴۴۵۱۶۹۰ - بانک ملت،
شعبه پارک ساعی، عبدالحسین فخاری

ety, London, Curzon Press, 1986, pp. 223–235.

20- [Universal House of Justice], The Three Year Plan 1993–1996. Summary of

Achievements, p.165. (BWC). For the regions other than Europe and Africa, it is not

possible to separate the data.

21- Searches on the Internet using the browser Google and the key words “statistics”

and “Bahai” have retrieved several discussion threads dealing with claims that the official Bahai statistics are inflated. On 31 October 2002, I retrieved a thread containing a message from nima_hazini@my-deja.com, stating: “2 million are claimed in India but insiders say the true number of real Bahais there is closer to 100,000. Indians like to ‘join’ things, but go on being Hindus.” The thread does not appear to be retrievable anymore, so the address does not appear in the bibliography.

• According to the Official Report of the National Bahai Convention of India for the year 2009 -2010 (167 B.E), there were 54285 Indian Bahais registered.

22- In 1986, the number of local spiritual assemblies in Japan was 55 (Table 1).

For comparison, the figures for a number of European countries were: Denmark

(11), France (38), West Germany (103), Italy (54), the Netherlands (29), Norway

(17), Spain (48), Sweden (25), Switzerland (32) and England (and Wales) (170). The

Seven Year Plan 1979–1986. Statistical Report, pp. 139–159. (BWC).

23- According to Susan Manneck, in the Bahai internet group (Bahai-st@list.jcc.edu), DD Jan3,2013, “The roughly statement of 300000 Iranian Bahais is an estimate made by the Christian Church Encyclopedia, and it is not exact. By the immigration of the Iranian Bahais...currently there should not be more than 80000 Bahais in Iran.

However, the Iranian Center of Statistics has shown the number of others in 2011 as 49101.(see the above note 5)

24- There are a few exceptions to this, of course, and the general pattern is that

the small Bahai communities are more active than the large ones. The Seven Year

Plan 1979–1986. Statistical Report, pp. 139–159. (BWC).

25- Figure 4 differs slightly from the corresponding figure in Margit Warburg,

I bahai [The Baha’is], Turin, Elledici, 2001, p. 71, due to a more detailed estimate

of the Baha’i population.

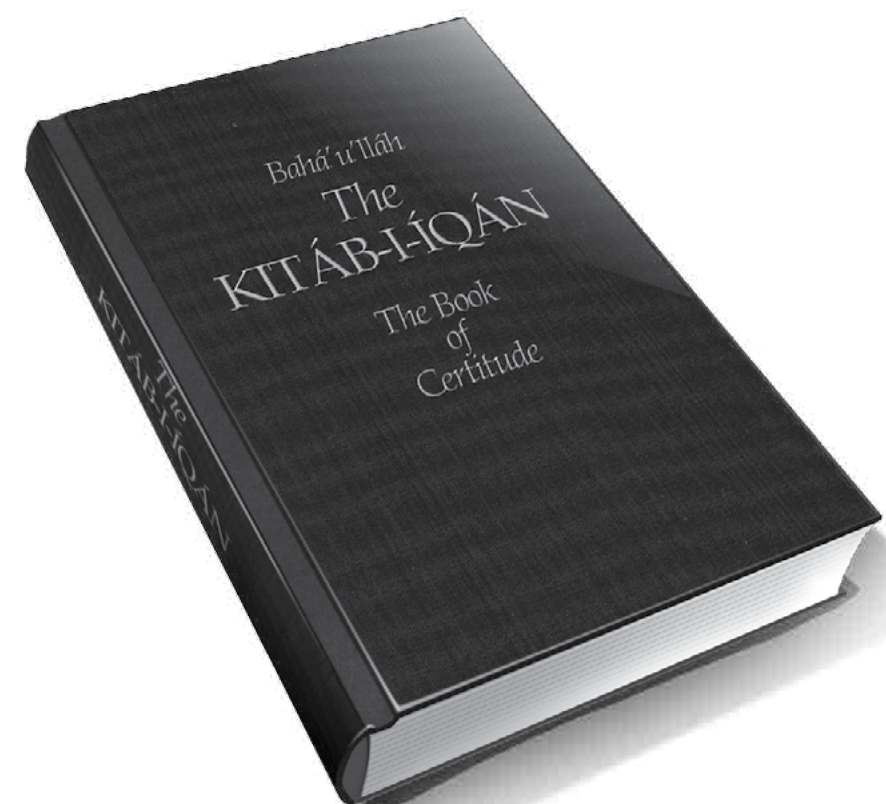
26- Pamela Carr, Bahai World Centre, Department of Statistics, personal communication; Denis MacEoin, “Emerging from Obscurity? Recent developments in Bahaism”, Religion Today, vol. 3, no. 1, 1986, unpaginated.

27- Wendi Momen (ed.), A Basic Bahá’í Dictionary, Oxford, George Ronald, 1991, p. 152.

28- The Seven Year Plan 1979–1986. Statistical Report, p. 48. (BWC).

29- William N. Garlington, “Bahá’i Bhajans”, in The Bahai Faith in America, Praeger Publishers, 2005, p.43.

30- Rid’van 2016 Annual Report of the National Spiritual Assembly of Bahais of the United States, p.79



Notes

1- The Bahai world 2000 - 2001, pp. 31-35

2- The Bahai world 2000 – 2001 , p.34; The Bahai world 2001 – 2002. pp. 29-31

3- In the yearbook series , The Bahai world , it is stated every year since 1992 – 93 that the number of Bahais in the world is” more than five million “.

4- The official report of the Indian national statistics ,1999, scanned in the following address: www.h-net.org/bahai/docs/vol3/incens/incens.htm

5- Statistical figures about Iran (Issued by Iran center of statistics)

A: 2006

Total number of population of Iran 70,495,782

Muslims	70097 741
Christians	109 415

Jews	9252
------	------

Zoroastrians	19823
--------------	-------

Others	54234
--------	-------

Unexpressed	205 317
-------------	---------

B: 2011

Total population of Iran

75,149,669

Muslims
74,682,842

Christians
111107

Jews	8156
------	------

Zoroastrians	19 823
--------------	--------

Others	54223
--------	-------

Unexpressed	205.317
-------------	---------

Since the Bahais are seriously forbidden by their officials from hiding their belief , so we can conclude that the population of the Bahais of Iran has been less than 54234 persons is 2006 , and less than 49101 is 2011. This also complies with the immigration trend of the Iranian Bahais, which results is decrease of their population in Iran, and their increases in the United States, Canada, and Australia from year to year.

6- Stockmann, “Re: Baha’i Growth”.

7- Stockmann, “Re: Baha’i Growth”.

8- Smith, A Concise Encyclopedia of the Bahá’í Faith, p. 142, p. 148.

9- The membership data are from the internal reports of membership data submitted

each year from the national spiritual assemblies to the Baha’i World Centre. The data were provided by the Bahai World Centre. (Bahai World Centre, Department of Statistics).

10- Membership data from Bahai World Centre. (Bahai World Centre, Department

of Statistics).

11- David. B. Barrett, George T. Kurian, and Todd M. Johnson (eds.), World Christian Encyclopedia. A comparative survey of churches and religions in the modern world, vol.1, Oxford, Oxford University Press, 2001, p. 4.

12- Barrett et al., World Christian Encyclopedia, p. 236, p. 772!

13- The current total population of the Bahai community of USA, according to the statistics provided in 2016 USA National Convention Report ,p.79,is 77878.

14- Denis MacEoin, “Bahaism”, in John R. Hinnels (ed.), A Handbook of Living

Religions, Harmondsworth, Penguin, 1985, pp. 475–498.

15- MacEoin, “Bahaism”, pp. 475–498; Juan R. I. Cole, “The Bahai Faith in America as Panopticon, 1963–1997”, Journal for the Scientific Study of Religion, vol. 37,1998, pp. 234–248.

16- In the USA, 77,396 Bahais were registered in 1978, but only 62% of them had confirmed addresses, see Cole, “The Bahai Faith in America as Panopticon”. Newer data confirm this situation; for example, “According to the formal statistics provided in 2016 USA National Convention Report

,p.79, their total population is 77878 persons.

17- “expansion”, in Smith, A Concise Encyclopedia of the Bahá’í Faith, pp. 137–154;

Susan Manneck, “Conversion Movements within Hindu Village Culture”, <http://bahailibrary.org/unpubl.articles/hindu.conversion.html>; M. Vijayanunni, “Census of

India 1991, Series-1, India, Paper 1 of 1995. Religion”, New Delhi, Census Commission,

1995, Appendix A, Documents of the Shaykhi, Babi and Baha’i Movements,

vol.3,no.3,1999, <http://www2.h-net.msu.edu/~bahai/docs/vol3/incens/incens.htm>.

18- “The Bahai Faith & Religious Freedom of Conscience”, <http://www.fglaysher.com/bahaicensorship/FalseStats.htm>.

Accessed 6 February 2003.

19- William N. Garlington, “Bahá’í Bhajans”, World Order, vol. 16, 1982, pp.43–49; Margit Warburg, “Conversion: Considerations before a field-work in a Bahá’í village in Kerala”, in Asko Parpola and Bent Smidt Hansen (eds.), South Asian Religion And Soci-

Bahais before the Bahai age of maturity, which is 15 years of age.²⁷ But in order to show an increase in the population, the format of the report forms to the Bahai World Centre was changed in 1980, and all children born of Bahai parents since then have been reported in the statistics. The Bahai World Centre seems to have included children in the reported total number of believers from at least around 1986; in many cases, the number of children was computed from official population statistics because of lack of reported data.²⁸

It is obvious that membership data are affected by such a redefinition of who is a Bahai. The data for the Danish Bahai community indicate that registered Bahai children make up about 20% of the population of Bahais above 15 years of age. In many non-Western countries, this proportion would be higher, of course. The only safe conclusion that can be drawn is that if it was possible to exclude children in a reliable way, so as to get the numbers of Bahais above 15 years of age, the proportion of Western to non-Western Bahais would increase.

In conclusion, does Figure 4 mean that the official Bahai numbers are inflated? It all depends on the definition of Bahai membership. Under the programs “Entry By Troops”, “mass teaching”, and

“Ruhi classes”, those people in the developing countries of Asia, Africa, and South America, who have considered Bahauallah and Abdul – Baha as pacifist gentlemen, with good ideas like those of the local religions, and had participated in some teaching classes, had been filed as Bahais; while they were loyal to their previous religions.

In the West, the prevailing norm is that if you are member of a minority religious group, you are expected to be active in that group. In the eyes of many Western Bahais, most of the Bahais of non-Western countries are therefore not “real” Bahais up to Western standards of activity and willingness to donate to the cause.

The Bahais in the United States of America

Now let us have a look at the statistics of the Bahai population of U.S. in the light of the information provided in the Rid’van 2016 Annual Report of the National Spiritual Assembly of Bahais of the United States³⁰, with a view at the figures provided in the American official census:

No. of believers(Bahais) 77,878

Adults (age 21 and older) 67,679

Youths (ages 15–20) 4,412

Junior Youth (ages 12–14) 1,784

Children (up to age 11) 4,003

Membership statistics

Deaths 258 258

Withdrawals 33 3366

Reinstatements 48

Transfers in(previous residents of USA) 261

Transfers in USA arrivals (new to USA) 77 517517751

Transfers out /Int’l Pioneers 22

- From April 20, 2015, through March 8, 2016,

- Source: Unity Web

According to the US www.census.gov, in 2015, the rate of death in USA was 823.7 per 100000. By considering this rate, and the figure of the deaths in the USA Bahai community, 258 persons, for the same period, we reach to the figure 31250 for the Bahai population of the USA. We should also consider that according to Mr.Kennet E. Bowers, the general secretary of USNSA of the Bahais, the Bahai community of USA is in its old age.

Conclusion

Locality profiles

The Universal House of Justice must have realized that in addition to some inflated or unreal statistics, the percentage of apparently inactive Bahais in India, Asia, Africa, USA, and Latin America is very high. Inactive Bahais constitute a burden rather than a resource for the Bahai administration.

As discussed above, Bahais do not lose membership status, just by being inactive. Since these inactive Bahais have

not formally resigned, the Universal House of Justice would have to adopt the radical policy of instructing the national spiritual assemblies to remove inactive Bahais from the membership lists, if the goal was to count only active/actual Bahais. I conclude that the issue of inflated official membership data stems from the carelessness to the formal statistics of the Bahai populations in different countries, present practice of not expelling inactive Bahais, and negligence to the governmental official census, including the data of those self – described themselves as Bahais. Figure 4, rather, indicates that the Bahai resource base is not very strong, and this is obviously of paramount importance for a religion with the ambition of becoming a world religion of the future.

- Some parts of the text, figures, tables, and headings of this article is taken from chapter 5 of the valuable work of Margit Warburg, “Citizens of the World: a history and sociology of the Bahais from globalization perspective”, Brill, 2006.However, the responsibility for any error or mistake in this article is mine.

Europe 614 715 845 998 976

World 23,624 32,854 20,975 15,798 11,740

a The sources to the data are The Seven Year Plan 1979–1986. Statistical Report, p. 45 (BWC); The Bahá'í World 1992–93, p. 311; The Bahá'í World 1996–97, p. 314;

The Bahá'í World 2000–01, p. 278.

b The data do not allow a separation of USA and Canada from the rest of the countries of that region.

c The data do not allow a separation of Australia and New Zealand from the rest of the countries of that region.

This conclusion is further corroborated by the data in Table 2, which shows the regional changes in the number of local spiritual assemblies for the years 1979, 1986, 1993, 1997 and 2001. Europe is the only region in which the number of local spiritual assemblies was larger in 2001 than in 1986 (separate data for the USA, Canada, Australia and New Zealand are not available, unfortunately). It is remarkable that those regions of the world with the lowest activity level in 1986 have also experienced the largest relative drop in number of local spiritual assemblies since then. This probably reflects the negative consequences of a mission strategy of mass

conversions without subsequent consolidation in many Third World countries during the 1970s and the 1980s.

An obvious explanation of the trends shown in Table 2 is that when a Bahai community becomes inactive, it probably no longer elects a local spiritual assembly. The community therefore no longer is counted in the statistics of local spiritual assemblies—yet, it is still counted as a locality in the statistics. This resolves the apparent contradiction between the reported increase in number of localities world-wide and the dramatic drop in number of local spiritual assemblies, from a total of nearly 33000 in 1986 to less than 12000 in 2001. (In Bahai terminology, locality means a place or city where 1 or more than 1 Bahai person reside.)

Considering together the data reported above in the figures and tables, I can propose an estimate of both the total and the active Bahai population as of 2001.²⁵ The estimates of total numbers of Bahais in Figure 4 are based on projections from the trends in numbers of localities (Table 1), and the number of Bahais considered active are then estimated according to the percentages calculated in Table 1.

The percentage of active Bahais in the world is only about 15%, corresponding to less than 800000 Bahais, of the more than five million with registration papers as Bahais. The number of Western Bahais is estimated to be 175000, a mere 3.4% of the total 5.1

million. However, 75% of the Western Bahais are considered active, and these approximately 130000 active Bahais constitute 17% of the approximately 765000 real Bahais of the world.

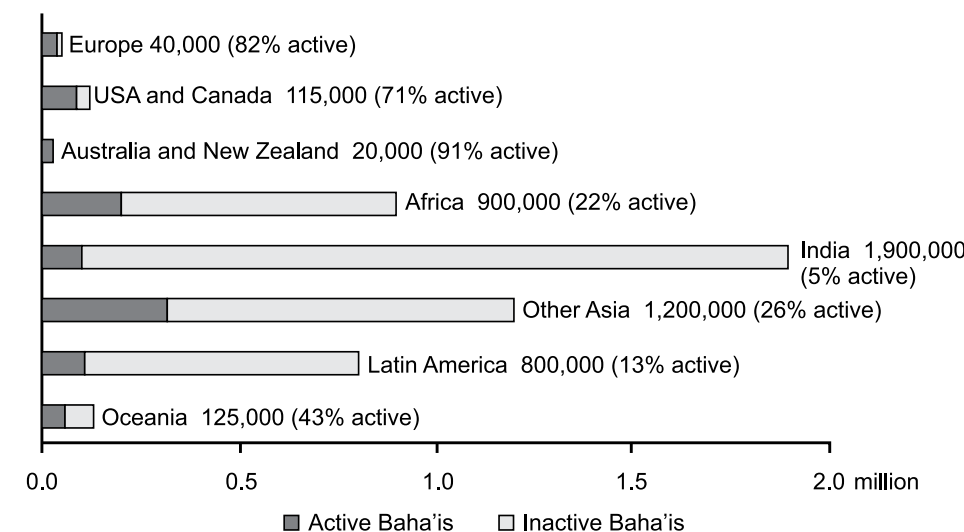


Figure 4. Estimated world Bahai population in 2001

Total on paper about 5.1 million; Total active Bahais about 765000 (15%)

The figures for Europe require warrant commentary. I have estimated the number of whole European Bahais to be 40000; this may appear high, but it is actually a conservative estimate based on a projection of the considerable growth in localities, from 2848 in 1986 to 5915 in 1996. On a strictly proportional basis, the number of Bahais should have been about 45000 in 1996 (there were 21900 in 1986). On the other hand, the number of local spiritual assemblies (Table 2) has

not kept pace with the development in number of localities, so 40000 seems realistic.

A further bias in these figures may arise from the fact that the Bahais world-wide have begun to follow a long-standing Iranian Bahais' practice of counting children born of Bahai parents as Bahais.²⁶ In the Western Bahai communities, according to the Bahai teaching of "seeking the truth" the practice has been that believers cannot formally declare themselves as

This definition of activity level is based on the reasonable conclusion that a local spiritual assembly that does not observe the feasts nor donate any money should be considered defunct. The members of such a community may still believe in Bahauallah, but they are inactive with respect to the consolidation and growth of the Bahai religion.

Table 1. Regional indicators of growth and activity level among the Bahais worldwide

Number of localities^a LSA activity level, 1986^b

Region 1986 1992 Growth All Feast Fund Active

Europe 2,848 4,093 44% 715 627 547 82%

USA and Canada 8,273 8,529 3% 1,918 1,401 1,306 71%

Australia and

New Zealand 625 501 -20% 211 188 195 91%

Western World 11,746 13,123 12% 2,844 2,216 2,048 75%

India 34,070 29,443 c0% 15,448 1,089 362 5%

Other Asia,

including: 14,660 21,676 48% 2,076 597 487 26%

Bangladesh 1,977 4,973 152% 200 27 19 12%

Philippines 5,496 7,300 33% 671 83 102 14%

Japan 341 392 15% 55 22 16 35%

Africa 35,657 33,270 -7% 7,258 2,175 1,044 22%

Latin America 18,297 18,941 4% 4,582 760 455 13%

Oceania 2,277 3,593 58% 646 359 200 43%

Non-Western World 104,961 106,923 2% 30,010 4,980 2,548 13%

World 16,707 120,046 3% 32,854 7,196 4,596 18%

a The sources to the data are The Seven Year Plan 1979-1986. Statistical Report, pp.

139-159 (BWC) and Statistical Tables, revised version, January 1994 (BWC-SD).

b The first column gives the total number of local spiritual assemblies, the second

and third columns give the number of assemblies which observe feasts and contribute

with money to the national fund, respectively. The activity level is calculated

as the average of these two numbers relative to the total number of local

spiritual assemblies. The source to the data is The Seven Year Plan 1979-

1986. Statistical

Report, pp. 139-159.

c The number of localities in India dropped with more than 4,500 in the period

1986-1992 due to revised civil areas of jurisdiction (which meant that localities

counted separately in 1986 now counted as the same locality). Taking this into

account, the real growth in number of localities was about 0%. The source to the

data is Statistical Tables.

It is striking how different the activity levels are in the different regions of the world. The majority of the Bahais of the "Western World" (Europe, USA, Canada, Australia and New Zealand) are counted as active (75%), while only a minority of the "Non-Western World" are counted as active (13%).

India represents the absolute low point with only 5% active, which in fact fits with an unofficial estimate of less than 100,000 active Indian Bahais.²¹

The table also contains data from two other Asian countries with large Bahai populations, Bangladesh and the Philippines. Bangladesh experienced a very high growth, while the growth in the Philippines was below average in the period 1986 - 1992. Both countries showed the same low activity level (12% and 14%). The figures for Japan are also interesting: the country is rich,

the population is well educated, and the Bahai community of Japan is quantitatively comparable with European Bahai communities.²² Yet, the activity level is 35% compared with 75% in Europe.

Iran would probably have shown a completely different pattern from the other Asian countries, but the situation following the Iranian revolution have meant the dissolution of the Iranian Bahai community as an organized entity.²³

There is no simple explanation for what seems to be a solid fact, namely that the majority of Bahai communities of Europe, USA, Canada, Australia and New Zealand are active. In the rest of the world, the far majority of the Bahai communities are not very active.²⁴

Table 2. Regional changes in the number of local spiritual assemblies worldwide

Number of local spiritual assemblies a
Region 1979 1986 1993 1997 2001

Africa 4,535 7,258 5,904 4,309 3,808

North and South America b 5,424 6,500 5,931 4,050 3,152

Asia 12,473 17,524 7,419 5,489 2,948

Australia and Oceania c 578 857 876 952 856

The Bahais themselves do not acknowledge such numbers; the number of registered Bahais in Denmark in 1995 was about 240, and in the USA about 130,000.¹³ Therefore, the World

Christian Encyclopedia clearly is not a reliable source of Bahai membership data, as has also been noted by MacEoin.¹⁴

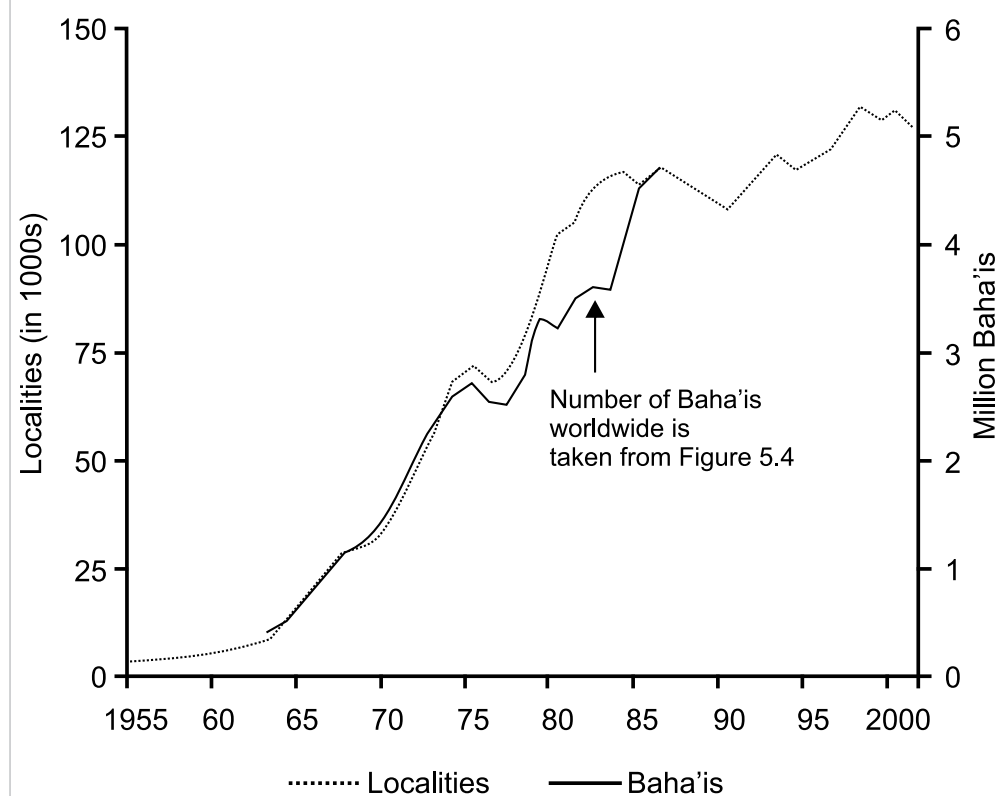


Figure 3. Number of Bahai localities worldwide, 1956–2001

Are Bahai Membership Data Inflated?

Researchers occasionally question the official Bahai data on membership, suggesting that they are exaggerated.¹⁵ In particular, criticism has been aired with respect to the unpublished, internal data for the American Bahai community, where about 50% of the members do not seem to have confirmed addresses.¹⁶

The issue of inflated membership data may be even more pertinent in many non-Western countries. For example, India is claimed by the official Bahais to be the home country of about two million Bahais, most of them living in rural areas.¹⁷ In an Internet discussion of the Bahai membership data, the statistics for India (and other countries of the developing world) were strongly disputed.¹⁸ One of the reasons for claiming that the official figures are inflated is that the Bahai communities of India have not been consolidated after initial mass enrolments. Many of the Bahai converts seem to be only loosely attached to the new faith, and traditional Hindu beliefs and practices are upheld side by side with Bahai principles.¹⁹ In addition, the enrolled villagers were often illiterate and did not differentiate between the Hindu Avatar and Bahauallah! Or between Huququallah (Bahai tax) and Coca Cola!

Do such observations warrant the criticism of the membership data? Since these Bahais have had no contact with the Bahai organisation for years, it is

pertinent to ask if they still can be considered members of the Bahai community, particularly if their addresses are no longer valid?

A Suggestion for Reassessment of Bahai Membership Data

The above discussion indicates a need for estimating the number of active Bahais in different regions of the world. In Table 1, some key figures from internal Bahai reports have been compiled that allow such an estimate to be made.

The three columns to the left in the table show the number of localities in 1986 and 1992 for different regions of the world. Additional data from 1996, which are not shown in Table 1, confirm the relatively high growth in Europe and the decrease in Africa: in 1996 there were 5915 localities in Europe and 32074 localities in Africa.²⁰

The columns to the right in Table 1 are the total number of local spiritual assemblies, the number of assemblies that were active with respect to observing the Bahai feasts and the number of assemblies that contributed money to the national Bahai fund. An average activity level in percent is calculated from the average of the two last figures, divided by the total number of local spiritual assemblies.

Figure 1 illustrates these differences in demographic development. By 1990, it is said that the number of Bahais in the USA had grown to 108,000, which corresponds to 434 Bahais per million inhabitants. This figure is put into perspective by comparison with the data for two main

European countries, England and France, where membership by 1990 had grown to only 3500 and 1250, respectively.¹⁰ These figures correspond to only 69 and 22 Bahais per million inhabitants.

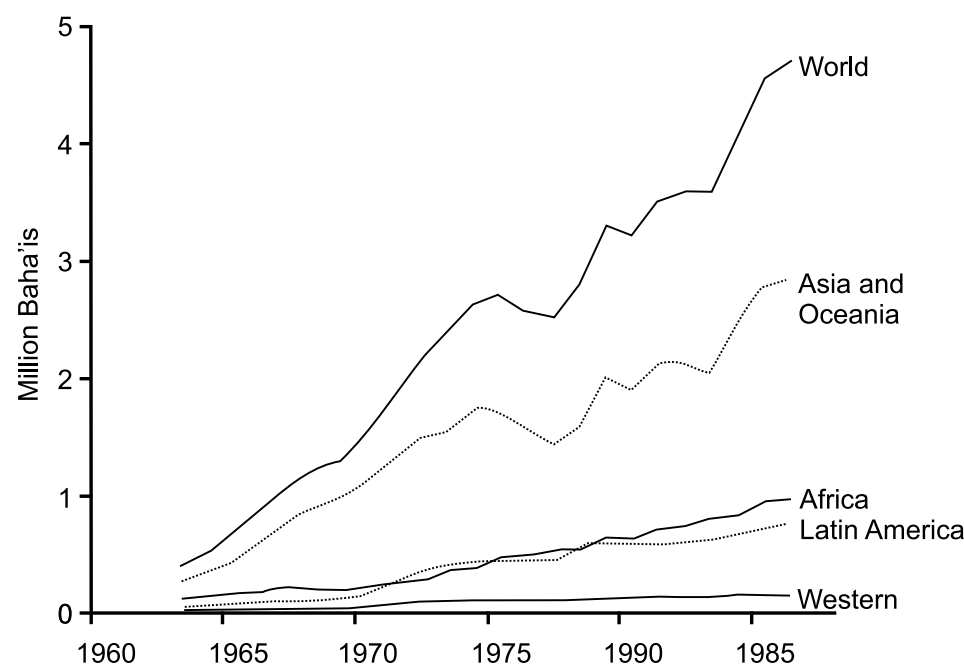


Figure 2. Growth of the Bahai religion, 1963–1986
 (“Western”: Europe, USA, Canada, Australia, New Zealand)

A closer study of the membership data for a number of other West European countries shows that England and France represent the upper and lower ends with respect to the number of Bahais per million inhabitants in 1990 (data not shown). It therefore can be concluded that on the average, the Bahai mission has been roughly ten times more successful in the USA (434 Bahais per million inhabitants) than in Western Europe (typically about 40 Bahais per million inhabitants).

In quantitative terms, the American Bahai community dwarfs any of the European Bahai communities. On a world basis, however, even the American Bahai community constitutes a minor fraction (about 2%) of all Bahais, and Western Bahais as a whole make up only 3% of the Bahais world-wide. Figure 2 shows the massive growth in the number of registered Bahais in the period 1963–1986, in particular in Asia and Africa!

During a fieldwork at the Bahai World Centre, the administrative handling of the statistical report forms (which are the same for all the countries), was studied and discussed. The various sources of error involved in the statistics were discussed with the responsible statistician.

I also compared the Bahai World Centre data on Denmark with data procured from sources in Denmark (total 240 persons) and found no systematic deviations. Since I have an indepen-

dent source of the data from Denmark, and since there is no reason to assume that the Danish forms have been treated differently from all the other forms, I must conclude that the data from different countries are reliable to the extent that the original sources are reliable. Thus, the Universal House of Justice could easily publish their statistics of membership data if they wanted.

However, the Universal House of Justice does not report the number of Bahais for different countries or regions. This is unfortunate, since no reliable independent sources about the number of Bahais seem to exist.

For example, the World Christian Encyclopedia edited by David Barrett and co-workers has become established as a kind of authority on membership data for Bahai organizations around the world, and this source quotes a world Bahai estimated population of about 6.3 million in 1995, which is more than the five million officially claimed by the Bahais.¹¹

A closer scrutiny of the encyclopedia shows that the figures reported for the Bahais of some Western countries are grossly exaggerated. For example, the encyclopedia reports an estimated 1600 Bahais in Denmark in 1995, and 682,000 Bahais in the USA in 1995.¹²

community of India is expressed as “more than 2 million “. While the official statistics of the Indian government has shown “less than 10000 Bahai people “ in India.⁴

Another case is the Bahais of Iran. While the Bahai officials talk about 300000 people as the Bahai population of Iran , the formal statistics of Iran acknowledges less than 50000 people as “ others “ (Other than Muslims , Christians , Jaws ,and Zoroastrians, who follow the recognized religions in the Iran constitution.)

This statistics include Hindus, Sikhs, etc; and also people of different ages, and not +15 year people only!⁵

The ways of Increase of Population of a Nation or community

The generally accepted ways of increase of population of a nation or community are as below:

- 1- Occupation of the other countries and territories
- 2- Acceptance of a religion by the people of another country
- 3- Increase of population through giving birth
- 4- Increase through teaching, propagation, and proselytizing
- 5- Immigration

The above first , second , and third ways are not applicable to cause a 10 time increase in the Bahai world population! They have not had political sovereignty or military domination. Moreover, there has not been any impressive or comprehensive approval of the Bahai Faith report in the last 50 years. The Bahais do not approve polygamy either, and have not had recommendations for over population in their communities through high fertility!

Their main approach for expansion of the Bahai faith has been teaching, propagation, proselytizing, and conversion, which has been ineffective due to religious, legal, or social oppositions in different countries and cultures.

It is obvious that since we are studying the Bahai population in a world scale, immigration from one city to another, or from a country to another country, does not change the total statistics.

Growth in Bahai population through Teaching and proselytizing

From the very beginning, the Bahai leadership launched frequent Teaching plans, and missionary groups migrated to neighbor cities and abroad, in order to convert people. All the social and developing programs by the Bahais , in different countries, are carried out in order to increase the number of the Bahai population, and develop their administrative organizations.

Growth in the West

Since there are more available information about the Bahais in the western and developed countries, let's have a review of them. During the 1940s, 1950s and 1960s, the American Bahai community grew slowly from a few thousand after World War II to about 10000 in the beginning of the 1960s.⁶ Then, in the wake of the youth rebellion, membership soared -partially through mass conversion - from 18000 in 1968 to 63500 in 1975.⁷

Since then, the relative growth in number of registered members has been more moderate.

The same pattern, although to a lesser degree, was seen in many European countries. In 1952, the number of European Bahais was only about 1400, and in the West altogether there were not more than 10000 Bahais.⁸ By 1963, the number of European Bahais had doubled to 2800.⁹ Then the growth accelerated, and by 1986 there were 21900 registered Bahais in Europe.

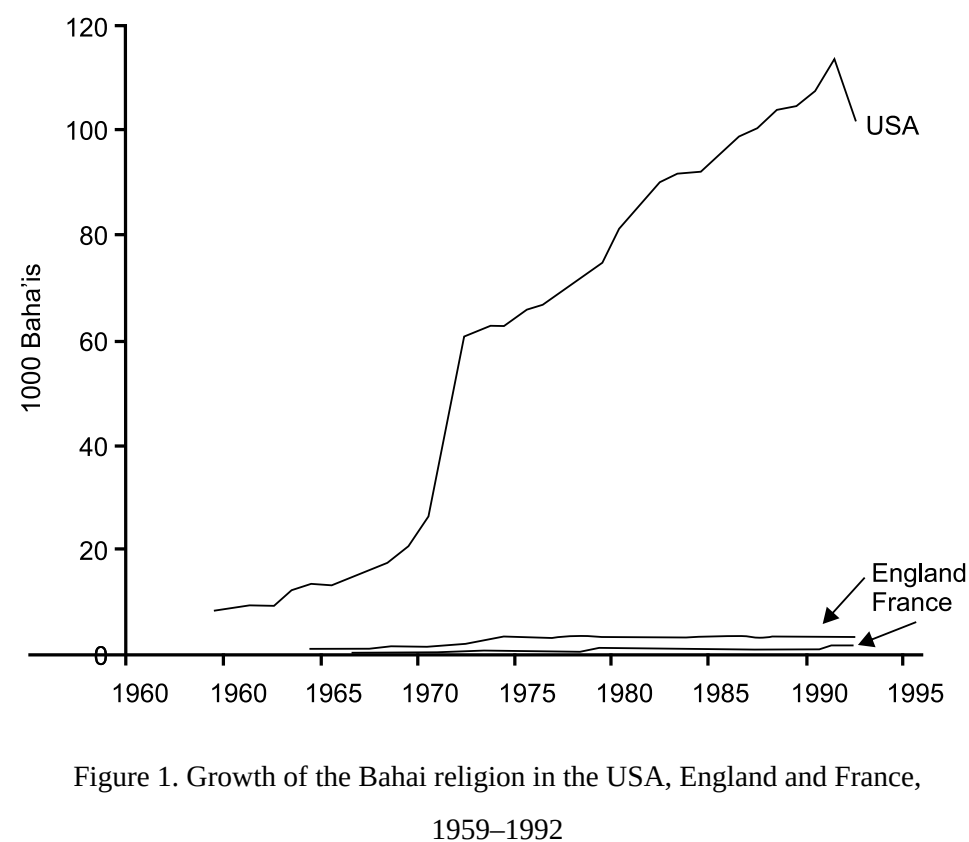


Figure 1. Growth of the Bahai religion in the USA, England and France,

1959–1992

Bahai Global Population, True or False?

By: Mohammad Fattahzadeh

Abstract:The Bahai Population in different countries seems to be an unsolved puzzle! Despite the existence of an exact statistical system and periodical reports of Bahai population in every country, the Bahai administration has been reluctant to publicize them, and has always referred to uncertain estimates that are highly exaggerated.

Although the Bahai websites and paper works acknowledge the Bahai world population from 5 to 7 million people, which is dubious, the independent researchers have proposed a less than 800000 Bahai people around the world.

It seems that the Bahai administration tries to give larger figures about the Bahai population, in order to get a better status and recognition in different countries, or in international institutions.

Keywords: Bahaism, The Bahai Faith, Bahai Administration, Universal House of Justice, Bahai population, Bahai teaching, Bahai statistics.

The Issue of Population

The Population of a community or country is a clear and influential indicator of its political, social, and economic powers.

In the same way the number of the followers of religions and schools of thoughts is very important, as it shows the weight and status of a said community is a country, or in the international level.

The population of the Bahais

The number of the Bahais, as an international community, or a new religious group is interesting. While the Bahai population in most countries is less

than 1 thousandth of their populations, and thus lies in the "very small size social groups"; but they claim that Bahais enjoy the highest rate of population increase, and the second most widespread religious group in the world. However, the point is that they have not published any formal statistics about the population of the Bahai communities in different countries. The Bahai International and national officials neither publish nor confirm the national statistical reports. They just quote or make references to some exaggerated estimations of an unskilled agency for the Bahai population.

Who is a Bahai?

According to the Registration Form of the Bahai administration, a Bahai person is a +15 year person, who believes in Ali Muhammad Bab, as the forerunner; Bahaullah, as the great Manifestation of God; Abdul-Baha and Shoghi Effendi, as the divine leaders after Bahaullah; and Universal House of Justice, as an infallible organization of leadership of the Bahai community.

Growth in Numbers

After the establishment of the Universal House of Justice (UHJ) in 1963, in continuation of "The 10 year Int'l Bahai teaching and consolidation plan 1953 - 63" of Shoghi Effendi, it launched the following "Teaching and expansion plans" successively:

1- Nine year plan
1964-1973

2- Five year plan
1974-1979

3- Seven year plan
1979-1986

4- Six year plan
1986-1992

They were centralized plans, and various missions were just drafted at the Bahai world center (In Haifa, Israel). Then we have:

5- Three year plan
1993-1996

6- Four year plan
1996-2000¹

Then appeared a brief 1 year plan. Thereafter the UHJ launched four successive 5 year plans that will end in 2021² (100 years after the death of Abdul Baha.)

By the above plans the Bahai communities practiced the policies of "mass teaching" and "entry by troops" in order to increase the number of the Bahai persons, groups, and communities in different countries.

It is claimed that the number of the Bahais grew from less than 500000 worldwide, in 1963, to a reported more than 5000000 in 1992-93.³ It seems to be exaggerated. For example, in this statistic, the population of the Bahai

The Bahai Administration and the Critics

Ahmad Yazdani was from the famous Bahai teachers, and had very close relations with Shoghi Effendi. According to the contents of Abdul-Baha's Will & Testaments, Shoghi Effendi was supposed to acknowledge his elder son as his successor and the next Guardian of the Bahai Faith. Shogi Effendi, in the position of the Guardian of the Cause, had a high place in the Bahai hierarchy, according to frequent Abdul-Baha's statements.

The Guardians were supposed to be the permanent members and unchangeable heads of the Universal House of Justice. In the works of Abdul - Baha, different rights have been considered for the Guardian of the Cause. Shoghi Effendi, had special attention to ex-

plain the characteristics of the position of the Guardian. From the important rights and obligations of the Guardian of the Cause have been to excommunicate those Bahais who leave their Bahai responsibilities; to let and accept the repentance of those ex-Bahais who are willing to return to the Bahai community, to spend the Huququ'llah (the rights of Allah / a Bahai religious tax), to dismiss the sinner and wrongdoer members of the UHJ, to appoint the Hands of the Cause (the aids of the Guardian in propagation and protection fields of the Bahai Faith), to insist on amendment and change of the laws and instructions approved by the UHJ, but are inconsistent with the spirit of the teachings of the Bahai Faith... .

But Shoghi Effendi suddenly died, while he had no child, and had not appointed anyone as his successor. The Bahais fell in shock and astonishment for sometimes, and witnessed severe disputes and quarrels for seizing the succession and leadership, and comfort of the Bahai administration.

At last, by formation of the Universal House of Justice a majority group of the Bahais accepted and followed it. The minority section approved the claim of Charles Mason Remey, as the successor of Shoghi Effendi, and the 2nd Guardian, and followed him.

The important issue at that time, was the illegality of a san - Guardian UHJ. Many of the Bahais showed their protests. A shameful subject for the Hands - the leading group of the Bahai community at that time - were the explicit and clear statements of Abdul - Baha and Shoghi Effendi, in different occasions and books, who had insisted on the presence of the Guardian in the next stages of leadership of the Bahai community. "Bahau'llah and the New Era" compiled by Dr. John Esslemont, and confirmed by Abdul - Baha, and "Nazari Ejmalī Bar Diyanat - e - Bahai (An Introduction to the Bahai Faith), compiled by Ahmad Yazdani, and approved by Shoghi Effendi were just 2 of these books.

The current article discusses and reveals the bitter reaction of the Bahai administration and UHJ towards a

known and prominent Bahai teacher and writer, who was greatly encouraged and confirmed by the late Shoghi Effendi.

In this abstract, it is worthwhile to remember 2 points: First, the procedure of issue of the books and articles of the Bahais in different countries. The Bahai writers are not free to publish their views and works about the Bahai subjects. But, every article and work must be reviewed by a committee appointed by the Bahai National Assembly of every country. Upon the confirmation and approval of that committee, the book or article, will get the permission for publication. "The Review Committee" is authorized to review the books / articles, and propose necessary corrections, amendments, and changes. The Bahai writers have to obey the changes and observations of the committee.

Another important point is the jurisdiction and authority of the National Assembly of the Bahais of every country to judge and settle the disputes between the Local Assemblies and the Bahais. In the same way, the UHJ has authority and jurisdiction to settle every dispute between an NSA and its related LSAs.

Fatima, the Defender of the spheres of Guardianship of Imam Ali (p.b.u.h)

By Hasan Tâlei

There is a large amount of writings, as articles and books, written about the unique and Divine personality of her holiness, hazrat Fatima Zahra (p.b.u.h). Some of the books are entirely paid attention to her, and in some others, parts and chapters are dedicated to her. However, there are few works which discuss the relation between the topics Hazrat Zahra and Mahdaviyat. The current article has considered this important issue.

Keywords: Imamât / Welayat / Mahdaviyat / The holy lady Fatima Zahra / Imam Mahdi (p.b.u.h) / The 12th Imam of Shia / The tablet of Jaber.

Interview with Dr. Jafarian

Dr. Rasoul Jafarian was born in Isfahan (Khoraskan), 1964. He has been perhaps the most active Iranian writer in the recent decades. He has published more than 80 books, and 90 researches. He has twice won the Iran annual Reward for the Best Book: the first for his work Tarikh - e - Siyasi - e - Islam / Sireh Nabavi (The Political History of Islam / The Biography and Behavior of the holy Prophet of Islam); and the next for his "Atlas of the Shia people". He has also won the "Farabi Prize" twice, for the books, "Jaryanha va Sazemanhaye Siasi - Maz'habi Iran (The Iranian Contemporary Religio - Political groups and organizations) and "Atlas of the Shia People".

He, who has been the president of the Iran congress library, is currently teaching as a Professor of the university, and studies the Iranian old and historical manuscripts in the Tehran University.

"Bahai Research" appreciates his approval to hold this interview, and invite our respected readers to study this interesting interview.



A survey about the contradictions in the words (texts) and behaviors of the seyyed Bab about the holy Imam Mahdi (Imam Zaman) p.b.u.h



Fatima , the Defender of the spheres of Guardianship of Imam Ali (p.b.u.h)



Interview with Dr . Jafarian



The Bahai Administration and the Critics



Bahai Global Population, True or False?

A survey of the contradictions in the words (texts) and behaviors of the Seyed Bab, about the holy Imam Mahdi (Imam Zaman) p.b.u.h

Mahdi Hadian

Mirza Ali Mohammad Shirazi, known as Seyyed Bab, is one of those who claimed to be Mahdi (The 12th Imam of the Shia community) in the social and religious conditions of Iran, in the 19th century.

He began his movement in Shiraz, in 1844 (1260 A.H.), and introduced himself as Bab (the gate) to Imam Mahdi (p.b.u.h). But after happening of some social and political riots and developments, he changed his assertion, and introduced himself as the Imam Mahdi (Imam Zaman)! All his early works and books are explanations about the verses and chapters of the holy Quran. They indicate his firm trust and faith in the basic and principal thoughts of Shia school in the early years of his activity.

In 1848 he claimed to be the Qaim. In the years after his death, in 1850, his followers were divided in to several groups. The Bahais are the main, and most active division of the Bab followers. The Bahais believe that Bab had introduced himself as "the Qaim of Islam"

from the beginning. They have considered the holy Imam Mahdi (p.b.u.h) as a fictitious and unreal being, and introduced his four respected deputies as " liars", who had misguided the Shia people, in order to seize the religious leadership.

A comparative study of the writings of Bab in the 2 stages of his invitations reveals the false claims of the Bahais about him.

In the first stage Bab had full trust, and was faithful to Imam Mahdi (Hazrat Hujjat Ibn al - Hasan) in his character and personal behavior. Even in the second stage we can see signs and footsteps of the Bab faith in the holy Imam Mahdi", that in the final analysis, is resulted from the special thoughts and beliefs of shaykhi group to Imam Zaman (p.b.u.h).

Keywords: Seyyed Bab, Qâemiyat, Imam Mahdi, Imam Zaman, The Quadruplet deputies, the Shaykhi group, the One to be appeared by God.

IN THE NAME OF
GOD



BAHAI
SEENASI

Quartetly cultural & social periodical

Address: No 13, Alley 12, St Abozar, St Khaje
Abdollah Ansari, Ave shariati, Tehran, Iran
NO. 1, Summer 2016 (1395)

Tel: 00982122898425

www.bahamag.com

editor@bahamag.ir



No.2 &3 - summer (1395)

price: 200000 Rials

Baha'i Research, Quarterly cultural & social periodical

In Charge Manager: Abdulhossein Fakhari

Chief Editor: Mohammad Gogani



نشان زرین و زیبایی مرزبانی، آنگاه بر بازو یا سرشانه مرزبانان مهدوی می نشیند که فکر و ذکر و سلوک و حرکات و سکنت آن ها رنگ و بوی مهدوی گرفته باشد؛ خدمت به استان مقدس آقای آفرینش که افتخار اولیای الهی است، آرمان مرزبانان است و آن حاصل نمی شود مگر آنکه لحظه ها و جلوه های زندگی، بینش ها و اندیشه ها، گفتمان ها و تحلیل ها، از شمیم عطر و یاد امام مهربانی، معطر شده باشد. سه کتاب جدید طر حواره «مرزبانی مهدوی» با نام های «زندگی مهدوی»، «اندیشه مهدوی»، «گفتمان مهدوی»، هریک حاوی یکصد و بیست یادداشت، نگاهی است به این خوانش از امامت و مهدویت که تقدیم شیفتگان حضرت محبوب می شود.

باشد که راه مرزبانی پر رهروتر شود و یاران آماده ترو پر خروش تر...

BAHAI SHENASI

Quarterly cultural & social periodical

No.2&3 —2016 &2017 (1395) Price: 200000 Rials

Bahai Global Population, True or False?

A survey about the contradictions in the words (texts) and behaviors of the seyed Bab about the holy Imam Mahdi (Imam Zaman) p.b.u.h

Fatima , the Defender of the spheres of Guardianship of Imam Ali (p.b.u.h)

Interview with Dr . Jafarian

The Bahai Administration and the Critics